

عبدالله اوجالان

چگونه باید زیست؟

جلد اول



انتشارات آموزشکدهی پرورش گلر مظلوم دوغان

انتشارات آموزشکدهی پرورش گلر مظلوم دوغان

چگونه باید زیست؟

جلد اول

برگردان این اثر تقدیم می‌شود به:

تمامی

شهادت راه آزادی میهن عزیزمان به ویژه

گریلی دلاور

شهید یاشار (اسلام جوانمرد)

عبدالله اوجالان

چگونه باید زیست؟
جلد اول

انتشارات آموزشکده‌ی پرورش کادر مظلوم دوغان

اوجالان عبدالله
چگونه باید زیست؟ / عبدالله اوجالان، ترجمه‌ی /
آ. کاردوخ
انتشارات آموزشکده‌ی پرورش کادر مظلوم
دوغان 1381، 240 ص.
NASIL YAŞAMALI? عنوان اصلی
انتشارات MEM YAYINLARI دسامبر 2000
1. کارایی هنر در کردستان
زندگی و مبارزه در کردستان
3. گریزه‌ی جنسی و بحران اجتماعی
2.
4. انقلاب و

چگونه باید زیست؟ عبدالله اوجالان

ترجمه: آ. کاردوخ
انتشارات آموزشکده‌ی پرورش کادر مظلوم دوغان
ویرایش: سیوان مانی
حروفچینی و صفحه‌آرایی:
مرکز مطبوعاتی انتشارات آموزشکده‌ی پرورش کادر مظلوم
دوغان
صحافی و چاپ: چاپخانه‌ی روناہی
تیراژ:
نشر اول: نوامبر 2002 / دی‌ماه 1381

فهرست

سخني بـــــ چـــــ اـــــ فـــــ	
1.....	
پـــــ گـــــ	
7.....	
كارايي هنر در كردستان و پيشنويس يك رمان انقلابي	
13.....	
هنر و ادبيات نيازهاي روحي هستند	
14.....	
نظام اليگارشيك دشمن هنر نيز مي باشد	
16.....	
جوابي كه بايد به پرسش " چگونه بايد زيست؟ " داده شود،	
يك رمان است 18.....	
رمان كردستان مجبور به متفاوت بودن است	
21.....	
اگر مراحل خوب آريابي نگردند، شخصيتها خوب تحليل	
نخواهند شد 27.....	
دنياي كه ن تحنت ك نترل است	
32.....	
ارتباط زن و مرد در ميان ما مناسبات مبارزه مي باشد	
37.....	
حبت در كردستان به قتل رسيده است	
45.....	
مهر مالكيست را از جنسيت مي زدويم	
52.....	

چگونه بایسته زندگی زیست؟

- 59.....
بر اساس اعتراض و واکنش به هرچیز به تئوری و عمل
انقلابی رسیدم 59.....
مبارزه برای آزادی در مقابل کودتای فاشیستی 12 سپتامبر
را
تبدیل به واقعیست زندگی یک خلق
نمودیم..... 67.....
چگونه میتوان زیباترین، باارزشترین و دوستداشتنیترین
زن را به وجود آورد 74.....
چیزی که انجام میدهیم، جنگ برای هستی
در مقابل هرچیزی است که زندگی را تهدید مینماید
82.....
محبتی که در پیوند با وطن و طبقه اجتماعی نباشد،
بیمفهوم است 88.....
در جایی که هر دستی در آن است، نمیتوان آشیانه ساخت
97.....
اگر میتوانی براساس حقایق دوست بداری و زندگی کنی،
دوست داشته باش و زندگی کن 106.....
دنیایی جهت به دست آوردن وجود دارد
115.....
رفتار نادرست با غریزه جنسی و بحران بزرگ اجتماعی
117.....
شخصیت غیر اجتماعی نمیتواند برخورد صحیحی با گریلا
داشته باشد 119.....
رفتار من با زن تبدیل به جنگ هستی و نیستی با دولت شد
120.....
به اندازه گسترش محبت، مبارزه، و
به اندازه گسترش مبارزه، محبت را گسترش خواهی داد
125.....
انسان استعدادی در حد اتم میباشد
128.....
هر روز مردن در راه مبارزه از گردن نهادن بهتر است
130.....
بردگان نیز حق ازدواج را با مبارزه به دست
آوردند..... 131.....
آپوئیسم یعنی احتراز نورزیدن از وارد شدن به سختترین
کارها 134.....

- رفتار ملي با مسئله ي زن،، مشاركتي در عرصه ي بين‌المللي
خواهد بود 135
- به عنوان يك طرف زندگي، سرنوشت خود را آزادانه تعيين
نمايد 137
- با تحليل اشخاص، وضع ملي و اجتماعي را تحليل مي‌نمايم
..... 139
- كساني كه خط تشكيلاتي را قبول ندارند، روابط آزاد را
نيز قبول نمي‌كنند 142
- بدون در نظر گرفتن ريسك، پيروزي به دست نمي‌آيد
..... 145
- حتي احساس بي‌سيط نيز مي‌تواند اميد خلق را بر باد دهد
..... 147
- پاي‌بندي سخت به اهداف، حتماً موفقيت را به همراه
مي‌آورد 149
- انقلاب كردستان انقلاب آزادي زن و انقلاب اجتماعي است**
..... 156
- غريزه ي جنسي بدوي باعث نابودي مي‌گردد
..... 157
- شخصيت سنتي مرد و زن كرد در برابر همدگر مغلوب هستند
..... 160
- عدم جنگيدن براي رابطه ي آزاد، خيانت به آزادي است
..... 163
- عشق در ميان ما يك اتحاد بزرگ سياسي است
..... 168
- آزادي با مبارزه آفريده مي‌شود
..... 171
- مرد بايد رفيقي براي آزادي زن باشد
..... 175
- با عشق P.K.K. زندگي كنيد
..... 177
- حل مسئله ي زن، به دست‌آوردن پيروزي است
..... 179
- بايد به مبارزه و روابط زندگي صحيح برسيد
..... 183
- بايد براي زندگي‌كردن مبارزه کرده و
در ميان مبارزه نيز زندگي را عيان نمايم**
..... 187
- فراموش كردن اهداف و پرستش متعصبانه ي وسيله يك فلاكت
است 188

جنبش ما شیوهی تفکر انقلاب اجتماعی است	190.....
نهاد خانواده و رابطه‌ی اجتماعی چگونه باید باشند	194.....
مجبوریم که داستان‌مان را به صورت صحیح درک نماییم	198.....
نه زندگی و نه عدم زندگی می‌تواند حیات را متوقف نمایند	199.....
کسی که فکر می‌کند بدون روابط و شیوه‌های انقلابی موفق خواهد شد، احمق است	203.....
حقوق پیروزی حقوق زندگی است	206.....
اگر خواهان زندگی اجتماعی آزاد باشی باید قانون کردستان را اجرا نمایی	209.....
هرچیز متعلق به گذشته، شرم آور، زشت، بد و اشتباه است	212.....
حتی یک بچه‌ی کرد مقیم استرالیا می‌داند که زندگی‌کردن آسان نیست	215.....
اگر تسلیم احساسات و سنت‌ها شوی، هرچیز را از دست خواهی داد	218.....
غریزه و رابطه‌ی جنسی قانون صحیح مربوط به خود را دارند	221.....
آفریدن یک زن و مرد با موفقیت در جنگ امکان می‌یابد	224.....
زنان و مردان ما جهت ایجاد یک آزادی بزرگ هستند	228.....
اگر آزادی آسان می‌بود، روناهی و بریوان خود را به آتش نمی‌کشاندند	233.....
شهادت بهایی است که برای زندگی باید پرداخت	235.....

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است
در دل شعله فرو رفتن و نگذاختن است

سخنی بر چاپ فارسی

تئوری انقلاب کردستان چگونه شکل گرفت؟
روند تشکیل و نقطه اوج های **P.K.K** و تاثیر آن بر
جامعه‌ی کرد چه بود؟ **آپوئیسم** چیست و عبدالله اوجلان
چگونه به سطح رهبری رسید؟ شیوه‌ی زندگی و نگرش
P.K.K و جهان بینی آن چگونه است؟ بر چه اساسی چرخش
استراتژیکی انجام داد؟ جنبش زن آزاد **P.J.A** همچون
جنبه‌ی مهم از انقلاب ملی-دمکراتیک کردستان از چه
مراحلی گذر کرد؟ آینده‌ی سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی
کرد چه خواهد شد؟

موارد فوق خصوص‌هایی هستند که نیاز به تحقیق و
بررسی آن به ویژه بر اساس آثار رهبر ملی کردها و
اسناد حزب کارگران کردستان **P.K.K** و وارث آن
کنگره‌ی آزادی و دمکراسی کردستان **KADEK** دارند.
این کمکی خواهد بود در درک نگرش سیاسی کردها به
اوضاع امروزیین منطقه‌ی خاورمیانه و اهدافی که پیش
روی خود قرار داده‌اند.

بدون شك خاورمیانه از نظر تاریخی، اجتماعی،
فرهنگی و وضع سیاسی گذشته و امروزیین علی‌رغم داشتن
اجزا مختلف تمامی را دارد که این تمامیت، لزوم
بررسی آن به صورتی یکپارچه و ارزیابی در این
چارچوب را ضروری می‌گرداند. جنبش‌های فکری مذهبی و
چپ‌گرای مختلفی در این راستا تحلیلات و ارزیابی‌هایی
را انجام داده‌اند اما به سبب نگرش‌های جزمی و
قالبگرا و بررسی گسسته‌ی تاریخ، تلاش‌های مذکور ،
نتایج ماندگار در پی نداشته و کمتر توانسته‌اند

تمام منطقه را دربرگیرند. این جنبش‌ها یا در میان قشري معین و یا در میان ملت یا دین و یا مذهبي ویژه داراي پیشرفت‌هایی بوده‌اند.

آپوئیسم چنین ادعایی دارد، یعنی با بررسی گذشته‌ي تمام منطقه به صورت یکپارچه، تحلیلي نو از تاریخ و نگرشي تازه نسبت به فرد و اجتماع در مورد راه‌حل معضلات سیاسی، اجتماعی و حتي فرهنگی خاورمیانه سنتزي از افکار مختلف را با دیدي نو جهت چاره‌یابی مسائل منطقه‌اي به‌کار می‌برد. از این نظر جنبشي است متعلق به منطقه‌ي خاورمیانه و نه تنها کردستان. حتي می‌توان گفت جامع‌ترین جنبشي می‌باشد که در پی وراثت خط فلسفي شرق در مقابل خط غربی آن است.

ایران در خاورمیانه حائز اهمیت فراوانی است. خاستگاه افکار ناب شرقي است و گذرگاه ارتباط تمدن شرق و غرب و جایگاه انقلاب‌های بزرگ. "**دوران کالکان**" عضو شوراي رهبري **KADEK** در سخنانی می‌گفت که: "**ایران، فرانسه‌ي خاورمیانه است**". یعنی جایگاه فرهنگ، ادب و درعین حال انقلاب و جنبش‌های مختلف و روحیه‌اي شورانگیز و عرفانی شرقي. البته برفرانسه‌ي خاورمیانه است که لایق تاریخ خود باشد اما در حال حاضر و از نظر تبادل افکار، بزرگترین کمبود، عدم ارتباط فکري آن با جنبش ملی-دمکراتیک کردستان است.

جنبش **آپوئیسم** بیشتر در منطقه‌ي شمالی کردستان متمرکز شده و تحولات فکري-سیاسی خود را در آن‌جا رقم زده و به سایر مناطق گسترش داده است. متون ایدئولوژیکی-سیاسی آن بیشتر به زبان ترکی می‌باشند. از آن‌جا که ترکیه رو به غرب دارد و ایران رو به شرق و متعصب در مقابل غرب، یک نبود ارتباط جدي بین آن‌ها مطرح شده است که البته نقصی بزرگ در پیوند ملل و افکار منطقه‌اي است. اندیشمندان هر دو طرف ارتباطی کافی با همدیگر ندارند. همچنان‌که به غیر از چند ادیب نامدار ترک، اندیشمند دیگری از ترکیه، آشنای یک ایرانی نیست. در ترکیه نیز به طور باید و شاید از ایران و افکار ایرانی آشنایی وجود ندارد. هرگاه که سخن

از تحقیق مسئله‌ای به میان می‌آید. اگرچه این مسئله گاه یک مورد شرقی و یا ایرانی باشد. روشنفکر و محقق ترک به سوی آثار غربی می‌رود. این مورد در به وجود آمدن نگرش غربی در ترکیه سهمی به سزا دارد. به عنوان مثال جهت شناخت شخصیت‌ها و یا رویدادهای تاریخی رجوع به آثار اوریانتالیست‌های غربی سبب اشتباهات مختلف در اذهان نسبت به آن موارد می‌شود. این‌ها فقط مثال‌هایی از موارد متعدد می‌باشند. ترکیه از نظر فکری، بیشتر از غرب تغذیه می‌گردد و ایران نیز دارای فکری شرقی-اسلامی است. از نقطه نظر رفع جنبه‌های ناقص، ارتباط فکری با ایران می‌تواند خلا شرقی ترکیه و گسستن از تاریخ آن را جبران نموده و البته متقابلاً ترکیه نیز می‌تواند به صورت گذرگاه انتقال تمدن غرب به ایران - با در نظر گرفتن عوارض جانبی‌اش - باشد.

در این زمینه فعالیت ادیبان - مترجمان و روشنفکران بسیار ناچیز است. روشنفکر ترکیه به ایران توجه ندارد و روشنفکر ایرانی با اصیل ندیدن جنبش فکری ترکیه و وابسته دیدن آن به غرب، آن را ندیده گرفته و وقتی به غرب می‌اندیشد از آن سوی دریای مرمره به بعد را می‌بیند.

در ایران بیشترین زیانی که از این عدم تبادل ناشی می‌شود، از آن ملت کرد است. زیرا که این ملت به سبب پارچگی فعلی سرزمین مادری خود با سایر بخش‌ها - از جمله کردستان ترکیه - ارتباطی چندانی ندارد. ارتباط موجود نیز بعد از ظهور P.K.K تا حدودی برقرار شده است. تبادل فکری که باید در میان دو طرف ایجاد شود، به اندازه‌ای که برای دو طرف ایران و ترکیه نفع در بر دارد، برای ملت کرد نیز حائز اهمیت است. در این راستا باید اندیشمندان، دست به قلم‌ان و روشنفکران کرد از هر دو طرف با ایجاد ارتباط این‌ها را پر نمایند. بدین گونه از طرفی کردهای ایرانی از این طریق با متون انقلاب ملی-دمکراتیک کرد بیشتر آشنا شده و از طرف دیگر کردهای ترکیه از گنجینه‌ی فرهنگی-ادبی

ايران بهره‌مند گردند و اين در بازگشت به خويشتن مي‌تواند سهمي مهم را ادا نمايد.

نيازي که هر مبارز در راستاي شناخت از تاريخ و خط مشي جنبشي که عضو آن مي‌باشد، وظيفه‌اي را برعهده‌ي تکتک مبارزان جنبش آپوئيست مي‌گذارد تا در اين روند مشارکت نمايند. تعداد آثار رهبر ملي و اسناد و انتشارات جنبش ما - با توجه به موارد نويي که هر روز منتشر مي‌گردند - آن قدر فراوان است که اگر هر مبارز تشکيلاتي در طول عمر خود اقدام به برگردان و شناساندن چند مورد هم نمايد، باز کفاف کار را نداده و تعدادي اثر در انتظار چنين برخورداري باقي خواهند ماند. فراموش نشود که توسعه‌ي هر جنبش منوط به پخش افکار آن جنبش است. شناساندن و پخش افکار و اندیشه‌هاي پيشواي مان نيز وظيفه‌اي است که بدون استثنا بر دوش هر رفيق مي‌باشد. لذا بر هر مبارز جنبش آپوئيست است که بر اين نکته تامل نموده و همخوان با توان خود کاري از پيش برآورد.

از ميان "صدها" اثر اساسي رهبر ملي عبدالله اوجالان¹ که همگي به صورت تحليلات و سخنراني‌ها در آکادمي‌هاي حزبي تدريس گشته، به شکل کتاب توسط انتشارات‌هاي مختلف به‌ويژه سرخوبون منتشر گشته‌اند، کتاب حاضر يکي از اساسي‌ترين کتاب‌ها در سه جلد

¹ از جمله: نقش خشونت در کردستان - سازماندهي - راه انقلاب کردستان - معضل شخصيت در کردستان - شخصيت مبارز در جنگ رهايي خلق - چگونه بايد زيست (در دو جلد) - عشق کرد (جلد سوم چگونه بايد زيست) - خطاي مي طلبم - دگرگوني بزرگ - جمهوري اليگارشيک - تظاهرات مردمی در انقلاب دمکراتيک - اصرار بر سوسياليسم، اصرار بر انسان بودن است - تاريخ در ما و ما در ابتدای تاريخ پنهانيم - داستان دوباره زيستن - رهبري و سياست آپوئيست - رهنمودهاي براي آزادي - رهنمودهاي براي پروزي - نامه‌ها - منتخبات - نگرش جنگي ما طوفاني است - خرابکاري - حقيقت رهبري - تظاهرات و اعتراضات گسترده‌ي عمومي - انقلاب اجتماعي و زندگي نوين - تشکيل ارتش زنان - مشکلات حزبي شدن و وظيفه ما - مشکل اقتدار در جنوب کردستان و نقش تاريخي P.K.K - نوشتن تاريخ در کردستان با آفريدن و ايجاد تاريخ ممکن است - واقعيت انقلاب بين ثنوري و عمل - خانواده و زن - حقوق زن - عشق و آزادي - محاکمه‌ي تاريخ - رهبري و خلق - دفاعيات من (ماينفست اتحاد آزاد و دمکراتيک، ارائه شده به دادگاه امرالي) - تصفيه‌ي تصفيه‌گر - مسئله‌ي توسعه در P.K.K و وظيفه ما - زندگي حزبي و ويژگي‌هاي يک فرد حزبي - بازگشت به ميهن و وظيفه ما - شخصيت مبارز آپوئيست (در دو جلد) - دفاعيات ارفا (ارائه شده جهت دادگاه ارفا) - از دولت کاهن سومري به سوي تمدن دمکراتيک (دفاعيات ارائه شده به دادگاه حقوق بشر اروپا) و علاوه بر آن تحليلاتي که هر چند ماه به صورت کتاب چاپ مي‌گشت و دهها مورد ديگر....

است. جلد اول و دوم با همین نام و جلد سوم به نام عشق گُرد. جلد اول آن بار اول در سال ۱۹۷۸ توسط انتشارات "سرخوبون" SERXWEBUN در اروپا و بار دوم به سال ۱۹۸۸ توسط انتشارات "مهم یایینلاری" MEM YAYINLARI در استانبول به چاپ رسید. با توجه به جایگاه آن در فرهنگ آپوئیسیم از کتاب‌هایی است که باید در برگردان آن اولویت قائل شد. در برگرداندن این کتاب نکاتی چند را لازم به توضیح دیدم:

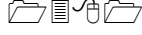
زبان متون ایدئولوژیکی-سیاسی آپوئیسیم زبانی مختص به خود است، اصطلاح، عبارت و یا معادله‌هایی هستند که توسط خود رهبر ملی ایجاد و به کار گرفته شده‌اند و از این نظر حتی خوانندگان ناآشنای تَرک را به زحمت می‌اندازند. به هنگام برگردان سعی شده که این موارد به صورتی که بیشترین ادراک از آن ایجاد شود، به فارسی نوشته شوند و گاه حتی از کلمات عامیانه استفاده شده است. در مواردی که لازم دیده شده در صفحات، پانویس آورده شده است. در جاهایی که مخاطبان مرد و یا زن- به اقتضای جلسات درس و یا خطاب قرار دادن- هستند، از جملات استفهام می‌شود و به همین خاطر لزومی به توضیح دیده نشد.

شیوه‌ی انتقاد رهبر ملی از سیستم جهان، اجتماع، نظام‌های حاکم بر کردستان، رفقا و حزبش بسیار قابل توجه است. جهت درک بهتر مطلب، سعی شده تا شیوه‌ی بسیار جالب و گاه شدید انتقاد کمی با شیوه‌ی نزدیک به متن تَرکی آن برگردانده شود. علی‌رغم غیر حرفه‌ای بودن برگردان حاضر، بر این باورم که این برگردان در رسیدن کتاب به هدف خویش و ایجاد ارتباط فکری منطقه‌ای نقشی مهم را ایفا خواهد نمود.

از تمامی رفقای گرامی که در طی مراحل برگردان، حروفچینی، ویرایش و غیره در آماده کردن این کتاب همکاری کرده، انتقاد نموده و مرا راهنمایی فرمودند، سپاس‌گذارم.

پاايز

ش. ه. —



م. —



مترجم .

پیشگفتار

"چگونه باید زیست"، امروزه به عنوان مهم‌ترین پرسش در کردستان مطرح می‌گردد. این پرسش دارای چنان کیفیتی است که تنها يك انقلاب انساني و حیاتی می‌تواند جوابگوي آن باشد.

برجسته‌ترین ویژگی مبارزاتی که اثرات بزرگی در تاریخ به جای نهاده، مشارکت بزرگی در تمدن داشته‌اند و تاثیرات آن‌ها تا امروز هم ادامه می‌یابد؛ پایدار نمودن شکل زندگی نوین بر ویرانه‌های زندگی سنتی می‌باشد. تاریخ نشان می‌دهد مبارزاتی که با پرسش "چگونه باید زیست" وارد عرصه‌ی نقدي گسترده نشده، جوابگوي آن نشده و از اهداف روزانه فراتر نرفته‌اند، به مرور زمان محو گشته و از بین رفته‌اند. مبارزات تاریخی دهه‌های اخیر نیز به خوبی نشان می‌دهند که نیاز مهمی به این پرسش وجود دارد.

خصوصاً هنگامی که موضوع بحث کردستان است، نباید "چگونه باید زیست" را بر زبان آورد و از آن گذشت. نباید فراموش کرد که این پرسش اهمیتی حیاتی دارد. این واقعیت، اهمیت سوال را چند برابر نمایان می‌سازد. شاید بدون این "سوال" هرکاري را بتوان انجام داد اما تنها کاری که نمی‌توان انجام داد، مبارزه‌ای است که، این‌همه بدل برای آن داده شده است. بدون شك این يك ادعا نیست. هم‌چنان‌که هرکس روی این مسئله تحقیق کند، به راحتی می‌تواند ببیند که هر روز، هر ساعت و حتی هر لحظه‌ی آن، لبریز از این واقعیت پراکتیکی است. می‌توان گفت که این واقعیت در هر کلمه‌ای که بر زبان رهبریتی که گوناگون‌ترین و وسیع‌ترین تحلیلات تاریخی را انجام می‌دهد، نهفته است. تکرار می‌کنیم، به هیچ‌وجه نباید فراموش کرد که این‌جا کردستان است. کسانی که

نتوانند به زندگی واقعی در این سرزمین برسند، نمی‌توانند هیچ‌چیز دیگری را به دست بیاورند. آن‌ها که خود را آزاد نکرده‌اند نمی‌توانند چیز دیگری را آزاد نمایند. آن‌هایی که شخصیت مستقلی به دست نیاورده‌اند نمی‌توانند از بردگی رهایی یابند.

به همین سبب "چگونه باید زیست" بسیار مهم است، سوالی است که به اندازه‌ی هوا، نان و آب نیاز به آن حس می‌شود. زندگی‌ای که متعلق به ساختار الیگارشیک باشد، اساساً زندگی نیست. زندگی انسانی در کردستان با هزار و یک شیوه متوقف گشته است. آنچه که زنده نامیده می‌شود، مرده است، آنچه زندگی نامیده می‌شود، زندان است، چیزی که شرافت نامیده می‌شود، پستی شرم‌آوری است. "تجمع مرده‌های سرپا". کشور و خلقی که با تمام چیزهایش نابود گشته است.... هم‌چنان‌که یکی از سختی‌های مبارزه‌ی ملی-دمکراتیک کردستان، روبرو ماندن با یک وظیفه‌ی دیگر همچون فهماندن این‌که زندگی چه چیز می‌باشد و چه چیز نیست، به "مرده‌های سرپا" است.

رهبرکل P.K.K. در یکی از ارزیابی‌های موجود در این کتابش می‌گوید: "جوابی که به پرسش چگونه باید زیست داده شود یک رمان بزرگ است". جوابگو بودن برای این مسئله آسان نیست. کاری است به سنگینی دنیا. هرکس نمی‌تواند از زیر آن کار بدرآید و بدر هم نیامده است. این مورد با به دست‌آوردن شیوه‌ی بی‌نظیر رهبری و به کارگیری عمیق - به قول رهبری- "دیالکتیک کرد"؛ و مبنا قرار دادن مبارزه‌ای مطابق حقایق آن و رسیدن به نیرویی که بتواند به سوال "چگونه باید زیست" جواب بدهد، ایجاد می‌شود.

جواب‌دادن به سوال "چگونه باید زیست"، در کردستانی که هرچیز آن تحریف شده و هیچ‌چیز در جایی که باید باشد، نیست، در کردستانی که شخصیت در باتلاق پستی‌های بزرگ غرق گشته و حقایقی متضاد آن با هم جا عوض نموده‌اند، مبارزه‌ای بزرگ است. این مبارزه، تنها بکارگیری خشک و خالی اسلحه که در همان لحظه‌ی اول به فکر می‌آید، نیست. تجمع اجرائیات قبل از به مرحله‌ی روشنگری رسیدن P.K.K. است. چنان اجرائیاتی که به مغز هم خطور نمی‌کند. فروپاشی

عظیم هرچیز کهنه و اچادی نوین به جای آن است. هیچ فردی بدون این کار نمی‌تواند لکه‌ی شرم‌آور موجود بر پیشانی خود را بزدايد.

رسیدن به سوال "چگونه باید زیست" و نشان دادن این‌که چگونه می‌توان جوابگوی آن بود، رویش دوباره‌ی انسانیت پژمرده را در مرکز کهن خودکردستان- نشان خواهد داد. رهبری که به صورت عظیم می‌اندیشد و به آسانی تنزل نکرده و مبارزه‌ی ریسک‌دار عظیمی را اساس می‌گیرد، با جوابی که به سوال "چگونه باید زیست" داده است و با تحلیلات وسیع زندگی اجتماعی‌اش در این عرصه، گامی بزرگ برداشته است. هرکس با دهشت متوجه کوچک بودن خود در مقابل این گام بزرگ شده است. به شکلی بسیار جالب نشان داده شده است که هر گلوله‌ای که شلیک گشته، هر قطره خونی که ریخته شده و هر سختی که تحمل شده است به هدر نرفته و نخواهد رفت و هرچیز ملاط زندگی نوینی می‌باشد. این در عین حال نشان می‌دهد که مبارزه‌ی کردستان مرحله‌ی پایه‌گذاری خویش را پشت سر نهاده است.

"چگونه باید زیست" یک گام نوین P.K.K به رهبری عبدالله اوجالان است. تاریخ نوینی در پهنه‌ی کردستان در دنیایی که دچار بحران‌های وخیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شده است، در حال نوشته شدن است. این پیشرفتی است که بیشتر از هر چیز دشمنان P.K.K. را می‌ترساند. همچنان‌که مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز P.K.K.، قاطعیت بزرگ اراده و خط دمکراتیک آن - که تماماً با امتیاز دادن و تسلیمیت بیگانه است- هرچیز را در آخرین تحلیل برای ایجاد زندگی نوینی مهیا می‌سازد. زن از یک نظر، بنیان این زندگی می‌باشد. یکی از معانی "زن"¹ در زبان کردی "زندگی"² است. اما زنی که بیشتر از همه از زندگی دور شده است، با تحلیلات رهبری از آزادی، به وضعیتی مناسب با نام خویش رسانده می‌شود. از لحاظ ماهیت معضل زن روشن

Jin ¹

Jiyan ²

گشته و جوانب تاریخی و روزانه‌ی آن تحلیل گشته و هم اکنون گام‌های عملی آن در حال برداشته شدن است. تحلیلات رهبری از زندگی اجتماعی، مجالی تازه برای مبارزه‌ی ملی-دمکراتیک ایجاد کرده است. شخصیت قابل قبول زن و مرد با تمام جوانب آن بیان گشته است. کتاب "چگونه باید زیست" بر اساس این تحلیلات گردآوری شده است. یکی از ویژگی‌های کتاب، انعکاس مسافتی است که با مبارزه‌ی بیست ساله‌ی درحال جریان بر اساس فروپاشی زندگی سنتی و بنیان زندگی نوین با بسیاری از جوانب آن طی شده می‌باشد. جدای از آن، تحلیلات در بیداری شخصیت دارای چنان کیفیتی می‌باشند که نه تنها انسان کُرد بلکه سایر خلق‌ها نیز می‌توانند خود را در آن ببینند. از این نظر این کتاب در حوزه‌ی خود اولین کتابی است که هر خواننده را به نقد می‌کشد و وادار به پرسش از چگونگی زندگی خود می‌نماید. به سبب توضیح معضلات زندگی و طرح راه‌حل برای آن‌ها، سرچشمه‌ی گرانبهایی است جهت کسانی که می‌خواهند دوباره و دوباره خود و جامعه را بازآفرینی نمایند. می‌توان بر روی آن اندیشید، تحقیق کرد و نتایج بسیار وسیعی از آن گرفت.

انتشارات مهم .

دسامبر 2000م .



آيا توانايي درك آن را داريد كه
مبارزه ي ما، انقلاب زيبايي و جنگ در مقابل
پليديها است

کارایی هنر در کردستان و پیش‌نویس یک رمان انقلابی

توسعه‌ی اجتماعی با انتقاد بی‌امان از اجتماع که در تمامی جوانب شخصیت، خود را نمایان ساخته و باید ترک گردد، آشکار می‌گردد. بدین ترتیب حقیقتی به شکل زندگی که تا حد امکان تحلیل‌کننده و دگرگون‌ساز بوده بیان می‌گردد. این حقیقت در نتیجه تمام مناسبات اجتماعی در شخصیتی مقبول خود را نمایان می‌سازد.

مواقع انقلابی مواقعی هستند که تغییراتی کیفی، در شکل‌گیری ملی صورت می‌گیرند. انقلابی که به معنی دگرگونی بنیادین باشد برای صورت‌پذیرفتن هر ساختار اجتماعی، ابتدا در حوزه‌ی علمی توسعه می‌یابد. پیشرفت علمی نیاز به تشکیلاتی بودن و عملی‌کردن و از میان برداشتن مناسبات روبنا را - که دیگر محدود حس‌شده و موانعی در برابر زندگی تشکیل می‌دهند - به عنوان وظیفه‌ای مهم پیش روی خویش قرار می‌دهد. بدون شك حرکت‌های انقلابی به تناسب تلاش فکری و مبارزه‌ی بنیادین که در برابر تفکرات و ایدئولوژی‌های کهن انجام می‌دهند، محتوای ایدئولوژیک و خط مشی خویش را نیز مطرح می‌نمایند. همچنین وقتی این مبارزه را به تلاش عملی در برابر نهادهای موجود روبنا تبدیل می‌نماید، دیگر در چارچوب قوانین نگنجیده و نمی‌تواند به شیوه‌های قانونی و صلح‌جویانه بسنده نماید. لذا سعی می‌نماید که با شیوه‌های خشونت‌آمیز به جهت‌دهی سیاسی بپردازد و توسعه‌ی سیاسی را لازم می‌بیند. بدین ترتیب رشد انقلابیون ابتدا در حوزه ایدئولوژیک و سپس در حوزه سیاسی نمایان می‌گردد. خشونت انقلابی به نسبت سازمان‌دهی و گستردگی آن در عرصه‌های عملی، وارد عرصه‌ی نظامی می‌گردد. به این ترتیب توسعه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی انقلاب تا دوام یافته و پیشرفت می‌نماید. اگر به موفقیت برسد، زیربنایش را نیز تغییر می‌دهد و شکل کهن تولید را از بین برده، مناسبات مشکل‌ساز را متلاشی می‌سازد و در راستای ایجاد چارچوبی مناسب برای روابط نوین مالکیت و پیشرفت نیروهای تولید، سعی در اتمام سیر پیشرفت خویش دارد.

هنر و ادبیات نیازهای روحی هستند

بدین صورت انقلابی که در روبنا آغاز گشته، با انجام تغییر در زیربنا تا دوام یافته و نیرومند می‌گردد. مهم‌ترین سوالی که باید در این‌جا به آن جواب داد این است: کارایی ادبیات چیست؟ ویا باید جواب این پرسش را که کارایی انقلابی هنر به طور کلی، به‌ویژه ادبیات و مهم‌ترین بخش آن یعنی رمان چیست را بیابیم. بدون هنر نمی‌شود از جوامع سخن راند. از این نظر هنر یک وسیله غیر قابل اغماض در اجتماعی‌شدن و توسعه‌ی اجتماعی است. به‌ویژه هنگامی که انسان نتواند برخورد خود را در مقابل طبیعت با علم و سیاست تحلیل نماید، همچنین وقتی که روحش به وسیله‌ی تطمیع مادی ارضا نشود، به سوی شکل دیگری از ارضاشدن یعنی هنر کشیده می‌شود. این بدین معنی است که هنر احتیاجات روح را برآورده

می‌کند و بدون شك این با اندیشه در ارتباط است. اما می‌توان گفت که هنر بیانگر حوزه‌ای مستقل نیز می‌باشد.

اشکال بسیار متفاوتی که نیازهای روحی خود را با آن نمایان می‌سازند، به صورت محصولات هنری آشکار شده و سبب ارضای معنوی می‌گردند. محصولات سیستم¹ نیز گه‌گاه هنر را متأثر می‌نمایند. همچنین توسعه‌ی سیاسی نیز ارتباط تنگاتنگی را با هنر ایجاد می‌کند. اما نمی‌توانیم همه‌ی این‌ها را هنر بنامیم. از دیگر سو در اقتصاد و سیاست نیز می‌توان از هنر سخن راند. ایدئولوژی‌های متفاوت نیز با هنر برخوردهای متفاوتی دارند. در این‌جا چیزی که باید درک شود این است که هنر علی‌رغم تأثر شدیدش از سایر عوامل اجتماعی، مانند آن‌ها قدرت نیافته و به صورت سایه‌ای منفعل از آن‌ها درآمده است. در حالی‌که خود باید به عنوان نیازی فعال و غیرقابل اغماض حس شده و به حیات خویش ادامه دهد.

می‌توان گفت که هنر دربرگیرنده‌ی تمامی شیوه و ابزارهایی است که برای شکل‌گیری زندگی و نیازهای انسانی لازمند. پدیده‌ای که به آن صدای زیبا می‌گوییم، منظره‌ای زیبا، شعری که به خوبی روح را مخاطب قرار می‌دهد و یا یک داستان، هر یک بیانگر نوعی از هنر می‌باشند. شاید بدون این‌ها هم زندگی بگذرد، اما این نوعی تجرید است. از هر دیدگاهی تفاوت زیبایی و زشتی وجود دارد. همچنین هر رفتار ممکن است تأثیر خوشایند یا ناخوشایندی بر روح انسان بگذارد. رفتار درست و نادرست وجود دارد. یک جامعه و به اقتضای آن یک فرد هر اندازه ارتقا یافته - به‌ویژه اگر موضوع بحث در مورد تأثیرات هنری باشد و پیشرفت کرده باشد، از این جنبه نیز بیانگر پیشرفت است. اگر کسی در میان شیوه‌های عقب‌مانده‌ی هنر جای گرفته باشد و یا در اشکال عقب‌مانده‌ی رفتاری به حرکت ادامه دهد، می‌توان گفت در وضعیتی ابتدایی باقی مانده است. کسی که از غنا و ژرفای روحی برخوردار نباشد و از یک موسیقی، یک منظره و اشکال متفاوت رفتار هنری متأثر نشود و در عین حال متوجه این موارد نباشد، رگ‌های حیاتش خشک شده‌اند. بنابراین کاربرد اجتماعی هنر غیر قابل بحث است. بدون هنر زندگی در سطحی نزدیک به زندگی یک حیوان ادامه خواهد یافت. این زندگی می‌تواند بیانگر مرز انسانیت و حیوانیت باشد. این هم زندگی قابل قبولی نیست.

از این نظر آنچه جهت پیشرفت را در هر مرحله‌ی توسعه‌ی اجتماعی و یا مراحل جهش کیفی آن معین می‌نماید، جهت پیشرفت هنر را نیز تعیین خواهد کرد. هم‌چنان که مراحل مهم دگرگونی ساختار اجتماعی، در عین حال با تلاش‌های هنری برجسته‌تر می‌گردند. دگرگونی در هر ساختاری، ابتدا در عرصه‌ی هنر روی می‌دهد، هم برهنر تأثیر می‌گذارد و هم از آن متأثر می‌شود. بویژه همان‌گونه که مراحل انقلابی با هنر آماده می‌گردند؛ در رسانیدن هنر به اشکال کیفی و قدرتمند نیز تأثیر مهمی دارند. بنابراین هنر مجالی است در برابر سختی‌های زندگی. یعنی جهش استعدادهای حسی انسانی است که روحش به تنگ آمده است. اکتفا نکردن به موارد موجود و گذشته است. عدم اکتفایش، به معنی کسب قدرت است. تعریف انقلاب هنری نیز اینگونه ارائه می‌شود.

در سرزمین و جامعه‌ی کردستان، تعریف کلی و مناسبی را که می‌توان در مورد هنر ارائه داد، این است: وضعیت جامعه‌ای که تحت شرایط فئودالی و استعماری توانایی نفس کشیدن را از دست داده است و به وضعی افتاده که نمی‌تواند هیچ

¹ سیستم اشغالگر در کردستان

توسعه‌ای را در خویش ایجاد نماید، تاثیراتی بسیار منفی بر هنر به جا نهاده است. اما در این‌جا مهم‌ترین مسئله این است که: با وجود فشار و یا استهلاکی که خلق از طرف قدرت‌ها در بسیاری از تشکیلات روبنا و مناسباتش دیده است، تنها با هنر توانسته است هویت خویش را بیان نماید. این نیز قدرت هنر را نشان می‌دهد. شاید هم هنر آخرین ویژگی اجتماعی است که ممکن است شکست بخورد و یا از میان برود.

نظام الیگارشیک دشمن هنر نیز می‌باشد

ساختار الیگارشیک تمایل بسیاری به قتل‌عام هنر دارد. هر قتل‌عام صورت‌پذیرفته در کردستان در هر سطحی که باشد، به نسبت زیادی قتل‌عام هنر را نیز در بر داشته است. اما چون هنر کمی با روح رابطه داشته و خصوصیتی زنده و درحال حیات دارد، همچنین به دلیل سنگین بودن جنبه‌های معنویش، تناسب قتل‌عام ایجاد شده را در شرایط مادی قبول نکرده و خنثی می‌نماید. هنردارای چنین ویژگی‌ای نیز می‌باشد.

بنابراین کم‌وبیش پایداری هویت خلق در جامعه‌ی کرد، توسط هنر، قابل درک می‌باشد. بویژه پایداری موسیقی و فولکلور به عنوان شاخص‌ترین شکل هویت ملی ناشی از همین مورد است. فقط بسیاری از شاخه‌های هنری تحریف گشته، آسیمیله شده و به این ترتیب به صورت ابزاری جهت استفاده‌ی هنر ملت حاکم درآمده‌اند.

حاکمیت الیگارشیک در یک سرزمین، در عین حال حاکمیت بر هنر نیز می‌باشد. این در عمل به صورت ندادن امکان پیشرفت به هنر خلق، تحریف، تصاحب و غیرقابل شناسایی نمودن آن و سپس هنر خویش را به صورت هنر خلق‌های سرکوب‌شده جلوه‌دادن، دیده می‌شود. همچنین استعمار در تمام تشکیلات رسمی‌اش به ویژه با تکیه بر قدرت دولت، این را به دنیای احساس و روح خلق سرکوب شده تزریق کرده و برای تلقین چنین فکری به وی با گفتن "تو در اصل عضو ملت حاکم می‌باشی، همانند آن هستی، هویت متفاوتی نداری"، حاکمیت عظیمی را ایجاد نموده است. از این نظر به میزانی که ملت حاکم خویش را بقبولاند، به همان نسبت نابودی ملت تحت ستم نیز صورت می‌گیرد. بدین ترتیب هویت ملی نابود گشته و هویت ملت بالا دست حاکم می‌شود. همچنان که این توسعه‌یافته‌ترین شاخص در میان کردها است. به همین سبب مقاومت اندکی در مقابل ملت بالادست وجود دارد. البته این نیز بیانگر میزان گسترش استعمار است.

بدین ترتیب نمی‌توان مبارزه در عرصه‌ی هنر را در برابر نظام الیگارشیک کوچک شمرد. همچنین تداوم هستی برخی از ابعاد هویت ملی به صورتی بسیار محدود، می‌تواند پایه‌ای مهم جهت شروع حرکتی در راستای مبارزات رهایی ملی را تشکیل دهد. فعالیت‌های فرهنگی و هنری در دوران آغازین تشکیل ملت، در مبارزه‌ی ملی شرکت می‌نمایند. اما به وضوح دیده می‌شود که مبارزات فرهنگی و هنری نمی‌توانند بدون شدت سیاسی و نظامی معنی زیادی پیداکنند و کارکردشان ناقص می‌ماند.

از این نظر روشنفکران و ناسیونالیست‌های کرد رفتار نادرستی در رابطه با ارزیابی هنر دارند. به خوبی می‌دانیم عدم تشخیص یک فعالیت معمولی هنری، فرهنگی و ادبی با رهایی ملی، و به‌ویژه اشتباه‌گرفتن آن با وظایف سیاسی-

نظامی و یا عدم تمایل آنها به درک این جنبه از وظایفشان در عرصه‌ی هنر، همچنین عدم ادای حق هنر، منجر به ایجاد اغتشاشاتی از طرف آنها می‌گردد. همگام با پیشرفت مبارزه‌ی انقلابی‌مان، هم کارایی هنر در انقلاب توضیح داده شده و هم موارد منفی ناشی از نگرش اشتباه آن در انقلاب افشا گشته‌اند. همانطور که اهمیت لازم به نقش هنر داده شده، در برابر کاربرد اپورتونیستی آن نیز، انتقادات لازم انجام گرفته شده است. با بزرگ شدن "بهم‌واری" پیشرفت هنری در مبارزه‌ی انقلابی رو به تعالی‌مان و در کنار آن به اندازه‌ی تاثیر هنر بر عرصه‌های سیاسی- نظامی و تاثیر این عرصه‌ها بر حوزه‌ی هنر، آشکار شد که این مسئله تا چه حد صحیح است. این بدان معنی است که هنر بر اساس بنیان‌های صحیحی به کارایی انقلابی خود رسیده است. از ابتدای سده به بعد و حتی قبل از آن، جهش عظیمی که هویت ملی خواهان رسیدن به آن در سطح هنر بود، فقط با مبارزه‌ی سیاسی- نظامی صورت پذیرفت. اما در کنار این، کارایی هنر کم نشده بالعکس بیشترتر هم شده است. چنانچه می‌بینیم که انقلاب در کردستان امروزه در حال تشکیل یک زیربنا و روبنای مهم است، جنگ متعلق به همه‌ی توده شده، ژرف‌تر گشته و در برگرفته‌ی هر طبقه شده است. بگذریم از این که در چنین دوره‌ای کارایی هنر نه تنها کم نشده بلکه بیشتر نیز گشته و به صورت یک نیاز ملموس درآمده است. توده‌ی خلق با موسیقی، رقص‌های سنتی و تصاویر انقلابی سرزنده‌تر می‌شوند و سعی می‌کنند تا خویش را به شیوه‌ی زندگی بهتری وفق دهند. بدین معنی که در حال حاضر یک انقلاب هنری در حال شکل‌گیری است. اما علی‌رغم آن آشکار است که نباید آن را به حال خود رها نمود. برعکس این مسئله نیاز به خط هنری بنیادی‌تر و تلاشی عملی دارد. از طرفی برای رفع کاستی‌های موجود، نیاز به فعالیت برای ایجاد یک جبهه‌ی هنری وجود دارد و از طرف دیگر این عرصه‌ای می‌باشد که در آن می‌توان مشارکت بزرگی در توسعه‌ی انقلابی ایجاد نمود.

جوابی که به پرسش "چگونه باید زیست؟" داده شود یک رمان است

چیزی که ما خواهان گسترش آن در این عرصه هستیم در واقع پیش‌نویس یک رمان انقلابی است. می‌توان این را مرحله‌ی بازکردن گره کوری که در جامعه کرد ایجاد شده، و یا مرحله‌ی به تصویر کشیدن روی‌آوری به سوی تشکلی نو با رمان و یا بیان نمودن آن با رمان نامید. از یک نظر جوابی که به پرسش چگونه باید زیست بدهیم، یک رمان است. ما انقلاب‌مان را از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی و همچنین استراتژی و تاکتیک تشریح می‌نماییم. پیشرفت‌هایی از این نوع ایجاد می‌شوند. اما در همان حال اگر جوابی به سوال "زندگی انقلابی چگونه باید باشد" ندهیم، انقلاب‌مان را از یک پیشرفت مهم روحی و شکلی از رفتار محروم کرده‌ایم که عدم صحیح بودن این کار نیز آشکار است. بنابراین سوال "چگونه باید زیست" برای یک مبارز انقلابی بسیار حیاتی است. در حالی که مبارزه‌ی رهایی ملی که حزبمان پیشاهنگیش را بر عهده دارد، تمام جامعه را در برگرفته است؛ چگونگی گسترش یک شیوه‌ی زندگی انقلابی را نه تنها برای یک مبارز بلکه برای تمامی افراد به صورت نیازی حتمی درآورده که به اندازه‌ی آب و نان مهم است. در جامعه‌ی ما عقب‌ماندگی‌های عظیم روحی و مشکلات رفتاری وجود دارند. هنگامی که به صورتی همه‌گیر ارتباط این مسئله را با ساختار الیگارشیک و پس‌مانده‌های قرون وسطی موشکافی کرده و آن را تحلیل می‌نماییم، می‌بینیم که درمقابل همه‌ی

اشکال زندگی و روابطی که باید از هم فروپاشند و نسبت به آنها کین وجود داشته باشد، احتیاج به اشکال نوین زندگی و ارتباطی که باید ساخته شوند وجود دارد.

ببینید رمان تا حدودی هم تلاش برای بیان این دوگانگی را نشان می‌دهد. درباره‌ی اشکال و مناسبات زندگی که باید پشت سر گذاشته شوند و مناسبات و شکل زندگی که باید از آن محافظت کرد، تحقیق کرده، آن را به نقد می‌کشد، تحلیل می‌کند و از نو ایجاد می‌نماید. هر اندازه در این کار از تکنیک هنر به خوبی استفاده شود، به همان میزان مشارکتی مثبت در انقلاب هم خواهد بود. البته می‌توانیم خاطرنشان کنیم وقتی، حقایق تاریخی مبارزه‌ی انقلابی‌مان و شکل اجتماعی که به آن تکیه نموده، حقیقت و جوانب محتمل پیشرفت امروزه و مرحله‌ی تاریخ اخیر آن را در سطحی نزدیک به علم ارزیابی نماییم و زمینه‌ای این‌چنین را با رمان ارائه دهیم، نیازهای این رمان بر بنیادهای حقیقتی سوسیالیستی متکی است و یا باید متکی باشد.

این نیاز، در همان حال به‌وسیله‌ی انتقاد از موضع‌گیری که بر اساس داده‌های علمی به وجود آمده و خود را از هر جهت متعصب نموده و به عقب کشیده و خواهان آن است که کمی خود را با رفرمیزه‌کردن، مدرنیزه نماید و همچنین انتقاد از هر کسی که نمایندگی آن موضع‌گیری را برعهده دارد، برآورده می‌شود. همگام با این در حد توان جهت‌ی پیشرو به خود می‌گیرد و در رابطه با پیشاهنگی، آرزو، اشتیاق و تعالی را اساس می‌گیرد. وقتی این رمان واقعیت موجود را بررسی می‌نماید، در واقع همراه با زیربنا و ربنای اجتماعی که رو به فروپاشی است و زندگی فردی به آن متکی است، این واقعه را مشاهده کرده و به رادیکالترین شیوه از آن انتقاد می‌نماید. اما در همان حال سعی دارد نشان دهد که مورد جایگزین آن چگونه باید باشد و ارتباط آن با تمام اجزای اساسی زیربنا و ربنای زندگی جدیدی که باید پذیرفته شود، برقرار نماید. این می‌تواند با نوسازی یک و یا چند شخصیت منجر به تجدید بنای یک جامعه شود. در عین حال، کار بر روی چند شخصیت در این‌جا، راه را بر تفسیر واقعیت تاریخی و اجتماعی می‌گشاید. اینکه این شخصیت‌ها بیانگر کدامین تاریخ توسعه نیافته و ارتباطات اجتماعی آن می‌باشند را به خوبی تحلیل کرده، از آن انتقاد نموده و از نو می‌سازد. به همان اندازه که با ژرفایی، زیبایی و هنرمندی بر روی آن کار شود، به همان اندازه اثر هنری قوی‌تری را موجب می‌گردد. دیگر این به قدرت هنرمند بستگی دارد. کمی خیالش را وارد کار می‌کند. یعنی در اینجا بیشتر از علم، خیال‌هایش را طرح کرده و خواسته‌ها، آرزوها و اشتیاق‌هایش را بر زبان می‌آورد. به صورت بسیار واضح سؤالاتی مانند با چه چیز مخالفم؟ چه چیز را می‌خواهم؟ چه چیز را باید فرو پاشم؟ چه باید بکنم؟ زیبا چیست و زشتی کدام است؟ چه را ترجیح داده و چه چیز را ترجیح نمی‌دهم؟ را می‌پرسد و جواب‌های قاطعی به آن می‌دهد. جوابی را هم که می‌دهد، با تمام جامعه در ارتباط است.

ببینید پیش‌نویس رمانی که می‌خواهیم توسعه‌اش بدهیم کم و بیش در اطراف این سؤالات شکل می‌گیرد. از یک نظر حقیقت موجود هم همین است. گاه سعی شده ارتباط این حقیقت با تعصب و محافظه‌کاری عظیم، یعنی نظام الیگارشی و پس‌مانده‌های فئودالیزم و در کنار آن چگونگی جلای جامعه بوسیله مدرنیسم تقلبی نشان داده شود. همراه با تعریف ماهیت شخصیت، یا شخصیت‌های موجود صاحب اتیکت‌های فلاپی و وطن‌پرستی و چپ‌گرا، توضیح داده شده است که ارتباط

هویت ملی با رهایی اجتماعی نوین چیست و یا نمایندگی آن در سطح شخصیت چگونه است. اینگونه شخصیت‌ها چگونه ظاهر شده و چگونه مبارزه می‌نمایند. همچنین از شخصیت‌های میانه‌روی بحث شده است که يك پایشان در قرون وسطی و پای دیگرشان در فرماسیون اجتماعی نوین است و همیشه نمایندگی فکری هر دو دوره را دارند. در هر مقطعی شخصیت و نگرش خویش را تحمیل می‌کنند. این‌ها به نقد کشیده شده‌اند. به ویژه موشکافی با اهمیتی در تحلیلات رهبری که در این موضوع پیشرفتی را ایجاد نموده - از آن می‌توان به عنوان تحلیلات اساسی هم یاد کرد. یعنی استفاده از این موارد به عنوان يك ماتریال جهت يك رمان انقلابی می‌تواند كمكي مهم باشد. این خطوط کمابیش در تحلیلات مطرح گشته‌اند. تحلیلات اساسی شخصیت، در زندگی و با آزمایش در بحبوحه‌ی جنگ به وجود آمده‌اند. یعنی این‌ها خیالی نیستند، حقایقی هستند که مبارزه آن‌ها را ایجاد نموده است.

بنابراین بحث بر سر داده‌ها و ماتریال‌هایی است که يك رمان حقیقی می‌تواند به آن متکی باشد. موارد بسیاری به دست آمده که در بسیاری از کشورها به دست نمی‌آید. فهرمانی، خیانت و میانه‌روی‌هایی که مبارزه رهایی ملی به رهبری P.K.K. آن را به وجود آورده، موارد عظیمی هستند. حتی در مورد هر دوره و یا شخصیتی می‌توان کتابی نوشت. ما سعی داریم که کلی‌ترین بیان این موارد را در ارتباط با حزب و دوره‌ی رهایی ملی ارائه دهیم. پیش‌نویس رمان سعی دارد که از يك طرف حقیقت الیگارشیك ترکیه و از طرف دیگر واقعیت فئودالی و عشیره‌ای دوران قرون وسطایی کردستان و از طرفی وضعیت فقیر و روستایی زحمتکشان، کارگران و همچنین شخصیت‌ها و مناسباتی را که با پاره کردن قید و بندهای فئودالی و عشیره‌ای شکل گرفته‌اند را بیان نماید. و از يك نظر P.K.K. نیز همین است. رمان، در سطح هنری موجب چنین پیشرفتی می‌گردد. هم محصول توسعه‌ی انقلابی است و هم تاحد ممکن می‌تواند به توسعه‌ی انقلابی شکل ببخشد. اگرچه با شعر، موسیقی و نقاشی انقلاب روی نمی‌دهد، ولی كمك رمان در توسعه‌ی ذاتی آن حتمی خواهد بود. هدف پیش‌نویس، ارائه‌ی کمابیش محتوای این موارد است.

در حقیقت بحث از شخصیت‌های اساسی است. اما اگر کاراکترهای مشابه زیادی را بسازیم، ماتریال غنی‌تر می‌شود. بنابراین رمان با جدا کردن و یکی کردن بهترین بخش‌های آن یعنی رساندن به يك سنتز، می‌تواند ایجاد شود. در پیش‌نویس رمانی که سعی داریم ارائه‌اش دهیم، گروه‌های متفاوتی در حال انجام تحقیقات هستند. این‌که به کدام زندگی کین می‌ورزیم و در آرزوی کدام زندگی هستیم، مورد بازخواست قرار می‌گیرد. همچنین در این‌جا پرسش‌هایی مانند چه چیز خوب و چه چیز زیباست؟ صحیح کدام است و اشتباه کدام است؟ چه چیز زشت و چه چیز بد است؟ بسیار پرسیده می‌شوند. زیرا که رمان کمی هم در میان این اصطلاحات اساسی پیشرفت می‌نماید. پرسش‌هایی از قبیل از کجا آمده‌اید؟ زندگی سنتی چیست و چگونه از آن جدا شدید؟ همچنین با زندگی نوین چه ارتباطی دارید و چگونه با آن مرتبط شدید؟ چگونه خواستید پیشرفت نمایید؟ به‌کرات پرسیده می‌شوند. از طرف دیگر عدم پیشرفت سریع و به صورت يك مبارز انقلابی درنیامدن بیانگر چیست؟ تصاویر گوناگون آن کدامند و در شخصیت راه را برچه چیزی می‌کشایند؟ این‌ها مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سعی می‌شود به شیوه‌ای صحیح مشارکتی در پیشرفت انقلاب در این جهت صورت گیرد.

رمان کردستان مجبور به متفاوت بودن است

بی‌تردید هنگامی که پیش‌نویس "رمان انقلابی" را در کردستان ایجاد می‌کنیم، از تجربیات سایر ملل نیز می‌توان بهره برد. مخصوصاً آن‌هایی که انقلاب‌های اساسی را به انجام رسانده‌اند مانند فرانسه و روسیه و حتی برخی خصوصیات ابتدای تولد اسلام. می‌توان از رمان‌نویسان بزرگی همچون ویکتور هوگو، بالزاک و غیره نام برد. رابطه‌ی اینان با انقلاب فرانسه توضیح داده می‌شود. همچنین رابطه‌ی انقلاب روسیه با تولستوی، داستایوفسکی، چرنشفسکی، گورکی و غیره چگونه است؟ اینان در چه مرحله‌ای از انقلاب شرکت داشته‌اند و نوع مشارکتشان چگونه بوده است؟ برخی از خصوصیات اساسی انقلاب اسلام چه بوده است؟ به‌خصوص بعدها چگونه به حالتی مرتجع و محافظه‌کار درآمده و چگونه برخی خصوصیات اساسی شخصیتی‌اش را به دست آورده است؟ چه نوع خانواده و چه نوع شخصیتی را در زن و مرد به وجود آورده است؟

در خاورمیانه می‌شود این‌ها را مد نظر قرار داد. البته رمان کردستان نشان می‌دهد که حقیقت ملموس آن، کمی غیر مشابه است. خصوصیات اجتماعی کردها، به سبب تاریخ آن بسیار کمتر شبیه سایر جوامع است. بنابراین باید اصالت آن را در نظر گرفت. یعنی رمان کردستان کمی متفاوت است، تقلید چندان نمی‌تواند سبب پیشرفت شود. تقلید از رمان‌نویسی ترکیه هم سبب پیشرفت نمی‌شود.

مبارزه انقلابی‌مان این‌را به شکل بسیار جالبی نشان داده است. یک فعالیت دقیق هنری این را می‌رساند که انقلاب در حال توسعه‌مان مجال بزرگی را به هنر داده و با هنر نیز خواهد توانست که آن را بیشتر توسعه دهد. با فعالیتی بدین‌گونه می‌توان چنین کاری را انجام داد و محصولات پرقدرتی را ببار آورد. انقلابمان با پشت سر گذاشتن این مرحله‌ی سخت، بدین‌گونه جواب "چگونه باید زیست" را با یک رمان داد. این مشارکتی است که نمی‌توان آن را کوچک شمرد. اگر امکاناتمان مجال می‌داد در کنار وظایف ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی می‌توانستیم که در چنین وظیفه‌ی ادبی نیز شرکت کنیم. اساساً وقتی فرصتی را می‌بینیم سعی می‌کنیم که این کار را انجام بدهیم. همچنان‌که این کوششها مشارکتی بدین‌گونه را نشان می‌دهند.

در این مورد مبارزان با ادعا نباید فراموش کنند که با درنظر گرفتن این‌که هنر، بویژه ادبیات و رمان، درمیان ما مکلف به مقابله با چه چیزی می‌باشد، باید صحیح‌ترین جواب را به پرسش "چگونه باید زیست؟" بدهند.

همان‌گونه که مکرراً نشان داده‌ام، می‌توان مثال‌های زیادی را در نظر گرفت. در تاریخ هر خلقی گام‌های مشابه این وجود دارد. در دوران باشکوه بیگ‌نشینها، پیشرفت‌هایی در ادبیات کردی ایجاد شد. می‌توان چگونگی بیان تاریخ ملت کرد، ریشه‌ی کوه نشینی که از آن آگاه هستیم و نامعلوم بودن دوران آمدن‌مان به این جغرافیا را در برخی داستان‌ها دید.

برخی شخصیت‌های شورشی نظیر کاوه آهنگر و بعضی از روایت‌های ادبی نظیر مهم و آلان با قدرت گرفتن از برخی مراحل مهم در اوج پیشرفت اجتماعی، توسعه یافته‌اند. و با یک شیوه‌ی مطابق با شیوه‌ی ادبیاتی شرقی تا امروزه

تأثیرگذار بوده‌اند. حتی "مهم‌وزین"¹ احمد خانی از این نظر بیان‌گر احتیاج مرحله‌ای است که در آن انوربتر بودن پادشاهان، چارچوب ملی و اجتماعی بهتری برای خلق تشکیل می‌دهد. سعی می‌کند تا شیوه‌ی تقسیم و پاره‌پاره‌گشتن بیگ‌نشین‌ها و درگیری‌های همیشگی آن‌ها با همدیگر، عدم ایجاد اتحاد ملی، حتی تصویری که سلاله‌ای فنودالیستی در آن است، را توضیح بدهد. چیزی که در آن توضیح داده می‌شود، در اصل کاراکنرخشک بیگ‌نشین‌های فنودالیستی است که متحد نمی‌شوند و اتحاد خلق را به سطح ملی نمی‌رسانند. این منظومه سعی می‌کند وجود فتنه، فساد و نوکری را در سطح بسیار وسیع آن زمان بیان نماید. اما به سبب عدم وجود انقلابی بنیادین، نمی‌تواند با توضیحی قوی‌تر آن را تکمیل کرده و توسعه‌اش دهد. همچنان‌که نه در سده هجدهم و نوزدهم و نه در سده بیستم، به سبب عدم ایجاد انقلابی جدی در تاریخ کردستان، به نمونه‌های پرقدردت رمان برنمی‌خوریم. مواردی که نوشته شده‌اند رمان‌های ترکی که برپایه‌ی سیاست امحای رژیم تصویر گشته‌اند، هستند. در این مورد حتی یاشار کمال هم، کسی است که با الهام از کردبودنش آغاز به کار کرده، ترک گشته و این را با ادبیات ادامه داده است. رمان‌نویسی بدین‌گونه است. رمان‌نویسان بسیاری شبیه وی وجود دارند. این‌ها رمان‌نویسانی هستند که به شکلی پیشرو تعریفی برای جمهوریت که در طول تاریخ قیام‌ها را سرکوب نموده و بعدها آن را با ترکیه یکی کرده، نموده‌اند. گاه اخلاق، تخریبات و امحای موجود در کردستان با ادبیات مشروع نشان داده شده است. نظامی که بر این اساس به وجود آمده، همچو یک زیبایی پیشرو تحمیل شده است که لزوم تداوم آن وجود دارد. البته این‌ها چیزهایی هستند که با ادبیات پشت سر گذاشته می‌شوند و باید محکوم گردند. رهنمود این رمان‌ها این است که نباید دلمان برای حقیقت کردستان بسوزد و آن را درک نماییم. انکار تمام موارد است، خیلی هم به سرعت! عدم یادآوری موارد منفی گذشته و انعکاس کردها به صورت وحشی و پسر است.

بینید ، تابه‌حال رمان نویسی، هنر و ادبیاتی قوی راجع به کردستان چه با اصالت کرد و چه ترک کارایی این‌گونه‌ای دارد. البته این داستان‌نویسی تخریبات زیادی را ایجاد نموده است. به‌ویژه به شخصیت شکلی منحرف داده است. اندیشه‌ی آزاد و واقع‌گرایانه را مسدود نموده است. سبب ترک‌شدن، مهاجرت به سوی متروپولها¹، کشور و خلق خود را به صورتی وحشی دیدن و به آسانی از آن‌ها منصرف شدن، شده است. این فرار عظیم به سوی متروپول و اروپا مرحله‌ی فرار از خویش و فرار از روح و مغز خویش می‌باشد. حتی این مرحله تا لعنت کردن هم پیش‌رفته است. تعداد بسیار کمی توانسته‌اند که ماهیت خویش را حفظ کنند. هرچیز بسیار ارزان از دست داده شده است. کسانی هم که هویت خویش را بر زبان می‌رانند، یا جاسوس شده‌اند یا در راستای نقش‌هایی که بر اساس منافع ناشی از مزدوری اخذ نموده‌اند، این کار را انجام می‌دهند. میهن پرستی ، تبدیل به اصطلاحی شده که هیچ ربطی به آزادی اجتماعی ندارد.

البته این را تا ظهور حرکت انقلابی، به صورتی تراژیک و افزون‌تر می‌بینیم. به‌خصوص عدم موفقیت هر شورش، در رسیدن به چنین نتیجه‌ای تأثیر داشته

¹ MEM Ü ZIN منظومه‌ی حماسی کردی سروده‌ی احمد خانی
¹ شهرهای بزرگ صنعتی

است. بعد از شورش‌ها یعنی در دوره‌ی ترور سفید² خلق کرد را به صورتی خطرناکتر از آن دوران، به جایی رسانده‌اند که می‌شود آن را برابر با نابودی نامید. شخصیت‌های موجود در چارچوب این توضیح اساسی به وجود آمدند. ما کمی این‌گونه به وجود آمدیم. شما نیز همچون افاده‌ی این کلیت، می‌توانید برای ماهیت خود و این‌که چه کار می‌خواهید بکنید، توضیحی بدهید. از یک نظر این مرحله‌ی رسیدن شخص به ارزیابی واقع‌گرایانه است.

کسانی که حقیقت خویش را درک نکرده‌اند، به هیچ‌وجه نمی‌توانند کاری جدی انجام دهند. با جوانب بسیار احساسی وارد کار می‌شوند و این نوع وارد کار شدن برای هر نوع تأثیرپذیری مناسب است. چرا؟ زیرا که بر اساس شناخت حقیقت وارد کار نشده‌اند. بی‌خبر از خویش‌اند. از یک نظر ما این را وضعیت "غفلت" می‌نامیم. می‌توان این را شکلی از جهالت نامید. اگر توجه کنید، این واقعیتی است که در همه‌ی شما تا حدود بسیار زیادی وجود دارد. همه از همان ریشه هستند. معلوم نیست که آگاهی و احساس این ریشه چقدر در شما توسعه یافته است. خصوصیات نظام حاکم، خانواده‌گرایی و عشیره‌گرایی تا جایی که توانسته‌اند نفوذ کرده‌اند. تا جایی که ممکن بوده از اصطلاحات کشور و خلق محروم شده‌اید. ویژگی‌های روشنفکری ترک به صورت عوامفریبانه، تا آخرین حد منعکس شده است. ایدئولوژی مادر و پدر و پدرزرگ دیده می‌شود. تمام این‌ها شخصیت را از حقیقت اساسی، تاریخی و معاصر دورنگه داشته و جدا کرده است. بنابراین ضعیف می‌مانید. در ایدئولوژی، سیاست، عمل و زندگی ضعیف هستید. بحث از توده‌ی شخصیت‌هایی است که در هر عرصه‌ای می‌نالند، شکایت می‌کنند، به بن‌بست رسیده‌اند، راه‌حل‌ها را نمی‌دانند، قاطع نشده‌اند، تحلیل نشده‌اند و چاره‌یاب هم نیستند. این خصوصیات شخصیتی، وارد نیروهای پیشاهنگ انقلاب شده‌اند. واضح است که با شمشیر تیز انقلاب سعی کردیم تا این را پشت سر بگذاریم. بسیاری از شما بر این اساس به انقلاب روی آوردید و گفتید که "این کوتاه‌ترین راه پیشرفت است". نسبت به سیستم کین ورزیدید. واضح است که در انقلاب هم وضعیت گذشته را به هزار و یک شیوه‌ی متفاوت ادامه دادید. واکنش‌های موجود در مقابل این، جنگ میان نیروی انقلاب و ضد انقلاب در درون تشکیلات است. جدای از آن، هویدا گشتن کسانی که در این مرحله شکست خورده‌اند و یا موفق گشته‌اند، پیشرفت‌های به‌وجودآمده در شخص شما را نشان می‌دهد.

اگر دقت شود، ما می‌خواهیم پیش‌نویس رمان را با شرکت افراد در مرحله‌ی انقلاب، حزبی‌شدن، مرحله بیداری ملت و آزادی جامعه آغاز نمایم. از یک نظر رمان انقلابی موظف است تا شروع به کار خود را این‌چنین وادار به انجام دادن نماید. نباید از نظر دور داشت که در ابتدا با ضعف‌ها، بی‌قدرتی‌ها و پیچیدگی‌های غیرقابل باوری مجبور به آغاز کار بودیم. زیرا اساساً حقیقت نشان می‌دهد که ماهیتی این‌گونه را داراست. با گفتن "خیلی قوی‌ام، خیلی مصمم" به صورت دماغ‌وزیک نمی‌توان این‌ها را پشت سر گذاشت. البته حال بهتر می‌فهمیم که احساسات و نمایش جسارت‌های تقلبی معنی زیادی ندارند. می‌بینیم که هرگونه سطح رابطه و اختلافی که ایجاد می‌نمایند، جدی نبوده و نمی‌توانند به نتیجه برسند. به راحتی مسجل می‌کنیم که هم شخصیت‌های بسار مبالغه‌گر و هم شخصیت‌های ضعیف، به هنگام شروع انقلاب چندان نقشی ندارند. اما با وجود همه‌ی این تلاش‌ها،

² کوچ‌های اجباری و تبعید و سیاست آسیمیلیسیون

همچنان که شروع‌کنندگان کار انقلابی، تماما با سرعت کار و همه‌جانگی **P.K.K.** کار نکردند، انحراف رویدادها نیز با روش رنج‌آوری واضح گشتند. این شخصیت، تا حدودی مناسب برای کسب خصوصیات چنین محیطی است. عیب شمردن، از زیربار آن به در رفتن و مخفی‌کردن آن، برخوردی درست نیست. کار ضروری برای ما این است که همانند تشخیص حقیقت، نشان دهیم که این يك تقدیر نیست. بنابراین، هنگامی که مقوله‌ای کهن را خراب می‌کنیم و یا پشت سر می‌گذاریم، برای بدست آوردن مورد نوین و ساختن آن، چیزهای زیادی لازم هستند. درک حیاتی‌بودن این مسئله برای ما، به معنی به سطح تصمیم‌رساندن، مبدل کردن آن به قدرت عزم و اراده و کار و تلاش نتیجه‌دهنده برای آن در هر عرصه است. وقتی در پیش‌نویس رمان سعی کردیم که شخصیتی را ارائه دهیم، خواستیم به اندازه‌ی نشان دادن جنبه‌ی علمی، جنبه هنری آن را نیز مد نظر قرار دهیم. حال بحث ما روی این است. از يك نظر رمان گسترش داده می‌شود. و یا به بیانی صحیح‌تر، پیشرفت‌های موجود در زندگی، کم‌کم به نگارش در می‌آیند. پرسش‌هایی را که بسیار پرسیدیم، برای توسعه‌ی رمان هستند. چگونه باید زیست؟ چگونه باید زیست؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که بیشتر از هر پرسشی پرسیده می‌شوند؛ این اتفاقی نیست. تقریباً هر روز در رفتارها مداخلاتی می‌کنیم و این تجدید بنای دوباره را افاده می‌نماید و ظرافت کار را نشان می‌دهد. مبارزه‌ای در جهت نشان دادن عکس‌العمل نسبت به برخی روابط و رفتارها، رد آرزو و خواست‌های شیوه‌ی کهن و به جای آن، ایجاد اراده و خواسته‌ی طرز نوین و به ویژه تسویه حساب با سنت‌های اجتماعی در سطح نهاد خانواده است. آشکار کردن چگونگی خانواده، عشیره و قبیله به صورتی همه‌جانبه، دیدن تأثیرات آن بر زندگی و مبارزه با آن، رسیدن به شیوه‌ی بیان و اسلوب و خطابت نظام‌ها و ارتباطات نوین، هر روز مورد کهنه را سوزاندن و ویران‌کردن و به جایش مورد نوین را ساختن، يك زندگی رمان‌گونه‌ی همه‌جانبه است. می‌بینیم که در سنت رمان‌نویسی، خصوصیات که بیشترین کار بر روی آن انجام می‌شود، سطحی احساسی را دارا می‌باشند. سطح علمی بیشتر با شیوه‌های افاده‌ی علمی ارزیابی می‌شود. بی‌تردید محتوای رمان سطح علمیش را هم در بر می‌گیرد. اما بیشتر سعی دارد تا به سطح احساسی و شیوه‌ی بیان روحی برسد

اگر مراحل خوب ارزیابی نگردند، شخصیت‌ها خوب تحلیل نخواهند شد

این مبارزه در همان حال جنگ احساسات است. دوست داشتن و عشق همچو بیان متراکم آن در چارچوبش قرار می‌گیرند. به غیر از آن نشانه‌های قهر و حتی خیانتها توضیح داده می‌شوند. همچنین اصطلاحات زشت و زیبا وارد کار می‌شوند. شخصیت‌های میانه‌رو و قهرمان ایجاد می‌شوند. تمام اینها کمی هم با تجرید انجام می‌شوند. در رمان سعی می‌شود به جای توضیح مبنی بر مشاهده‌ی تك‌تك اشخاص، کم و بیش بر روی خصوصیات مشترک تمام کسانی که به مرحله می‌پیوندند، کار شود. این يك مجرد کردن است. تجریدی از روی ملموس، و از رویه‌ای مجرد بر روی افراد به صورت مداوم پیاده و اثبات کردن همراه با دیدن پیشرفت‌ی که در آینده به وجود خواهد آمد، به صورت يك تکنیک رمان درمی‌آید. البته بر روی برخی اعضا و همچنین برخی مقاطع بیشتر کار می‌شود. اگر مقاطع خوب ارزیابی نشوند، نمی‌توان بر روی اعضا خوب کار کرد. حتی بر روی برخی از جوانب اعضا در برخی

دوره‌ها بسیار کار می‌شود. در برخی مقاطع اثری از آن‌ها برجای نمی‌ماند. خصوصاً دیگر اینکه به صورت مختلط بر روی آن کار می‌شود. یعنی یک راه و روش به تنهایی گسترش احساسات را سبب نمی‌شود. کنش و واکنش‌ها تو در تو می‌باشند. کین، دوست داشتن؛ غافل، هشیار، انقلابی و ضد انقلابی در یکدیگر آمیخته‌اند. همچنین تیپ بی‌شخصیت در حال درگیری با تیپ با شخصیتی است که در برابرش می‌ایستد. گاه این درگیری زیاد می‌شود، گاه با گذر از مرحله‌ای حل می‌گردد، گاه نیز به بن‌بست رسیده و به بحران می‌افتد. خصوصاً دیگر اینکه متحول می‌شود. حتماً تحول می‌یابد. هنگامی که متحول می‌شود گاه موفقیت حاصل می‌شود، گاه نمی‌شود. گاه پشت سر گذاشته می‌شود، گاه تعالی می‌یابد. همانطوریکه مناسبات و تضادها را از چنین پیچیدگی‌های داده و به سطحی منظم‌تر و پیش‌روتر می‌رساند، ممکن است که آن‌ها را هم غرق کرده و نابود نماید. کار بر روی رمان، کمی هم باید برپایه‌ی رسیدن به افاده‌ای در این راستا انجام گیرد.

به‌خصوص در پیش‌نویس، ابتدا از خودم مثال‌هایی را ارائه دادم. در کنار این شخصیت، افراد دیگری را هم توضیح می‌دهیم و چنانکه پیداست به توضیح شخصیت افراد بسیاری ادامه خواهیم داد. هر فردی که شخصیتش توضیح داده می‌شود همراه با خود حقایق بسیاری را بیان می‌نماید و به اندازه‌ی جنبه‌های اصلی، جنبه‌های فرعی را نیز تشریح می‌کند. همراه با جنبه‌هایی که همبستگی ایجاد می‌کنند، جنبه‌های بسیار متفاوتی هم دارد. اما پس از همه‌ی این‌ها می‌توانیم رمان را با ایجاد یک سنتز، ملموس گردانیم.

کلاً در رمان‌ها افراد، اراده، احساسات و رغبت‌ها توضیح داده می‌شوند. از این نظر توضیح افراد از طرف ما - خصوصاً اگر اینها کم و بیش یک عمومیت را بیان کنند - شیوه‌ی صحیحی می‌باشد. مسئله‌ی مهم این است که باید مورد اصلی را از مورد فرعی جدا کرد، به توان دیدن مقوله‌ی اجتماعی و ملی حتی مقوله‌ی اساسی انسانی رسید، در جزئیات غرق نشد و کسی که قدرت نمایندگی و جلب نظر را ندارد چندان تحت فشار قرار نداد.

واضح است که قدرت زبان و شیوه‌ی سخن بسیار مهم است. نقش هنر نیز در همین‌جاست. این عرصه‌ای است که به خلاقیت بسیاری نیاز دارد. زندگی هم کمی هنرمندانه است، توضیحش نیز بی‌تردید آن را تکمیل می‌نماید. پیش‌نویسی هم که توسعه می‌یابد در این چارچوب است. وقتی برخی شخصیت‌ها را در این چارچوب قرار می‌دهیم، آزادشدگان از زندان را نیز تشریح می‌نماییم. زیرا در مورد زندگی آنان هم واقعیاتی وجود دارد. تا زمانی که واقعیات شدید زندان تحلیل نشوند و وضع احساس و زندگی آن‌ها با تمام جوانب بیان نگردد، رمان تمام نمی‌شود و ناقص می‌ماند. بنابراین لازم است که توضیح شخصیت کسانی که از زندان بیرون آمده‌اند را ادامه دهیم. اینان به میزان جوانب مثبت خود، جوانب خطرناک و فرسوده را نیز دارند. از میان این‌ها، برخی شخصیت‌ها شبیه جانوران و برخی شبیه قهرمانان شده‌اند. مطرح کردن و دیدن این‌ها لازم است. هستند کسانی که تحت نام احساس و اشتیاق، نظام موجود را در زندگی به شیوه‌ای احمقانه قبول کرده و می‌پرستند. دیدیم کم نیستند کسانی که این را با نقاب انقلابی هم انجام می‌دهند. کسانی خواهان جای زدن ادبیات تقلیبی زندان و رغبت به نظام موجود به عنوان رغبت انقلابی بودند. اغراق و دماغ‌گویی بسیار زیاد است. زیرا پراتیک و زندگی ملموسی وجود ندارد. اینگونه زمینه‌ی تقلب بسیار قویتر می‌شود. باید از این انتقاد نمود و ما درحال مداوم کار بر روی این مسئله هستیم.

مورد بسیار مهمتر از این، پراکتیک مبارزه‌ی کوهستان است¹. سعی کردیم به میزان خصوصیات پسر و ابتدایی، جوانب چاره‌یاب اجتماعی و آزاد کننده‌ی پراکتیک مبارزه‌ی کوهستان را نیز تشریح نماییم. سعی بر تحلیل شخصیت مبارز مسلح داریم. مبارز مسلح کیست، چگونه است؟ هنوز این تحلیل که وظیفه‌ای مهم نیز می‌باشد، صورت نگرفته است.

به همان اندازه که در درون حزب، شیوه‌ی بیان علمی به شیوه‌ی بیان تاکتیکی رسیده، سعی شده تا شیوه‌ی بیان ادبی آن نیز ایجاد شود. البته هنگامی که تمام این‌ها انجام داده شدند، در چارچوب روابط با نهادهای کهن- به ویژه نهاد عشیره و خانواده - بسیار مورد بررسی قرار گرفتند. چرا؟ زیرا از یک نظر این زندان عمومی واقعیت اجتماعی‌مان می‌باشد و عرصه‌ی تعصب و به زنجیر کشیده شدن عمومی است. در این میان به سبب اینکه هر طبقه و قشری و درکل هر توده‌ی اجتماعی وارد کار شده و از یک نظر دگرگون شده‌اند؛ سعی بر این است که خصوصیات روشنفکری شهری و روستایی توضیح داده شوند. روشنفکر شهری کیست و شهر چیست؟ از این‌جا شروع می‌کنیم. روشنفکری که به وجود آمده نماینده چه چیز و چه کسی است؟ تا چه حد با سنت‌های‌مان ارتباط دارد؟ چقدر واقعیت آزاد و وطن پرستانه را اساس می‌گیرد؟ تا چه حد از ساختار الیگارشی و ضد انقلاب متأثر می‌شود و چقدر آن را مینا قرار می‌دهد؟

در تشکلهای شهری امروزی، این بیشتر روشن می‌شود. روستایی بیشتر نماینده‌ی قرون وسطی و حتی تشکلهای دارای بنیادهای دوران ابتدایی است. جنبه‌های مفید میهن‌پرستانه دارد. به خاک وابسته و مقاوم است اما بسیار درخود فرورفته و در شرایط توسعه نیافته‌ای نگه داشته شده است. به حالتی درآمدی که نمی‌تواند حرف بزند و به وضعی افتاده است که نمی‌تواند خویش را بیان نماید؛ افاده‌گر چنین خصوصیتی است. همیشه بازتاب این مورد در صفوف انقلابی، توضیح داده می‌شود. شخصیت‌های مادری هستند که خصوصیات نظیر دوری از خلاقیت، سرکوب‌گری و تصرف‌گرایی افراطی و استفاده‌کننده از موارد حاضر را دارند. همچنین از این نوع، نمونه‌های کوچک متفاوتی هم وجود دارند. بحث از شخصیت‌هایی با طرزفکر عشیره‌ای، متعصب و همچنین از نظر سنی، وطن‌پرست مسن و یا جوان است.

همچنین پیوستن زن به‌عنوان یک قشر اجتماعی تاثیراتی را بر جای گذاشته است. مهم‌ترین اصل آزادی عمومی در کردستان و یک کاناگوری که از آن به شکل آزادی زن تعبیر می‌نماییم، مطرح شده و ارزیابی می‌گردد. سعی می‌شود که به سوال "آزادی زن چیست" جواب داده شود. البته هنگامی که بحث از زن است، به‌ویژه زمانی که به مبارزه می‌پیوندد، عضوی است که تماما ضعف اراده و نمایندگی مقوله‌ی منعکس شده را بیان می‌کند. در جایی به سبب اینکه غافلترین، در جایی به سبب اینکه صاف‌ترین و در جایی دیگر به سبب اینکه انعکاس چیز دیگری است اراده‌اش فلج شده است. این تبدیل به یک طرزی پیوسته در شخصیت و پیوستن به صفوف انقلاب می‌گردد. طی طریق آن حتما وابسته به جاهایی است. به شکلی از شخصیت درمی‌آید که با عصا راه می‌رود. یا با شخصیتی بسیار احساساتی، بی‌تکیه‌گاه و بی‌تدارک به صفوف می‌پیوندد. مهمتر از همه اینکه بحث از پیوستن جنسی است که هنجارهای اجتماعی را به صورتی بی‌رحمانه با خود حمل

¹ جنگ گریلی (جنگ پارتیزانی - جنگ چریکی)

می‌کند. نمی‌تواند خویش را از رفتارهای فئودال‌گونه که همچون یک نوع کالا به وی می‌نگرد، رها سازد. آزادشدن و خود را از وضعیت یک کالا رها کردن به جای خود، بدتر از آن، پیوستنی است که وظیفه‌ی خود می‌داند که کالای ظریفی شود و این‌گونه شروع به دفاع از آن می‌کند.

مبارز در این موضوع عقیم‌ترین وضعیت را دارد. برآن است که همانند زندگی سنتی خویش - البته به شیوه‌ای ظریف‌تر- وضعیت زن را در درون انقلاب به صورت کالایی پیشرفته‌تر تداوم بخشد. درحالی‌که رمان هم بیشتر به روابط زن و مرد جای می‌دهد. به ویژه می‌خواهد که روابط و تضادهای آن‌ها را بیان نماید. در واقع رمان دوران انقلاب، باید ارتباط نهاد خانواده و روابط بین دو شخصیتی که از خانواده و سنتها جدا شده‌اند را بدست بگیرد. ما می‌توانیم این را زمینه‌ی روابط میان شخصیت‌هایی که انقلاب و یا ضد انقلاب از آن‌ها دفاع می‌نمایند، بنامیم. هنگامی که برخورد و شکل روابط این‌ها را بررسی می‌کنیم در واقع به اندازه‌ی تداوم نظام به شیوه‌ای ظریف، با تولیدات روابط مالکیت خطرناکی که بر دسترنج خلاق، آزاد و پیوستنی آزاد متکی نیست روبرو می‌شویم. باید شیوه‌ی روابط فئودالی - به شکلی متفاوت با اتکایش به کاپیتالیسم- و یا انتقال شکل روابط کالاگونه به درون انقلاب، برخورد حاکمیتی مرد و رفتار زن مبنی بر ارائه‌ی گرانتر خویش به شیوه‌ای بسیار ظریف، که می‌خواهند خویش را به اشکال متفاوت ادامه دهند، درک گردند. رد کردن‌ها، واکنش‌ها، ارائه‌ی ضعف‌های خود به شکلی نامطلوب و چیزهایی شبیه این. در کردستان به صورت ملموس، در خانواده، اربابان بزرگ وجود دارند. خانواده تکیه‌گاهی برای نظام استعمارگر و حاکمان است. تجسم آن در زن و یا ازدواج، به ویژه وضعیت دور از مسئولیت و نامتعادل مرد در درون خانواده و پیوستن وی با تأثیرات نامطلوبش به انقلاب، همچنین شیوه‌ی بندگی زن و وابستگی وی و در واقع برخوردی که به خوبی تحلیل نگشته و روشن نشده، خانواده را تهدید می‌نماید.

برخوردهایی که بسیار از آزادی به دورند و شخصیت‌های درون انقلاب که تحت تأثیر شدید سنتها می‌باشند دارای چنان کیفیتی هستند که می‌توانند انقلابمان را خنثی نمایند. بارها خطر روابط چه به شکل انکار، چه به وضعیت کالا درآمدن و یا قبول آن وضعیت، تشریح گشته‌اند. پیوستن زن به مبارزه در کوهستان، به مشارکت در آوردن وی در هر عرصه‌ای و کنش و واکنش‌های موجود در این موضوع، ابعاد آن را بزرگتر ساخته است. عدم کانالیزه کردن صحیح شخصیت زن در حرکت انقلابی، کناره‌گیری نکردن اما در همان حال ایستایی آن هم در یک نقطه، ماندن در درون صفوف اما با همان سطح ارتباطی هنگام پیوستن و بنابراین ضربه‌زدن به ارتش از طرف وی، در واقع به سبب عدم حاکمیت تام و تمام معیارهای انقلابی، راه را بر آشفتنگی می‌گشاید. این نیز زندگی را تهدید می‌نماید.

خلاصه در رسیدن به زندگی و اشکال ارتباط نو مشقت‌هایی وجود دارند. رمان از این نظر سعی دارد ملموس‌تر شده و در مکان‌های اجتماعی نمایان‌تر گردد. رمان تاحدودی هم بدین‌گونه می‌باشد.

بله، هنگامی که شخصیتها با جوانب متفاوتشان اینگونه ارزیابی می‌گردند، در پیوند با روابط زن، مرد و خانواده بهتر تحلیل می‌شوند. تعریفی این‌چنین هم انجام می‌گیرد. هر مبارز ما وضعیتي مشابه این را داشته است. بنابراین داستان عرصه‌ای مناسب را تشکیل می‌دهد. ما سعی کردیم کمی هم این را ارائه دهیم. دلایل لزوم شروع کار همراه با زن با نتایج آن توضیح داده شدند. از نقاط اوج این مسئله سعی

بر ارائه‌ی برخی مثالها شد. آیا زنی که انتخاب شده¹ و یا مورد بررسی قرار گرفته، رابطه‌اش با نظام در سطحی مزدوری، جاسوسی و یا انقلابی است؟ لازم است این‌ها با یک شیوه‌ی ادبی بیان شوند. تعریف قطعی برای این وجود ندارد. یعنی توضیح علمی آن وجود ندارد و ممکن هم نیست. اگر هم وجود داشته باشد، کمی با تخمین‌ها و تفسیرها می‌تواند توسعه یابد. این بهترین نوع ادبیات را می‌سازد اما نتایجش بسیار مهم است. چیزی که در اینجا تحلیل می‌شود ابتدا نظام الیگارشیک و آریستوکرات و یا ممتازگرایی است. وقتی بحث از حزب هم باشد، حاکمیت مزدوران داخلی و تحمیل‌هایشان به P.K.K. و حرکت انقلابی با برخوردهای بسیار ظریف و دسیسه‌بازانه‌ی آنها و همچنین برخوردهایی که برعکس تمام خصوصیات شخصیت مبارز انقلابی می‌باشد، مطرح است.

دنیاي كهن تحت كنترل است

در پی آن هستیم توضیح داده شود که شخصیت انقلابی چگونه پیشرفت خواهد کرد. چرا رفتارهای سرد، کشنده و خنثی‌کننده خود را نشان می‌دهند؟ سیستم تاحدامکان به چنین شخصیتهای امکان‌ناز زندگی می‌بخشد. به هنگام زندگی در کردستان وضع مرفه‌ی دارند. در حد امکان آریستوکرات هستند. وقتی هم که در آنکارا به سر می‌برند، زندگی‌شان حداقل مناسب با سطح رسمی دولت است. یعنی چنین قدرتی پشتیان آنها است. طرف مقابل¹ هم طبیعی است که وضعیت برعکس‌ی دارد. از این‌که یک روستایی فقیر باشد، گریزان است، با نفرت عمیقی نسبت به الیگارشی بزرگ می‌شود. می‌خواهد شخصیتهای را که در خانواده‌ی آریستوکرات بار آمده از سیستم جدا کرده و به سوی دگرگونی سوق دهد. این جنگ ابعاد گوناگونی دارد، ایدئولوژیک، سیاسی، عملی، تشکیلاتی، احساسی، با کینه، با عشق، وطن‌پرستانه، مشتاقانه، عصبی، نابودکننده و سازنده است. یعنی خصوصیات بسیاری را در درون خود دارد. در ظاهر یک رابطه‌ی اجتماعی و رابطه‌ی بین زن و مرد است. ولی در ماهیتش محل رویارویی سیستم‌های بزرگ، سیستم الیگارشیک، در برابر انقلابیون آغازکننده که خواهان تکوین هستند، می‌باشد. در همان حال این تعریف یک تخریب و تاسیس است. از یک جنبه تا حدودی مفهومی نظیر تاریخ حزب را دارد. از نظری دیگر پراکتیک انقلابی به صورت رمان درآمده و یا چیزی که اکنون در حال تداوم است دارای چنین ماهیتی می‌باشد. یعنی زندگی خود یک رمان است. می‌بینیم که این فقط پدیده‌ی منفرد نیست، بلکه یک خصوصیت عمومی را بیان می‌نماید. چرا؟ زیرا "جاسوسی موجود در کردستان کیفیت یک نهاد عینی را دارد". جامعه خود در برابر خویش به صورت یک نهاد جاسوسی عمل می‌کند. خانواده‌گرایی، در اصل در خدمت نظام الیگارشیک می‌باشد. مزدوران در این مورد براساس خصوصیات مشابه و همه‌گیر، در دوران

¹ در تمام طول کتاب رهبری گاه بدون نام بردن از یک زن بحث می‌نماید. منظور فاطمه - کسیره یلدرم - است که از ابتدای گروه تا دهی هشتاد در میان صفوف مبارزان بود. رهبری با وی ازدواج نمود. داستان این رویداد با تحولات بعدی سبب ایجاد تئوری آزادی زن شد. جنگ رهبری با وی از مهم‌ترین و جالب‌ترین مسائل روی داده در میان جنبش آپوئیست است. در کتاب گاه از او به عنوان طرف مقابل نام برده شده است.

¹ شخصیتهای که به انقلاب گرایش دارد.

جمهوریت شکل گرفتند و فرزندان آنها نیز نمایندگی این امر را برعهده دارند. این مسئله به خوبی قابل رویت است.

می‌بینیم که پیشرفت انقلابی تازه ایجاد گشته، مخالف این است. اگر به این مورد که هراندازه اشخاص تازه‌ای که به حرکتی می‌پیوندند و با خصوصیات مشابه آن آمده و رفتار می‌کنند و همچنین وجود خصوصیات مشابه اشخاصی که از طرف مزدوران نفوذ می‌کنند، توجه شود، حرکت ما به سوی عمومیتی این‌گونه، بهتر درک می‌گردد. به هنگام کاراکترسازی از این نظر چقدر بیان می‌گردد. به عنوان مثال آیا کاراکتری که در پیش‌نویس رمان خلق شده متفاوت است؟ می‌بینیم که چندان هم متفاوت نیست. بسیاری از مثال‌ها نشان دادند که به نوعی تکرار آن هستند. شخصیت‌هایی که خویش را به حزب تحمیل می‌کردند و سبب پرواکاسیون¹ بودند، شبیه آن شدند. هردو حملات و کلمات مشابهی را بکار می‌بردند. مثلاً جلو مبارز شدن را می‌گیرند، اراده را می‌شکنند و کشنده، سرد و به‌بن‌بست کشاننده می‌باشند. گاه این برای خصوصیات نوین مبارز، تاثیر عاطفی کشنده‌ای دارد. یعنی این مورد علاقه و رفتار موقعیت کهن را ابراز می‌دارد. و گرنه با این احساسات به خودی‌خود به ظهور مبارز جواب داده نمی‌شود. دلایلی هم دارد.

از طرفی دیگر، شخصیت مبارز درواقع صاحب دسترنجی ذاتی است. برآن است که مقوله‌ی نوینی را ایجاد نماید. دلایل مخصوص به این نیز وجود دارند. اگر دنیای نوینی نباشد او هیچ‌گونه شانسی ندارد. دنیای کهن وی تحت کنترل است؛ الیگارشویی و مزدوریت، حاکم مطلق آن می‌باشند. مبارز به نسبت نابودی این دنیای کهن، زندگی خواهد نمود. به همین سبب در نابودکردنش قوی است؛ صاحب دسترنج و مشتاق می‌باشد و برای هرگونه پیشرفتی مساعد است. دنیایش، دنیایی است که در آینده به موفقیت خواهد رسید. معلوم است که شخصیت متضاد با این، با شیوه‌ی رفتار کهن، تنبلی، بی‌اسلویی، موکول‌گرایی، رفتار فاسدکننده و خرابکار خویش، بیان‌گر این موضع است که: "من از موقعیت کهن خویش راضی‌ام". درواقع گاه از آن دفاع می‌کند و یا سعی در حفاظت از آن دارد. این مفهوم فلسفی و اخلاقی آن است. هراندازه هم که بگوید: "از ایدئولوژی، حزب و خط‌مشی انقلابی دفاع می‌نمایم"، اما افاده‌ی ملموس موجودیت‌اش این‌گونه است.

چرا این‌گونه شد؟ زیرا مجبور بود که این‌گونه شود. آیا اگر شخصیت مبارز و یا پیشاهنگ ما این‌گونه رفتار نمی‌کرد بهتر نمی‌شد؟ در این مرحله اگر بدون وجود تضاد شروع می‌کرد، به احتمال زیاد، تحت نظارت سیستم نابود می‌شد. رویارویی زود هنگام با خصوصیات سیستم، سبب بیداری در مقابل الیگارشویی و خصوصیات فئودالی، عشیره و خانواده‌گرا می‌گردد.

ما شیوه‌ی موجود در P.K.K. را این‌گونه آغاز نمودیم. کار را نمی‌توان فقط با روستائیان فقیر آغاز نمود. زیرا بسیاری از آنان بیچاره و فقیر هستند. به هیچ وجه قدرت پیش‌بینی ندارند. به آسانی تحت کنترل قرار می‌گیرند. همچنانکه این‌گونه شده است. ولی از همان ابتدای کار بی‌تاثیر کردن روش این‌گونه‌ی ضد انقلاب و نمایندگی آن، بی‌تاثیر کردن نظام و مزدوران، به معنی کشف جنبه‌های پیدا و ناپیدا و با نقاب و آشکار آنها، می‌باشد. بقیه‌ی آن را با این‌ها درآمیختن و در مقابل هم قرار دادن به معنی سوق‌دادن تضاد به سوی کارایی است.

¹ خرابکاری

جنبه‌های بسیاری دیگر را نیز می‌توان بیان نمود. چیزی که مهم است نتیجه و مرحله‌ی شروع مقطع انقلابی است. ولی در این‌جا شخصیت‌های لجوجی پیدا شدند. این بخشی است که به رمان مربوط می‌شود. چیزهایی که به فکر و خیال هم‌طور نمی‌کرد در موضع‌گیری طرف مقابل وجود دارد. همچون یک مزدور، دسیسه‌باز، زن، دشمن شخصیت روستایی، موجود جنسی، حاکم، تحریک‌کننده و پروواکاتور و یک استاد تاکتیک است. همچنین در راستای منافعش رفتار و شیوه‌ی زندگی مخصوص و شخصیتی را دارد که از صدها سال قبل آزمایش شده و از این روش‌ها قدرت می‌گیرد. این شیوه‌ی نظام رسمی می‌باشد که بیان، سازماندهی و رهبری شده است.

طرف مقابل هم شروع رهبریتی مطابق با خود را دارد. او هم خود را مانند قبل به آسانی تسلیم نمی‌کند. همانطور که در نظام قبلی در داخل خانواده خود را تسلیم کرده بود، نمی‌کند. تسلیم حاکمان، مزدوران الیگارشی، اربابان و همچنین خانواده نمی‌شود. به روش کهن با زن رفتار نمی‌کند و اجازه‌ی رفتار آن‌گونه را هم به کسی نمی‌دهد. آزادی را در حد معیارهای معینی اساس می‌گیرد. همراه با رد مقوله‌های کهن جستجوهای نوینش قوی می‌باشند. در این مورد به کسی امتیازی نمی‌دهد. خویش را در این مورد آزاد نگه می‌دارد. بیانگر موضع‌گیری آزاد همراه با آگاهی، اراده و عزم می‌شود و تمام این‌ها هرچه که می‌گذرد، متراکم‌تر گشته و با آهنگ سریع‌تری پیش می‌روند. این بر روی مسئله‌ی حزبی شدن و پیشرفت خط مشی مبارزه موثر واقع شده و آن را موج‌موج در جامعه می‌پراکند. خلاصه، خانواده، زن برده و همچنین مزدوری را از بین می‌برد. روابط زن و مرد در خانواده را از هم می‌پاشاند و نقاب‌هایش را برمی‌دارد. آشکار می‌نماید که هر کس چیست و چگونه است. جواب‌هایی را برای سوال "چگونه باید باشد" و یا "چگونه باید زیست" می‌یابد. این‌گونه زندگی، حقیقتاً ماتریالی تمام‌عیار را برای رمان تشکیل می‌دهد.

زندگی کم‌وبیش این را بیان کرده و در پیش‌نویس رمان منعکس ساخته است. البته خصوصیات که باید بیشتر توسعه یابند وجود دارند. شاید بتوان بیان یک مطلب به وقوع پیوسته را خاطره نامید. اما رمان چارچوبی فراتر دارد. رمان نهایی است که موردی را که شروع به جوانه‌زدن نموده است با کمی خیال و قدرت مطرح نموده، عیان کرده و همچنین چگونه بودنش را تعیین می‌نماید. ممکن است به صورتی همه‌جانبه پیشرفت نموده و درخت آزادی زیبایی گردد. اما امکان تحریف آن هم وجود دارد. کارایی رمان در این جا است. می‌تواند به سطحی برسد که تماماً آزادانه پیشرفت نموده است. درخت آزادی می‌تواند همانند شیوه‌ی زندگی آزاد موثر باشد. درخت به اشکال دیگر هم می‌روید، قد می‌کشد و رشد می‌کند اما اگر از رمان نگه‌داری نشود، به صورتی نادرست رشد می‌کند، چندان قد نمی‌کشد، برای هرگونه خطری مناسب می‌شود و رشدی ناتمام و ناقص خواهد داشت. این شکل‌گیری، زیبایی چندان ندارد، بنابراین ممکن است که فرو پاشد. رمان تا حدی می‌تواند مانع این مقوله گردد.

رمان درباره‌ی این‌که چگونه باید باشد، خیال‌ها و پیش‌نویسش را وارد کار می‌کند. ایده‌آل، عزم و اشتیاق را بیان می‌دارد. آیا همه‌ی آن این است؟ خیر! رشد یک حقیقت است؛ تا زمانی که این رشد دیده نشود، نوشتن یک رمان واقعگرا ممکن نیست. چندان شانس تجدید در جامعه وجود نخواهد داشت و نمی‌تواند موردی را که فرسوده شده بیان نماید. *رمان تماماً یک تجسم و طرح نیست، بلکه شیوه‌ی بیان*

کردن وضعیت رشد حقیقت با تلاش، قدرت طرح و نیروی خیالی عظیم است. در اصل تکمیل مقوله‌ای در حال جریان است. یعنی چیزهایی مطابق با علم و حکایت به وقوع پیوسته‌اند اما طرح و خیال‌هایی هم در آن وجود دارد. کسانی موفق به اجرای آن نشده و تحریفش کرده‌اند. اما کسانی هم بسیار درست توسعه‌اش داده‌اند. رمان این موارد را بیان خواهد کرد.

البته ما این را یک هنر زیبا می‌نامیم. هنر تماما کارایش این است. وظیفه‌ی هنر این است که به زندگی زیبایی ببخشد. یعنی رمان کارایی این‌چنینی خواهد داشت. البته در این‌جا چیزهای مقبول و نامقبول، قابل رد و غیرقابل رد وجود دارند. یعنی ظرفیت آن بسیار وسیع است، از ارتباط آن با رفتاری میهن‌پرستانه تا کسب خصوصیات یک مبارز خوب تشکیلاتی.

بله دوباره مسجل می‌نمایم: بیان علمی این مورد ممکن است. و در حال بیان‌شدن نیز می‌باشد. حکایت و خاطره‌هایش بسیار نوشته می‌شوند، عکس‌هایش کشیده می‌شوند، منتشر می‌گردند. اما نظام گسترده‌تر و آرزوی ارتباط آن و طرح و خیال‌های آن کجا ماندند؟ انقلاب در عین حال بیانگر خیال بزرگی هم می‌باشد. هر اندازه که خیال و افق انقلاب وسیع باشد، به همان اندازه نیز پیشرفت می‌نماید. ولی آیا این تماما یک خیال است؟ خیر، واقعیت اجتماعی آن وجود دارد. همچنان‌که در پیش‌نویسی که ما حاضر نمودیم هم نقاط خیال و هم نقاط رشد شکل گرفته‌اند. پس این ارزیابی کمی واقع‌گرایانه است. همان‌طور که نشان دادیم، بیان شخصیت‌های محافظه‌کار، مبارز و قهرمان در عرصه‌های گوناگون مهم است. در رابطه‌ی میان زن و مرد، نشان‌دادن شخصیت هر دو طرف و شخصیت زن به عنوان یک قشر، همچنین به عنوان بیان‌کردن خصوصیت شخصیتی یک طبقه‌ی اجتماعی مهم است. بیشتر از این‌که چگونه هستند، باید به این‌که چگونه باید باشند اهمیت بدهیم. این برای رمان معنایی مهم دارد. چگونگی تشکیل شخصیت‌ها و شیوه‌های زندگی موجود و این‌که چگونه باید باشند شرح داده می‌شود.

در این باره موارد بسیاری وجود دارد. اکنون در حال جمع‌آوری این ماتریال‌ها هستیم. آن‌ها را از هم جدا کرده، سپس با یک تکنیک قوی تشریح و به رمان تبدیل خواهیم نمود. کاری که می‌خواهیم انجام دهیم در حالتی کلی در این راستا می‌باشد. چارچوب‌های مختلفی را مورد بحث قرار می‌دهیم. نه تنها از آن‌ها بحث می‌نماییم بلکه خود در درون آن هستیم. زندگی مشترکی را هم داریم. در عین حال تاثیر این‌ها نیز آشکار می‌شود. در کنار وظایف انقلابی، نمی‌توان وظایف تشکیلاتی و حتی وظایف پراتیکی را از نظر دور داشت. این‌ها باهم عجین هستند. اگر با هم ارتباط نداشته باشند، نمی‌توان به یک رمان انقلابی رسید.

یک محافظه‌کار هیچ‌وقت نمی‌تواند یک رمان انقلابی بنویسد و یا در حافظه‌اش بگنجاند. همچنین کسی که سطح حزب را تماما نمی‌بیند و با آن زندگی نمی‌کند، نمی‌تواند مدعی چنین کاری باشد. بدون شک یک ناظر بیرونی می‌تواند رمان را بنویسد اما می‌توانیم بگوییم که بهترین رمان به دست مبارزی نوشته خواهد شد که در گرماگرم واقعیات آن زیسته است. ظهور ادیب انقلابی با تلاش و مبارزه‌ی انقلابی امکان‌پذیر است. تنها در این چارچوب می‌توان رمانی واقع‌گرایانه را نوشت. بدون شک شخصیت‌های هنرمند نیز، با مشاهده از بیرون می‌توانند در این باره بنویسند.

ارتباط زن و مرد در میان ما مناسبات مبارزه می‌باشد

سعی کردم این مورد را به‌گونه‌ای توضیح بدهم که بتواند برای رمان به صورت يك ماتریال مورد استفاده قرار بگیرد. شما به عنوان این گروه آیا خصوصياتي وجود دارند که بخواهید بیشتر توضیح دهید؟ آیا می‌خواهید با سوالاتي در بحث مشارکت نمایید؟

دی: رهبرم! دو شخصیت بیان شده در سخنانتان که این‌همه تضاد بین‌شان وجود دارد، آیا می‌توانند کنار هم بیایند و یا با هم زندگی نمایند. در ابتدای امر در ارتباطي که با این زن وجود داشت، چه خصوصياتي سبب شد که در کنار هم زندگی کنید؟

رهبري: او در ظاهر به انقلاب علاقه نشان می‌دهد. با وجود آمدن از يك خانواده‌ي مزدور نظام، به کردبودن ابراز علاقه می‌نماید و تصمیم پیوستن به گروه را می‌گیرد. همچو يك زن آزادبودنش را - البته در ظاهر- می‌تواند ابراز نماید. با هر مردی تا آخرین حد می‌تواند آزادانه بحث نماید. وقتی که این خصوصيات را نشان می‌دهد، می‌توان آن را همچو يك عضو ایده‌آل برای رمان طرح کرد و اندیشید. البته علامت سوال‌ها هم کم نیستند. بعدها معلوم شد که شیوه‌ي حرکت آزاد وي تماما در ظاهر است. آشکار شد که خانواده‌گرا و متعصبی قاطع است. با وجود انتقاد ظاهري از رژیم، متعصب‌ترین ذهنیت حاکم را دارد. با وجود چپی نشان دادن خویش ربطی به چپ‌گرایی ندارد و يك شخصیت آریستوکرات رسوب گرفته است. بنابراین در این باره به سبب عدم روشن بودن وي، بعضی‌ها نظر به این داشتند که "شخصیت مشکوک‌ي است" و برخی نیز می‌گفتند "شخصیت مطلوب‌ي است".

سطحی‌بودن آن دوران نشان داده شده است. نه فقط سطحی‌بودن، بلکه با در نظر گرفتن هرگونه احتمال می‌توانستم به عدم خطرناک بودن يك آزمون ارتباطي خصوصی و یا جمعی رای دهم. ارتباط با خانواده و حزب برپایه‌ي نگرش حاکم توسعه می‌یافت. خویش را پیشرو و متمدن می‌شمرد. از طرف دیگر ما نیز می‌خواهیم کردستانی مدرن بسازیم. اندیشیدیم: "بینیم در مقابل این چه خواهد گفت". چقدر برای کردستانی بدین‌گونه حاضر است؟ او می‌گوید "حاضرم". برای امتحان، رابطه‌اي تمام‌عیار است. ادعای سوسیالیست بودن دارد، نشان می‌دهد که شیوه‌ي مبارزه‌ي سوسیالیستی را خواهد پذیرفت. آن را هم می‌آزماییم. ادعای نمایندگی زن آزاد را دارد. خواهیم دید که در رابطه با آزمون "ارتباط با زن آزاد" چقدر رفتاری آزاد دارد؟ ما این‌گونه برخورد نمودیم.

در اصل يك آزمون مشکوک است. در برابر نیت باید محتاط بود. اگر هوشیای زیادی وجود نداشته باشد ممکن است موارد بسیاری را ناپود کند و در اصل بسیاری از خصوصياتش نابودکننده است. همچو زن در ظاهر قوی است. با به کار بردن زن بودن خود می‌تواند نابودکننده باشد. منشا آن از رهبري مزدور آمده است. خصوصيات دسیسه‌باز و توطئه‌گر نیرومندی دارد. از چپ‌گرایی استفاده می‌کند. با يك دماغ‌وزي¹ عالی چپی، می‌تواند از واژگان زیبای سوسیالیستی استفاده نماید. مدعی کردگرایی است. به سبب مجادله‌اي بسیار خوب و با استفاده از کردبودن می‌تواند میهن‌پرستی کردی را ناپود نماید.

این خطرها وجود دارند. اما در صورتی‌که طرف مقابل هم يك حرکت حساب‌شده و براساس نقشه‌اي مناسب داشته باشد، پیوندهاي که ایجاد کرده گاه منجر به

¹ عوامفریبی

اتفاق مهمی می‌گردند. در موقعیت‌هایی که بسیار ضعیف شده می‌تواند برای رهایی خود از این توافقی‌ها استفاده نماید. حداقل به اشتباه انداختن سازمان میت² براین اساس صورت گرفت. از طرفی رفتارش در مورد حرکت آزادی زن چگونه می‌تواند باشد؟ برای جواب به این پرسش می‌توان از این نوع آزمون‌ها بهره جست. یعنی برای شروع آزادی زن، اگر در نقطه‌ای حرکت برعکس آن هم شروع کرده باشد، باز هم می‌توان وادار به انجام‌دادنش کرد. اگر موفق شود و زنی آزاد گردد، عالی است. اگر نشود و از این حیطة دور گردد، برای اقدام‌های بعدی می‌تواند زمینه‌ای را تشکیل بدهد. همان چیز برای سوسیالیسم و میهن‌پرستی هم مصداق دارد. شجاعت بسیاری را می‌طلبد، تمکین نیز می‌خواهد. در مورد این رابطه این‌گونه اقدام شد. این‌گونه شروع به نقطه‌ای آغاز نمودیم.

البته جنبه‌های احساسی آن زمان را هم داریم. از یک طرف تاحد ممکن اعتماد و ایمان به این داشتیم که زنی مبارز و با ارزش خواهد شد. ولی در همان حال شک‌هایی هم وجود داشت. هر کدام از احتمال‌ها که سنگین‌تر می‌شد، وضع را تعیین می‌کرد. ما پراکتیک انقلابی را گسترش می‌دهیم، اگر موفق شدیم که بهتر و اگر نه، تدابیرمان را از دست نخواهیم داد.

البته بعدها معلوم شد که طرف مقابل هم ساکن نیست. آن‌گونه که دیده می‌شد، نبود. هنوز هم مشخص نشده است. بنابراین معلوم نیست که آیا جاسوسی است که با شیوه‌های رفتاری، خود را پنهان نموده، یا همان‌طور که می‌گفت از هشت سالگی به صورت ویژه‌ای برای رهبریت بزرگ شده بود؟ ادعا و برخورد کسی که رهبری فتودال و مزدور را دارد این‌گونه است. ممکن است جاسوسی باشد که هنوز به خوبی عیان نشده است. یک مبارز انقلابی نیست، بلکه برعکس آن، یک مبارزکش است. زنی آزاد نیست، درست برعکس آن، زنانگی وی را که به شیوه‌ی فتودالی از آن استفاده می‌کند فقط می‌توان در دسیسه‌بازی‌های درباری دید. عیان شد که در عین حال وضعیت را به خوبی درک می‌کند. اما شخصیتی وابسته و دارای خصوصیت به بندگی‌کشاندن است. با استفاده از حرکت‌های کوچک و جنسیت، خود را به صورت مال و مالکیت در مقابل زحمتکشان، همچون تهدیدی به کار می‌برد. عیان شد زنی است که نمایندگی کسانی را دارد که می‌خواهند ضعیف‌بودن و وابستگی را توسعه داده و خود نیز به صورت ملک درآمد است.

سعی شده این موارد تا حدودی در پیش‌نویس رمان توضیح داده شوند. این شخصیت هر روز خود را به حمله‌کردن اختصاص می‌دهد. در هر ساعت و هر ثانیه جنبه‌ی زنانگی، الیگارشیک و آریستوکراتیک شخصیت خویش را به عنوان نیروی حمله‌بکار می‌برد. هر روز که می‌گذرد این رفتارش بیشتر نمایان می‌شود. برخی از مبارزان، وقتی که تنها یک بار او را مشاهده می‌کردند، کین بزرگی را از وی به دل گرفته و حتی او را همچو شخصی که باید فوراً نابود گردد، ارزیابی می‌نمودند.

مراحل توضیح داده شده‌اند، نمی‌خواهم آن‌ها را تکرار نمایم. مسئله‌ی مهم این است که سطح طرح، خیال و الگوی این مراحل را نه از زاویه دید اشخاص بلکه از زاویه دید مقاطع به‌دست بیاوریم. زیرا چیزی که در آن مقاطع در اشخاص دیده می‌شود هوشیاری ملی و آگاهی زحمتکشان است. هنگامی که جسارت و دیدی درست نسبت به زندگی ایجاد می‌شود، طرف مقابل تماماً برعکس در پی فرو

² تشکیلات اطلاعات ملی MILLI İSTİHBARAT TEŞKİLATI سازمان جاسوسی ترکیه

نشان دادن آن است و خواهان تحت نظارت خویش درآوردن حرکت مقاومت گردد می‌باشد. معلوم نیست می‌خواهد چه برخوردی با این حرکت داشته باشد. زنانگی‌اش را به صورت بسیار خطرناک به کار می‌برد. به ویژه کین عظیمی نسبت به زنی دارد که خواهان آزادی است. و او را تا مرز نابودی سوق می‌دهد. جهت جلوگیری از ظهور زنی آزاد نیز تدابیر مختلفی را اتخاذ می‌نماید. در اصل با تدابیر وی حتی يك زن آزاد هم که به موفقیت برسد به وجود نخواهد آمد. این که خواسته‌ی او در راستای حاکمیت شخصیت زن برده در میان صفوف انقلابی است، حتمی می‌باشد. گریزه‌ی جنسی زن را به صورت غلط و به شیوه‌ای نامطلوب به کار می‌برد. سعی دارد نه تنها خود، بلکه تمام شخصیت‌های تشکیلاتی زن را وادار به تداوم نگرش غلط در رابطه با گریزه‌ی جنسی در ساختار جامعه‌ی سنتی نماید. زیرا او تلاشی وافر را برای گسترش بیشتر نظام حاکم در کردستان دارد. خصوصیات مزدوری را بدون هیچ تلاش و زحمتی به کار می‌گیرد، سعی دارد مردان گرد را تحت کنترل خویش دریاورد. مثلاً همچو يك شخصیت هر چه پیشرفت می‌کردم، مرا تحت نظارت قرار می‌داد. مواردی را به برخی از رفقای داخل صفوف انقلابی ما گفته بود. من نمی‌خواهم زیاد از اسامی آن رفقا استفاده نمایم. می‌گفت: "فلان کس شخصیتی روستایی دارد، بسیار راحت می‌توانم/ او را در کف بگیرم". با استفاده از خصوصیات رهبری و زنانگی که دارد می‌گوید: "به راحتی کنترلش خواهم کرد". در اصل آزادی را هم این‌گونه درک می‌کرد. وقتی به عنوان يك زن آزاد می‌خواست بر مردی تاثیر بگذارد، با رفتارهای به زانودرآورنده و با استفاده از روابط حقیر زنانه، او را غرق و وابسته کرده و نابود می‌نمود.

هنگامی که بحث از خصوصیات رهبری فتودال- مزدور است، بهترین "آغا"¹ و رهبر است. هنگامی که خواهان کنترل کسانی با استفاده از خصوصیات چپ است، به سبب دارا بودن زبانی سلیس، تلفظ سوسیالیستی تمام عیاری را به کار می‌برد. خطیبی عالی‌تر از بهترین چپ‌ها است، سخنران بسیار خوبی است، موثر است. کدام مرد قادر به رهایی از این تاثیرات است؟ به ویژه کدام يك از افراد قشر فقیر در کردستان، با آن ساختار عقب‌نگه داشته شده‌ی آن، در برابر این رفتار تاب مقاومت دارد؟ چه رسد به مرد کرد؛ که وقتی با جنبه‌ای عاطفی روبرو می‌شود، بسیار وابسته می‌گردد. اگر طرف بسیار زیبا باشد، به صورت عروسکی در دستان وی درمی‌آید. طبیعی است وقتی که تماماً تحت تاثیر چنین کسی قرار گرفت، ممکن نیست بتواند نفس بکشد. اگر تحت تاثیر قرار نگیرد، لزوم واکنش مطرح می‌گردد. واکنش هم منجر به دعوا می‌شود و به دلیل این‌که آن دعوا بسیار سخت است، نتیجه‌اش ممکن سبب نابودی گردد. نابودی در مورد این ارتباط به چه معنایی است؟ ارتباط خصوصی به صورت متفاوتی فرومی‌پاشد، ضربه‌ی بزرگی می‌بیند و بی‌معنی می‌شود. این نیز برخوردی نادرست با اهداف است. از این نظر برخورد شدید، از گردن نهادن بدتر است. اگر شیوه‌ی ارتباطی که او خواهان آن است را بپذیری، شروعی بدتر از مرگ را رقم زده‌ای و طرح‌هایت نقش بر آب می‌شوند. آن وقت چه خواهی کرد؟ باید يك راه میانی را انتخاب کرد. اما او هم فرصتی را برای انتخاب راهی متفاوت نمی‌دهد. در اصل طرف مقابل مطلب را خوب درک می‌کند. ممکن است چنین بگوید: "هیچ چیزی وجود ندارد که برای سوسیالیزم و حزب با آن مشارکت نکنی. وقتی موضوع بحث در مورد حزب باشد هر چیز را باید مشارکت

بدهی، هر اندازه نسبت به تو حقارت روا دارم، حتی اگر رفتاری را که هیچ مردی قبول نمی‌کند را روزی چهل بار به تو تحمیل نمایم، باید قبول نمایم." بله، این‌ها را گفت. اگر یک مرد روستایی معمولی باشد، تنها در برابر یک رفتارش به راحتی و به شیوه‌ای که می‌دانیم جواب خواهد داد. اما من آن‌گونه رفتار نکردم. این سبب نتایج بزرگی شد.

این خصوصیات اساسی را که برشمردم می‌توان گسترده‌تر کرده و بیشتر توضیح‌شان داد. اما در این‌جا تا حدودی هم تحمل تحت‌نام احساس و توسعه‌ی سیاسی-تشکیلاتی اهمیت می‌یابد. مراحل مورد توجه قرار گرفته‌اند. مثلاً وقتی از کشور خارج شدم، طوری به وی فهماندم که انگار من در داخل کشورم. اگر شک نکند، به احتمال زیاد در گزارشی برای مقامات بالا خواهد نوشت: "تحت کنترل است". یعنی این روابط از یک نظر در به اشتباه انداختن طرف مقابل دارای ارزش است. شاید به همین خاطر توانسته است که صبر نماید. اما امید این‌که "ممکن است شخصی انقلابی شود" هم وجود دارد. ممکن است به همین سبب صبر روا داشته باشد. مسئله‌ی دیگر این است که در مورد تحولات اصولی و انسانی عزم بسیار بزرگی داریم. صبرمان بیشتر برای این بود که حتماً او را تغییر خواهیم داد. در حالی‌که به مرز غیر قابل تحملی درآمده بود، باز هم این مرحله طولانی می‌شد. اما به مرحله‌ای رسید که کار به توطئه کشیده می‌شد. یا او تو را از میان بخواهد داشت، یا تو، او را. وقت آن رسیده بود که کنترل شود. آنقدر در تکاپو است که حتی در کنگره‌ی سوم می‌گفت: "بمبار منفجر خواهیم کرد". منظور وی از انفجار، انفجار روابط ایجاد شده با چند زن و مرد بر سر طرف مقابل بود. یعنی به نظر وی یک مرد نباید این‌گونه باشد. طرف مقابل، باید رد گردد. رد کردن هم یا با توطئه یا در کنگره با تهدید و افشاگری صورت خواهد گرفت. خنثی کردن کنگره‌ی سوم به معنی خنثی کردن گام 15 آگوست¹ بود.

تمام این‌ها یک کنش و واکنش در سطح یک ارتباط دوطرفه نیست. ممکن است هدف آن خنثی کردن حرکت بزرگ ملی باشد. البته در مقابل این تدابیری اتخاذ می‌گردد. یعنی در حالی‌که ما با تمام صداقت سعی در کشاندن وی به سوی حقیقت داشتیم، او هم برای عدم موفقیت این مسئله تدبیر اتخاذ می‌کند. طرف مقابل همچو یخ است، شخصیتی است به سردی مار. سخنانی مانند: "فکر می‌کنی که در این غذا زهر ریخته‌اند؟ لازم نیست بترسید" و یا "مرا جاسوس می‌پنداری؟" اگرچه جنبه‌ای شوخی‌آمیز هم داشته باشند، باز هم بر زبان رانده می‌شوند. یعنی حتی جسارت گفتن چنین مواردی را دارد. اگرچه وضعیت هم در واقع همین است. انسان را با سوالات انبوهی تحریک می‌کند. این یک تاکتیک است. ببینید این‌جا صبر و شیوه‌ای خاص وجود دارد. درست است، شاید در یک لحظه بتوان آشکارش کرده و عکس‌العمل خود را نشان داد. اما این در آخرین مرحله صورت می‌گیرد.

ما با تحلیل این شخصیت، نظام حاکم، سیستم الیگارشیک و تا حدودی نیز سازمان میت را تحلیل نمودیم. همچنین خانواده‌ی طرف مقابل با دیدگاهی همانند: "ما با این رابطه می‌خواهیم این شخص را به دولت وابسته نماییم" رفتار می‌نمود. بنابراین این شخصیت نیز به خانواده بسیار وابسته است. خواسته‌ی ما مبنی بر

¹ 15 آگوست 1984 آغاز جنگ مسلحانه‌ی ارتش آزادیبخش کردستان برضد نیروهای نظامی ترکیه به فرماندهی معصوم کرکماز معروف به عکید (شجاع)

استفاد از این خانواده برای خدمت به کردستان بسیار مهم بود و تا حدودی هم از آن استفاده کردیم. اما این کار را با صداقت بسیاری برای میهن‌پرستی کردستان و بر پایه‌ی خدمت به انقلاب انجام دادیم.

اگر توجه کنید، خواهید دید که من رابطه‌ای شبیه آنچه بسیاری از شما دارا بوده‌اید، نداشته‌ام. ما تا آخرین حد به روابط معنا می‌دهیم و خصوصیتی مبنی بر پربار کردن، ادامه‌دادن و گسترش آن را داریم. در اصل یک رابطه‌ی خصوصی و یا چیزی شبیه آن در میان نیست. رابطه‌ی ازدواج هم در حد سخن می‌ماند. این رابطه‌ای برای مبارزه است. فقط به شکلی متفاوت خود را می‌نمایاند. حال اگر رفتار یک روستایی ساده را در پیش می‌گرفتم و درگیر و یا تسلیم می‌شدم، این به رابطه‌ای معلوم تبدیل شده و ادامه می‌یافت. می‌توانستم خود را به داشتن رابطه‌ای که وجود ندارد، متقاعد نمایم؛ می‌توانستم جنبه‌ی سیاسی آن را در نظر بگیرم. هم‌چنان‌که روابط بسیاری از شما فاقد سطحی سیاسی می‌باشد. رفتارهای حساب‌شده وجود ندارند و بیشتر جنبه‌های اغراق‌آمیز و دور از حقیقت نمایان می‌گردند. البته این چندان سبب پیشرفت شما نمی‌شود. به آسانی ایجاد می‌کند و به آسانی از بین می‌برد. زیرا که روابط شما فاقد محتوی و هدف است. مهمترین مسئله این است که در هنر روابط، نیرومند نیستید. در اصل توانایی ایجاد رابطه را ندارید. در حال حاضر هم بسیاری از رفقای ما توانایی‌شان در ایجاد ارتباط ضعیف است.

عظیم‌ترین نیروی من چیست؟ برای کار روی رابطه‌ها بسیار پافشاری نموده، آن‌ها را به صورتی گسترده به دست گرفته و تا حد بسیاری تحلیل می‌کنم و روابط خصوصی که زن خویش را به جای مرد گذاشته و طرف مقابل را وادار به گردن‌نهادن می‌نماید از چشم دور نمی‌دارم.

درواقع می‌توان جنبه‌های بسیار خطرناک این شخصیت را دید. ولی شما به‌جای آن فوراً به رفتارهای سنتی رجوع می‌کنید. با گفتن "تو همان هستی که این‌همه مسئله را زیر و رو کردی"، می‌توان وی را در یک ساعت از میان برداشت. محاکمه کردنش به سبب عدم جواب‌گویی به رابطه‌ی خصوصی آسان است. تمام این‌ها انجام نمی‌شوند. به جای آن، این مشکل به زمان‌های بعد موکول شده و عمیقاً به دست گرفته می‌شود. در این‌جا سعی بر آن دارم که جواب‌های همه‌گیرتر و عمیقی برای سوالاتی مانند زن و مزدور کیستند؟ الیگارش‌ی و نظام چیستند؟ را پیدا نمایم. در این میان به لزوم آفرینش زن آزاد ایمان دارم. زیرا که شخصیت زنی را داراست که می‌تواند انسان را برده نماید و آن هم به خطرناکترین صورت ممکن. پس زنی که ماهیتی جوهری دارد چگونه می‌تواند باشد؟ در این خصوص هم مبارزه در حال جریان است.

در گسترش رابطه‌ام با برخی شخصیت‌ها در مورد تلاش برای آفرینش زن آزاد، عکس‌العمل عجیبی نشان می‌دهد و به شیوه‌ای نابودکننده رفتار می‌نماید. رفتاری با این هدف را قبول نمی‌کند. البته برای این مورد سلاح‌های سنتی که می‌دانیم وجود دارند. می‌خواهد از برجسب رابطه‌ی خصوصی استفاده نماید. اگر من این رابطه را اساس بگیرم و در این مورد به سوی حوزه‌ی زن آزاد راه صحیحی را انتخاب نکرده و همچون یک مرد کرد رفتار نمایم، در حقیقت نه تنها موفقیتی به دست نمی‌آورم بلکه ممکن است راه را بر بسیاری از نامطلوبی‌ها بگشایم. از این جنبه، هم از نظر تئوری و هم از لحاظ پراکتیک بر روی مسئله‌ی زنی که خواهان بنده‌کردن

انسان است. همچو حوزه‌ی فعالیت خلاق من. کار می‌نمایم. دیدن این مسئله در پیش‌نویس رمان سخت نیست.

به ویژه وقتی در سال‌های میانی 1980 که تمام جنبه‌های خطرناک وی ظاهر شدند و احتمال این‌که شخصیتی باشد که نابودکننده‌ی آزادی است، بیشتر شد، فعالیت‌ها ژرف‌تر شدند. لزوم پیوستن شمار بیشتری از زنان به فعالیت‌های آزادی به وجود آمد. درک گردید که روابط آزاد فقط با توسعه‌ی انقلاب امکان‌پذیر خواهد شد و با ظهور زن آزاد پیشرفت خواهد کرد. در همان ابتدا، دیده می‌شد که روابط به وجود آمده چندان با ارزش نیستند. با اشتیاق‌های سطحی و مثلاً با رفتاری همچو "در خیابان به هم برخوردیم، در محله و یا مدرسه به هم برخوردیم"، نمی‌توان پایه‌های یک روابط جدی را بنیان نهاد.

در واقع آشکار است روابطی که جدی می‌نمایم خود به نوعی انقلاب بوده و در این مورد تشکیلات پیشاهنگ و کارهایی که پیشرفت کرده و به موفقیت رسیده‌اند، بنیان بزرگی را برای آزادی زن تشکیل داده‌اند. در ابتدا لزوم گسترش وابستگی‌ها بر این اساس بوده است. تا زمانی که این‌ها به انجام نرسیده، روابط شخصی که ایجاد می‌کنیم حتماً می‌توانند خطرناک باشند. بدون وجود یک بنیان جدی میهن‌پرستی و بدون وابستگی به یک خلق و تشکیلات آزادخواه، رابطه‌ی شخصی هر اندازه هم که صاف باشد، در حقیقت می‌تواند شخص را از حقیقت دور نماید. زیرا محیطی که از آن آمده دارای شرایط کلاسیک خانواده و متأثر از نظام است. نتیجه‌اش نیز به اقتضای روابط این نهادها، به ضرر حتمی شخص مذکور خواهد انجامید.

از این نظر رفتاری ویژه در مقابل زنان و مردان انجام دادیم. در ابتدا تلاش برای پایبند کردن آنان به ارزش‌های بنیادین در این مرحله عمیقاً بررسی می‌شود. توضیح داده شده است که روابط سطحی فرومایه و احساسات روزانه معنی زیادی را افاده نمی‌کنند و به‌ویژه خصوصیتی دارند که انسان را برده می‌نمایند. گفته می‌شود که از روابط کلاسیک خانواده و روابط فامیل و آشنا دور شوید. همچنان که ازدواج‌ها و احساسات کنونی شما معنی زیادی نداشته حتی خطرناک نیز می‌باشند. در گفتارهای گوناگون، به عنوان مثال در گفتار ژوئیه 1992 لزوم چگونگی گسترش پایبندی‌های با ارزش به خوبی ارزیابی شد. ارزیابی‌هایی شبیه این صورت گرفت و دیدیم که این تلاش‌ها کمی در رسیدن به آزادی موثر هستند. این به اندازه‌ی بررسی کار به صورت علمی، راه را بر شیوه‌ی ارتباطی بنیادین، رادیکال و عمیق‌تر می‌گشاید. زن، احترام و قدرت بیشتری را به دست می‌آورد. مرد کمی واقع‌گراتر می‌شود و از سنت‌های فئودال خانواده نیز رهایی می‌یابد. زن چشمانش را بهتر بر روی حقایق علمی می‌گشاید و به‌جای پایبندی به یک مرد در همان نظر اول به ارزش‌های اساسی پایبندتر می‌شود. اکنون وضعی که در آن مرد در همان نظر اول زن را به صورت یک کالا می‌بیند از میان می‌رود. این‌ها پیشرفت‌های کیفی آزادی هستند.

محبت در کردستان به قتل رسیده است

این شاخص‌ها در پیش‌نویس رمان و تحلیلات مشخص شده و سعی شد که بررسی شوند. این عیان گشت که: "در کردستان محبت نیز به قتل رسیده است". همچنان که نظر بسیاری از استعمارگران این است که "کردها وحشی هستند، زمین‌های به نام محبت ندارند و با دوست داشتن و دوست داشته شدن بیگانه‌اند و

این چیزها را درک نمی‌کنند، و در حقیقت نیز کمی این‌گونه است. ساختار الیگارشیك در این مورد قتل عامی را صورت داده است. بنابراین سعی شد توضیح داده شود که پراکتیک انقلابی ما پراکتیکی برای محبت است. همراه با انقلاب، راه و روش محبت بررسی می‌گردد و بنیادهای واقعی برایش ایجاد می‌شود. اینکه محبت و احترام چگونه می‌توانند توسعه یابند و با تکیه بر چه چیزهایی می‌توانند پیشرفت نمایند، توضیح داده شده‌اند. بنیادهای آزاد در این‌جا بیان‌گر معنای بزرگی هستند. در این مورد باز زیبایی‌شناسی وارد میدان می‌گردد. باز رابطه‌ی هستی‌فیزیکی - روحی و آگاهی با زیبایی‌شناسی توضیح داده می‌شود. این‌که این موارد انسان‌ها را زیبا خواهند کرد، عیان می‌شود. از یک نظر همراه با تجدید حیات مبارزه‌مان، بر توانائی مبارزه‌ای پر قدرت برای باز کردن راه بر محبتی نیرومند تأکید شده است. سعی شده توضیح داده شود که احساسات بی‌ارزش و محبت‌های ابتدایی به مبارزه نیرو نمی‌بخشند و یا مانعی بر سر راه آن تشکیل می‌دهند. بازدارنده هستند و حتی تا تصفیه‌گری هم پیش می‌روند. رفتار درست در این باره دارای ارزش بسیار زیادی است و در کردستان راه را بر نتایج بسیار مهمی می‌گشاید. فروپاشیدن رفتار بندگی زن، راه را بر آغازهای بزرگ باز کرده است. همچنین در از بین بردن ساختار خانواده با شیوهی سنتی و فروپاشاندن ذهنیت کهن مرد راه‌گشا بوده است. این در همان حال یک پیشرفت مهم انقلابی محسوب می‌گردد. و در واقع جنبه‌ای از هنر است. این جنبه‌ای است که رمان باید بسیار بر روی آن کار کند. در واقع رمان به صورت فعلی در حد مهمی با سرنخه‌ایش در جریان است. هم تکمیل کردن آن و هم جنبه‌ای که با نیروی طراحی، خیال، اشتیاق، اراده و عزمی که با زیبایی‌سیراب می‌گردد، ارزش توسعه را دارد.

دب: رابطه‌ای که ما قبل از پیوستن به صفوف مبارزه داشتیم به تعبیری بردگی بود. بعدها همراه با مرحله‌ای که به صفوف مبارزه پیوستیم، کم‌کم از برده‌گی جدا می‌شویم. یعنی بعد از درک لزوم آزادی و این‌که زندگی سنتی دارای شیوهی روابط بندگی بوده، به جستجوی آزادی می‌پردازیم. به راستی آزادی چیست؟ چگونه باید در ذهن ملموس گردد؟ چگونه می‌شود به آزادی رسید، روش رسیدن به آن چیست؟ تلاش برای رسیدن به آن چگونه توسعه می‌یابد؟ این همراه با بحث می‌تواند بیان شود. زیرا در میان صفوف ما این‌گونه روابط و یا گسستن‌ها بسیار در جریان هستند.

رهبری: بله، به‌ویژه این مسئله، در مناطقی که از آن‌جا آمدید کمتر مورد بحث قرار گرفته و تا حدودی سرپیسته مانده است. فعالیت‌های کوهستان هم کمی این‌گونه‌اند. ما بحث را زود شروع کردیم. در عرصه‌ی خاورمیانه کمی آن را توسعه دادیم. همان‌طور که گفتیم رفقای که در کوهستان هستند اصلاً بر روی آن بحث نکردند. به سبب سختی زندگی نظامی، نه فرصت آن را یافتند و نه توانستند به آن فرصتی را اختصاص بدهند. آن‌هایی هم که در زندان هستند با منطق نظام در مورد آن اقدام نمودند. یعنی خواستند به شیوه‌ی رابطه‌ی نظام نقاب‌ی انقلابی زده و یا جلا دهند و بدین‌گونه تئوری رابطه‌ی انقلابی را توسعه دهند. رفقای که در داخل زندان بودند به گرافه‌گویی‌های محبتی که از آن آگاهییم پرداختند و به برخوردهای ابراز محبت و موضع‌گیری شبیه آن توسط دخترانی که بیرون بودند، همان جواب را دادند. این بیشتر همراه با مراحل بود که کسانی در پی تصفیه‌ی P.K.K. بودند.

این مطلب به صورت ملموس در پروا کاسیون "شنر"¹ که تصفیه‌گری را گسترده‌تر کرده بود، نشان داده شد. به عنوان مثال به ارزیابی این مطلب که چگونه رفیقی که به صداقت و جوهر انقلابی‌اش معتقد بودیم، احساسات خویش را منحرف و به جنبه‌های وحشتناک رسیده است، پرداختیم. می‌دانیم که روابط بسیاری شبیه این در داخل به وجود آمده و کم مانده بود که روابط زن و مرد جای روابط حزبی و انقلابی را بگیرد.

همچنین جوانان و دانش‌آموزانی که از میان سیستم نظام آمده‌اند، در محیط 12 سپتامبر به روابطی بی‌هویت و بی‌هدفی دچار گشته‌اند. می‌بینیم که کمی هم با فرهنگ تلویزیون، در راستای "آمریکایی شدن" و هولیوودی شدن² دوازده سپتامبر که شیوه زندگی امپریالیستی است. روابط نادرست به جوانان تفهیم شده است. البته آن دسته از اعضای ما که دارای ریشه‌ی کلاسیک روستایی هستند، به سبب این‌که بر اساس غریزه‌ی جنسی با زن برخورد می‌کنند، بر روابط تقلبی عشقی موجود در نظام به شیوه‌ای گسترده پافشاری می‌نمودند. حال هم کسانی داریم که بسیار تحت تأثیر این مقوله هستند. در این موضوع من بر روی جستجوهای خود یک تحلیل مناسب را انجام دادم. حدس می‌زنم در این مورد در وضعیتی هستیم که به صورتی عمیق‌تر درک می‌گردم. در واقع در این‌جا هم از نقطه نظر رفاقیان و هم از نظر صاحبان برخوردهای گوناگون، انقلابی تمام‌عیار انجام دادیم.

در شکل رابطه‌ی آغازین موارد زیادی وجود داشت. تأثیر نظام و خصوصیات روستایی و رفتارهای سطحی‌گرای فراوانی وجود داشت. البته در روابط هم شخصیتی همانند رفقا را نداشتیم. ممکن نبود که این را همچو تقدیری و یا مانند مسئله‌ای که به زنجیر کشیده شده، درک نمایم. اما ممکن هم نبود که ارزان از آن دست بردارم. رفتاری مبنی بر موکول کردن بازخواست برای زمانی دیگر را داشتیم. با تبدیل تدریجی تصفیه‌گری مزدوری به تصفیه‌ی الیگارشی، در پی انتقام بودیم. در اصل با مسئله نه برخوردی کلاسیک دارم و نه برخوردی مدرن. در رفتار من با زن، گوهر مهم است.

سعی در جواب‌گویی به مسئله جهت شناساندنش داریم. بسیار انتقادگرایانه برخورد می‌نماییم. اصلاً به مسائلی نظیر: خانواده این‌گونه است، روابط زن و مرد این‌گونه ایجاد می‌شود و غریزه‌ی جنسی این‌گونه بیان و ارضا می‌گردد، بسنده نکرده و آن‌ها را قبول نمی‌نماییم. برعکس بسیار واقع‌گرایانه برخورد می‌کنیم. با دیدن جنبه‌های علمی، روحی و سیاسی به صورتی متداخل، به شیوه‌ی ارزیابی آن می‌رسم. حتی برآنم توضیح دهم که آزاد شده کیست؟ رابطه‌ی بین آزادی و عشق چگونه ایجاد می‌شود و رابطه‌ی آن با زیبایی چگونه است؟ همچنین بر روی آن بحث می‌کنم.

اگر دقت شود، می‌توانیم بگوییم در میان مبارزان موجود در ساختار انسانی‌مان، برخوردی این‌گونه چندان وجود ندارد. هر یک این مسئله را یا انکار می‌کنند یا برده‌وار وابسته‌ی آن می‌گردند. فردیت در حد بسیار زیادی وجود دارد. اگر آزاد گذاشته

¹ محمد شنر از اعضای تصفیه‌گر کمیته‌ی مرکزی حزب که مزدور حکومت ترکیه از آب درآمد. بعدها از حزب جدا شد.

² فرهنگ آمریکایی که سرای کودتای 12 سپتامبر در ترکیه در پی حاکم کردن آن بودند.

شوند، همدیگر را به حال و روزی درمی‌آورند که غیر قابل تحمل است. معلوم است که این رابطه چندان بر مبنای آزادی نخواهد بود. حتی هر دو طرف را به وضعیت غیر قابل شناخت درخواهد آورد. به راحتی به وضعیت زن و شوهر درخواهند آمد. این وضع در انقلاب، راه را بر استثمار و تصفیه‌ای بزرگ خواهد گشود. دیسپلین و نظمی وجود ندارد. معلوم است که هرکس به سبب رابطه‌ی خویشاوندی خواهان سهم خویش خواهد بود. این نیز انقلاب را متوقف خواهد کرد. حتی یک رابطه به تنهایی، می‌تواند منجر به تصفیه‌ای بزرگ گردد.

از طرف دیگر شیوه‌ی رهبری که در حال گسترش و یا مدعی آزادی است، در ابتدا تماماً رابطه‌اش را قطع کرده و از هم فرومی‌پاشاند. از موضوع مالکیتش خارج می‌کند و می‌خواهد مرد را از موقعیت مردسالاری بیرون آورد. متمایل به رهایی زن از رفتاری مبنی بر استفاده از گزینه‌ی جنسی براساس مالکیت است. هنگامی که با نگرش‌های حاکمیت مرد تا حد امکان مبارزه می‌کند، سعی دارد به این جواب برسد که زن چیست؟ به عنوان مثال ازدواج موجود در جامعه را چه می‌توان نامید؟ در تحلیل "*داستان دوباره زیستن*"¹، استاد یالچین کمی افکارش را ارائه می‌دهد. لزوم ارزیابی ازدواج را حس کرده بودم. ارزیابی‌هایی هستند که می‌توانند نتایج بسیار جالب و با دقت را به‌بار آورند. از طرفی با درکنار هم بودن مخالفت چندانیم و از طرف دیگر هم می‌دانیم که رابطه‌ی خصوصی چه به شکل ازدواج و چه با اشکال مختلف زندگی که امروزه در ترکیه در حال گسترش است، چیزهای زیادی را از میان برداشته و یا فرسوده نموده است. مثلاً وی به نتایجی هم رسیده است. می‌گوید: "*خانواده تحت عنوان عشق ایجاد می‌شود، این یک نتیجه‌ی طبیعی عشق است*". حتی می‌گوید که: "*این فرسوده‌کننده است*". از رفتارهای ما این نتیجه را گرفته است. یعنی تا حدودی به این معنی است. متوجه شده فاکتورهایی که در پس پدیده‌ی ازدواج پنهان شده‌اند، کشته می‌باشند. نقاطی اساسی را در رفتارهای ما تثبیت نموده است. پدیده‌ی ازدواج را دیده و متوجه تاثیر شدید حامد و خفه‌کننده‌ی ازدواج پدر و مادر شده است. آزمون جوهری من و ازدواج را در میان خانواده‌ی گرد درک کرده است. ببینید در همان‌جا انقلاب‌مان را چنین تفسیر می‌کند: "*می‌تواند حادثه‌ای بزرگ برای محبت باشد*".

پس او خواسته‌هایم را درک کرده است. این بخش ارزش موشکافی بسیاری دارد. آن بخش را زیاد تکرار نمی‌کنم. در جایی می‌گوید: "*اوجالان کار بر روی خانواده‌ی مقدس را در حد اوج انجام داده است. اولاً، در ازدواج پدر و مادر، فرسودگی پدرش را مشاهده نموده است. پدرش کسی است که در نظام خانواده‌ی مقدس به نوعی دیوانه شده است. دوماً در آزمون ازدواج خود نیز دچار فشارهایی گشته است. سوماً، نقش خانواده‌های کرد را که تا قبل از سال 1992 در مقابل خطر عضویت P.K.K. بچه‌هایشان را به اروپا فرستاده و برای‌شان تشکیل خانواده می‌دادند و سعی بر آن داشتند که با ازدواج، بر ترس از پیوستن به گرپلا غلبه کنند را درک کرده است. این نمونه‌ای از رفتارهای خانواده‌ی کرد می‌باشد*". در نتیجه با جواب‌دادن به این مورد، با پراکتیکی آزادکننده، در بنیان مالکیت ترس می‌افکند. در جامعه‌ای که ترس در آن وجود نداشته باشد، در رابطه‌ی خصوصی نیز

¹ داستان رستاخیز یا داستان دوباره زیستن که به فارسی نیز ترجمه شده است، متن مصاحبه‌ی یالچین کوچوک روزنامه‌نگار ترک با رهبری می‌باشد که در ترکیه به نام "سخنانی از باغچه‌ی گرد" به چاپ رسید و "کوچوک" را دچار گرفتاری‌هایی نمود.

خساست وجود نخواهد داشت. قطعاً در درون ترس خساست وجود دارد. مالکیت خصوصی خساست انباشته شده و ازدواج نیز پنهان‌ترین شکل مالکیت خصوصی می‌باشد." توجه کنید، برای این‌که نتایج دیدار ما آشکار شود، این‌ها را می‌نویسد. سپس ادامه می‌دهد: "نکاح خواه توسط آخوند خوانده شود و یا کلیسا آن را تأیید نماید، خواه از طرف مدیریت نهادهای لائیک امضا گردد، یک قرارداد حقوق بدهی‌ها است. بنیانش، شروع باهم بودن نیست، بلکه احساس ضمانت همیشه باهم بودن را موجب می‌گردد. نکاح، ترس از استهلاک عشق است و به همین دلیل استهلاک آن است. زندگی مشترک یک سرگذشت است. جسارت کشف دوباره‌ی همدیگر در لحظه‌هاست. اگر هر لحظه نو باشد، باهم بودن یک ابدیت است. عشق فقط با جسارت ممکن است. عشق فقط حق کسی است که بتواند برای معشوقش آسمان‌ها را به دست بیاورد. به دست آوردن آسمان‌ها رهایی خلق از زنجیر اسارت یا رهایی زحمتکش‌شان از زنجیر مالکیت خصوصی است. به دست آوردن آسمان‌ها به دست آوردن امنیت است. کسی که غیر قابل اعتماد است، قدرت دوست‌داشتن را ندارد." به عنوان مثال در رابطه با نظام فروپاشیده‌ی شوروی می‌گوید: "مطمئن هستم که عبدالله اوجالان در مقابل جلوه‌گر شدن افراط جنسی سوسیالیسم بنیادگرا به صورت آزادی، کین بزرگی دارد." رهبری معتقد است تا زمانی که خانواده‌ی مقدس فنودالی تحلیل نشود، کردستان نیز آزاد نخواهد شد. خانواده‌ی مقدس به معنای مناسبات اسیر و زن اسیر می‌باشد. این تحلیل، رساندن عمل به مرحله‌ی آزادی است. آزادکردن زن، جواب آپو در مقابل خانواده‌ی مقدس است. پیوستن زن به صفوف گریلا نیز، اندیشه‌ای برای انتقام گرفتن از فشار موجود بر زن می‌باشد و این عملی تسکین دهنده است."

مصاحبه در این بخش به این‌گونه موارد اشاره می‌کند. یعنی از یک نظر، آموخته‌هایش را این‌چنین خلاصه نموده است. البته در این تحلیلات ماهیت آزادی را می‌توان دید. برای بحث در این مورد نیز باید جسارت داشت.

چیزی که من توانستم درک نمایم این بود، در منطقه‌ای که از آن آمده‌اید نه تنها یک بحث جسورانه وجود ندارد، بلکه فرار از آن هم به وضوح قابل رویت است. دارای روابطی هستید که شما را کمی به بحران سوق داده است. برای روشن شدن شما، چگونه زیستن خویش و چگونگی به نتیجه رسیدن آن را ارائه می‌دهم. یعنی از یک نظر برای این‌که هر کس بزرگترین سهم و به اقتضای آن بزرگترین جسارت را بگیرد، آن را تعریف نمودم. البته کسان بسیاری اشتیاق، احساسات و برده‌گی‌شان را بیان نمی‌کنند؛ آن‌ها را پنهان کرده و به بحران می‌کشانند. من نیز این مرحله را طی کردم. اما من جواب آن را با حرکت بزرگ آزادی زن دادم. در اصل می‌توانم خصوصیات ازدواج و روابطی را که موجب بندگی می‌شوند عمیق‌تر کرده و تحلیل شان نمایم. بدین‌گونه می‌توانم تلاش برای آزادی را توسعه دهم.

البته من در این باره به سیاست می‌پردازم. مانند شما به بحران‌ها سوق داده نمی‌شوم. تحت نام "رابطه‌ی خصوصی" دست از خویش برداشته و ماجرایی نمی‌آفرینم. تمام اشکال روابط را برای نیرومند کردن سیاست و حتی فعالیت‌های نظامی اختصاص داده‌ام. سوازی تحلیل هرآنچه بر شما گذشته است، باید ساختار سیاسی، نظامی نیز قدرت بگیرد. رفقای بسیار کمی به این مسئله توجه می‌کنند. آشکار شد که آزادی زن می‌تواند کمکی بسیار بزرگی برای گریلا باشد. به سطح ارتش رساندن آن، کاری است که در کمتر انقلاب دنیا به انجام رسیده است. من جسارت انجام آن را نشان داده و خاطرنشان کردم که: "برای ایفای نقش زن در

میان گریلا و با جای گرفتن وی در میان ارتش باید جسارت نشان داد. اما چگونه جسارت نشان دادیم؟ این جسارت را با چه پیوند دادیم؟ با آزادی و با کار برای آزادی زن، قدرت سالم زن را ایجاد نمودیم.

اما اشخاص بسیاری به درک این مسئله نرسیده، ارزش آن را ندانسته و نمی‌توانند برای آن راه‌حلی را بیابند. این مسئله‌ای جداگانه است. ولی رهبری به صورتی ملموس آن را در شخصیت خویش تحلیل نموده است. در این باره به حزب و تمامی شما جسارت می‌بخشیم. این تا حدودی موجب آزادی شما می‌گردد. مکان زندگی رهبری به دلیل کسب قدرت اعتماد، احساس آزادی بیشتری را می‌دهد. فعالیت‌هایی که در مکان زندگی رهبری جریان دارند، پراکتیک آزادی را تا حدودی گسترش داده و زن و آزادی را شناسانده‌اند. این را عملاً گسترش داده است. از این جهت قابل اعتماد است. کسانی که در پی آزادی هستند، در این‌جا، به سبب داشتن اعتماد کمی می‌اندیشند.

با تکیه بر وجود این امکان، باید بیشتر بر روی آزادی تفکر کنید. همچنین این‌جا راه آسانی وجود ندارد. باید شخصیت‌تان وسیع‌تر شود. از طرفی سیاسی و نظامی شده و از یک طرف نیز به تعالی احساس و آزادی در روابط برسید. جنگ با پس‌مانده‌های کهنه‌تان را باید با موفقیت به انجام برسانید و به وضع بهتری برسید. در این مورد حتی زیباتر خواهید شد. این را همانند شکفتن انقلاب تفسیر کنید. خلاصه، یک فرد انقلابی بر روی این جنبه‌های شخصیتی خود نیز کار کرده و خویش را قوی کرده و به کمال می‌رساند.

مهر مالکیت را از جنسیت می‌زداییم

کسی که می‌گوید "من مبارز خواهم شد و در این مورد مصمم هستم" باید این بحث را که با معنا و دارای ویژگی توسعه‌دهنده است. تحمل نماید. باید به قدرتی برسد که بتواند آن را اداره نماید. وقتی پراکتیک بسیاری از شما را که بر اساس رفتاری سنتی است، می‌نگرم، می‌بینم که در انجام، به بحران‌هایی سوق داده می‌شود. اگر فرصتی به وجود آید، اشتیاق و احساسات آزادی زن موجود در بسیاری از رفا، به کانال‌های غلطی خواهد افتاد. ممکن است به حاکمیت بینجامد. ممکن است حاکمیت مرد باشد ممکن است احساسات زن برده. همچنین ممکن است بسیار خصوصی باشد. مهمتر این‌که ممکن است با وظایف اساسی مرتبط نبوده و به شکل بسیار اغراق‌آمیز آشکار شود و یا اصلاً جنبه‌ی زیبایی نداشته باشد. یا جنبه‌های اجتماعی، ملی و میهن‌پرستانه‌ی آن در مرحله دوم بماند. همچنان‌که تمامی آن‌ها تا حدودی این‌گونه هستند.

همه‌ی این‌ها را به نقد می‌کشیم. اجازه نمی‌دهیم در میان حزب به ویژه در میان ارتش به این روابط زیاد جای داده شود. درست بپایونید و آزاد شوید. وقتی آزادی تحقق یافت، روابطی با معنی می‌توانند توسعه یابند. اما روشن است که این چه اندازه مشکل است و احتیاج به چه کار سختی دارد. می‌دانیم که در حال حاضر بسیاری از مبارزان ما این عرصه‌ی ارتباط آزاد را انکار نموده، آن‌را سرپیسته نگه داشته، به احساسات عالی فرصت نداده و برخی نیز آن را منحرف کرده‌اند. این‌ها تماماً بی معنی می‌باشند. کار خود را ادامه می‌دهیم. البته باید به زنی که به خویش اعتماد دارد فرصت بدهیم. اگر می‌خواهید در خط‌مشی آزادی منسجم بمانید، باید به آزادی زن جای بدهید. بگذارید به یک زمینه‌ی آزاد متکی و به یک شیوه‌ی بیان آزاد و یک امکان ترجیح آزاد برسند. از نظر من تحمیل ازدواج و

احساسات بی‌رہا خیلی خطرناک می‌باشند. چه از زن و چه از مرد نشأت گرفته باشد. مهم این است که با مهارت به این مسائل مجال نداد. این بیشتر از هر چیز شانس پیشرفت حرکت آزادی زن را به همراه دارد.

به‌ویژه در این مورد باید بیشتر تفکر کنید. باید اعتماد به آزادی‌تان بیشتر شود و قدرت اداره و شناسایی خویش را به‌دست آورید. البته این شما را به موضع‌گیری و موقعیتی نیرومند هم در مقابل مردسالاری و هم در برابر فرومایگی زن خواهد رساند. روابطی که بر این متکی باشند می‌توانند معنی و اهمیت داشته باشند.

البته سعی شده این موارد در پیش‌نویس رمان، درحد سرخ توضیح داده شوند. همچنین در رابطه با این موضوع، در تحلیلات سرخ‌هایی وجود دارند. عدم استفاده‌ی رفقا از آن ناشی از بی‌مسئولیتی آنها است. در این مورد فاقد هوشیاری و نیروی ارزیابی همه‌گیر رهبری می‌باشند.

د: رهبر! نگرش آزادی، در منطقه‌ای که ما از آنجا آمده‌ایم درک نگردیده است. ما هم درک نکرده بودیم. مثلاً تحت عنوان آزادی و اراده‌ی آزاد، نسبت به جنس مخالف کین ورزیده و آن را رد می‌کردیم. رفتارهایی این‌گونه وجود دارد.....

رهبر: بله، برخی رد می‌کنند. فقط درلواي این رد کردن، اگر فرصتی وجود داشته باشد، ضبط کردن و اظهار این‌که: "تو یک موجود جنسی می‌باشی و تو را این‌گونه به‌کار خواهی گرفت" هم وجود خواهد داشت. در لوایش یک دورویی پنهان است. باید در این مورد دقت شود. کسی که بیشتر از همه ردکننده است، هر لحظه می‌تواند خطرناک باشد. در اصل نباید اعتماد زیادی به ارتباطی سطحی و پذیرفتن شیوه‌ی ارتباط آسان داشت. موضوع باید با ژرفایی که ما به آن رسیده‌ایم بررسی گردد. باید کمی ماهیت آن را درک نمود. به‌ویژه زنان باید قشر مردان را خیلی خوب بشناسند. اگر وضع موجود به امید بسیاری از شما رها شود، روابطی که توسعه خواهد داد، دارای اشتباهات بزرگی خواهد بود. زیرا هر کس را که ادعای P.K.K. بودن دارد انسان می‌پندارید. وقتی هم که وارد این‌گونه روابط می‌شوید، محو شده و از بین می‌روید. آزمون من بسیار خوب نشان داد که وضع چنین نیست. آزمون و مبارزه‌ای بزرگ در جریان است. شما احتیاج به تعمق، تفکر و درک همه‌جانبه‌ی آزادی دارید. باید قدم به قدم حزب را وادار به اجرای این مسئله نمایید. باید این را هم کمی استادانه انجام دهید.

آیا باید به غریزه‌ی جنسی کین داشت؟ خیر! در این مورد غریزه‌ی جنسی را هم کمی توضیح دادم. تا به حال میل زیادی به زدودن مهر مالکیت از جنسیت نشان داده‌ام. حتی در شخصیت دختری که ادعا دارد: "من منم"، خصویت ارائه‌ی غریزه‌ی جنسی بر اساس مالکیت، تقریباً هر روز سنگینی می‌کند. و یا رفتاری مبنی بر لذتی بدوی را انجام می‌دهد. به نظر من هر دو همدیگر را تمام می‌کنند. یکی منجر به پدیده‌ای است که به آن فاحشگی می‌گویند و دیگری خویش را تکه‌تکه کردن و به شیوه‌های گوناگون فروختن است. من هم در آزمون خویش تا حدودی این مسئله را در طرف مقابل دیدم. یعنی غریزه‌ی جنسی را ذره ذره فروختن. در واقع روی دیگر این مسئله، پدیده‌ی فحشا است. این یک نمونه از چیز است که به صورت گسترده در جامعه رواج دارد. یعنی به‌صورت ملک بسیار خوبی به آن نگاه کردن و فروختن. یک شکل آشکار شده‌ی فروش، فحشا است، دیگری با ازدواج به‌وقوع پیوسته است. اگر ازدواج را به عنوان یک نهاد فحشا تفسیر کنم، به شیوه‌ای غلط درک گردیده، غیر قابل تحمل بوده و می‌تواند کار من را سخت نماید. ولی می‌توانیم بگویم که ازدواج یک فحشای دونفره است. آنچه خارج از ازدواج است یک فحشای عمومی است.

دراصل باید فحشای دو نفره و فحشای عمومی را توضیح داد. بر این اساس می‌توان به عشقی بزرگ رسید. این نیاز به یک نیروی فکری و یک پراکتیک بزرگ انقلابی دارد. تنها شخصیت‌های نیرومند می‌توانند به آن برسند. در این ارزیابی نشان داده می‌شود که عشق می‌تواند با قدرت و یا اعتمادی عظیم مرتبط باشد. در این صورت، شاید چیزهایی را که برشمردم، بتوان پشت سر گذاشت. بهترین شخصیت‌ها وقتی وارد نهاد ازدواج می‌شوند، بعد از یکی دو سال راه را بر فحشا می‌کشایند. هم چشم مرد هم چشم زن به بیرون است. زن و مرد هر کدام هزار بار فریب داده می‌شوند. اگر این فحشای دونفره نیست پس چیست؟ هنوز هم تشریح فحشا در این مورد بزرگترین آرزوی من است. برای من دورویی هر دو طرف غیر قابل تحمل است. من هنوز کمی به خود اطمینان دارم. هنوز در پی عظمت، عشق و نیرومند شدن هستم. ولی هنوز بسیاری از رفقا حتی در حد اصطلاح هم ما را درک نمی‌کنند. کسان بسیاری چه مرد و چه زن حتی شناخت صحیحی با این مسئله ندارند. ولی باز هم انقلاب امید و امید هم رو به سوی پیشرفت‌های بزرگ دارد. راه‌حل کم ارزش وجود ندارد.

رفتار جنسی بدوی حقیقتاً احترام را از بین می‌برد. من این را لایق خود نمی‌دانم. چه ازدواج، چه رابطه‌ی خصوصی و عاطفی این‌گونه را برای خود قبول نمی‌کنم. توجه کنید، در واقع علاقه‌ی زیادی به زن نشان می‌دهم و می‌خواهم به تعالی‌اش برسانم. در این مورد برای این‌که زندگی متفاوتی را به وجود آورم تلاش کرده و ایمان دارم که عرصه‌ی بین‌المللی را هم کمی تنگ و متاثر کرده‌ام. اما هنوز آن را به صورت یک وظیفه‌ی جدی می‌بینم. این مشکل نه با انکار، نه با خشونت و حاکمیت مرد و نه با نگرش بی‌ارزش "احتیاج دارم" حل می‌شود. اگر تا به حال در مقابل دولت ضربه‌ای نخورده‌ام ناشی از عدم ضربه خوردنم در برابر زن و موفقیت در این مورد است. جمع شدن این‌همه زن آزاد در اطرافم نشانگر آن است چیزهایی دارم که به آن‌ها بدهم. اگر من می‌توانم حرکت زن را به اندازه‌ای که در توان هیچ مردی نیست، پیش ببرم، ناشی از نیرویی است که به آن رسیده‌ام. در بنیان این تشکیلات هم، انقلاب و آزادی وجود دارند. و گرنه چرا من این‌گونه‌ام؟ چرا دیگران این‌چنین نیستند؟ کسی را هم با زور، قدرت تشکیلات و یا نیروی اتوریته‌ی خویش به این‌جا نیاورده‌ام. بحث بر سر عمیق کردن و گسترش دادن حرکت آزادی زن است. اگر احساس علاقه داشته باشید، سعی خواهید کرد که پیشرفت نمایید.

د : رهبرم! این حرکت، ترکیه را هم متاثر نموده است. حتی نخست وزیر شدن تانسو چیلر هم نتیجه متاثر شدن از ماست.

رهبر: البته! 49 دولت در رده‌ای بالا با "تانسو چیلر"¹ به حرکت عظیم آزادی زن ما جواب داد. دولت هم با تانسو چیلر می‌خواهد زن را به عرصه‌ی رهبری ضد انقلاب بکشاند. هم‌چنانکه جلب بسیاری از زن‌ها، به حوزه‌ی آموزشی خویش در کردستان، با این مسئله در ارتباط است. تانسو چیلر با تاثیر مستقیم ما ظاهر شد. هم‌چنانکه شکست قشر مرد درکنگره **D.Y.P.**² نتیجه‌ی کار ماست. دیگر این‌که توسعه‌ی آزادی زن، به ترکیه جسارت داده است. چیزهای دیگری هم وجود دارند.

¹TANSU ÇİLLER دپیر کل حزب راه راست

²DOĞRU YOL PARTİSİ حزب راه راست ترکیه که از نیروهای رانتگرا تشکیل شده و در صدر جنگ ویژه بر علیه جنبش ملی-دمکراتیک کردها بود و در انتخابات سال 2002 شکست سختی خورد.

بحث و گفتگوی گسترده‌ی روشنفکران بر اساس این تحلیلات است. تاثیر حرکت آزادی زن در ترکیه شدید است. این در ارگان‌های مطبوعاتی هم منعکس می‌شود. اما این را با منحرف و تهی کردن از جوهرش انجام می‌دهند. برای خدمت به ضد انقلاب و یا یک زندگی معمولی از آن استفاده می‌کنند. این مسئله‌ی جداگانه‌ای است. البته آشکار است که بسیار موثر می‌باشد.

باید جسور بود. به طور حتم به اندازه‌ی یک ساختار و منطقی سالم، دیدن حقیقت بنیادینی که جدا از مبارزه نیست، با نیروی تمام‌عیار احساس یعنی توسعه‌ی نیروی احساس و محبت براساس میهن‌پرستی، تاریخ، خلق، حزبی شدن و به سطح تشکیلات رسیدن و بدون تضاد با تکیه‌گاه‌های انقلابی، مهم است. البته باید تحریف‌کنندگان را نیز دید. در ابتدا زن تا حدودی با جسارت و آزاد می‌شود. اما مردان و نگرش‌های مردسالارانه‌ی بسیاری خواهان سوء استفاده از آن هستند. بی‌تجربگی و سیاسی‌نشدن شما در این مورد سبب می‌شود که ضعیف مانده و اشتباهات بسیاری انجام دهید.

باید با آموزش برخوردی هوشیارانه داشت. باید به پیشرفت و تحول شخصیت ارزش والایی بدهید. تا می‌توانید باید از زمینه و امکانات حزب استفاده نمایید. همیشه باید بررسی کنید و پس‌مانده‌های ذهنی را دور بیندازید. باید نوگرایی‌ها را کسب کرده و باید دانست که این کار با انتظارات و حسرت‌های بی‌بها توسعه نمی‌یابد. این‌ها می‌توانند باعث پیشرفت شما و شخصیت مبارز آزاد زن شوند و قدرت آزادکنندگی حرکت زن را گسترش دهند. در کنار وظایف‌تان در توسعه دادن پایبندی عمومی انقلاب، می‌توانم بگویم چنین وظیفه‌ای را نیز دارید. یعنی کسی که معنی همه‌جانبه‌ی مبارزه برای آزادی را درک نکرده است، فکر نمی‌کنم بتواند در حزبی شدن و مبارزه سهمی داشته باشد. چنین می‌اندیشم که در این مورد ایراداتی به وجود خواهند آمد. اگر به خودتان اعتماد داشته باشید، می‌توانید عالی‌ترین چیزها را دیده، شنیده و باهم بودن را در یک زمینه‌ی واقع‌گرایانه تجربه نمایید. این مورد را می‌توانید همراه با پایبندی به ادعا، میل مفرط، اشتیاق و انقلابی‌بودنتان انجام دهید. اما وقتی این را انجام نداده و دچار بحران‌های بی‌ارزش شوید و موانعی را ایجاد نموده و بر آن پافشاری کنید، این نوعی تصفیه‌گری محسوب می‌گردد. اگر بر آن پافشاری بیشتری شود، "مانع‌شدن" محسوب گردیده و دور انداخته می‌شود. بدون افتادن به این وضعیت باید راه تعالی را - علی‌رغم دشواری آن - در پیش بگیرید.

رهبری **P.K.K.** در این راستا است. مشارکت در پیشرفت با خواسته‌ای بزرگ و دارا بودن سیر دقیق و هوشیارانه در رابطه با آزادی، موردی است که انتظارتان را داریم. مشی ما نیز بر همین اساس است. رهبری حرکت، سعی بر آن دارد که بر این اساس طی طریق را قویتر کرده و آن را به تمام ساختار حزبی و کم‌کم تمام خلق بدهد. از این نظر نمی‌توان از خواسته‌ی وی مبنی بر تقویت طی طریق آزادی چشم‌پوشی کرد.

بحث امروزان ژرفای مطلب را کمی بیشتر کرد. سعی می‌کنیم به صورتی ملموس‌تر گوش فرا دهیم. خود را دوباره بررسی کرده و پرسش‌های‌تان را گسترده‌تر نمایید. جواب‌ها نیز حتما باید نتیجه‌گیرنده و به‌ویژه دارای کیفیت خدمت به آموزش و پراکتیک شما باشد. در گذشته هرچه روی داده باشد، نباید عزم

پیروزی‌تان را بشکنند. گمان می‌کنم با این کمک‌ها می‌توانید سرآغازی را برای پیشروی رقم بزنید. این‌گونه می‌توان لایق **بریتان**¹ بود.

23 ژوئیه 1993

¹ بریتان BÊRITAN (گلناز کاراتاش GULNAZ KARATAŞ) فرماندهی گریلا در منطقه‌ی خواکورک XWAKURK در جنوب کردستان. متولد 1971، روستای "سولهان" SOLHAN شهر بینگول. اصلاً از اهالی درسیم بودند. در سال 1990 به صفوف گریلا پیوست. روز 25 ژوئیه 1992 در حمله‌ای که از طرف پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان عراق و ارتش ترکیه علیه رزمندگان گریلا به راه انداخته شده بود، تا آخرین گلوله‌ی خویش جنگید و در آخر جهت اسیر نشدن خویش را از صخره‌ای به زیر انداخت و شهید گشت. محل شهادت و دفن وی اکنون دره‌ی شهید بریتان DOLA ŞEHID BÊRITAN نام دارد.



بریتان (گلناز کاراتاش)
BÊRÎTAN (GULNAZ KARATAŞ)

چگونه باید زیست؟

معمولا یکی از اساسی‌ترین سوالاتی که در هر انقلابی، زمانی طولانی مطرح است، راجع به چگونه زیستن است. از یک نظر خواسته‌ی رهایی از شیوه‌ای که به عادت تبدیل گشته و توسط سنت‌ها تا آخرین حد ممکن متعصب و نامناسب برای پیشرفت‌ها و نابودکننده‌ی زندگی شده است و از نظری دیگر کسی که به جای آن شیوه‌ی زندگی که با آن مخالفت می‌شود و زندگی و تشکلی نو را با این پرسش و با علاقه‌مندی شروع می‌کند و سپس تلاش‌های تئوری و پراتیک انقلابی آن را توسعه می‌دهد، باید به چنین سوالی جواب بدهند.

انقلاب جوابی است به پرسش "چگونه باید زیست". انقلاب تنها برای ارائه‌ی قوانین و شیوه‌ی عمل‌کردهای نظامی، سیاسی و تشکیلاتی نیست. تمام این‌ها جهت ایجاد زیربنا و روبنای یک زندگی اجتماعی است. به جای اشکال مناسبات متکی به فشار، دروغ، دورویی و هر شکلی از استعمار؛ تلاشی درجهت ایجاد یک اشتراک معین عاری از فشار و استعمار و متکی بر دسترنج هرکس با اراده‌ی برابر و آزاد است. این‌ها ارزش‌هایی است که مقاطع انقلابی بیشتر از هر چیز به آن توجه کرده و خواهان برقراری آن هستند. سیستماتیک شدن آزادی و روابط آزاد، جوابی را برای بزرگ‌بودن هر انقلابی تشکیل می‌دهند.

براساس اعتراض و واکنش به هر چیز به تئوری و عمل انقلابی رسیدم

می‌توان گفت: واقعیت کردستان به اندازه‌ای که نمی‌توان آن را با هیچ کشوری مقایسه کرد، مهم است و به همان نسبت نیز جوابی فوری می‌طلبد. سعی کردم که زندگی خویش را خلاصه‌وار بیان نمایم. همان‌طور که

می‌دانید در "داستان دوباره زیستن"، پراکتیک زندگی خویش را از زمان کودکی به بعد توضیح داده‌ام. ببینید همان‌طور که در آن‌جا هم دیده می‌شود تقریباً به همه چیز اعتراض کرده و واکنش نشان داده‌ام؛ هنوز چشم نگشوده خود را در مقابل نظامی که تقریباً همه چیز آن علیه من بود، مشاهده کرده و در برابر آن ایستادم. در مقابل این دنیای کشنده، اولین کارم را با عصیان شروع نمودم.

انقلابی‌شدن ما در دهه‌ی 70 بسیار بعد از آن بود. دوران بچگی و مدرسه‌ام در اصل همچو ناسازگاری با نظام بود. یعنی از طرفی همگام با تلاش در جذب نظام، از طرف دیگر رهایی از آن. تقریباً تضاد با تمام قوانین نظام، بی‌اخلاقی‌ها، مخالفت با قوانین خانواده و اوضاع اقتصادی، سبب اعتراضی عظیم، فشار بر شخصیت و عصیان در من می‌شد. من چرا این‌همه عصیان را مناسب دیدم؟ خواننده‌ی نکته‌سنج می‌داند کسی که خواستار گشایش راه برای آزادی است، غیر از این چاره‌ی دیگری ندارد. در برخی شرایط خانواده، شاید یک زندگی کودکانه که ارضاکنده هست، ممکن باشد. یعنی توسط بعضی از خانواده‌ها، با امکانات، وعده‌ها و نیروهایی که انسان را تحت امر نظام درمی‌آورند، می‌توانند کودک را به این راه بکشانند. بچه‌ها مطابق با دین، وضعیت اقتصادی، امکانات پیشرفت در داخل نظام و همچنین برطبق وضعیت حاکمیت خانواده، آموزش داده شده و به این راه کشانده می‌شوند. قوانین جا افتاده‌ای براین اساس وجود دارند. اگر اوضاع کمی مناسب باشد و یا انسان بتواند با این فرصت‌ها خویش را پرورش دهد، پیشرفت در این مورد زیاد سخت نخواهد بود.

البته زنان تحت فشار و نظارت سخت‌تری بزرگ می‌شوند. قوانینی خشک به آن‌ها تحمیل می‌شود. سعی می‌شود آن‌ها را وادار به قبول زندگی کنند که گردن‌نهادن و اطاعت در آن اساس است.

هنگامی که وضع خویش را به اختصار توضیح می‌دهم، می‌توانم بگویم که بی‌گمان همان چیز برای من هم مصداق داشت: یعنی بی‌رحمی‌های خانواده، بی‌معنی‌بودن نظام روستا، هرگونه شرایطی که شانس پیشرفت را

می‌گرفتند، نرسیدن به هرچیزی که خوب، درست و زیبا می‌پنداری، ناامیدی و حتی کین که ناشی از آن است و زندگانی که مغایر با خواست انسان‌ها است. انسان هرچیز که بخواهد چنان کم است که در مقابلش می‌تواند نه بگویند. یعنی آن‌گونه که می‌خواهی، نمی‌توانی گردش کنی، با زبان خود حرف بزنی و از فرهنگ هم به دور می‌باشی. محیط‌ها، بسیار وحشی، شکننده و بسته برای پیشرفت هستند، خانواده‌ای از هم فروپاشیده نمونه‌ای برای این وضعیت می‌باشد. خانواده‌ی سنتی نیز به نوعی فروپاشیده و تضعیف شده است. ببینید تمام این موارد، هم دلایل، هم نتایج و هم اهداف انسان‌گرد است.

زندگی من این‌گونه شروع شد. چه می‌کردم؟ اگر کاری از دستم بر نمی‌آمد به کوهستان رفته و از خانه فرار می‌کردم. یعنی حتما مشغول بودم. وقتی آن روزها را به یاد می‌آورم، تحرك بسیار زیاد خویش را درک می‌کنم. حتما مشغولیتی را پیدا می‌کردم. کمتر زمانی بیکار می‌ماندم. یعنی بزرگ‌ترها و آن‌هایی که قوانین ویژه‌ی خود را داشتند همیشه مرا نظارت می‌کردند. می‌گفتند: فلان‌جا را خط زد، به این‌جا دست و مواردی از این‌گونه. آن‌ها می‌خواستند چیزی را که به زعم آن‌ها انضباط بود، تمیل کنند. البته ما هم بسیار پرجنب و جوش بودیم. چیزی که انجام دادیم جنگ با مقوله‌ای جا افتاده بود. من به سیستمی که بسیاری به آن راضی بودند، راضی نمی‌شدم. در پی علاقه، رفتار، اشتیاق و هیجان‌های گوناگون بودم. زندگی، مطابق آرزوی من بود نه خواست نظام.

نظام چگونه باید باشد؟ البته سوال " چگونه باید زیست" در این‌جا هم بسیار مهم است. از سرنوشتم راضی نبودم. سرنوشتی را که دیگران برایم انتخاب کرده بودند قبول نمی‌کردم و سعی بر این داشتم که سرنوشت خود را با دستان خویش تعیین نمایم. به عبارت صحیح‌تر به آن زندگی جوابی این‌گونه دادم. غیرممکن و سخت بودن را قبول نداشتم. علی‌رغم این‌که هرکس با اخلاق موجود تا آخرین حد سازگار بود، من رفته‌رفته از آن دورتر می‌گشتم. آن‌چه را که بسیاری اساس گرفته و به آن نرسیده بودند،

اساس گرفتم. سعی کردم دارای تفکری باشم که بسیاری لزوم آن را دریافته ولی نتوانستند به آن برسند. سعی کردم کاری را انجام بدهم که کسانی خواستند ولی نتوانستند انجام بدهند. و یا به کارهایی فکر می‌کردم که دیگران انجام دادند ولی من قبول نمی‌کردم. تمام این مراحل در اصل واکنشی نسبت به زندگی بود که بر من تحمیل می‌شد.

در دوران تحصیل و با شناخت نظام، به قوانین بسیار توجه می‌کردم. در اصل این یک تاکتیک من در زندگی بود. در ظاهر بسیار پایبند به قوانین و یا مشروعیت اجتماعی بودم، اما در درون هم نه از نقد کردن دست برمی‌داشتم و نه اجازه‌ی دست برداشتن از آن را می‌دادم. با این حال در اوایل بسیار پایبند بودم. اما با گذشت زمان آن‌ها را عمیقاً به نقد می‌کشیدم. به همان شکل می‌خواستم سازگاری خود را به نظام نشان دهم، اما باز هم واکنشی بسیار بنیادین در من توسعه می‌یافت. به معلمان و بزرگ‌ترها بسیار پایبند بودم، اما همیشه "بزرگ‌تری"ها را مورد بازخواست قرار می‌دادم. این در اصل به نوعی رعایت وضع موجود و چندان بحث نکردن روی آن، اما آن را تماماً قبول نکردن هم بود. پنهانی آن را مورد نقد قرار بده و اگر گذری از آن لازم باشد، بگذر! از یک نظر همیشه این‌گونه به زندگی نگریستم. شما به زندگی سازگاری نشان می‌دهید و تا آخر عمر نمی‌توانید از آن دور شوید. آن را نقد نمی‌کنید. و یا مشروعیت نظام را اصلاً قبول ندارید. این نیز آنارشیسمی ابتدایی است. گفتن "نظام را قبول نمی‌کنیم" فقط عبارت از یک مخالفت ناشی از کین است و این نیز سبب عدم موفقیت می‌شود. رفتارها آنارشیستی و تخریب‌کننده می‌شوند. در واقع اساس آرزوی آن‌ها نیز، مطابقت با نظام است.

بدین‌گونه نقدي بنیادین و نقد ریشه‌ای از نظام، رفته‌رفته صورت می‌گرفت. در مواردی مانند خانواده، دین، حقوق، نظام سیاسی، فعالیت‌های اقتصادی، زندگی شهری و روستایی، تقریباً هیچ واقعه و پدیده و رابطه‌ای نماند که با آن برخوردی انتقادی نکرده باشم. البته تنها بعد از سال‌های 1970 بود که شروع

به تئوریزه کردن این موارد نمودم. قبل از آن، رابطه و اعتراضی بود که شاید شما نیز آن را انجام دادید. یعنی به حد تئوری نرسیده بود. این بعد از اندوخته‌ی علمی معینی صورت گرفت. یعنی بعد از اخذ بنیادهای معینی از معلومات، تمام این اعتراض و بازخواست‌ها را به یک تئوری انقلابی تبدیل نمودم. لزوم نام‌گذاری کردستان را با هویت یک کشور حس نموده و همچو صاحب یک هویت، با بازخواست سالیان متمادی، آن را تا مرحله‌ی نام‌گذاری پیش بردم. رفته‌رفته آن را به تئوری، اصول حزبی و اولین شکل گروهی رساندم.

این در همان حال جوابی است برای پرسش "چگونه". وقتی در پیش‌نویس رمان یک گروه انقلابی شروع به فعالیت می‌کند، سعی کردم چگونگی این جواب را توضیح دهم. بعد از سال‌های 1975 یک گروه انقلابی نیرومند می‌شود. این در اصل، جوابی به نظام موجود است. در میان گروه شورشی، روابط آزاد - که در آن زن هم وجود دارد - و انسان‌هایی که از قشرها و مناطق مختلف کشور آمده‌اند وجود دارند. این به نوعی ما را ارضا می‌کند و سبب رسیدن به جوابی می‌شود.

در اینجا با چه چیزی روبرو می‌شویم؟ می‌دانید که روابط بسیار ضعیف‌اند و به تار مویی بسته‌اند. علاقه و روابط رفیقانه ضعیف است. در اصل هرکس همانند زمانی که در جامعه بود، زندگی می‌کند. نماینده‌ی همان چیز است که در خانواده‌اش بود. نماینده‌ی طبقه‌ای است که به آن تعلق دارد. در واقع همان چیز است که امید رسیدن به آن را داشت. انقلابی بودن، مد سال‌های 1970 بود. رفقای ما هم به اقتضای مد به انقلاب پیوسته بودند. بنابراین با تحوّل درونی و بنیادین آن را به دست نگرفته بودند. نتیجه‌اش این شد که ما به سبب روابطی که به مرحله‌ی انقلابی‌شدن نرسیده بودند ضررهای پی‌درپی دیدیم. گروه با سختی بسیار توسعه یافت. وضعی مبني بر عدم تمایل به تئوری‌های بنیادین و فعالیت‌های تشکیلاتی پیش آمد. ارزیابی‌های سطحی از مرحله و جدایی‌های آسان از صفوف انقلاب مطرح شدند. روابط

رفیقانه‌ی نویی توسعه داده می‌شدند. و در اصل اشتیاق به این روابط وجود داشت. انسان می‌خواهد که این اشتیاق‌ها را به سطح پای‌بندی‌های استواری برساند. اما روابط داخل نظام آن‌قدر قوی هستند که مثلاً مدرسه و خانواده بالاتر از هر چیزی محسوب می‌شوند. به این دلیل فرد نمی‌خواهد به پراکتیک انقلابی نیرو بدهد. بنابراین گروه بسیار معلق خواهد ماند. و اعضا به اقتضای منافع می‌توانند از آن بریده و یا آن را به دور اندازند.

ما در آن سال‌ها این دردها را کشیدیم: انقلابی‌بودن‌های بی‌بها، اعترافات آسان، زیاد داخل پراکتیک نشدن و مواردی از این قبیل. من رفاقت، اندیشه و پای‌بندی‌های ملی و وطن‌پرستانه‌ی این مرحله را در حد یک رشته‌ی پنبه‌ای ضعیف تفسیر می‌نمایم.

شما نیز مراحل شبيه به این را گذارانید. یعنی مرحله‌ای که به تار مویی بسته است. در اصل نیت انقلابی و خواسته‌ای مبني بر ایجاد پای‌بندی و روابط نوین وجود دارد. اما منافع و نظام اصلاً به این موارد اجازه نمی‌دهند. از این نظر تمام هیجان و اشتیاق‌های آن دوران من همچو انعکاسی به صخره‌ها و انسان‌های سرسخت برخورداره و باز می‌گشتند و تبدیل به پای‌بندی‌های موثر نمی‌شدند.

البته ارتباط با زن هم در آنجا وجود دارد. علی‌رغم تمام نیت‌های صادقانه‌ی من، واقعیت طبقاتی بسیار شدید بود. خانواده اش بر هر چیزی حاکم بود. انقلابی‌بودن تاحدودی در ظاهر بود و ارتباط وی با دولت برای ما موانعی را ایجاد می‌کرد. بنابراین رابطه‌ی انقلابی چندان گسترش نمی‌یافت. علی‌رغم تمام فشارها و بهانه‌تراشی‌هایمان، واقعیت قاطع، گران‌سنگ‌تر از آب درآمد. وقتی انقلابی‌بودن گسترش یافت، هم‌چنان‌که دیده شد، جنبه‌های وابسته به نظام، دولت و اقشار مزدور در شخصیت وی ظاهر شد. هرچه که می‌رفت بر موضع‌گیری خویش اصرار می‌ورزید و نمی‌خواست دست از حاکمیت خویش بردارد. در این مورد هر نوع بازی را می‌آزمود. با گذشت زمان با ظرافت بیشتری بر دورویی، بی‌احترامی و بی‌سطحی بودن اصرار

می‌ورزید. از نظام شخصیتی خویش راضی بود و از آن دست بر نمی‌داشت. کمترین علاقه‌ای به روابط انقلابی نشان نمی‌داد. این با آن مرحله از زندگی بسیار خطرناکی که از آن آگاهی دارید، به نتیجه رسید. این یک آزمون ارتباطی انقلابی بود. در واقع علی‌رغم بر شمردن دلایل ایدئولوژیک، سیاسی و غیره و تذکر مقتضیات میهن‌پرستی و سوسیالیستی، ممکن بود که تمام این موارد در حد سخن باقی بمانند. گروه گسترش پیدا می‌کرد، در مقابل، او گروه را مطابق میل خویش تنظیم می‌کرد. تغییر و تحول به جای خود، بر آن بود تا هرچیز را با خود تطابق داده، رفته‌رفته تبدیل به منافع دولت و خانواده نماید. برای این اساس نیز از زنانگی خویش بر پایه اصطلاحاتی که نظام از آن با عنوان "وابستگی ویژه" و یا "حوزه‌ی ارتباط خصوصی" تعبیر می‌کرد، جهت گسترش وابستگی‌های خصوصی و رفته‌رفته تحت عنوان ازدواج استفاده می‌نمود. تمام این‌ها در اصل اصطلاحات فرمالیته هستند. یعنی در نظام حاکم اسم آن‌ها وجود دارد اما در عمل جنبه‌ای جدی ندارند. قوانین بر زبان رانده می‌شوند و فقط دستور داده می‌شوند. ما هم آن را به حال خود وا می‌گذاریم.

به نظر من این وضعی است که بسیاری از شما گذرانده‌اید. وقتی که جوانی به سن بیست سالگی می‌رسد، حتماً دل به یکی می‌بندد و لزوم دوست داشتن کسی را حس می‌کند. به نظر من این نوعی بندگی و وابستگی به نظام حاکم است.

من در اینجا کمی شخصیت خویش را توضیح خواهم داد. در واقع در این سن هرکسی به چیزهایی می‌اندیشد، من شیفته‌ی اندیشیدن این‌گونه نبودم. دارای رفتاری با وقار بوده و با آن مخالفت می‌کردم. خواهان توسعه‌ی شیوه‌ی انقلابی بودم. اما همان‌طور که گفتم شیوه‌ی انقلابی هم کاربردی موثر نداشت. زیرا ظاهر سازی و دروغگویی وجود داشت. خطر را احساس کرده بودم. یعنی می‌دانستم که شیوه‌ی محافظه‌کار شخصیت را نابود کرده و به همین دلیل به وضعیتی این‌گونه نمی‌افتادم.

شاید به خاطر این‌که توجه شما را جلب می‌کند، آن را نقد می‌کنید. حالت‌های احساسی هم که برخی از شما دچار آن شده‌اید وجود دارند. می‌توان پدیده‌ی عشق را کمی مورد ارزیابی قرار داد. آشکارا اعتراف می‌کنم که وجود دوست‌داشتن و یا دوست‌داشته‌شدن را باور نمی‌کردم. شما چگونه آزمودید؟ چگونه توانستید دوست بدرید و یا دوست داشته شوید؟ من آن چهل و هشت سوال^۱ را به خاطر این مطلب مطرح کرده بودم. اگر بخواهیم این سوالات را در یک سوال اساسی پیاده کنیم بدین‌گونه می‌شود: آیا اکنون وقت عشق است و یا محیطی برای عشق وجود دارد؟ یعنی در شرایط موجود و واقعیت اجتماعی‌مان، آیا از هر نظر امکان عشق وجود دارد؟ اما هرکس کم و بیش این موارد را می‌آزماید. به نظر من این یک سنت است. و یا نظام چنان چیزی را تنظیم کرده است که قانونی هم‌چون: "هرکس انجام می‌دهد، تو نیز انجام بده"، "هرکس ازدواج می‌کند تو نیز ازدواج کن"، "هرکس دختر و یا پسری این‌گونه می‌شود، تو هم این‌گونه شو" در حال جریان است. در واقع من با اعتراض، به این مسئله جواب دادم. یعنی در نقد شخصیت خود این مشکل را تحلیل کرده و خواستم که نگرشی این‌گونه به خود نداشته باشم. وقتی قصد ازدواج هم داشتم، سعی کردم که به شیوه‌ی خویش و در همان حال با اراده و قدرت آن را انجام دهم.

در کردستان قدرت انسان با فعالیت انقلابی آغاز می‌گردد. فعالیت انقلابی، نیرو ایجاد کرده و این نیرو منجر به ایجاد اراده در انسان می‌گردد. اراده نیز سبب جرات اقدام به ارتباطی این‌گونه می‌گردد. معتقد به لزوم آغاز این‌گونه‌ی محبت هستم. محبت

^۱ چهل و هشت سوال سوال در مورد زندگی، زن، مرد، رابطه‌ی بین آن‌ها و جنگ و حزب، ارائه شده از طرف رهبری جهت بحث و آماده‌کاری اولین کنگره‌ی حرکت زن آزاد در سال ۹۳ که در منطقه‌ی "زله" برگزار شد ولی به دلیل این‌که تحت تأثیر گرایش‌های تصفیه‌گرانه و خارج از اراده‌ی زن برگزار گردید، مورد قبول رهبری واقع نشد. بعدها اولین کنگره‌ی حرکت زن در سال ۱۹۹۵ برگزار و نام YAJK. "اتحادیه‌ی آزادی زن کرد بر آن اطلاق گردید. کنگره‌ی دوم در سال ۱۹۹۹ برگزار و نام P.J.K.K. حزب زنان کارگر کردستان برای آن برگزیده شد. در کنگره‌ی سوم که بعد از تغییر استراتژیکی P.K.K. به صورت فوق‌العاده در سال ۲۰۰۰ برگزار شد نام P.J.A "حزب زن آزاد" انتخاب شد. چهارمین کنگره‌ی آن در سال ۲۰۰۲ برگزار شد. هر چهار کنگره در جنوب کردستان برگزار گردیدند.

نباید مطابق نهادهای نظام و قدرتی باشد که آن‌ها ارائه می‌دهند، بلکه آغازش باید مطابق قدرت شخص در گسترش انقلاب باشد. البته همانطور که گفتم این به موفقیت نمی‌انجامد. زیرا که خود نظام مانع بزرگی است. همچو صخره‌ای به انسان برمی‌خورد و او را خنثی می‌نماید.

دوست داشتی که بعدها در مراحل انقلاب عیان شد، به صورت جوابی سخت در برابر محیط بی‌احترام، پراز سرکوب و تضاد موجود خواهد توانست گسترش یابد. ارتباط موجود، مناسبات خرید و فروش می‌باشند: این شیربها برای شما، این پسر یا دختر ثروتمند برای شما، این مقدار طلا برای تو، این قدر لباس... در واقع تمام این‌ها جنبه‌هایی هستند که بی‌احترامی را گسترش می‌دهند. در حالی‌که فاقد اندیشه و قدرت، غیر اجتماعی و غیر سیاسی است. سعی دارند با پول و مادیات و لباس‌های رنگین همدیگر را فریب دهند. به همین سبب به آن علاقه‌مند نشدیم. من آن را بی‌احترامی به حساب آوردم و بنابراین آن را به نقد کشیدم. بر این باور نبودم که چون: "هرکس زن و بچه دارد، من هم صاحب وضعی اینچنین باشم". خب، من نیز وضعی اینگونه داشتم اما تسلیم نشدم. جنبه‌ی جالب قضیه هم همین است. وقتی ارزش‌های اساسی رویاروی همدیگر قرار گرفتند، هر اندازه در این مسئله احساس وجود داشته باشد که یکی از بهترین جنبه‌های ماست. نباید اسیر آن شد. به نظر من پای‌بندی به حزب را بزرگتر از هر احساسی دیدن، پدیده‌ی بزرگی است. من این قدرت را اگر چه به سختی ولی به هر حال عملاً نشان دادم. موفق شده بودم که آن را در راستای مبارزه برای میهن قرار دهم. چنین جستجوی روابطی دارای اهمیت است. یک ارزیابی است که درست اصابت می‌کند. به تنزل‌هایی نظیر: "بسیار دوست دارم، به خاطر عشق دنیا را خراب می‌کنم و اسیر می‌شوم" نیفتادم. سعی در جلب طرف مقابل خویش هم داشتم.

این راهی است که شاید برای اولین بار یک مرد در کردستان آن را امتحان کرد. بهترین مرد کرد به‌خاطر خانواده، یک تکه مزرعه، و به خاطر یک زن می‌تواند

قاتل شود. حتی می‌تواند به خاطر يك مرغ دعوا کند، می‌تواند به خاطر يك دشنام كوچك غوغايي به راه بیندازد. اما وقتی صحبت از يك پایبندی اساسی است، اگر از وی بخواهی: "بیایید به خاطر میهن، آزادی و خلق‌مان کاری انجام دهیم"، حاضر به انجام این کار نیست. دست برداشتن از خانواده و مال و ملکش غیر ممکن است. نمی‌توان او را به این کار کشاند. آن‌هایی هم که ادعا دارند، شخصیت‌های کهن فئودال، مزدور و آغا، نظیر شخص بارزانی هستند. گرایشی تجاری به این کار دارند. کردگرایی آنان همانند مناسبات خرید و فروش است. پس تفاوتی بین من و آن‌ها وجود دارد و این بسیار حائز اهمیت است. حتی می‌توانم بگویم تفاوتی قابل تقدیر. انسان‌هایی که ارزش بسیاری برای‌شان قائل می‌شدیم، از خانواده و نظام جدا نشده و نیروی‌شان را وارد نیروی ما نکردند. و یا می‌خواستند یکی بدهند، ده‌تا بگیرند.

مبارزه برای آزادی در مقابل کودتای فاشیستی 12 سپتامبر را تبدیل به واقعیت زندگی يك خلق نمودیم

همانند سال‌های اولیه‌ای که با مارش‌های نظامی کودتای 12 سپتامبر می‌گذشت، احزاب کرد شعار یا همه چیز یا هیچ چیز را بر زبان داشتند. به راستی چگونه توانستیم مرحله‌ی نابودی و تاریکی تاریخی دهه‌ی 80 را و سال‌های سرکوب آن را تحمل نماییم. چگونه به پیشوازی آن رفتیم؟ شاید اکنون راحت به نظر برسد. شاید نیرومندی و موفقیت آن دوران ما آسان به نظر بیاید. اما من چندان راحت نبودم. هیچ چیز در دست نداشتیم. فقط کادر وجود داشت. چند مبارز موجود هم همچو باروتی حاضر برای انفجار بودند. امیدها و محیط بدون چاره و کار و مقاومت انسان را بنگرید. انسان چگونه نیرومند می‌شود؟ باید این را به خوبی درک کرد. دارای عزم و اراده هستید. اما چقدر قادر به یافتن راه حل مسائل هستید؟ فهمیدن کافی نیست. و زندان و شکنجه وضع را بدتر می‌کند.

وقتی اولین بار به این‌جا¹ آمدم، رفیقای گرامی که به همراه من بود، خانه‌ای يك اتاقه که تخته‌خوابی چوبی و تشکی اسفنجی داشت، یافت. به یاد دارم اولین روز توانستیم چند عدد زیتون و گوجه‌فرنگی پیدا کنیم. ما دو نفر بودیم و رفتاری این‌گونه داشتیم. با نان و پیاز اداره کردیم. معلوم نبود چند هفته خواهیم توانست تاب بیاوریم. هیچ‌گونه ارتباط با خارج از کشور و سازمان‌های خاورمیانه نداشتیم. می‌بینید که امروز نیز این‌جا هستم در حالی که صدها هزار انسان مبارزه می‌کنند. از مصرف روزانه آگاهی دارید. هنگام شروع کار، بدهکار بودیم. این حکایتی بیست ساله دارد. راه‌ها چگونه طی شدند؟ روزهای قحطی چگونه سپری گشتند؟ چگونه خویش را تنظیم کردیم؟ باید به این مسائل همچو درس‌های انسانی و آموزنده نگریست. فکر نمی‌کنم نمونه‌ی اقدام به چنین کاری در تاریخ وجود داشته باشد. به‌خاطر عدم درک این مسئله، هرکس قادر به درک کارایی لازم و انجام وظایفی که بر عهده دارد، نیست.

کودتای 12 سپتامبر حرکتی بود که از طرف فاشیست‌ترین نیروهای ام‌پریالیستی دنیا پشتیبانی می‌شد. در داخل نیز پشتیبانی مطلق يك توده برای آن ایجاد و نقشه‌ی موفقیت صد در صد آن حاضر بود. هم‌چنان‌که کسی بعد از کودتا به پشت سرش هم نگاه نکرد. ما هدف مقابل این کودتا بودیم و نیرویی بودیم که زود می‌توانستند نابودمان کنند. این به معجزه می‌ماند. هنوز در مورد آن بحث می‌شود. ولی ما واقعا مقاومت کردیم و در مقابل رژیم پیروز گشتیم. زمانی بسیاری است که آن را سپری نموده‌ایم. نه تنها مقاومت و ضمانت توسعه‌ی سیاسی و نظامی از بین نرفته، بلکه این موارد به ابعاد گول‌آسایی هم رسیده‌اند. مهمترین مسئله این است که روح‌مان را دوباره به دست آوردیم. تجدید حیات آزاد شخصیت هم يك پیشرفت است. از يك نظر هر انقلابی با شخصیت‌های کهن به وقوع می‌پیوندد. انجام انقلاب با این شخصیت‌ها، سبب پسروی و فلاکت‌هایی می‌شوند که بعدها

¹ منظور سوریه می‌باشد.

بر سر انقلاب خواهد آمد. می‌توان گفت که برای اولین بار و به صورت همه‌جانبه، تحول شخصیت‌هایی که ممکن بود پسروی کنند، صورت پذیرفت. شخصیت در این‌جا تماما تحلیل‌گشته است. تمام موانع بازگشت به وطن پشت سر گذاشته می‌شوند. آنچه که در حزب بلشویک به انجام نرسید، در P.K.K. تحقق یافت. سعی شد تا با هر تدبیری در مقابل انقلاب کردستان مانع ایجاد گردد. اما P.K.K. هم تا این حد قوی می‌گردد. این نیز یک دستاورد است. این در داخل کشوری که اسم و رسم آن فراموش شده و در میان خلقی که او را لایق هویت خویش نمی‌دیدند، صورت گرفت. این موارد واقعیات آشکاری هستند.

نه تنها یک بُعد پدیده‌ی به‌وقوع پیوسته، بلکه تمام ابعاد آن را باید دید. این برای یک شخصیت و مبارزی با ادعا اهمیت فراوانی دارد. براین اساس اگر دنیا هم به او حمله نماید به آسانی سرکوب نخواهد گشت. حتی برعکس موفقیت او تماما ضمانت شده است. خلاصه روی آن کار کرده و آن را تا این‌جا آوردیم.

این چگونه به وقوع پیوست؟ چگونه می‌توان دلایل این موارد و کسانی که آن را از دست داده و کسانی که آن را به دست آورده و سبب موفقیت آن گشته‌اند را تعریف نمود؟ بیندیش، فکر کن، بنویس، تمرین کن. . . این حرکتی غنی است. پیشرفت بر چه پایه‌هایی ایجاد شد؟ من مدعی می‌باشم. آیا ممکن است که به اندازه‌ی با ادعا بودن پیشرفت ایجاد نشود؟ ما این را همچو مرحله‌ی نوینی از یک پیشرفت معین ارزیابی می‌نماییم. راه را بر کانال‌هایی که به سوی اشتباه در جریانند، بستیم، هر آنچه روبه پوسیدگی بود، دور انداخته شد. هر چیزی که امکان زندگی داشت، شکوفا و به راه انداخته شد. اگر خطایی وجود نداشته باشد و گذشته‌ای هم تکرار نگردد، باز هم موجب خستگی‌هایی خواهد شد. اگر بتوان براساس یک خط ایدئولوژیک و سیاسی که جهت‌دهنده می‌باشد، بدون دادن امتیاز راه‌ها را پیمود، دنیای مورد آرزو به شکلی باشکوه متحقق خواهد شد.

در مقابل کودتای فاشیستی 12 سپتامبر جوابی اینگونه دادیم. این يك الیگارشی سطحی نیست: برای کردها حرکتی نبود کننده و از نظر خلق ترك هم يك حرکت الیگارشیك ضعیفکننده و دارای ویژگی بندگی مطلق می باشد. حرکتی است که امپریالیزم بین المللی تماما از آن پشتیبانی می نماید. حرکتی است که شکلی از ارتجاع را که حتی هیتلر را هم پشت سر می گذارد، اجرا می کند. ما در مقابل این مسئله، پیشرفت های بزرگی به دست آوردیم. در آینده بیشتر بر روی آن کار خواهیم کرد. مبارزه برای آزادی را تبدیل به واقعیت زندگی تمام خلق نمودیم. و این مهر خویش را بر زندگی همه ی شما زد. حقایق و اصول زندگی اساسی وجود داشتند که سبب تحقق این مسئله شدند. کمی گوهر در این اصول پنهان بود که نتیجه ای اینگونه را در بر داشت. به سبب این که رهبری این جنبش هم نمایندگی راستی بود و هم گام های عملی را بسیار به جا برداشت، اینگونه شد. در وضعی برعکس، حتی رهایی يك انسان از دست ساختار الیگارشیك ممکن نبود. برخی از سران کودتای فاشیستی 12 سپتامبر تا به حال در قید حیاتند و وقتی وضع را بدین گونه می بینند، بسیار عصبانی می گردند.

خوب، پس چه کسی باعث به وجود آمدن این وضعیت شد؟ سرعت و شیوه ی کار، صبر، عناد، اشتیاق، ایمان و آگاهی آن چگونه بود؟ چقدر نیرو بخشید؟ چقدر عرصه ها را توسعه داده و به صورت تاریخی درآورد؟ باید پرسید. این مراحل چه بودند؟ باید از این نظر درس های تاریخی آموخت و پایه ای جهت قدرتمند شدن راتشکیل داد. قشری از افراد حزب، وحشت این سالها را ندیده اند. قشر مهمی هم در این سالها شهید شدند. فقط ما تا امروز شاهد پیشرفت این مرحله هستیم. يك خلق و ملتی را که رو به فرسودگی داشت و حتی از افاده و نام گذاری خویش عاجز بود، به سطحی از آگاهی ملی رساندیم که امروزه اظهار می دارد: "پرویزم نزدیک است". از انسان های بی جمال، هزاران گریلا خلق نموده و آنها را بر فراز کوهستان های آزاد، به زندگی که در آرزوی آن بودند رسانده و بین آنها و این زندگی اتحاد به وجود آوردیم. باید

این‌ها را درک و هویت آن را آشکار کرد. این چگونه انجام شد؟ شاید ارزیابی تنگ و سطحی امروز جهت درک هر چیزی کافی نباشد. تفاسیر گوناگون، هر چیز را در ذهن حک نمی‌کنند. یک شخصیت انقلابی که با این حقیقت بزرگ مرتبط نباشد نمی‌تواند نماینده‌ی آن بوده و نقش خویش را بازی کند. ضرر حاصل از این مسئله به ما می‌رسد. کسی که ضرر رسانده اظهار می‌دارد که: "خسته هستم"¹. در حالی‌که هیچ اثری از خستگی هم دیده نمی‌شود. انسان وقتی پیروز نمی‌شود وضع این‌گونه می‌گردد. من بیشتر از هرکس به سختی افتادم. همیشه هدف نخستین آن‌ها و تماماً محاصره شده بودم. اما چگونه به این وضع رسیدم. ما چنان شیوه‌ای را طرح و چنان حمله‌ای را رقم زدیم که نمی‌توان به آسانی آن را درک نمود. درحقیقت قبلاً هم در مقابل الیگارشی تکرک و سنت اشغال و استیلا، عصیان شده بود. از میان توده‌ی خلق ده‌ها هزار به پا خاسته بودند. اما در عرض دو هفته همه چیز را از دست دادند. نکته‌ای که سیستم را به حد جنون رسانده بود و کار را از کار گذشته می‌دانستند این بود که هر چیز را به یک فرد مرتبط می‌دانستند. ارزیابی سازمان میت تا سال‌های 1980 مبنی بر این بود که شخصیتی آگاه می‌باشم. و یا در وضعی شبیه آن، فکر می‌کردند: "کاملاً تحت نظارت است". چنین می‌اندیشیدند که: "به چیزهایی می‌اندیشد ولی تحت نظارت روزانه است، اگر بخواهیم در یک لحظه نفسش را می‌گیریم". درست است، به هنگام ایجاد گروه وضع این‌گونه بود... . تا سال‌های 1970 در تردید و گمان بودم که آیا مشکل کرد وجود دارد یا نه؟ برای قبولاندن این مسئله به خود به سه - چهار سال دیگر زمان نیاز داشت. دوران بین سال‌های 75 - 1970 جهت قبولاندن خود در یک گروه مجبور شدم از هزار دره آب بیاورم. برای عملی‌کردن این موضوع بین سال‌های 80 - 1975 یک کار تبلیغاتی بی‌نظیر انجام دادیم. جهت شروع حرکت و تصمیم‌گیری سال‌ها اندیشیدیم.

¹ "آنقدر مبارزه کردیم که خسته شدیم." تئوری خستگی که شمدین ساکیک (ذکی) در پی گسترش آن بود. سبب اساسی آن عدم موفقیت در کار و پیروزی در جنگ بود.

وقتی تمام این‌ها به وقوع می‌پیوست، دولت ما را همچو پشه‌ای به حساب می‌آورد. بر این نظر بودند که: "حتی نمی‌تواند از پشت میز بلند شود". به این حد رسیدن ما به مغز هیچ کس خطور نمی‌کرد. بعدها هنگامی که قدرت مقابل این اوضاع را بسیار خطرناک ارزیابی کرد، رژیم را تغییر داد. و به این ترتیب خطای بزرگی را مرتکب شد. چون ما را از دست خویش فراری داد. به نظارت و نظارت کردن ما بسنده نکردند. برای اولین بار توانستم ساختار شخصیت حزبی‌ام را از دست نظام رهایی بخشم. انسجام چه بود؟ حساسیت چیست؟ این‌ها متفاوت بودند. خود، روح و آگاهی‌مان را از حاکمیت هزار ساله رها نمی‌کردیم. اگر در چنین سطحی به آن نگریسته شود، در واقع این جنگ ناموس و شرف است. ما جنگ غیر قابل تصور شرف را به تنهایی انجام دادیم. حتی توانستیم رفته‌رفته آن را تبدیل به یک حزب نماییم.

بعد از سال‌های 1980، پیشرفت به همان اندازه‌ای هم که بود، شکلی از معجزه را داشت. نه تنها پس از سال‌های 1980 بلکه در سال‌های 1970 نیز بر این باور بودیم: "عمر ما همین اندازه است و این هم تلاش و موفقیت بزرگی است". دست دراز شده‌ی میت در گلویمان بود. تحت تعقیب بودم و ممکن بود طوری که خواسته می‌شود نابود گردم. وقتی دولت "حقی"¹ را به قتل رساند، ما این مسئله را احساس کردیم. دولت می‌توانست به آسانی مداخله نماید. یعنی وضع آن‌گونه بود. در مرکز آنکارا و از یک نظر در آغوش میت حرکت را گسترش دادیم. این یک حرکت اصیل است. رژیم در خیال خود ما را همچون نوزادی به حساب می‌آورد. اما بعدها با وحشت فهمید که چگونه "نوزادی" است. به سخی دیگر نظاره‌گر ماجرای هم‌انند اسب تروا شد. بدون این‌ها ظهور کُردگرایی ممکن نبود. ظهور گروه در وضعی این‌گونه غیر ممکن می‌نماید.

1_ HAKI KARAR حقی کارار از اعضای گروه ایدئولوژیکی که بعدها P.K.K. را بنیان‌گذاری کردند. در سال 1977 توسط سازمان ستاره‌ی سرخ به شهادت رسید. شهادت وی هشداری به گروه ایدئولوژیک آپونیست بود. در جواب به شهادت وی حزب کارگران کردستان تاسیس و اعلام شد. رهبری وی را "روح پنهان من" می‌نامند.

این هم مرحله‌ای بود. حرکت از دیاربکر در سال 1979، و رساندن آن به سطح حزب و عمل، به تنهایی یک تاریخ است. همان‌طور که گفته شد، جسارت اقدام به مقاومت بعد از 1980 و ادامه‌ی آن چیزی غیرقابل باور بود. تمام این‌ها را انجام دادیم. در بالا هم اشاره کردم: تاریخ 12 سپتامبر 1993 است. ژنرال‌ها و قاتلان در ارتش ترکیه دیگر نمی‌تواند به مناطقی گام بگذارند. شورش کرد که علی‌رغم تمام محاصرات تسلیم نشده و مقاومت می‌کند. واقعیت کردستان به سطح جهانی رسانده شده است. طی‌طریقی برای اقتدار رو به پیروزی است!...

بیست و پنج سال اخیر زندگی ما بدین‌گونه گذشت. ملتی وجود نداشت. یک گروه جدی معتقد هم وجود نداشت. پیشرفتهایی را که به وجود آوردیم همانند کندن چاه با سوزن بود. آیا اسم کشور وجود دارد؟ آیا مستعمره است؟ آیا به این مسئله ایمان داشتی؟ برای شرکت در گروه تا چه حد آمادگی دارید؟ آیا یک ریال پول وجود دارد؟ با تمام این مشکلات شروع به کار شد. این‌گونه مسئولیت‌ها را برعهده خواهی گرفت. اگر این را انجام ندهی، معلوم می‌شود که این حرکت را درک نکرده‌ای. کسانی که نمی‌فهمند اصلاً نمی‌توانند نقش خویش را بازی کنند. کسانی که نتوانند حق این واقعیات را ادا نمایند، نمی‌توانند پیشرفتهای انقلابی را ایجاد کنند. انسان وقتی حقایق را از روی مقاومت زندان، کوهستان و یا شهیدان ارزیابی نماید باید مطابق این حقایق، خود را دوباره از نو بسازد و امیدها و به‌ویژه اراده‌ی بزرگ آنان را درک نماید. بدین‌گونه می‌تواند جهت ظهور خویش بنیادهایی را تشکیل دهد. تا امروز بدین‌گونه پیشرفت نمودیم. وظیفه‌ی هر کادر حزبی و هر شخصیت فرمانده این است که این مسائل را ارزیابی نموده، نتایج به‌دست آورده و آن‌ها را نیرومند سازد. باید این را فهمید و گام‌های بزرگی برداشت.

از تاریخ 64 حزب بحث نمودم. تاریخی به‌جا و دارای معنی بزرگی است. اگر بدین صورت درک گردد، سایر مشکلات و تقریباً هر مطلبی در ذهن بهتر معنی خواهد یافت. لزوم اساس گرفتن این نظریات در پیوستن به

گریلا، انقلابی و آزادکردن زندگی اجتماعی، یعنی در هر موردی درک گردیده است. کسی که در این راستا حرکت می‌کند می‌تواند جواب‌هایی را بر اساس آن به مشکلاتی که ممکن است به وجود بیایند بدهد. امیدوارم پیشرفت‌تان را در این چارچوب رفته‌رفته عمیق‌تر شده و به شیوه‌ای راست و واقع‌گرایانه‌تر حزبی و نظامی شوید. آنچه بر این اساس موفق شد، P.K.K. و شیوه‌ی مقاومت آن است. بیشتر هم موفق خواهد شد. همان‌طور که هیچ‌شکی در این نیست، می‌توان بر این اساس انکارگرایی و تا حد امکان مطابق با شرایط استعمار در نظام تنظیم گشته، خویش را رهایی بخشید. زندگی مخصوص به ما و زندگی که باید با اراده‌ی خویش به دست بیاوریم، این‌گونه می‌تواند رشد نماید. این حقیقت یک تولد دوباره است. در شرایط میهن‌مان، ایجاد زندگی آزاد با اراده‌ی خویش و عمل به آن است. این بالاترین ارزشی است که یک انسان می‌تواند به دست بیاورد. متعالی‌ترین ارزش، گامی بزرگ در جهت آزادی است. این کمترین حق انتخاب زندگی ما می‌باشد و توانستیم که این را ارائه دهیم. خونی که در این ریخته شود به‌جا است، شکنجه و درد هم برای آن به‌جا است. اگر ارزش آن دانسته شود، می‌توان از این‌ها به شکل زندگی قابل‌قبول و کشوری که دیگر از آن ماست، رسید. انسان واقعی این‌گونه است. آرزوی انسانی که اظهار می‌دارد: "می‌خواهم زندگی کنم، می‌خواهم سرنوشت خویش را خود تعیین نمایم" این‌گونه است. تحقق آن نیز این‌گونه به انجام می‌رسد. چیزی که در حال انجام است چنین می‌باشد.

اگر در سال 1993 با جوابی این‌گونه به کودتای فاشیستی 12 سپتامبر، تا حدی وظیفه‌مان را ادا کرده باشیم، برای این اساس در ابتدا در مقابل شهیدان، زندانیانی که درد و شکنجه را تحمل کرده، مقاومت‌کنندگان کوهستان و هرکسی که این مبارزه به او هم ربط دارد، بهترین کار انجام شده است. هر کس بر این اساس بهترین کار ممکن را کرده است. از این نظر در مقابل تاریخ برای اولین بار با رویی سفید

و با امید به آینده به پا خاسته و پیمایشی صورت می‌گیرد. بدون شك نتیجه، پیروزی است.

به سهم خود سعی کردم کمترین خطایی از من سر نزنم. پای‌بندی را که تمام رفقا نشان داده و بیانش کردند آفریدیم، آن را گسترش و بهترین جواب را نیز به آن دادیم. ارزیابی کردن زندگی ما هم بدون شك خطوط کلی این پیشرفت‌ها هستند. انسانی که مصمم می‌باشد و عهد بسته است باید از تمام حیل‌ها و بی‌رحمی‌های قدرت مقابل آگاه باشد و به آن جواب بدهد. اما باید به سطحی از زندگی برسد که به آسانی فرو نمی‌پاشد، شکست‌ناپذیر است و ظهوری مخالف را اساس می‌گیرد. این نباید به شکل "تا آن‌جا که می‌توانم مقاومت خواهم کرد" بلکه باید به شکل: "حتما باید زندگی کنیم و زندگی ببخشیم"، باشد.

این به شکل دیگری امکان ندارد. اجازه‌ای برای مرگ بی‌هنگام و ناموفق وجود ندارد. زندگی حتما باید در جریان باشد. کسی نباید آن را از دست انسان بگیرد! ما این‌گونه برای زندگی ارزش قائل شدیم. به اندازه‌ی برعهده گرفتن کاری بزرگ و قدرتی عظیم برای اندیشه، جهت به دست آوردن زندگی، باید اشتیاقی عظیم داشت. باید تمام اشتیاق‌ها و نشانه‌های زندگی را بر این اساس به کار بست و به هر چیز بیرون از آن را خارج کرد. در مقابل این نباید به کوچکترین ایراد و کمبودی که از تو نشات بگیرد، امان داد. طرز من این‌گونه است. از این نظر اگر ناقص بماند شخص نباید خود را ببخشد. جهت مشارکت هرکس در این مورد، لازم است که یک شیوه‌ی کار و طرزحمله‌ای که تا به حال دیده نشده را تحمیل نمود. اگر لازم باشد همه‌ی نظام را در مقابل خود گرفت. وقتی لازم شد باید برای خلق یک انسان هرچیز را به میدان وارد کرد و بدین‌گونه احترام در مقابل زندگی را اثبات نمود. تبدیل کردن این موفقیت به انسانی که می‌گوید: "باشرف و باناموس خواهم ماند" با این رفتار ایجاد می‌گردد. نه سخن "من هم هستم، من هم عضوی از این کشور و خلق می‌باشم." یافتن شخصیت تا حدودی، با این رفتار ایجاد می‌گردد. امروزه پشتیبانی، دوست داشتن و احترام زیاد خلق

نسبت به من ناشی از همین است. شاید هم برای اولین بار در تاریخ، ما شانس تحقق آنچه را که در آرزوی هر کس بود و به وقوع نمی‌پیوست، به وجود آوردیم. علی‌رغم تمام سختی و شکنجه‌ها، از آن شادی بزرگی را حس کرده و آن را جشن می‌گیرند.

چگونه می‌توان زیباترین، با ارزشترین و دوست‌داشتنی‌ترین زن را به وجود آورد

بزرگترین کاری که کردم این بود: آن ارزشی که برای روابط قائل شدم، قدرت تحلیل را به سطح ملی رساندم. به احتمال زیاد بسیاری از شما برده‌ی روابط هستید. به سبب نرسیدن به قدرت چاره‌یابی، در روابط غرق می‌شوید. البته این نیز راه را بر سقوط سطح مبارزه، تشکیلات و شخصیت مبارز می‌گشاید. شخصیت‌هایی که نمی‌توانند عادات و سنن را بشکنند و راه بر چیزهای نو بگشایند، نمی‌توانند انقلابی شوند. چنین شخصیت‌هایی نمی‌توانند به پدیده‌ی محبت رسیده و زیبا شوند. سرچشمه‌ی محبت و زیبایی در واقع در این ارزیابی‌ها نهفته است. رفتار من با زن از زمان کودکی تا امروز به این صورت بود که زن را هم جذاب و هم ترسناک دیده‌ام. در عین حال که زن را خطرناک می‌بینم، سعی بر کسب خصوصیات او را نیز دارم. همیشه بین آنانی که پلید و زشت‌اند و آنانی که زیبا و آزادند، تفاوت قائل شده‌ام. سعی کردم که یکی را سرکوب و دیگری را عیان‌تر گردانم. این خط مشی من است و امروزه دنیا را به دو دسته تقسیم نموده است: دنیای آزادی و دنیای برده‌گی. می‌بینید که این راه را بر تشکل و تحول بزرگی می‌گشاید. حال هیچ رابطه‌ای وجود ندارد که نتوانم گسترش دهم درحالی‌که در آن آزاد باشم و تاحدودی هم آزادی را پیشرفت دهم. وقتی شخصیت یک دختر جوان را تحلیل می‌کنم، اگر خود کمی نیت آزاد شدن داشته باشد، بر این باورم که راه بر پیشرفت وی گشوده خواهد شد. هرچا که می‌روم هرکس به احترام برمی‌خیزد و در آنجا تحرك ویژه‌ای گسترش می‌یابد. با این پیشرفت‌ها هر دختر جوانی نیرو می‌گیرد، سعی در

به دست آوردن جوهر خویش می‌کند. تغییر شکل می‌دهد و از لحاظ فیزیکی پیشرفت می‌کند. زبان و روحش پیشرفت می‌نماید و این نیز راه را بر محبت راستین می‌گشاید. شاید چندان به آن اندیشیده نشده است ولی روابطی که انسان‌های ما را جذب می‌کند این‌گونه به وجود آمده‌اند. اگر در سطح آزمون هم باشد، کم و بیش جواب‌هایی به سوال "روابط چگونه باید باشند" داده می‌شود.

در اینجا یک منطق و توانایی ارزیابی وجود دارد. تابع احساسات شدن و رفتار فرومایه به هیچ وجه وجود ندارد. خصوصیات اخلاقی من قوی‌تر از یک انسان متدین است. اما بیشتر از دیگران آزادی‌خواه می‌باشم. یعنی با رفتارها و کسانی که نماد آن‌ها هستند، آزادانه برخورد می‌نمایم. اگر یک زن باشد می‌گویم: "حتماً باید او را در دنیای آزادی مشارکت دهم". این هم شیوه‌ی رفتاری است که شکل‌گیری بسیاری یافته است. اما دقت کنید، آیا شما هم این‌گونه هستید؟ می‌گویید احساساتی داریم. احساساتتان چگونه در انقلاب سهیم می‌شوند؟ به شیوه‌ی فنودالی، بندگی و یا خرده‌بورژوازی؟ آیا این احساسات شدید، بی‌جا و بی‌محتوی می‌باشند؟ اگر در تمام این موارد صاحب معیارهایی نباشید، به این معنی است که خطرناک هستید. من نمی‌توانم این شیوه را قبول نمایم. شاید شیوه‌ی غیرمناسب برای پیشرفت داشته باشید، آن را هم قبول نمی‌کنم. خواهم گفت که اگر آن‌حد دُکم و بی‌جرات می‌باشی، چگونه می‌خواهی انقلابی شوی. مثلاً من چگونه توانستم دل ملت خویش را به دست آورم؟ دل همه شما را نیز همان‌گونه به دست می‌آورم. خواهید گفت: آیا چنین می‌شود؟ بله، زیرا مجبور به دادن دل خویش هستید. زیرا به نظر من بدون دل نمی‌توان انقلابی شد. کسی که می‌گوید "دلم را در تاریخ و گوری دفن کرده‌ام یا دلم را به تار صویی آویخته‌ام" نمی‌تواند انقلابی شود. انجام این کار حقارتی نسبت به زندگی است.

افراد پستی در میان صفوف انقلابی‌مان وجود دارند. تا فرصت به دست می‌آورند، صحبت از فرار را پیش می‌کشند. این را از کجا آوردید؟ وقتی شخصی را به

حال خود می‌گذاریم، بعد از یکی دو روز چنان رفتارهای ضعیفی نشان می‌دهد که با هیچ قانونی همخوانی ندارد و در ارزش‌های انقلابی و حتی سنتی نمی‌گنجد. می‌گویند نتوانستیم تاب بیاوریم. این مسئله در میان ما دیده شد. این تعالی‌همدیگر نیست بلکه با اشتیاق و غرایز همدیگر بازی کردن و خارج شدن از مبارزه است. نمی‌توانند جنگ را توسعه دهند. تشکیلات و آموزش وجود ندارد. همدیگر را یافته و سعی در فرومایه کردن یکدیگر دارند. کسانی این‌گونه پیدا شدند و به جزاهایی هم که حقشان بود رسیدند. دلیل مجازات کردن آن‌ها در اصل نه ایجاد ارتباط با همدیگر بلکه خیانت به وظایفشان بود. این چه نوع رفتار جنسی است که می‌خواهد همبستگی شما را پوسیده نماید؟ با ایجاد ارتباط از وظیفه فرار می‌کني. آیا رفتار زن و مرد و یا رفتارهای جنسی آن‌قدر کیفیت جاسوسی دارد که تو را به سوی خیانت سوق دهند؟ و یا وقتی تو این را انجام می‌دهی نمی‌ترسی؟ اگر این را می‌دانی پس چرا روابط را به صورتی سازگار، متعادل، نیرومند و درست ایجاد نکرده‌ای؟

البته طرز مهم است. گفته می‌شود که: "نتوانستم خود را کنترل نمایم". بعد آن یکی هم به سان دخترهایی که از خانه می‌گریزند، چنین اظهار می‌دارد که مرد خویش را یافتم و گریختم. تو باعث ویرانی ما شدي! اگر فرار کردی چه باقی خواهد ماند؟ این که زندگی نیست. نه مرد و نه زنی این‌گونه مورد قبول واقع نمی‌شوند. اما همان‌طور که گفتم، من هم از طرف دیگر شیوه‌ی برخوردی خاص با مشکل مزبور دارم. هر روز در تلاشی وافر هستم.

چگونه می‌توان زیباترین، باارزش‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین زن را به وجود آورد؟ این سوال خوبی است. کسانی وجود دارند که می‌گویند گناه است، نباید به زن نزدیک شد. در واقع "نباید حتی با وی دست داد". این به چه معنایی است؟ تو برای زندگی مبارزه می‌کني. زن هم يك قسمت جدانشدنی از زندگی است. آن‌ها نمی‌توانند به شکل دیگری بیندیشند. هر برخوردی را "روابط فاسد" نام

نهاده اند. هر ارتباطی را ارتباط فاسد نامیدن تا چه اندازه صحیح است؟ بله، روابط فاسد و فراردهنده وجود دارند. به میزان خیانت هم، روابط خطرناک وجود دارد. اما به نظر من هر ارتباطی را ارتباط فاسد نامیدن تا حدودی نادرست است. حال این مورد بر سر زبان تمامی اعضای P.K.K. است. در آینده سعی خواهم کرد آن را توضیح دهم. چارچوب، محتوی و اهداف آن مشخص است. به احتمال زیاد، هر جنبه‌ای از آن ارزش‌ها را تقویت می‌نماید. یک گسترش ارتباط بر این پایه وجود دارد. کجای این مسئله فساد است؟ پدیده‌ی پیوستن، محبت و حتی پدیده‌ی عشق ایجاد شده است. تمام این‌ها اصطلاحات نوین و یا اصطلاحاتی هستند که سعی می‌شود محتوایشان توسعه داده شود. دست دادن به همدیگر و یا رفتاری شبیه آن را به صورت خطرناک و فاسد ارزیابی می‌نمایند. درست همانند یک بیمار!

اشتباه درک نشود، من اینجا از روابط عقب‌مانده‌ی جنسی حرف نمی‌زنم. اما تماس‌های بدنی سطحی و از همدیگر خوشنود شدن و قدرت گرفتن را فوراً فساد شمردن کمی خطرناک است. نخر، در میان ما به شیوه‌ای اشتباه به دست گرفتن این موارد ممکن است به فساد بینجامد. اما اگر به شیوه‌ای باشد که ما گسترش داده‌ایم، چنین نخواهد شد. اگر زنی بخواهد می‌تواند مردی را دوست داشته باشد. همچنین یک مرد در ابعاد مختلفی می‌تواند خواهان دوست داشتن یک زن باشد. اگر برای دوست داشتن و مشارکت خود موانعی را ایجاد نمی‌کند، پس تا چه حد آزاد هستی؟ آیا فئودالیسم نیز خواهان این‌گونه برخوردها نبود؟ اما نباید به مورد دیگر هم فکر کرد. گفته‌ی: " نتوانستیم در مقابل این مرد یا زن تاب بیاوریم، خودم را گم کردم " هم قابل قبول نیست. آیا اراده‌ی آزاد می‌تواند این را قبول نماید؟ آیا درست است که در روابط شخصی خود تا این حد دچار اوضاع ناسالم شد؟ البته کسی هم نمی‌تواند جرات بررسی صحیح این مسائل را هم نشان دهد. یا بسیار محافظه‌کار و متعصب می‌مانند یا وقتی فرصتی بیابند همدیگر را فرار می‌دهند. و یا به روابطی

بسیار بی ارزش بسنده می‌کنند. این‌ها برخوردارهای محترمی با زندگی نیستند.

وقتی انسان کرد دوباره متولد می‌شود، تقریباً باید رفتاری نو و درست در مورد هر اصطلاح ایجاد نماید. ما باید محتوا را گسترش داده و در این مورد جسور باشیم. کسانی هستیم که جان‌مان را در کف نهاده‌ایم. جان‌مان را بدون هیچ چشم‌داشتی تقدیم می‌کنیم، با هر مشکل زندگی با جسارت برخورد می‌نماییم. در این مورد رفتار خودخواهانه نداریم. زیرا فدائیان خلق می‌باشیم. انسان فدائی چرا باید خودخواه و فردگرایانه رفتار نماید؟ چنین انسانی به شیوه‌ای آزاد، اصیل و تمییز رفتار می‌نماید. چرا نزدیک شدن به زن همیشه خطرناک پنداشته می‌شود؟ کسی که در مقابل تو است یک انسان می‌باشد. چرا باید همچون تفکری وجود داشته باشد؟ این‌ها مرا می‌ترسانند. گاه از خود می‌پرسم: "آیا اشتباه می‌کنم، آیا درست است که این همه ارزش برای این دختران قائل می‌شوم؟" یعنی تفکراتم همیشه به صورت مردد و متضاد پیشرفت می‌نمایند. چرا زن به سرچشمه‌ی یک زندگی فوق‌العاده تبدیل نشود؟ البته این در همان حال یک جنگ بزرگ طبقاتی است. حال هر روز مشغول می‌شویم و مبارزه می‌نماییم. یعنی وضع بسیار روشن است. گفته می‌شود که دارای آزادی می‌باشید. کدام یک از شما قادر به ایجاد ارتباطی هستید که انسان بتواند به آن "آفرین" بگوید؟ چند رفیق داریم که بتوانیم گفت به چنین ارزیابی رسیده‌اند: "یک دختر جوان ما خویش را آزاد نگه داشته است، به فرومایه شدن خویش اجازه نداده و در ارتباط خویش با مردان و هرگونه ارتباط دیگر، خویش را متعالی کرده است."

به مردها نیز چندان نمی‌توان اعتماد داشت. معیار و قانونی ندارند. چنین مردی به چه کار می‌آید؟ می‌بینید که اینجا مبارزه‌ای جدی در جریان است و این با ما ارتباط تنگاتنگی دارد. تمام کاری که انجام دادم این بود که کمی با جسارت بیشتری با مسئله برخورد نمودم. هم اطمینان و جسارت می‌دهم، هم با تحلیلات، مسئله را کمی روشن می‌نمایم. البته شما

کمی با جرات بیشتری می‌توانید مشارکت نمائید. باید بدون منحرف کردن مسئله و دچار تعصب و لیبرالیسم ضعیف‌کننده‌ی بورژوازی گشتن، بتوانیم شیوه‌ی خویش را ایجاد نماییم. این‌ها خصوصیات‌اند که باید وسیع‌تر بر روی آن بحث نمود. اما مواردی که می‌خواهیم با جزئیات بیشتری بررسی‌شان کنیم نیز وجود دارند. من جهت تمام این موارد تنها رفتاری در سطح مقدمه نشان می‌دهم.

جواب‌هایی 69 که به سوال "چگونه باید زیست؟" داده می‌شوند باید وسیع باشند. در این مورد قدرت شخص وابسته به شیوه‌ی چاره‌یابی است که به آن می‌رسد. در این‌جا باید از مومن‌ترین و محافظه‌کارترین شخص، با اخلاق‌تر باشد. همچنین باید آزادتر از کسی باشد که خویش را آزادترین می‌نامد. در این مورد آن موضع‌گیری که ما سالم‌ترین موضع‌گیری قلمداد می‌کنیم، باید خوب درک گردد.

مسئله‌ی دیگر این است که در دوران انقلاب هستیم. ارتباطی که حال ایجاد کرده‌ایم، روابط معمولی نظام نیستند. روابط آغازین و روابط یک دوره‌ی آزادی می‌باشند. روابطی که با شما داریم، نمی‌تواند روابط سطحی باشد. یعنی به‌ویژه رهبری نمی‌تواند روابط خصوصی و شخصی ایجاد نماید. بیشتر از روابط خصوصی و شخصی متمایل به میهن است. و یا رفتاری را که به تمامی جنس زن مربوط باشد، توسعه می‌دهد. سطح کلی شخصیت زن و خصوصیات کلی او چگونه باید باشد؟ دوست‌داشتنی‌ترین شکل روابط چگونه باید ایجاد شوند؟ اگر توجه نمائید، این روابط را به گونه‌ای می‌بینید که انگار ارزشی را در یک لابراتوار ساخته‌اید. این به معنی "فورا رابطه خصوصی برقرار نماییم" نیست. این کار با "به همدیگر این‌گونه وابسته شدیم" هم نمی‌شود. موارد بسیاری باید مورد بحث قرار گرفته و ارزیابی گردند. سالم‌ترین چیزی که می‌ماند، همان است که باید خلق و ملت را به آن برسانیم و در سطح پیشاهنگی جامعه آن را ارائه دهیم. سوالاتی نظیر: "روابط سالم زن و مرد، روابط سالم رفیقانه، روابط متکی به اراده آزاد، روابط تمییز، باسرف و با

اشتیاق چگونه باید باشند؟" بسیار مهم و با اهمیت هستند.

هنگامی که تمام این‌ها را ارزیابی می‌نماییم، وظایفمان را فراموش نمی‌کنیم. وظایف تشکیلاتی، وظایف عملی و انواع وظایف آموزشی به اندازه‌ی جنگ مشکل هستند. یعنی ایجاد روابط اجتماعی و عاطفی سخت است. عواطف قطعاً کار اشخاص ضعیف نیست بلکه کار جنگجویان است. روابط اگر از نظام نشأت بگیرند بدون شک پسر و هستند. برعکس اگر در پیوند با اشتیاق‌های بزرگ انقلابی باشند، بسیار با ارزش هستند. همان‌طور که گفتم هر احساس و رابطه‌ای را به عنوان "نشانه‌ی فساد" سنجیدن و به‌دور انداختن خطرناک است.

رفته‌رفته ما تحلیل و رسیدن به زندگی نو را در توده‌ی کُرد گسترش می‌دهیم. ایجاد محبت، تعیین سطح احترام انسان‌ها و تنظیم روابط زن و مرد مهمترین مقطع این کار است. هزاران رفتار مرد وجود دارند که آشکارا پذیرفته نمی‌شوند. همچنین انبوهی از رفتارهای بندگان داریم که از دختران سرچشمه می‌گیرند. ما بدون تصحیح این‌ها چطور می‌توانیم حزب را به وضع پیشاهنگ بودن برسانیم؟ نمی‌توان از ساختار الیگارشیک و نهادهایش در کردستان انتظار راه‌حل داشت. مدل زن و مرد تُرک و مدل حاکم چه‌چیز به زن داده است؟ ما قادر به دادن چه‌چیز هستیم؟ حتی ام‌پریالیزم نیز چه‌چیزی می‌تواند بدهد؟ اوضاعی که سنت‌های فئودال خانواده، میهن را دچار آن کرده‌اند، می‌بینیم. هرچیز را ما باید خود به دست آوریم. برای این کار چیزی که می‌توانید از من بخواهید محیطی آزادتر و اندیشه، بحث و مشارکتی آزادانه‌تر است. این‌ها هم وجود دارند. در حال حاضر آن را این‌گونه گسترش می‌دهیم. ممکن است که مفید باشند. باید دانست که پیشرفت‌ها دارای مفهوم هستند. جوان هستید. راه بسیاری را باید طی کنید. به عنوان زن شخصیت خویش را عمیق‌تر نمایید. همه‌جانبه، با اراده، روشن و نیرومند شوید. باید هر جنبه و هر خصوصیت خویش را از نظر مادی و معنوی شکل دهید. یعنی باید بتوانید روابط مربوط به

خودتان را مطرح نمایید. این یافتن خویش و اصالت وجود خویش را اثبات کردن است. مثلی هست که می‌گوید "اسم زن هست، خودش نیست" چیزی که در این‌جا باید باشد فقط بسنده کردن به "اسمش هست" نیست بلکه رسیدن به واقعیت "خودش هم هست" می‌باشد. من تا حد امکان به این علاقه نشان می‌دهم. یعنی آشکار کردن و آفرینش زنی که "هست"، پدیده‌ی بسیار مهمی است.

در میان افکار کردها زن بسیار زشت و خطرناک است. اما زنی هم که وجودش را اثبات نماید، پدیده‌ی بسیار با ارزشی است. نباید این را منحرف کرد و یا ارزشش را از بین بُرد. ایجاد موجودیت يك زن، ایجاد يك ملت است. آزادکردن حزب، رساندن زندگی به قدرتی عظیم است. اما همان‌طور که گفتم این اصلا به شکلی که شما انجام دادید، امکان ندارد. سال‌هاست که من با آن مشغولم اما تا به حال موفق نگشته‌ام. تابه حال هم به خود فشار می‌آورم. خانواده نهادی است که فرد را فرسوده می‌نماید. بدون گسترش همه‌جانبه‌ی پایبندی‌ها، من خویش را داخل نظام خانواده نخواهم کرد. چرا خود را به دست کسی بسپارم که در خانواده و جامعه - آن‌هم تحت عنوان رابطه‌ی خصوصی- خواهان فروبلعیدن من است؟ خواهم مرد اما خویش را سالم نگه می‌دارم.

حال این مشکل برای شما با اهمیت‌تر است. هرکس که روز اول به شما دست بدهد، می‌تواند دومین روز شما را به فرومایگی بکشانند. کدام شخصیت مرد را ایجاد نمودید؟ کدام مرد را توانستید به اراده‌ی آزاد و برابر برسانید؟ چقدر می‌توانید مورد اعتماد قرار بگیرید؟ به این خاطر باید خویش را به نقد بکشید. قبل از اشتیاق و احساس باید بگویید: "این ارتباطی که با آن روبرو هستیم، چیست؟" می‌بینم که همه‌ی شما کم و بیش فریب خورده‌اید و این بعدها بلای سر من خواهد شد.

البته انسان کمی باید محترم باشد. باید کمی در سطح ملی بیندیشد. زنی راستین، تماما باید این‌گونه باشد. یعنی باید يك طرف زندگی و قدرت چاره‌یابی آن باشد. کدام رفیق زن ما این را همچون مشکل خویش

احساس کرده است؟ این اصلاً معلوم نیست. آیا هست یا نیست و یا نظری دارد یا کاری انجام می‌دهد؟ فکر نمی‌کنم حتی مرا هم درک کرده باشند. پشت سرم به نوعی برخورد می‌کنند و رو در رویم به نوعی نمی‌فهمم. همچنان که از آن بحث نمودم، همچو شخصیتی که روابط فئودالی مال و ملکی را تحمیل می‌کند، می‌خواهند مرا با یک ادای حقیر زنانه وابسته کنند. من کمی قدرت دارم. می‌خواهند با استفاده از این قدرتم به یکباره و به شکلی منفور پیشرفت نمایند. بروی غریزه‌ی جنسی که باید آزاد و شرف انسانی باشد، بازی سیاسی می‌کند. ببینید می‌گویند: "مرد کرد به صورت بسیار ضعیف به غریزه‌ی جنسی وابسته است، می‌توان او را اینگونه خرید و فروخت، همچنین زن برایش ناموس است". غریزه‌ی جنسی را اینگونه به دست گرفتن بزرگترین بی‌اخلاقی است. کجای این مسئله با اخلاق و ناموس در ارتباط است؟ البته وقتی من این را قبول نمی‌کنم گفته می‌شود: "چرا این مرد اینگونه است. دعوت به آزادی می‌کنم، گفته می‌شود: "نخیر ما این قدر می‌توانیم غریزه‌ی جنسی‌مان را بفروشیم". من نیز می‌گویم خیر، فقط به صورت طبیعی می‌توانی با غریزه‌ی جنسی برخورد نمایی. اگر به صورتی طبیعی برخورد نکنی، فردی دغلباز خواهی شد. گفته‌هایی چون: "تا این حد فردیت، تا این حد صاحب مال و ملک شدن" در چارچوب نگرش انقلابی من نمی‌گنجد. مبارزه‌ی شدید تاحدودی بر این پایه گسترش می‌یابد. این مطلبی است که به تحقیقش می‌ارزد. یعنی اراده‌ی آزاد به آسانی توسعه نمی‌یابد. می‌گویند: "چرا این همه بر این موضوع تاکید می‌شود؟" البته که تاکید همه‌جانبه‌ی ما بر آن لازم است. حتی شما چرا مشارکت نمی‌کنید و در مقابل آن مشکل تراشی می‌کنید؟ باید کمی این را دریابید. درحالی‌که اثبات کرده‌ام برای آزادی شما ارزش زیادی قائلم. اراده‌ی آزاد و آگاهی شما بیدار شده است. فرصت و امکان به وجود آمده است. با ارزش‌تر بودن این زندگی را از زندگی گذشته نمی‌توان انکار کرد. زندگی کنونی متعالی‌تر و قدرت تصمیم‌گیری شما گسترده‌تر است. این نیز برپایه‌ی احترام به انسان است.

چیزی که انجام می‌دهیم، جنگ برای هستی

در مقابل هر چیزی است که زندگی را تهدید می‌نماید

این مباحث بدین صورت پیش می‌روند. شماها هم به صورت گسترده در آن مشارکت کنید. فکر می‌کنم که می‌توان چنان جوابی به پرسش "چگونه باید زیست" داد که بتواند از آن تمام ملت شود. حتی ارزش بیشتری را به تمام انسانیت ببخشد. می‌خواهم چارچوب بحث را اینگونه توسعه دهم. قدرت رفتار شما چگونه است؟ البته علائق و رفتارهای شما بیانگر يك ارزش هستند. زیرا معلوم است که این يك طرفه نخواهد بود. باید مشارکت نمایید. فکر می‌کنم که درست‌ترین کار هم همین است. نمی‌دانم شاید هم دارای نقص باشد. شاید مواردی باشند که بخواهید بیشتر توضیح داده شوند. در ابتدا هم گفتم. اینجا جایی است که امکان برخوردی راحت با هر مشکل و یا با هر چیزی که به شکلی تابو است، وجود دارد. چه خوشبختیم که انسان‌مان را با داستان خود دوباره می‌سازیم. انسانیت این فرصت را به دست آورده است. وضع شما را نمی‌دانم. وضع من کمی امکان بحث را می‌دهد. در مقابل شما همچو يك شخص، هم زمینه‌ی جسارت بخشیدن و هم قدرت چاره‌یابی را ارائه می‌دهم. باید به صورت صحیحی از این بهره ببرید. فکر می‌کنم که بسیار قدرت گرفته و در آن مشارکت خواهید کرد. همه‌ی شما می‌توانید نامزدی بسیار خوب برای رفاقت شوید.

وقتی شما با وضع موجود به روابط وارد می‌شوید، به احتمال زیاد جنبه‌هایی غیر سالم و پوسیده نیز وارد می‌شوند. یعنی چیزی که محافظت می‌گردد، در واقع ژن‌هایی است که شما را به نظام و واقعیت اجتماعی‌تان پیوند می‌دهد. یکی دیگر از تفاوت‌های من در اینجا است. بیست سال به صورت فوق‌العاده‌ای بر روی روابط کار کردم. می‌توان گفت در میان شیوه‌های موجود این قوی‌ترین شیوه‌ی مشارکت است. با تمام قدرت برای مبارزه حاضرم. با تمام جدیتم برای ایجاد تشکیلات حاضرم. وقتی به بسیاری از اعضای تشکیلات می‌نگری، می‌بینی که همچون فانته‌ی و پرکردن اوقات فراغتشان به آن می‌نگرند. در مدرسه و خانواده نیز

به صورتی تمام عیار این را ادامه می‌دهند. تفاوت در این‌جاست. انقلابی‌بودن را همچون فانتزی، چیزی لوکس و یک مد، برآورده‌ی خویش می‌بینند. البته در این مواقع، روابطی که انقلابی‌نامیده می‌شوند، در واقع ارزش‌هایی فریبنده، دور از جوهر، فاقد عمق، به راحتی قابل استفاده، مناسب برای بازی و قابل دوراندختن می‌شوند. در این مورد رفته‌رفته مقاومت ما بیشتر شد. مادامی که ارزش‌های انقلابی دارای چنین ویژگی‌هایی هستند، پس انسان باید بتواند با تمام قدرت و توسط با ارزش‌ترین جنبه‌هایش در آن مشارکت نماید. می‌دانید که این به مبارزه‌ای با ارزش برای تشکیلات تبدیل شده است. سعی کردیم که به صورت فوق‌العاده تشکیلات را اجرا کرده و آن را بیافرینیم. قدرتی را که توانسته بودیم با رابطه‌ی شخصی بسازیم، در سازمان‌دهی جسته و ایدئولوژی و سیاست داخلی تشکیلات را توسعه داده و همیشه بر عمل به آن تاکید نماییم. این جوابی در مقابل چه چیز است؟ این در اصل جواب بزرگی برای چیزی است که در داخل نظام و رفاقت‌های آن نیافته بودیم.

رابطه‌ی اساسی آن زمان خود را در پیش‌نویس رمان مطرح می‌کنم. اگر دقت کرده باشید طرز بسیار جالبی است. از طرفی علاقه‌ها، رفتارها و قدرت جذابیت فوق‌العاده‌ام و از طرف دیگر تعصب، سردی یخ‌گونه و کشندگی فوق‌العاده‌ی طرف مقابل با هم به مقابله می‌پردازند. در واقع وضعی که معلوم نیست که به کدام طرف کشیده شود... زنده و یا مرده بودن او هیچ معلوم نیست. همچون مار گاه سرد و گاه گزنده بود. اما باز هم کشمکش وجود دارد. من چرا رها نمی‌کنم؟ و چرا او از این طرز دست بر نمی‌دارد؟ پیش‌نویس رمان کمی هم این رابطه را دربرمی‌گیرد. آن رابطه را به این سبب اساس می‌گیرد: هم می‌تواند ارتباط ایجاد کند، آنا می‌تواند از آن دست بردارد. اما پی‌گیرش هم می‌شود. خصوصیت دیگر هم این‌جاست. بدون تمام یک رابطه، آن را رها نمی‌کنم و یا ماهیت آن را آشکار می‌نمایم؟ اگر خوب باشد که خوب، اگر بد باشد که بد. اگر بزید فرصت زیستن بده، اگر قابل دوراندختن باشد، دور بینداز! رها نکردن

بدون مبارزه، بدون حساب و بدون تشکیلات و اما در وقت خویش به آن پایان دادن. یعنی يك شیوهی ارتباط... نه هر چیز خود را برای آن بسوزان و نه در يك آن بسوز! نخر، سعی کن طرف مقابل را درك کنی و او را تحلیل نمایی. این در همان حال جنگی برای درك کلمه هاست. فکر می‌کنم مرحله‌ی انتقاد از خود است. اگر دقت شود آن انتقاد از خود بسیار جالب است. رابطه‌ی يك گروه و حزب، رابطه با زن در داخل گروه و يك رابطه‌ی مبارزاتی با نظام اجتماعی با استادی و صبر و علاقه پیش برده می‌شود. در آن‌جا رفتاری مناسب با قوانین، در صورتی که امکان پیشرفتی حتی به اندازه‌ی سرسوزن وجود داشته باشد، در جریان است. کار برای به دست آوردن آن و جسارت ده سال زیستن بی‌امان با این رابطه و کم‌کم ابعاد غیرقابل تحمل آن - که رفقای مبارز گرامی‌مان يك روز تحمل نمی‌کردند و یا رفتاری را که می‌خواستند با مرگ به جزا برسانند - وجود دارد. البته ابعاد این مورد، از نقطه نظر دولت و تخریبات آن بر روی تشکیلات ما و از طرف دیگر پیشرفت‌های تشکیلاتی مرتبط با این، موضوع يك ارزیابی سیاسی جداگانه است. این کار ادبیات نیست. نتیجه اش چه به بار آورد؟ نتیجه‌ای به صورت يك انتقاد بزرگ از خانواده، تحلیل زن، و نتایج حاصل از آن. یعنی نتیجه‌ای به صورت "روابط چگونه باید باشند؟" حاصل شد.

روابط مابین افراد کُرد در چه سطحی است؟ گره‌کُور روابط، روابط مرده، روابطی که به تارمویی بسته‌اند و روابطی که به ارزش‌های اساسی بستگی ندارند، خیانت به میهن و مردم، همچنین سیستم رابطه‌ای که ضعیف شده و به دشمن التماس می‌کند و چیزهایی را به او پیشکش می‌کند، چه ارزشی دارند؟ رابطه‌ی زن و مردی که بر این پایه باشد، بی‌انگرس چیست؟ این‌ها روابطی هستند که فقط در اطراف يك گزینه‌ی جنسی ابتدایی ایجاد گشته‌اند. این را بسیار خوب توضیح دادیم: کردها چه در زندگی روستایی و چه در زندگی شهری، آن‌قدر دور از منافع اساسی ملی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشند و به

تبع آن آنقدر از سطح ارزشها محرومند که تنها غرایز بسیار عقبمانده برای آنها باقی مانده اند. اینها چه هستند؟ غریزه‌ی گرسنگی و غریزه‌ی جنسی. وقتی اینها به خوبی ارضا می‌گردند، در مقابل آن "شکر خدایا، امروز هم سیر شدم" بر زبان رانده می‌شود. حال با یک تکه نان و برنج خشک خودیش را تعلیم داده و یک دنیای رابطه‌ی عقبمانده زن و شوهری را اساس قرار بده! کوچکترین جستجویی برای زیبایی و اجتماعی بودن وجود ندارد، چه برسد به رابطه‌ی ای که بر مبنای پایبندی سیاسی باشد، که اصلا وجود ندارد. پس چه باقی می‌ماند؟ اگر یک پلوی بلغور یافتی آفرین بر تو! اگر زن و یا شوهری را یافتی خواهی گفت: "هست و نیست من این است"! همچنانکه نتیجه هم بدین‌گونه است. وقتی چیزی بر سر یکی از آنها می‌آید، دیگری می‌گوید: "هست و نیستم برباد شد"، خویش را نیست شده، می‌انگارد. آیا دنیا همین قدر است؟ پس دنیای سیاسی چه شد؟ آیا دارای دنیای نظامی هستی؟ دنیای فرهنگی و فلسفیات کجاست؟

می‌توانیم بیشتر توضیح بدهیم. آیا دنیا اصلا وجود ندارد؟ برای انسان کرد دنیایی وجود ندارد. زیرا همه‌چیز از دستش گرفته شده است. اگر توجه شود، دیده خواهد شد که الیگارشی یک وضعیت خاص روحی به وجود آورده است. به‌ویژه خانواده در اصل تبدیل به یک نهاد بزرگ تحریف و یا تضعیف شده است. اینجا بیشتر از یک رابطه‌ی همسری، رابطه‌ی سخت و غیرقابل‌تحمل و زندگی به تلخی زهر وجود دارد. من با فرار از این رابطه، انقلابی گشتم. تا رابطه و زندگی غیرقابل‌تحمل در خانواده را می‌دیدم دچار وحشت می‌گشتم. به آنکارا، مدارس و انقلابی‌شدن پناه می‌بردم. خانواده‌ی کرد کم‌وبیش چنین خانواده‌ی است. ممکن است برخی از خانواده‌های مزدور متفاوت باشند اما وضع عمومی این‌گونه است. فکر می‌کنم زندگی‌ای که من داشتم، از این نظر، در پائین‌ترین سطح بود. شیوه‌ی ارتباط در فقیرترین، سخت‌ترین و بی‌ادعترین اوضاع است. بنابراین به سرعت از این روابط جدا می‌شوم. این روابط وعده‌ی چیزی را به من نمی‌دهند.

پس باید شخصیت خویش را بسازم. یعنی خود فکر کن و خود بیاب. این نیز سبب راه‌گشایی من بر شیوه و ارزش انقلابی در حد معیارهای فوق‌العاده و یا تلاش برای رسیدن به آن می‌گردد. بیشتر از هرکسی احساس مجبوریت می‌کنم. این نیز سبب مشارکت من و گسترده‌تر کردن تلاش‌هایم می‌شود. و موجب مشارکت در هر وظیفه‌ی انقلابی می‌شود. مجبور به یافتن هرچیز می‌شوم. اگر تئوری باشد، تئوری، اگر اسلحه باشد، اسلحه. توانستیم در تمام این مراحل ارزیابی، برای پدیده‌ی بی‌مبیتی نیز تعریفی ارائه دهیم. متوجه شدم واقعیتی که دچارش گشته‌ام واقعیتی است که یک ملت به آن گرفتار است. وقتی واقعیتی را دیدم که پوسیده شده و چیزی نمانده در موردش حکم "مرده است" و یا فرمان "باید بمرد" داده شود، آن وقت پیش‌بردن صحیح رستاخیز و خویش را مطابق آن تنظیم کردن را ضروری یافتم.

دقت کنید، معنی دیگر تلاش‌هایم، تلاش برای دوباره زیستن است. هنوز این اسم را بر آن نمی‌گذارم، تلاش‌هایی برای احیا کردن است. تقریباً تمام چیزهایی که در مقابل من ظاهر شدند سرکوب‌شده، تاریک، بی‌ادعا، بی‌علاقه، بی‌جان و کمی هم دور از زندگی بودند. با تلاش من، زندگی تا حدودی قدرت یافت. این هم وقوع پدیده‌ای بزرگ در کردستان است. من چگونه خویش را تبدیل به سرچشمه‌ی زندگی نمودم؟ صاحب اندیشه هستم. خود را به سطحی رساندم که دارای احساس، اشتیاق، نیرو، اسلحه و خلاصه هرچیزی باشم. این به چه معنی است؟ این جنگ برای هستی در مقابل همه‌ی چیزهایی است که زندگی را تهدید می‌کنند. در این مورد آن را چنان توسعه می‌دهم که به سطح ملی رسیده و حتی از آن بگذرد.

می‌بینید که روابط من بر این اساس وسیع‌تر شده و بیشتر بر علم متکی می‌شود. پایه‌ی اخلاقی و فلسفی آن نوین است. مهم‌تر این‌که با قدرت درارتباط است. یعنی رابطه‌ی یک شیوه‌ی انقلابی می‌باشد. بر اساس مبارزه هم می‌آفرینم و هم چیزهای زیادی را از هم فرو می‌پاشم. به مشکل موجود در رابطه با زن به برده‌گی، به بنده‌گی‌کشاندن و پدیده‌ی مالکیت حمله

کردم. در يك آن تعداد زيادي نامزد آزادي آفريدم. قبل از فرسنگها از يك زن مي‌گريختم. به ياد مي‌آورم كه پيش امام جماعت روستا رفته و پرسيدم كه: "زن‌ها در عروسي مي‌رقصند، نگاه كردنم به آن‌ها گناه است يا ثواب؟" او هم مي‌گفت: "سيصد متر آن ورتر مي‌تواني نگاه كني، زياد گناه محسوب نمي‌گردد". من در يك شرايط زماني درگير موارد اين‌گونه بودم. اما حال مشاركت فوق‌العاده‌اي در رابطه با اين مسئله دارم. قبل از دختر و پسر جواني به هم مي‌رسيدند، "چشمان به هم افتاده ويكيديگر را پس‌نديديم" را گفته و به راه خود مي‌رفتند. حال مي‌بينيد، قشر زن به اندازه‌اي پيشرفت نموده و دختراني كه از بردگي جامعه فرار کرده و رهايي يافته‌اند در اطرافمان گرد آمده‌اند. مناسبات مبارزان توسعه يافته و به سطح ارتش مي‌رسد. هر كاري را انجام مي‌دهند. در جستجوي وضعيت و روابط عالي هستند. همه‌ي شما تا حد امكان مي‌توانيد روابطي همگير ايجاد نماييد. از ياباي‌هاي تنگ وجود ندارد و دوستي و رفاقتي همه‌جانبه به وجود آمده است.

ما چگونه رفاقتي را كه بيشتر شما نمي‌توانيد حتي به آن نزديك شده و قدرت به انجام رساندن آن را نداريد، گسترش مي‌دهيم؟ هنوز بچه بودم كه چنين اشتياقي داشتم. مي‌گفتم زن هم بايد در بازي جاي بگيرد، بايد در زندگي جاي بگيرد. حال وسيع‌ترين كارها را در آن مورد انجام مي‌دهيم. زني كه در جامعه طرد شده بود، حال با مبارزه كم‌كم در زندگي مشاركت مي‌نمايد. قبل از رابطه با زن يك رابطه‌ي جنسي بدوي بود. بهترين مرد و يا زن در اين مورد با يك رابطه‌ي بسيار ابتدائي جنسي با هم ديگر رفتار مي‌نمودند. در حالي‌كه ازدواج هم همين‌گونه بود. فكر نمي‌كنم يك مرد و يا يك زن كرد به دنبال قدرت‌مند كردن اندیشه بوده باشد. باور نمي‌كنم كه در پي قدرت بحث و گفتگو بوده باشد. هم‌چنانكه چنين چيزي ممكن هم نبود. چيزي همچو گفتگو و پرسش از ماهيت همديگر وجود ندارد. با اشارات و از راهي دور همديگر را پس‌نديدند. احساساتي كه مي‌توان آن را كهنه ناميد و رفتاري با احساساتي نابودكننده به

صورت: "يك روز به هم می‌رسیم، همدیگر را به دست می‌آوریم" حاکم است. در واقع تمام این‌ها را متلاشی کرده و شکستم. خیال‌های حسرت‌آمیز و احساسات سنتی چیستند؟ تمام این‌ها خطرناکند. چیزی را که زندگی خواهی کرد، انجام بده. صادقانه دوست‌بدار و دوست‌داشتن خود را آشکار کن. البته وقتی که صحبت از آشکار کردن دوست‌داشتن است، قوانینش را هم بیان می‌کنم. از این نگرش شما را به وطن‌پرستی، آزادگشتن و حزبی شدن و مبارزه دعوت می‌نمایم. اگر دارای شجاعت، دوست‌داشتن و اشتیاق نیرومندی می‌باشی، در مبارزه خود را اثبات کن. شجاعت در این عرصه‌ها ممکن است. زیرا بدون این موارد فرد هیچ‌چیزی نیست و دوست‌داشتن وی نیز هیچ ارزشی نخواهد داشت.

البته این‌ها دلایل شجاعت واقعی و دعوت‌هایی همراه با ادعا می‌باشند. اگر روابط واقعی دختران و پسران جوان وجود داشته باشد، باید به آن آفرین گفت. اگر موفق نشوند، در اساس مرده‌اند. یا با دادن زندگی خویش، دوست‌داشتن را به دست خواهند آورد. وقتی من در اطراف خود این‌همه انسان را دعوت می‌کنم، محق هستم. یعنی اساس‌های آن را درک نموده‌ام. زندگی بر این مبنا ایجاد می‌گردد. بنابراین کسانی که دارای جوهر هستند به آن می‌پیوندند. این يك شیوه‌ی رابطه‌ی نوین است. دختر جوانی که می‌گوید: "من شجاع و با ادعا هستم" در کنار من خواهد بود. چاره‌ی دیگری ندارد. زیرا من کسی هستم که در این مرحله این مطلب را بیشتر از هرکس گسترش داده و آن را آشکار نموده‌ام و او را وارد مشارکتی صحیح می‌کنم. وقتی گفته می‌شود به پدیده‌ی رهبری پایبند باشیم، یعنی در این مرحله، رهبر نیروی اساسی تحلیل از نظر تاریخی و اجتماعی محسوب می‌گردد. سایر نیروها و یا روابط، چندان به انسان زندگی نمی‌بخشند. رابطه‌ی که با تشکیلات، مرد، زن، خانواده و یا مدیر، دارید، نمی‌تواند شما را ارضا نماید. وجهه‌ی دیگر این مسئله این است که دوستی و احترامی چندان‌ی به زندگی انسان نمی‌افزاید. چرا؟ زیرا کهنه است و موفقیتی با خود ندارد. اگر به انقلاب ایمان هم داشته باشد، مشخص است که تا چه میزان خواهد توانست عمل کند. نه

تنها يك انقلابي قوي نيست بلکه به سبب قوي نبودن نمي‌تواند انسان را نگه دارد و بفهمد. تو نیز قادر به فهمیدن و نگه داري نيستي. اين واقعيت، تضادي است که هنوز حل نگشته است. کسي که مي‌تواند مسائل را چاره‌يابي نمايد، در روابط هم قوي است. کسي که راه‌حل را در اساس حل نموده، زن و يا روابط زن و مرد را درست بررسي نموده و به آن جهتي صحيح مي‌دهد.

عبيتي که در پيوند با وطن و طبقه‌ي اجتماعي نباشد بي مفهوم است

در سخنان ماه ژوئيه برخي از مباني‌ها را توضيح داديم. سال‌هاي قبل هم همان چيز را گفته بوديم. آن مورد درست بود و امروزه به صورت شعار درآمده است: *عبيتي که در پيوند با وطن و طبقه‌ي اجتماعي نباشد بي مفهوم است*. جهت پيوند با آن تلاشي جوهری ضروري است. فرد در سخن مي‌خواهد اما در پراکتیک برعکس آن را انجام مي‌دهد. با اين‌گونه مرد و يا زني چه خواهي کرد؟ روابط آن‌ها چقدر ارزش دارد؟ نمي‌تواند به محبت بينجامد. کشنده و سوزاننده است. البته اين جواب‌هايي است که به پرسش "چگونه بايد زیست" مي‌دهيم. درست است، سخت است، محبت به اندازه‌ي جنگ مشکل است. آفرينش محبت و ساختن يك زندگي که برپايه‌ي آن باشد، به معني پيروي در جنگ است. آن هم با ايجاد ارتش و تشکيلات و با موفقيت جوابگوي وظايف بودن برابر است. بعد از آن شما حق احترام و ابراز محبت به همديگر را خواهيد داشت. همان‌طور که گفتم مجال زيادي براي دورويي و سطحی بودن در اين مورد وجود ندارد. زندگي، بازگشت به خويشتن را تحميل مي‌کند. اگر خود شده و مبارزه کني مي‌تواني زندگي نمائي. زندگي هرقدر آزاد شود دوست‌داشتني‌تر مي‌شود. يك انسان بدون اين موارد نمي‌تواند انسان شود. خواهيد گفت هنوز در اطراف اين مشکلات تفکر مي‌کند. پس چه کساني حق زندگي دارند؟ چه کساني طرفدار آزادي هستند؟ چه کساني حق و معنای آن را ادا مي‌کنند؟ چه کساني در اين مورد متقلب هستند؟ موضوع تحليلات من شب و روز اين‌ها مي‌باشند. شما به عنوان نامزدهاي آزادي از عرصه‌هاي

مختلف و با مشکلات گوناگون آمده و به صفوف ما پیوسته اید. زیاد نمی‌توانید نیروی حل مسائل را نشان دهید. می‌بینید که حال اوضاع کمی متفاوت است. درواقع اوضاع اجباراً کمی این‌گونه می‌باشد. قبل از هرچیز شرایط برابر و آزاد لازم است.

کار دیگری که انجام دادم، دادن فرصت اندیشه‌ی آزاد به انسان است. این بهترین ارزشی است که می‌توانم برای آن قائل شوم. این فرصت رفتاری آزاد را می‌دهد. بدون سرکوب و قبل از حاکم‌شدن، شرایط آشکار کردن اراده را می‌دهد. دقت کنید، چیزی که به هم‌هی خلق کرد دادیم، این است. چیزی که به زنان هم دادیم این است: ظاهر کردن اراده و جنگ برای ایجاد آن. این به صورتی تمام‌عیار به جریان درآمد. زیرا کسی که اراده ندارد، بی‌تفاوت است و نمی‌تواند چندان عشق را ایجاد نماید.

گفتم جان‌های مرده. انسان با بدنی مرده نمی‌تواند دوست داشته باشد یا دوست داشته شود. شاید برای برخی‌ها عجیب باشد اما توضیحش فایده دارد. بدن بسیاری از زنان کُرد مرده است. گندیده، سرد و بسیار خشن است. وجود فیزیکی آن‌ها کمی این‌گونه است. روحشان منجمد شده است. اصلاً سطح فکری ندارند. با یک دختر روستایی یا خرده‌بورژوا هر چه بگویی بی‌اثر می‌ماند. حتی به اندازه‌ی یک طوطی نمی‌توانند کلمات را تکرار نمایند. چه را خواهی زیست؟ محبت نیاز به مشارکت در احساس، اندیشه و تقسیم زندگی دارد. اما دخترک ما همچو کوه یخی سرد است. با ابراز چند حرف، هرچیز را دور می‌اندازد. این‌گونه است. یعنی بر هرگونه بی‌احترامی پافشاری می‌کند. انسان از این زندگی چه می‌فهمد؟ یک زن به چنین مردی و یک مرد نسبت به زنی تمایل می‌یابد و در یک مرحله‌ی کوتاه سبب نابودی زندگی همدیگر می‌شوند. چرا؟ زیرا روابط فاقد ارزش‌های اساسی هستند.

آشکاراً بگویم، من چنین ارتباطی را نمی‌پسندم و برانزده‌ی هیچ‌کس نمی‌دانم. شاید در رفتار شما بسیار مداخله می‌کنم. اما لزوم مداخله را هم می‌بینم. زیرا ظاهر، اسلوب، رفتار و هرچیزتان را باید

اصلاح کرد. اکنون به عنوان يك انسان آزاد در کردستان، خود زندگی خود را در درجه اول تعیین می‌نمایم. این تا سطح تصمیمات برای ملت پیش می‌رود. یعنی باز ابراز می‌دارم که می‌خواهم با چه چیز زندگی کنم؟ از نظر مرد و زن، ملاک با ناموس‌ترین و درست‌ترین شخص چگونه باید باشد؟ به دیگر سخن، نه فقط از نظر اخلاقی بلکه از نظر سیاسی و فلسفی نیز چگونه باید باشد؟ قشری که می‌خواهد دنیای نوینی را بسازد، باید از چه کسانی تشکیل گردد؟ يك زن چگونه باید باشد؟ فکر نکنید که خودبه‌خود به وجود خواهد آمد. اگر شیوه‌ی ما مبتنی بر ارزیابی پی‌درپی برای به وجود آوردن آن نباشد، هریک از شما اکنون زنی در خانه و برده‌ی مردی بودید. مداخلات موجود کم و بیش شما را به تفکر وامی‌دارد. در واقع سیاستی است که در داخل حزب پیش برده می‌شود. اگر زن را آزاد بگذاریم، خواهان برده‌گی خواهد شد. در مقابل این مانع بگذار مدت درازی بر روی پای خود بایستد، حرف بزند، گفتگو کند و در دستش اسلحه هم بگیرد. ببینیم می‌تواند چکار کند؟ یعنی زن در میان کردها حتی نمی‌تواند سایه‌ی مرد هم باشد. با شخصیتی تا این اندازه وابسته کدام آزادی را می‌توانی تقسیم نمایی؟ مرد هم پس از مشاهده‌ی زنی تا این حد برده، چقدر می‌تواند احساسات آزادی را در خویش توسعه دهد؟ يك برده‌ی همچو ملك دارد، به وی هرگونه فشار، استعمار و شکنجه را روا می‌دارد. از این نظر، مرد هم از بین رفته و تبدیل به فردی بسیار خشن شده است. زن، چنین مردی را برانده‌ی خویش دیده است. یعنی از يك نظر "دیگ غلتیده و درش را پیدا کرده"! هریک تنها به همدیگر فکر کرده و با شیوه‌ی ابتدایی رفتار می‌کنند. درست اینجا ضعف شخصیت و زوال محبت و احترام ظاهر می‌گردد. هم‌چنانکه زندگی ما در داخل خانواده‌ی گرد به این صورت است.

البته تمام این موارد، اوضاع سختی می‌باشند. شرایط موجود جامعه، کم و بیش شما را با این وضعیت بار آورده است. ولی می‌بینید که محیط ما متفاوت‌تر است. با اتکا بر خود سعی دارم چیزهایی را انجام دهم. خطابت، دعوت، تحلیلات و روابطی در ارتباط با

سطح فردی، گروهی، حزبی و ملی دارم. به خاطر داشتن اشتیاقی عظیم به آزادی، از یک نظر هزاران زن را آفریده‌ام. احساس می‌کنم که هیچ مردی چنین قدرت وسیعی ندارد. رابطه‌ی یک مرد با زن محدود است. چه رسد وقتی که بحث از مرد کرد باشد. به‌ویژه که در این عرصه، هیچ وسیع نیست و معنی زیادی برای آن قایل نمی‌شود. این هم خطرناک است. من کمی به آن معنی بخشیدم و به شکلی وسیع بررسی نمودم. عیان شد که می‌تواند نتایج را بار آورده. اگر زنی به من وابسته می‌شد و یا من به‌صورتی فرومایه به آن وابسته می‌شدم، شاید ملتی از بین می‌رفت. اگر در آن ماجرای رابطه، خطای بزرگی مرتکب می‌شدم - که این خطر وجود داشت - شاید از شکل یک ملت خارج می‌شدیم. بله، کم و بیش در چارچوب رفتارها زندگی نمودید. فکر می‌کنم در مقایسه با گذشته دارای تفکر بیشتر شده و نسبت به آن زاویه دیدی به دست آورده‌اید. در شخصیتان بیشتر از گذشته اعتماد وجود دارد. به لزوم خودبودن می‌اندیشید. از شخصیتی که در مقابل مرد تسلیم می‌شود، به وضعی می‌رسید که دارای توانایی انتخاب است. بله، حدس می‌زنم. چه چیز چگونه دوست داشته می‌شود؟ چگونه روی می‌دهد؟ چگونه قبول و چگونه رد می‌شود؟ انگار که در این موارد کم‌وبیش قدرت اراده به دست آمده است.

من همیشه می‌گویم: زنی که جرات دوست داشتن من را دارد مجبور است به همان اندازه نیز به میهنش عشق بورزد. مجبور است تا این حد دارای آگاهی باشد. مجبور است تا این حد در جهت حل مشکلات تشکیلات، موثر باشد. اگر این‌گونه عمل نکرد، من او را زیاد دوست نخواهم داشت. آیا به زور دوست داشتن خویش را به من تحمیل و یا به زور مرا از آن خویش خواهد کرد؟ من به سطح مهمی از زندگی رسیده‌ام. هر اندازه در برابر آن محترم باشد، به همان اندازه در مبارزه نیز ماهر خواهد شد. در اینجا جنس‌ها را از هم جدا می‌کنم. زیرا من کمی این مسئله را آزمودم. زنی که در مقابل من بود سعی می‌کرد ذره ذره روی خود معامله انجام دهد. تا اندازه‌ای از آن من شدن، کمی از آن دولت و کمی از آن مزدوران شدن. سعی من

هم بر این بود که وی را از آن میهن نمانیم. رابطه‌ی ناشی از آن را هم تحمل می‌کردم. این تبدیل به جنگ بزرگی شد. اما برخورد شما چگونه نیست. با توجه به چه چیز تصمیم گرفته می‌شود؟ شاید هم همچو هم‌ه‌ی مردان کرد آن را به دست گرفت. یعنی رفتاری مبني بر "وقتي بازي انجام مي‌دهي و از غريزه‌ي جنسي خود استفاده كردي، "گرو"¹ را به صورت تمام عيار در اختيار مي‌گيري" را انجام داد. بسياري از روابط كمي اينگونه اند. اما ثابت كردم كه مردی اينگونه نمي‌شوم. فكر مي‌كنم براي اولين بار در مقابل اين كار تعجب كرد. زيرا فكر مي‌كرد كه مرا كنترل مي‌نمايد. البته در ميان کردها بسياري از روابط اينگونه كنترل مي‌گردند. و اين بسيار رواج دارد. وقتي طرف مقابل ديد كه آن‌گونه نيستم چه كرد؟ پروواكاسيون‌هايي نظير: "پس اين چه نوع مردی است؟ او به عنوان يك مرد چگونه خويش را ارضا مي‌نمايد؟ آيا با دختران ديگري رابطه دارد؟" را آزمود. " آيا مردی متاهل با زنان ارتباط اينگونه برقرار مي‌نمايد؟" وقتي با چند زن رابطه‌ي سياسي ايجاد شد دست به خرابكاري كرد. حتي مي‌گفت: "زن را بكش، به زن مجال زندگي نده، تنها من زن هستم، به غير از من هيچ زني وجود ندارد". يعني رفتاري بسيار فنودالي به شكل: "نبايد به كمترين ارتباط با ديگر زنان انديشيد و حتي يكي‌شان را نبايد مطرح كرد"، را پيش كشيد. در اين باره مثالهاي وجود دارند كه دهشتناك هستند. البته اين داستان وسيع‌تر است. اگر رابطه كمي توضيح داده شود خواهيد گفت: "چطور شده كه ما خردار نشديم". اما به نظر من دولت هم در اين كار دست داشت. اين مورد وقتي عيان شد كه دولت، زن و آريستوكراسي يكي شدند. من هم انساني هستم كه به صورت ملك درآمده‌ام. يعني پديده‌ي بزرگي مي‌باشم كه در كردستان به وجود آمده است. به صورت عظيمي بروي آن كار مي‌كنم و مي‌خواهم به همان صورت از آن استفاده نمانم. در واقع طرف مقابل بازي بزرگي انجام مي‌داد. اين رابطه، رابطه‌ي

¹ لفظ تحقيري كه بر کردها اطلاق مي‌شود.

دولت و آن هم تبدیل به رابطه‌ی مبارزه شد. در اصل هم تا حدودی من این کار را انجام دادم. به نظر شما نباید آن کار را می‌کردم. اگر نمی‌کردم P.K.K. به وجود نمی‌آمد. در هر حال این باید یک شیوه حرکت داهیانیه بر روی دشمن باشد. هرکس با ترس به این‌که این چارچوب از آن سازمان میت است نگاه می‌کرد. اما من تماما به درون کار می‌رفتم. چطور می‌شود؟ این از یک نظر ورود انتحار گونه به داخل یک حمله است. اما در این مورد با یک تاکتیک بسیار خوب، نقش بازی کردم. این در عین حال صادقانه است. مطمئن هستم که شما بیست و چهار ساعت تاب تحمل این وضعیت را نداشتید. اما من می‌توانم تحمل کنم. این به هوشیاری و استادی بزرگ من در سیاست و حاکمیت فوق‌العاده‌ی من بر خود منجر شد. اگر آن زن را فوراً تنبیه می‌کردم، معلوم می‌شد که مرد متفاوتی نیستم. نه او را کشتم و نه ضعیف شدم. آیا به اقتضای ناموس این‌گونه شد؟ خیر. یک جنگ بسیار ظریف و استادانه را انجام دادم. همان‌طور که می‌بینید دولت ترکیه در آن جنگ باخت.

در آینده این بهتر درک خواهد گردید. البته او هم بسیاری از رفقای ما را از میان برداشت. این "کنترگریلا"¹ را هنوز هم او اداره می‌نماید. این منطق است یک منطق کشنده و خفه‌کننده. در ظاهر یک رابطه‌ی زن و مرد بود اما در واقع یک رابطه‌ی سیاسی و اجتماعی و یک رابطه‌ی بی‌رحمانه و همراه با شکنجه بود. در واقع بسیاری از روابط این‌گونه‌اند. چرا در روابط به ارزانی شکست می‌خورید؟ چرا با روابط بزرگ نمی‌گردید؟ زیرا به آسانی تسلیم می‌شوید. اگر بهترین شما در عرض بیست و چهار ساعت تسلیم یک رابطه شود، آیا می‌تواند از این فایده بگیرد؟ اگر آغازی درست برای روابط نداشته باشد، آیا می‌تواند رهایی یابد؟ ساختار اندیشه‌ی سالمی ندارد. فاقد محبت و احترامی درست است. فردیت و فرصت‌طلبی بر روابط حاکم شده‌اند. این رابطه هر گونه که باشد، شخص نیز همان است. محتوای آن هر

¹ گروه ضربت.

اندازه که کوچک باشد، شخص نیز همان قدر کوچک می‌گردد. خود را فریب نده! وقتی به بسیاری از رفقای زن و مرد می‌نگرم، یا دارای روابط کوچک و حقیر هستند یا هیچ رابطه‌ای ندارند. من بیست‌سی سال است که بر روی تئوری این روابط کار می‌کنم و آموزش آن را حاضر می‌نمایم. هرکدام از شما اگر کمی با من حرکت نمایید، او را پیشرفت می‌دهم. این با یک تجربه‌ی بزرگ می‌تواند به وجود آید. اما اگر شما را با روابطتان رها نمایم، شاید بزرگی بودن‌تان به اندازه‌ی تخم انجیر خواهد بود. وقتی به چنین انسانی می‌نگرم، بسیار متاسف می‌شوم.

همانطور که گفتم من بر سر راه روابط مانع ایجاد نمی‌کنم. اما باید چنان رابطه‌ای برقرار کرد که انسان به آن آفرین بگوید. شرطم را گفتم: چطور می‌شود عاشق شد؟ اگر کسی مطابق معیارهایی که بیان کردم عشق را به وجود بیاورد، برایش کف خواهیم زد. او را همچو ارزشی بزرگ تلقی کرده و متعالی‌اش خواهیم کرد. اما وقتی به بهترین رابطه می‌نگری: از تشکیلات و مبارزه دور شده و مشکلات خانواده و زندگی را در آن به وجود می‌آورد. من با این چنین عشقی چه کار کنم؟ آیا بر سر آن بکوم؟ من نه به احساسات بیمارگونه بلکه به احساسات قهرمانانه نیاز دارم. برای من پایبندی‌های قهرمانانه لازم هستند. احتیاجی به شرم نیست، من برای چنین پایبندی‌هایی، میهن را به دست می‌آورم. برای من چنین مرد و زنانی لازم نیستند. بسیار آشکار حرف می‌زنم، من با احساسات بیمارگونه چکار خواهم کرد؟ من فقط دوست زیبایی و تعالی هستم. آیا می‌شود گفت: *"ما زن هستیم، بیچاره‌ایم، زیاد ما را تحت فشار قرار نده، جنس و ریشه ما همین است؟"* نخیر، من با چنین زنی زندگی نخواهم کرد. آیا مرا به زور با خود شریک خواهید کرد؟ من در جستجوی زیبایی با عظمتی در زن هستم. در پی شجاعت و تعالی زن می‌باشم. یعنی در پی شکل و محتوا هستم. برخی بر این نظر هستند که چنین زنی وجود ندارد! اگر نباشد من هم خویش را به چرک و ناپاکی نخواهم آلود. شاید برخی از این بترسند. شاید بگویند: *"رهبر ما چگونه انسانی بوده*

و ما خبر نداشتیم". البته رهبري اگر وجود داشته باشد، اینگونه رهبر است. اگر پیشوا است، اینگونه پیشوا است. و گرنه به شیوهي دیگری با اوصاف رهبري همخوان نمیگردد. اگر رهبر زیبایی و تعالی ندهد، اگر رهبر فریاد آن تعالی نباشد، به هر چیز جز رهبر شبیه است. اگر شما را به این سو جهتدهي ندهم، رهبریت من کجا میماند؟ اگر شما را از آن وطن ننمایم، اگر شما را عضو يك طیطریق و مبارزهي شجاعانه نکنم، رهبریتم چه میشود؟

ما در این چارچوب به آن میپردازیم. من جسارت نشان داده و با این همه زن مشغول شده ام. آن ها را تا این حد دورهم جمع کرده و صاحب قدرتشان کردیم. به نظر من نمی توان آن را کوچک شمرد. این هم در سایهي این رفتار به وجود آمد. اگر تحت تاثیر رفتار با مشکل زن مزبور بودم، حتی يك زن مبارز به وجود نمی آمد. این را هم فراموش نکنید. هیچ کدام از شما به صفوف ما نمی پیوستید. اگر درمن مفهوم فئودالی زن حاکم می بود، آیا ماندن يك زن در میان صفوف ما امکان داشت؟ شما این را هم درك نمی کنید. شاید بگویند: "به ما چه ارتباطي دارد؟" خیر، آن رابطه تحلیل گشت و شما اینگونه به وجود آمدید. به همین جهت باید در چگونگی این سرگذشت تحقیق کنید.

ما محصول چه چیز هستیم؟ من در شما، رفاقتي برابر و آزاد را ایجاد می نمایم. این مایهي شرم ساري نمیگردد. به نظر من عدم ایجاد تعالی و عظمت در پیوستن و دوست نداشتن مایهي شرم ساري است. ایجاد روابطي که با تمام ابعادش دوست داشته شود، ایجاد رابطه اي که قابل افتخار باشد، روابطي که شخص را به ویژه به وظایفش پای بند کند و همچنین زندگی با زن، عیب نیست، بلکه به نظر من چیزی است که باید آن را ترجیح داد. گفتن: "خویش را اینگونه وابسته کرده و فروخته بودم، اینگونه بردهي سنتها و مال و ملك فلان جا بودم"، حقارت نسبت به انسان است. بله، ممکن است پای بندي هاي وجود داشته باشند، اما پای بندي هاي بزرگ همانگونه که گفتم گسترش می یابند. البته این مشکل است. چیزی که خواهان گسترش آن هستم این عشق

می‌باشد. عشق کرد است، عشق بزرگ "بوتان"¹ است. عشق بزرگ به تشکیلات و عمل است. اگر بخواهید، می‌توانید در این عشق سهیم شوید. اگر نپسندید نباید با سرنوشتان قهر کنید و درخانه‌تان بمانید. بعدها اظهار نکنید که: "رفیقمان روراست نیست، حقایق را صادقانه نگفت". در دوست داشتن آزاد هستید اما دوست داشتن یک توفان توخالی غرایز نیست. قانون و قواعد آن را قبول کرده و آن‌گونه به آن خواهی پیوست. غیر از این دیوانگی است. فرار کن، فریب بده و بفروش! پس در دست ما چه باقی ماند؟ به هر پلیدی کشیده و بعد بگو: "من رابطه برقرارخواهم کرد. اما زن ویا زن‌هایی که می‌خواهم با آن‌ها زندگی کنم باید فاسد، دغلباز و فرومایه باشد. باید توانایی کاری را نداشته باشد، حرف نزنند، گفتگو نکنند و تصمیم نگیرند" ...! چطور شد؟ من این جنگ را با تمام ابعادش برای زندگی کردن انجام می‌دهم. گفتن "زبان زنان ما ناقص است، جسارت ندارند، او نباید چندان در این‌کارها شرکت نماید و بگذار دور بماند"، خود برده‌گی است. اگر چنین می‌شد و این مفهوم را قبول می‌کردیم، هیچ‌کدام از شما به وجود نمی‌آمدید.

رسیدن به عظمت روابطی این‌گونه سخت است. من هم به همین دلیل می‌گویم که ایجاد رابطه‌ی آزاد به اندازه‌ی جنگ دشوار می‌باشد. هرکاری کنم در طبیعت این کار، این مورد وجود دارد. رابطه‌ی آسان وجود ندارد. می‌گویند زیبایی با زور ایجاد نمی‌شود. من هم می‌گویم که به آسانی روابط ایجاد نمی‌شوند و به آسانی زیبایی پدید نمی‌آید. قهر و در تنگنا قرار گرفتن شما به من ربطی ندارد. این در ماهیت این کار وجود دارد. اگر بگویید: "پس ما هم همدیگر را فرومایه خواهیم کرد" و فرومایه نمائید من نیز برخوردی سخت با شما خواهم داشت. چگونه این مبارزه را به فرومایگی خواهی کشاند؟ البته بسیاری از شما متوجه این نیستید. اما این‌ها از یک نظر قوانین "آپو" هستند. من به ماهیت کار خویش واقفم. از قوانینی

¹ منظور عشق موجود در منظومه‌ی "مهم و زین" است که در بیگنشین بوتان روی داده است.

را که به زنان هم تحمیل می‌کنم، آگاهم. گفتن: "ما به این‌ها نیندیشیده بودیم"، مورد قبول نیست. اگر نیندیشیده‌ای، پس ماجراجو هستی. من هم نگرشی مخصوص به خود را در رابطه با ناموس و عشق دارم. انسانی که سال‌هاست صبر کرده و خویش را این‌همه منضبط نموده است، به آسانی فریب نمی‌خورد و فریب هم نمی‌دهد. چرا هرجا که می‌روم، هرکس دچار هیجان می‌گردد؟ چرا به احترام برخاسته و سرپا می‌ایستند؟ چرا در این لحظات از زندگی سنتی بریده می‌شوند. شاهد این هستید. شما هم کمی این‌گونه باشید. وقتی جایی رفتید، باید هر سویی را روشن کرده و موجب الهام گشته و دل‌ها را زنده گردانید. اگر در مورد تو گفته شود که: "باز هم بلاي سرمان آمد، باز هم کانون غیبت پیدا شد". چه می‌توان از این شخصیت فهمید؟ آیا ساختن بهترین و زیباترین شکل هر چیز، کار سختی است؟ ببینید من هم خویش را ساختم. آیا فکر می‌کنید من خودبه‌خود ساخته شده‌ام؟ در واقع من هر روز خویش را با چکش و سندان می‌کوبم. قبولاندن خویش به جامعه، خلق و حزب، جنگ بزرگی را می‌طلبد. حال مورد توجه دوست، دشمن و هرکسی می‌باشم. بدین‌گونه به صورت تشکیلات و جنگ درمی‌آیم. روح و دلی با جوهر گردبودن را می‌آفرینم. آگاهی گردبودن را ایجاد و وارد مبارزه اش می‌نمایم. اگر شخصیت خویش را به صورتی منظم نسازم، آیا موفقیت با یک نگرش پوچ مردانگی ایجاد می‌شود؟ می‌دانید که با ارزش‌ترین مردانگی در جامعه زورمندی است. کسی که کمی به دارایی و پمپا خود اطمینان دارد، بهترین مرد شمرده می‌شود. می‌دانیم که تا این‌ها بی‌مفهوم می‌باشند. اگر شخصیت مرد متفاوتی را نمی‌آفریدم، ممکن نبود بتوانم چند نفر را در جایی گرد هم بیاورم. اگر کسی بودم که زود فریب خورده و تحت تاثیر سنت‌ها و نظام قرار می‌گرفتم، آیا ممکن بود که این حرکت را به چنین وضعی برسانم؟ معلوم است که موفقیت برپایه‌ی آفرینش به چنین شخصیتی ایجاد می‌گردد. شما زنان هم کمی برای این اساس می‌توانید به خود آگاهی برسید. زیرا اشکال دیگر آن، چندان شما را نیرومند و باادعا نمی‌گرداند. سایر محیط‌ها نیز شما را چندان قدرتمند نمی‌سازد. اگر

بعضی‌ها می‌گویند، تو رهبر حزب می‌باشی باید گفت که من رهبری حزب را از صفر شروع کرده‌ام. با جنگی بی‌امان آن را ساخته و تا به حال این‌گونه ادامه می‌دهم. مسلک روزانه و شیوه‌ی مدیریتم چنین است. اگر P.K.K. نباشد، باز هم می‌توانم يك P.K.K. بسازم. آن را به شیوه و شکل زندگی خاصی رسانده‌ام. فکر می‌کنم که پدیده‌ی رهبری را درک کرده‌اید. فکر می‌کنم قدرت درست درک کردن و پیشرفت یکدیگر را به دست آورده‌اید.

در مقابل پدیده‌ی زن کُرد بسیار هوشیارم. در این موضوع به راستی يك مبارز و صاحب يك رفتار تاریخی، تئوریک و چاره‌ساز هستم. شما نیز در نتیجه‌ی این مورد تا حدودی پیشرفت می‌کنید. قدرت من تا این حد است. انسان بیشتر از این را تنها در آزادی می‌تواند در خود داشته باشد. میزان منشا نیرو بودن و پیوستن شما، می‌توانند مرا قوی نمایند. این نیز می‌تواند راه‌گشای نیرومند شدن شما گردد. شما را باید کمی ظریفتر و حتی جذابتر کرد. اگر آن‌گونه نباشد شما را سرکوب و طرد خواهند کرد و قیمتی نخواهید داشت. در آفرینش انسان نوین، باید به زن تمایل زیادی نشان داد. باید این را با هم انجام دهیم. بگذارید تمییلی یک‌طرفه نباشد، زیرا زن تا به حال يك طرفه ساخته شده است. مرد فرموده است و زن اطاعت کرده است. در طرز رفتار من این وجود ندارد. اصلاً از من انتظار چنین برخوردی نداشته باشید. زن موجود در برابرم چگونه باید باشد؟ با تفکری وسیع و تا حدی به این جواب دهید. من هم هنوز به آن نرسیده‌ام که زنی تمام‌عیار را چگونه باید ساخت؟ اما احساسات و حس پیش‌بینی‌هایی دارم. بر این اساس می‌گویم که هر چیز باید در جای خود باشد. ممکن است بگویید: "يك انقلابی شاید نتواند به این حد برسد." اما در واقع می‌رسد. در هر انقلابی رسیده است. مجبور است زیباترین ارزش‌ها را بسازد و این مورد را در هرچیز مشارکت دهد. همچنین مجبور است قابل‌قبول‌ترین ارزش‌ها را به سطحی عملی برساند.

اما این به فکر هیچ‌کدام از رفقای ما خطور نمی‌کند. با آنچه از گذشته بر جای مانده است زندگی می‌کنند. تئوری و پراکتیک انقلابی آن‌ها در حد سخن می‌ماند. همان‌طور که گفتم این دلیل اصلی سقوط قهقرایی و پسروی در هر انقلابی است.

در جایی که هر دستی در آن است نمی‌توان آشیانه ساخت

وقتی چارچوبی کلی در رابطه با پرسش "چگونه باید زیست؟" را ترسیم می‌کنیم، با برخی مثال‌ها می‌توان جواب‌های روشن‌کننده‌تری را توسعه داد. باز هم از خود شروع کنم. ابتدا شخصی که حق زندگی در کردستان را دارد چگونه باید خویش را مطرح نماید؟ من فقط برای این جواب سال‌هاست که خود را آموزش داده، مشغول کرده و تفکر می‌کنم. می‌توان گفت که بزرگ‌ترین تلاش را برای خود انجام می‌دهم. برای درک و فهم علم، فلسفه و دین‌هایی را که به اندازه‌ی انسانیت قدمت دارند، با هر چیزی که چشم می‌بیند، گوش می‌شنود و روح حس می‌کند در تلاشم و در پی تحلیل آن‌ها می‌باشم. نتیجه‌ی آن این است که شخصیت خود را بر اساس معیارهای روحی، فیزیکی و عملی است که با آن بتوانم خود را به تمام انسان‌هایمان بقبولانم، آن‌ها را مورد خطاب قرار دهم و توجه‌شان را جلب نمایم. می‌توانم خانواده، روستا و رفقای اطرافم را تحت تاثیر قرار دهم. اما این‌ها برای من کافی نیست. جهت تحت‌تاثیر قرار دادن خلق، ملت و حتی انسانیت، باید چگونه باشم؟ باید به مرحله‌ای رسیده و نمادی باشم که هرکس بگوید: "این به من مربوط است." این یعنی چه؟ این مبناي عمیق انسانی، ملی و در همان حال علمی را اساس قرار داده و به صورت بی‌امانی برای آن تلاش کن و در نتیجه موثر باش!

توجه کنید، جنگ برای موثر بودن، چقدر به تعیین منافع انسان‌ها و تعیین سیاست اساسی ملت بستگی دارد. همچنین دیدن، شنیدن و فهمیدن کافی نیست. این با تلاش بسیار و کار روزانه صورت می‌گیرد. در نتیجه‌ی این موارد انسان تا حدودی می‌تواند خویش

را بقبولانند. خود را به ملت، طبقه و زنان می‌قبولانم. نیاز بزرگ زن چیست؟ زن تحت فشار است و به خارج از زندگی اجتماعی رانده شده است. از شخصیت واقعی خویش بی‌خبر است. پس چیزی که باید انجام دهم این است که این احتیاج اساسی را برآورده و محیطی برای نیاز وی به آزادی آماده نمایم. کسی که خبره است، هم به این می‌اندیشد و هم آن را انجام می‌دهد. با نگاهی به گذشته، می‌توان جهشی پروازگونه را دید. توجه کنید جلب‌کردن زن‌ها آسان نیست. شما زنان ترسوئی هستید. در حقیقت قدرتی آن‌گونه هم ندارید. یکی می‌گوید: "می‌خواهم زن بگیرم" دیگری می‌گوید: "می‌دهم". زندگی شما به این چنگک معامله بسته است. نمی‌توانید با اراده‌ی آزاد، طلب‌چندانی را مطرح نمایید. اگر هم درخواست کنید، نمی‌توانید به دست آورید. کسانی که به اراده‌ی آزاد رسیده‌اند، زیاد وجود ندارند. اما اندیشه‌های من بزرگ می‌باشند. سیاست مربوط به زن و یا نیاز اساسی وی چیست؟ ما محیط آن را برقرار کرده و شما در آن سکونت می‌کنید. سایر حرکت‌ها نتوانستند حرکت زن را به وجود آورند. و نتوانستند از نمادهای درون نظام رهایی یابند. اما در میان ما آزادی بیشتری به دست می‌آید و گام‌های پیشرفته‌تری برداشته می‌شوند. در این مورد سربلند شده‌اید. آزادی تعیین خواهد کرد که به کجا خواهید رسید. حرکتی این‌گونه دارید. می‌بینید که آرزوی عمیق انسانی این مسئله با برعهده‌گرفتن نمایندگی آن امکان می‌یابد. دلیل اصلی اعتمادی که نسبت به رهبری دارید، این است. وگرنه به‌خاطر حیرانی چشم و ابروی سیاه وی نیست. به خاطر این است که به یکی از نیازهای اساسی شما جواب داده‌ام.

این به چه معنی است؟ ساختن و برقرار کردن بنیان‌های حرکت آزادی زن است. مهم‌تر از آن هم، قبول آرزو و توانایی انتخاب است. این در کدام شخصیت امکان می‌یابد؟ در این مورد مسابقه‌ای را شروع کرده‌ام. آن که بیشتر دوست داشته می‌شود چیست و کیست؟ و باید چگونه باشد؟ یک تئوری دوست‌داشتن را بنیاد نهادیم. یک دوست‌داشتن قابل قبول چگونه

می‌تواند پیشرفت نماید؟ برای این‌که برخی قوانین دوست‌داشتن حاوی معنایی ژرف باشند و مورد قبول واقع شوند، باید به برخی ارزش‌های اساسی پای‌بند بود. یعنی به جای "به دلم نشست و عشق ورزیدم" - این مطابق قوانین ما دوست‌داشتن نیست بلکه خیانت است - باید به قوانین دقت شود. شما زنان تا آخر با این حرکت و رهبری هستید. اما هنوز بین ما فاصله‌ای عظیم وجود دارد. می‌گویید: "اجازه دهید من به آسانی با یک مرد زندگی کنم". مرد هم می‌گوید: "اجازه بدهید به آسانی با یک زن زندگی کنم و یا آن را به آسانی به دست بیاورم". به نظر من این هنوز بسیار دشوار است. ممکن است بگویید: "ممکن است سخت باشد اما می‌توان همان‌طور که می‌خواهی زندگی کرد. هرگونه امکانات مادی و هر نوع قدرتی وجود دارد". این کار قوانین خود را دارد و مشکل است. اگر در تعارض با قوانین آن باشی، به وضعیت بچه‌هایی که گریه و شیون سر می‌دهند دچار خواهی شد. گریه و شیون هم خجالت دارد. باید با عظمت گریه کرد. چون زندگی را بر بنیادهای علمی ساخته بودم، ملت به کرات از من می‌پرسیدند: زندگی اجتماعی چیست؟ روابط خانواده چگونه باید باشند؟ روابط پدر و مادر و دوست و آشنا چگونه باید باشند؟ می‌پرسند که، فرزندان، دوست‌داشتن و عشق چیستند؟ در برابر تمامی این مباحث جوابی تمام‌عیار را ارائه می‌دهم.

از قوانین عشق و دوست‌داشتن بحث نمودیم. چرا به من نمی‌پویندید؟ زیرا برای شما سخت می‌باشد. خرده‌بورژوا هستید. به جای کارهای بزرگ، روزانه زندگی می‌کنید. اما من آن‌گونه نیستم. به دلیل این‌که دارای تعقل می‌باشم خویش را آشکارا تشریح می‌کنم. در حقیقت پیمانی دارم. هم‌چنان‌که پدر و مادرم به من می‌گفتند: "کسی به تو دختر نخواهد داد". نه من دختری می‌گیرم و نه کسی به من می‌دهد. این برای من به صورت یک اصل درآمد. چرا کسی به من دختر نمی‌دهد و یا چرا من نمی‌خواهم؟ فکر می‌کنم کمی به سبب واقع‌گرا بودنم می‌باشد. دختر دادن به من همچو دیوانگی محسوب می‌شود. زیرا طوری زندگی خویش را

تنظیم کرده بودم که اگر کسی برطبق قوانین جا افتاده به من دختر می‌داد، این به خانه خرابی وی می‌انجامید. زیرا تلاش‌ها و مشغولیت‌های من بزرگ می‌باشند. یعنی از نظر شخصیت‌های نظام، من سیستم را وارد یک قمار کرده بودم. من آزمونی داشتم. خانواده‌ی طرف مقابل می‌گفت: "ما خواستیم به دولت وابسته‌اش گردانیم". این در واقع یک ماجرای بزرگ سیاسی است. یک رابطه در چارچوب مبارزه با دولت - توسط یک آزمون در پیوند با آن - و شاید یک رابطه‌ی تاکتیکی باشد. اما تمام این معانی را در برمی‌گیرد. خانواده‌ی وی هم آن زمان تعجب کرده بود. بسیاری تا به حال هم می‌خواهند که رابطه‌ی آن زمان من را درک نمایند. و تا به حال درحیثتند. این رابطه یک تاکتیک حقیقی، یک شیوه‌ی حرکت بسیار آبی و غیرقابل انتظار بود. دخترک هم از درک این‌که از وی چه می‌خواهم عاجز بود. من از خواسته‌ی خویش تماما دور نیستم. در پی انقلاب و زنی مطابق انقلاب می‌باشم. اما اصولا در کار سیاست وجود دارد. این مسئله درک نگردید و من هم آن طور که باید می‌فهماندم، نفهماندم. آن‌ها اصلا مرا درک نکردند. این تبدیل به جنگی بزرگ گردید. بنابراین دختر دادن و دخترگرفتن به صورت قصه درآمد.

اما به نظر شما آسان است. می‌گویید: "گرفتیم، دادیم، قبول کردم، حل کردم"! این تبدیل به مشکل بزرگی می‌شود. آیا اینطور نیست؟ مسئله دختر دادن به من به یک مشکل دولت تبدیل شد. چرا؟ پس هم من و هم مادرم محق هستیم. زیرا انسان عاقل کمی این‌گونه فکر می‌کند. او در پیوند با فئودالیزم و بورژوازی است. من هم ریشه‌ای پرولتر و توده‌ای دارم. من اصل و نسب خویش را انکار نکرده و او هم که به هیچ وجه نمی‌کند. او مرا به طرف خویش می‌کشد و من هم او را. او می‌گوید وی را به دولت می‌رسانیم، من می‌گویم دولت را به کار خواهم گرفت و هرچه را که بلعیده از حلقومش بیرون می‌کشم. این یک جنگ وحشتناک تحت نام فامیل و یک جنگ به روش "آپو" می‌باشد.

مرا این‌گونه هم بشناسید. معلوم نیست با من در جنگ هستند یا تفاهم. در این مورد محق هستم. زیرا دوستی‌ها تقلبی‌اند و باشکوه نیستند. دوستی‌هایم، همچو داستانی بر سر زبان‌ها است. در این زمینه متکی به دوستی‌هایم‌انم. بسیار حساسم. حتی یک حرکت بی‌جا انجام نمی‌دهم. قدرت تاثیرگذاری عظیمی دارم. با احترام و پای‌بندم. از این نظر به من اعتماد می‌کنند. ببینید هنوز این‌جا¹ هستم و طوری که می‌خواهم زندگی می‌کنم. نمی‌گویند که کجا رفت، چه می‌کند. حق دارند. باید هر ساعت مرا نظارت کنند. برخی از دوستان اطرافم به من اعتماد دارند، و می‌دانند که از من بدی نخواهند دید، به همین سبب تا به حال آزادم. به این علت به هیچ وجه تسلیم نمی‌شوم. من آزادی را اساس می‌گیرم. موفق به ایجاد یک زندگی که از شیوه‌ی رایج خود خارج گشته، شدم. همان‌گونه که هیچ‌کُردی نمی‌تواند آن را انجام دهد.

می‌خواهم این را بگویم: خواستیم یک رابطه خصوصی برقرار کنیم. نتیجه به یک ماجرای سیاسی عمومی تبدیل شد. ذاتاً طرف مقابل هم می‌گفت: "این چیست که به سرمان آمد". احساسات وجود دارند. اگر ارضا کردیم کافی است! نخر، اصلاً مسئله به این آسانی نیست. داستان مرگ‌کُرد در این‌جا پنهان است. اگر من هم مانند شما برخورد می‌نمودم، اگر می‌گفتم: "همدیگر را پسندیدیم، فریب دادیم، خوردیم، نوشیدیم، کار تمام شد"، حال‌کُردبودنی وجود نمی‌داشت. اما شما به چنین زندگی و سهل‌انگاری از این نوع هزار بار راضی هستید. در همان ابتدا نابود می‌شوید. اعتراض و استعداد انتخاب ندارید و تحقیق نمی‌کنید. در واقع نمی‌دانید که چه می‌خواهید.

می‌دانیم که جنبه‌ی ضعیف انسان، غرایز وی هستند. اگر همیشه در پی غرایز بوده، و در پی تعالی ذهن و روح نباشید، زندگی شما در سطح یک زندگی حیوانی باقی خواهد ماند. اصلاً استعدادهاي نظامی نخواهید داشت. چیزی که می‌ماند خانواده و زن و مرد کُرد است. باید زن، مرد، بچه و پدر و مادر کُرد را به

¹ منظور سوریه است.

خوبی تحلیل کرد. من نیز. اگر چه نه به تمامی - آن‌گونه بودم. سعی داشتم يك پسر كُرد شوم. وقتی پسر به سن پانزده - بیست سالگی می‌رسد هرکس می‌گوید: "خدایا خانه‌خراب شدم". اسم دیگر ما را هم می‌دانید: هرکس می‌گفت: "دارو دسته‌ی خانه‌خراب"¹. بی‌خود این را به ما نمی‌گفتند. این را نیز جناح چپ ترك برانزده‌ی ما می‌دیدند. وقتی هفت ساله بودم هرکس می‌گفت: "خدا چنین بچه‌ای را نصیب هیچ خانواده‌ای نکند". به یاد دارم که می‌گفتند: "خدا نکند بچه هیچ کس مثل بچه عمر باشد"². آوازه‌ی نامم در روستا پیچیده بود. ناامیدترین بچه بودم. کسی بودم که لزوم فرار از او وجود داشت. تفاسیر در ارتباط من به شکل: "بچه‌شان دیگر از بین رفت. از بچه‌شان کاری بر نمی‌آید" بود. انگار با نگرش‌های روستایی در تضاد بودم. از مادرم برایتان گفتم. وقتی بچه‌ای بزرگ می‌شود، مادر برای او می‌خواهد چه کاری انجام دهد؟ می‌خواهد برای او تشکیل خانواده بدهد. مادرم می‌دید که چنین نگرشی در من وجود ندارد و می‌گفت: "از راه به در شد، کسی به او دختر نخواهد داد، بچه‌ام خانه‌خراب شد." وقتی وارد سیاست هم شدم هرکس معتقد بود که خانه‌خراب خواهد شد. گفتم که اسم "دارو دسته‌ی خانه‌خراب" به ما اطلاق شد.

این‌که کسی دختر می‌دهد یا نمی‌دهد مهم نیست. دختر گرفتن من مهم است. بیشتر از دادن و گرفتن چه باید خواست؟ هر کس باید به صورت متعالي بنگردد. پیشوا و رهبر در سطح ملی چیست و چگونه است؟ اگر رهبر احمق باشد و پدیده‌های بزرگ نسازد، فریبکار می‌شود. رهبریت او همچون رهبریت بارزانی می‌شود. رهبریت بارزانی چیست؟ روستائیان در مقابلش به حالت سجده در دیوان می‌نشینند. زبان زنان بند می‌آید. دختران پانزده ساله را به اشخاص هفتاد ساله می‌دهند. آن دختر هم فرار کرده و می‌رود. هیچ کس نمی‌تواند به هیچ

¹ YANDİM ALLAH ÇETESİ دار و دسته‌ی بی‌چیز و فقیر. نامی که "چپی" های ترکیه به گروه آپونیست اطلاق می‌کردند. اگرچه "چپی"ها به عنوان تمسخر این نام را بر آنها اطلاق کرده بودند ولی از نظر این‌که گروهی بودند که از صفر شروع کرده بودند تا حدودی صحیح بود

² نام پدر رهبری

وجه آرزویش را برزبان بیاورد. اما مرا هم می‌بینید هر چیز در حق من انجام داده و دیگر چیزی نمانده که بر سرم نیاورده باشید. چرا؟ زیرا شیوهی زندگی و اصول مخصوص به خود دارم. شما هر روز با آن بازی کرده و اختلاف پیدا می‌کنید. حال خواهید گفت: "چگونه این سخن به زنانه مثل ما، به زنانه که تا سرحد مرگ به رهبرشان پایبندند، گفته می‌شود". دیدیم، معلوم شد که یک پایبندی حقیقی است یا نه! زنان این‌گونه بسیار وجود دارند. می‌گفتند که تا سرحد مرگ به تو پایبندیم. روز بعد از آن نمی‌دانیم که دختر ما به کجا فرار کرده است. برای این‌که زن به ماهیت حقیقی خود برسد باید با قدرت باشد. من متهم نمی‌کنم. با اصول بزرگ رهبری زندگی می‌کنم. او چگونه به قدرت چنین زندگی برسد؟ اما ادعا دارد که عاشق گریلا بودن است. در پی مسائلی بزرگ است. اگر در پی مسائل بزرگ هستی، به دلایل بزرگی هم بیندیش. از من با اصرار اسلحه می‌خواهد. من هنوز اسلحه در دست نگرفته‌ام. می‌گوید: "نمی‌توانم صبر کنم." اسلحه به دستش دادیم. یکی‌شان آمد، دیدیم دست و بالش شکسته شده بود. پس چه شد؟! تو قول داده بودی؟ برای این‌که روحیه‌شان خراب نشود، زیاد به آن‌ها فشار نمی‌آورم. پس خودت را فریب نده، جلدی باش. تو اسلحه خواستی، اسلحه را برای زندگی کردن خواستی. پس زندگی واقعی را به تحقق برسان. اگر نمی‌توانی چرا لافزنی می‌کنی؟ چرا به آسانی می‌میری؟ این‌ها مسائل مهمی هستند. مهم‌ترین مسئله، چگونگی رفتار ما با همدیگر است. این برای من هنوز به صورت مشکل باقی مانده است. من چگونه با یک زن رفتار خواهم کرد. زن چگونه با من رفتار خواهد کرد؟ ممکن است بگویید: "هنوز هم در این مورد کاری انجام ندادی، آیا یک رهبر این‌گونه است؟" بله، رهبر کمی هم این‌گونه است. رهبر کمی با آن مشغول می‌شود. مردی که می‌توان او را قبول کرد، چگونه باید باشد؟ زن چگونه باید باشد؟ به چه چیز باید پایبند باشند؟ به این‌ها می‌اندیشم و بر رویشان بحث می‌کنم. شما در پانزده سالگی تصمیم گرفته‌اید. اما من به چهل‌وپنج سالگی رسیده‌ام، ولی هنوز بحث می‌کنم.

نگویید که "بدبخت شدیم، درخانه ماندم". به اندازه‌ی من که در خانه نماندید. من بیشتر از هرکس در خانه ماندم. اما ادعاهایی دارم. این کار، کار آسانی نیست. زن و شوهری رابطه‌ی پلید است. شوهرشدن هم پلید است. کلمات "دخترم" و یا "زنم" هنوز گوشم را می‌خراشند. بزرگ بودنی این‌گونه‌ی را نمی‌توانم نشان دهم. قدرت گفتن "دخترم" و یا "پسرم" را به کسی در خود نمی‌بینم. به سبب بی‌قدرتی من نیست، اما این‌ها برایم انگار حرفه‌ی گنده‌ی هستند. من حتی به بچه‌ها "بچه" نمی‌گویم. با بچه‌ها رابطه‌ی نظیر یک دوست نزدیک را دارم. با یک دختر جوان هم همچون یک دوست نزدیک رفتار می‌نمایم. با مادربزرگ هفتاد ساله‌ی هم همان‌گونه برخورد می‌کنم. احساسات و زندگی‌ی را که او در طول عمرش ندیده و نشنیده به وی می‌فهمانم. این را به یک بچه هم می‌فهمانم. چرا این‌ها لازمند؟ این‌ها ضروریات انسان‌بودن و احترام به خود است. اما شما با چشم بسته می‌گویید: "این را می‌خواهم، این را می‌گیرم". در حالی که قدرت آن را ندارید.

مثلاً اوضاع عاطفی شما را به دست بگیریم. خواهان ازدواج و عشق آزاد هستید. در این شکی نیست. اما به چگونگی توان انجام دادن آن اندیشیده‌اید؟ من چیزهایی را برعهده‌ی شما می‌گذارم، اما چیزهایی را هم برعهده می‌گیرم. قوانین عشق مختص به شما نیستند. من هم مجبور به رعایت‌شان هستم. شما هم مجبور به رعایت کردن آن می‌باشید. حداقل یک چارچوب میهن برای عشق لازم است. خارج از کشور هستی، اگر روزی منافع آن کشور به خطر افتاد و در خانه تورا تحت فشار قرار داده و زن و یا دوست تو را با خود برد، چه کار می‌توانی بکنی؟ چنین نمونه‌هایی در تاریخ زیادند. پس یک عشق در ابتدا باید در پیوند با میهن باشد. سرزمینی آزاد شده لازم است. این بدان معنی نیست که هیچ‌چیز نمی‌تواند توسعه یابد. اما میهن تو تحت اشغال است. در خارج از کشور در وضعیتی هستی که می‌توانی هر روز تحت ستم قرار بگیری. این‌جا نمی‌توانی یک زندگی معمولی را تشکیل بدهی. اگر من این‌جا یک زندگی معمولی تشکیل بدهم به معنی

خانه خراب شدن من است. شاید کسی بتواند همچو يك پادشاه در این‌جا زندگی کند اما من حتی نمی‌توانم راحت بخوابم. چرا؟ وقتی این کار را کرده و خویش را دچار آن نمایم، حزب نابود شده محسوب می‌گردد. مثلاً پراکتیک رفقای‌مان در کردستان جنوبی که می‌گفتند: "چند روستا در "هفتانین" و "خواکورك" بسازیم، و اگر نشد کمی این را به طرف "زله" توسعه دهیم"¹. نتیجه اش لیبرالیسم و تصفیه‌ی گریلا شد. در حالی‌که آن‌جا منطقه‌ی جنگی بود و وضع مناسبی برای این کار نداشتیم. اما راست‌گرایی آگاهانه راه را بر این مورد گشود. آن‌جا اوضاع مناسبی برای ساختن روستاها وجود نداشت. اگر به بزهای کوهی آن‌جا می‌نگریستید، از آن درس می‌گرفتید. بزکوهی قطعاً در جایی به صورت مداوم بر اساس "آخور من است" نمی‌ماند. اگر به این بزها می‌نگریستید می‌توانستید تئوری‌های متفاوتی بسازید. اما گریلای ما با نابودی روبرو است و در برابر خطر مرگ قرار دارد.

به این سبب‌که انسان واقع‌گرایی هستم، اولین محقق و راه‌گشای عشق و محبت می‌باشم. اما در جایی که شرایط آن وجود ندارد، آن را پی‌گیری نمی‌کنم. آیا این‌ها در شما وجود دارند؟ اصلاً وجود ندارند. آیا نگرش ما در مورد محبت این است؟ خیر. من واقع‌گرا هستم. به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام. برطبق يك خط رهبری بیندیشید. نمی‌گویم مثل من باشید. این آسان هم نیست. اما برای معنا دادن به برخی از پدیده‌ها به این مسئله نیاز دارید. در بیست‌سالگی هم این‌گونه بودم. به سبب واقع‌گرا بودنم، نه کسی مرا در این شرایط قبول دارد و نه من کسی را. با زن بیگانه چه خواهم کرد؟ او با انسانی همچون من چه خواهد کرد؟ حقیقت هم این‌گونه بود. خواستیم به يك رابطه‌ی رسمی گرایش یابیم. جدایی و جنگ را مطرح نمودم. در واقع معلوم نیست که تا کنون در حال جنگ با شما هستم و یا خلاف آن را انجام می‌دهم. چیزی که

¹ HEFTANÎN- XWAKURK- ZELÊ نام مناطقی باستانی و کوهستانی در جنوب کردستان که از ابتدای جنگ گریلایی مورد استفاده‌ی گریلاها قرار می‌گیرد و شاهد درگیری‌های بزرگی در جنگ 15 ساله‌ی پارتیزانی شده است. از نظر تقسیم‌بندی ایالت‌های جنگی گاه جزو زاگرس و اخیراً همچون ایالت جنوب محسوب می‌گردند.

نیرومند است، چیست؟ زمان این را نشان خواهد داد. بازهم واقع‌گرا هستم. جنگ و محبت هم‌زاد یکدیگرند. در کردستان ممکن است علاقه‌ها و احساسات به یک بن‌بست بیفتند. اگر این‌گونه رفتار نمی‌کردم، نمی‌توانستم پدیده‌ی کرد را تحلیل نمایم.

هرکس با دقت به مشاهده‌ی ما می‌پردازد. هزاران مرد و زن در درون صفوف مبارزه گرد هم آمده‌اند. با موانع موقت، تحریم روابط وجود دارد. ممکن است این از نظر برخی‌ها همچو دیوانه‌گی باشد. مثلاً کسی قبلاً نامزد داشته و یا ازدواج کرده است. تحریم برای او هم وجود دارد. ممکن است این به نظر او به سان دیوانگی باشد. می‌خواهد عاطفه را توسعه دهد. برای این مورد هم تحریم وجود دارد. وقتی بحث ارتش و زندگی ارتشی باشد، این مسائل متوقف می‌شوند. خوب اصلاً نباید باشد؟ می‌تواند باشد اما چگونه؟ باید میهن یا تکه‌ای خاک به دست آورد. حتی یک گنجشک برای لانه ساختن در ابتدا یک جای آزاد پیدا می‌کند. در جایی که هر دستی در آن است، نمی‌توان آشیانه ساخت. تو نمی‌توانی در حایي که دشمن آن را واجب به وجب اشغال کرده، آشیانه بسازی. می‌گویند: "خانه خراب شدیم". مشکل، مشکل خانه‌خراب شدن نیست. مشکل واقع‌گرایی است.

در صفوف ما بسیاری می‌گویند: "نتوانستیم جلو خود را بگیریم، تراژیک شد، برخی مجازات‌ها را هم متحمل شدیم". ارتباط بین زن و مرد به وجود آمده است. در پناهگاه فلان چیز روی داده است. معلوم است که وظایف به کناری می‌مانند. خود در پی ارتباطند. در نتیجه یک منطقه را از هم پاشیده و تشکیلات آن را از هم می‌پراکنند. به خاطر پنهان‌کردن ارتباط خویش، حتی رفیق خود را به قتل می‌رساند. تحت نام ارتباط مرگ را گسترش داده است. آیا عشق این‌گونه امکان می‌یابد؟ آیا غریزه‌ی جنسی این‌گونه ارزیابی می‌گردد؟ این پایه‌ای بسیار پلید و پست‌کننده است. بازهم محبتی لازم است. تو برای آن چه می‌کنی؟ این را در پناهگاه با شیوه‌ای مهلك نابود می‌کنی. قبل از هرچیز پای‌بندی و عشق به میهن لازم است. جهت توسعه دادن عشق به میهن، به دست آوردن

میهن لازم است. باید برای به دست آوردن میهن به گریلا بودن، اسلحه، عملیات و طرز و تاکتیک آن اندیشید. اگر مدعی عشق خویش هستی، جهت تحقق آن منطقه ای را آزاد کن و تشکیلات آن را ایجاد کن. می‌گویند: "من به اینها فکر نکرده بودم." پس تو دغلبازی و خود را فریب می‌دهی. این بار به طرزی انتحارگونه حمله می‌کند. تو نه برای مرگ بلکه برای رهایی می‌جنگی. می‌بینم آن‌گونه که می‌خواهد نمی‌تواند زندگی کند. در این وضع به یک شیوه‌ی گریلایی دور از قانون و قاعده پناه می‌برد. این در همه‌ی شما بدین‌گونه است. عشق و مرگ شما هم بی‌حساب و بی‌قاعده است. این شخصیتی است که تحلیل نگشته و خود را برای به بازی گرفتن رها کرده است. من در این سن در یک نظم معمولی نیستم. آیا در انقلاب شخص نظم مخصوص به خود را دارد؟ در انقلاب هرچیز غیر معمولی و فوق‌العاده است. همچنان‌که بزرگی به معنی آفریدن ارزشها است.

اگر می‌توانی بر اساس حقایق دوست بداری و زندگی کنی، دوست داشته باش و زندگی کن

از ابتدا گفتیم که زن هم باید در این کار مشارکت داشته باشد. زن چگونه مشارکت خواهد کرد؟ من از زن یک سوال دارم: تو کیستی؟ چستی؟ و از کجا می‌آیی؟ حق شناختن زن را دارم و می‌خواهم او را با تمام جوانب بشناسم. چرا خود را وابسته کنم؟ می‌خواهم پدیده و ملت کرد را توسعه دهم. در اساس ارتباط زن و مرد در میان کردها، حس ملی را نابود کرده است. آیا این کافی نیست؟ و من نیز این خطا را مرتکب و آن را از بین ببرم؟ آیا به این مورد فرصت خواهم داد؟ مادامی که مرا رهبر می‌نامند پس باید بروی آن کار کنم. این زن کیست؟ چستی؟ چگونه آن را ارزیابی می‌کنیم؟ زنان را با تمام جوانبشان ارزیابی می‌نمایم. همه‌ی شما فریبکار هستید. اگر کوچک‌ترین فرصتی بدهم، می‌توانید بسیاری از مردان را فریب دهید. مردان در اساس با غریزه‌ی جنسی برخوردارند بسیار اشتباه دارند. عدم تعیین

سیاستی درست در رابطه با غریزه‌ی جنسی، می‌تواند سبب نابودی ارتش شود. اگر فکر می‌کنید که تعیین سیاست آسان است، تنگ‌نظر هستید. در ارتباط با غریزه‌ی جنسی دارای رفتار سیاسی بزرگی می‌باشیم. زیرا مرد و زن کرد در این شرایط با مسئله‌ی غریزه‌ی جنسی همدیگر را فرسوده می‌کنند. ازدواج‌های در سنین دوازده - پانزده سالگی می‌توانند چه معنایی داشته باشند؟ زن هنوز بیست و پنج ساله نشده باید هفت-هشت بچه را بزرگ کند. مرد هم دیگر خمیده می‌شود. در بیست و پنج سالگی نه زنی در میان می‌ماند و نه مردی. مجادله برای بزرگ کردن ده بچه وحشتناک است. بچه‌ها امکان تحصیل ندارند. و زن هم از بین می‌رود. از این زن و شوهری چه می‌فهمیم؟ ماجرای وحشتناکی است که با دهشت با آن برخورد نمودم. گفتم که در این کار من نیستم.

علی‌رغم تمام این‌ها حقیقت زن را می‌بینم. چگونه؟ می‌گویم آزادی زن اینگونه تحقق می‌یابد. و رفته رفته آن را توسعه می‌دهم. حرکت آزادی زن را تا وجود فیزیکی وی گسترش می‌دهیم. می‌گویم: رفیق گرامی! سرت را اینگونه بلند خواهی کرد. اینگونه گام برخوایی داشت. این شیوه‌ی راه رفتن طرز برده‌ها است. نگاه کردن شیوه‌ی فرار است و چندان در رفاقت نمی‌گنجد. این احساسات تو پس مانده‌ی فنودالیزم است. علاقه‌های تو منجر به فرار و خیانت می‌شوند. دیگر جنبه‌ای که از آن انتقاد نکرده باشیم نمانده است. زن ملی را می‌آفرینیم. چطور خواهد شد؟ باید بسیار آگاه شوی. روح تو باید هرچیز را همچون آینه به وضوح نشان دهد. وجود فیزیکی تو باید همچون هنرپیشه‌ها باشد. همانند مجسمه. من چکار کنم؟ هنوز بیست ساله نشده زنی فرسوده می‌گردد. نمی‌توانم چنین زنی را در ماجرای آزادی‌مان بگنجانم. اگر قبلاً انجام داده باشند، من مسئول آن نیستم. اگر می‌خواهند در میان صفوف ما آن را توسعه دهند، تو اجازه نداری زن را به این حال و روز بیندازی. شرایط اقتصادی و اجتماعی و وضعیت سیاسی ما نمی‌تواند داشتن ده بچه را تحمل نماید.. این به کناری، اصلاً اولین ارتباط آن‌ها هم نامعلوم است. دوست بدار تا می‌توانی،

دوست داشته شو تا می‌توانی. در چارچوب مبانی آن آزاد هستی. گامی را هم بر نمی‌دارد. شخصی که اولین گام را بر ندارد چگونه می‌تواند ازدواج نماید؟ حتی دست دادن و نگاه کردن آن واقع‌گرایانه نیست. به نظر من نگاه‌ها باید پر قدرت باشند.

اگر دونفر را که با هم ارتباط دارند به حال و روز خود بگذاری، روز دوم یا فرار می‌کنند یا به خیانت کشیده می‌شوند. با چنین ارتباط زن و مردی چه خواهیم کرد؟ نه حرمت دارد و نه احترام، نه توازن دارد و نه معیار و ملاک. یعنی حتی اولین کلمات محبت را به همدیگر ابراز نمی‌دارند. اگر معنی "چرا همدیگر را دوست داریم، چرا دست در دست همدیگر می‌گذاریم" را نتوانید به همدیگر بفهمانید، اگر در همان ابتدا منجر به افشاگری، پست شدن و پست کردن شود، پس ما از این رابطه زن و مرد چه می‌فهمیم؟ نبودن آن بهتر از بودن است. اگر بهترین مرد و زن هم تحت نام دوست داشتن همدیگر، رابطه ایجاد کنند، خواهیم دید که این بلاي سرم خواهد شد. چگونه؟ زن خواهد گفت: "من کنیز تو نیستم، باید زندگی مرا تامین نمایی. من می‌خواهم بنشینم، اگر نگاه نکنی قهر خواهم کردم، گریه خواهم کرد." مرد او را به این راه کشیده است، زن بیچاره چرا چنین طلبی نداشته باشد!

به سبب اینکه انسانی واقع‌گرا هستم، خودم را دچار این بازی‌ها نمی‌کنم. شما هم خودتان را دچار نکنید. یک مرد شما را از آن خود کرده و در همان ابتدا نابودتان خواهد کرد. خود را خانه خراب می‌کنید. با شکوه خواهید گفت، من چه شدم، چگونه به این وضع دچار گشتم؟ تو باید در ابتدا فکر می‌کردی و مرد خود را می‌شناختی. خوب فکر نکردی. این کار با تفکر انجام می‌گیرد. من نمی‌گویم دوست داشتن نباید وجود داشته باشد. اگر باشد، باید چارچوب صحیحی داشته باشد. مطمئن هستم که در روابط خود به خصوصياتي که ذکر کردم هیچ توجه نمی‌کنید. خودتان را بسیار احساساتی می‌پندارید. اما من خویش را به خوبی تشریح کرده‌ام. می‌دانم که خویش را به دوست‌داشتنی‌ترین وضع درآورده‌ام. کمتر کسی وجود دارد که بتواند مرا به صورت صحیحی دوست داشته

باشد. من چرا خویش را به وضعی دوست داشتی درمی آورم؟ طبیعی است که برای ایجاد شرایط ملی به این کار می پردازم. اگر تمام زنان کرد مرا دوست نداشته باشند، من نمی توانم رهبر شوم. حتی اگر چنین رفتار درستی در مقابل زنان را به دست نیآورم، نمی توانم رفیقی برای آنان باشم و همانند دیگران می شوم. وقتی کسی رهبر نامیده می شود، مجبور است که به این اسم پای بند باشد. مجبور است که در شکل و محتوا، همه چیز را به صورت تمام عیار توسعه دهد. آیا سایرین این گونه اند؟ "آغا"یی مثل بارزانی زن را سرکوب و از آن خود می کند. با مادیات زن را به طرف خود می کشد، چماقش را فرود می آورد و حرم سرایش را می سازد.

البته شما هنوز با چنین دنیایی آشنایی ندارید. آگاهای قدیمی در چند لحظه می توانند نفس تن را بگیرند. فریب نظام را هم نخورید، نفرت آور است. زن در داخل نظام فرومایه تر شده است. نا آرامی درون خانواده تمام جامعه را دربر گرفته است. این نظامی بدتر از نظام فئودالی است. نظام بدتر دیگری هم وجود دارد: سیستم نفرت آور کاپیتالیسم. می ماند موردی که سخت است. اگر می توانی براساس حقایق دوست بداری و زندگی کنی، دوست داشته باش و زندگی کن. اولاً ما مبارزه و جنگی را در پیش رو داریم. وقتی با زنی جوان وارد ماجرای عشق می شوی، این که وی تا چه اندازه می تواند مبارز باشد را مدنظر قرار بده. من برخوردهایی دارم. اگر یک دختر روستایی هم در برابر من باشد، تحقیق کرده و سعی می کنم جنبه هایی از وی که بتواند شخصیت خویش را توسعه بدهد، بیابم. مثلاً می توانم برخی از خصوصیات را که در "ترکان شورایی"¹ - که سعی می شود به عنوان یک شخصیت زن غیرقابل وصال جلوه داده شود - دیده نمی شود، در وی ببینم. هم چنان که اگر دختران روستایی جهت آزادی زندگی قبلی خود را ترک کرده شده باشند، می توانند موضوعی برای پدیده ی عشق شوند. همچنین اگر زنان مشهوری که گفته می شود بسیار دوست

¹ هنرپیشه ی سینمای ترک.

داشته می‌شوند، اگر با یک برخورد درست آزادی بررسی گردند، سرانجام خواهیم دید که چنین نیست. مثلاً چند روز پیش گفته می‌شد که "مادونا"² دیگر دوست داشته نمی‌شود. اکنون هیچ علاقه‌ای نسبت به این زن که مردان او را می‌پرستیدند، وجود ندارد. پدیده‌ی دوست داشتن خود به خود و فقط با احساسات زیاد به وجود نمی‌آید. اما مردان و زنان بسیاری وجود دارند که در این وضعیت می‌باشند. به هم‌دیگر برخورد و رابطه ایجاد می‌کنند. هیچ کاری این‌قدر آسان نیست. با یک رابطه‌ی حقیر هم‌دیگر را فرومایه می‌کنند.

من در این موضوع هشیارم. آیا بدون مشارکت بی‌حد و مرز دنیای آزادی، خویش را وابسته خواهم کرد؟ بزرگترین جنگ من در مقابل کسانی بود که می‌خواستند مرا به خویش وابسته کنند. مادرم می‌خواست وابسته ام کند. به او گفتم: "تو مرا با اندیشه و طرح آینده‌ام به دنیا نیاوردی". رابطه‌ی ما این‌گونه بود. سخن جالبی است و تا به حال در ذهنم مانده است: "مانند تو صاحب بچه نخواهم شد". معلوم است که خوب فکر کرده‌ام. شما خندان از آن می‌گذرید. اما وقتی احساس مسئولیت شود، بچه‌ها این‌گونه به دنیا آورده نمی‌شوند. تو چیزی به دنیای بچه‌ها نخواهی داد. مدرسه، بهداشت، میهن و آزادی وجود ندارد. هیچ‌چیز وجود ندارد. بچه را به وسط میدان می‌افکني. این درست نیست. من این را یک زندگی حیوانی می‌نامم. چه خوشبختم که مرتکب چنین گناهی نشده‌ام. قبل از هر چیز برای بچه‌ها، میهن، آزادی و امکان زندگی آزاد لازم است. بهتر است به جای این‌که صاحب مردی بد باشید، شانسی برای زندگی آزاد داشته به وجود آورید. زن هنوز به بیست سالگی نرسیده، که مرد بد وی را به وضعی فجیع درخواهد آورد. برای امتحان یکی از شما را شوهر می‌دهیم. یک هفته بعد به آن می‌نگریم: با نابودی رو در رو می‌شوید. چرا؟ چون وضع مناسب نیست و شرایط تاب تحمل این مورد را ندارید. پدیده‌ی عشق به این

² هنرپیشه‌ی زن آمریکایی

آسانی پیش نمی‌رود. من این مسئله را به چنین وضعیتی نرسانده‌ام. من در پی علم هستم. سعی در اجرای فلسفه‌ی آزادی دارم. نتیجه‌اش این شد. مسئله‌ی زن، احساس و عشق این‌گونه ایجاد شدند.

با دیدن یک مرد چشم‌تان را نبندید. انتقاد کنید. حتی مرا نپسندید و انتقاد کنید. ممکن است جنبه‌های بسیاری داشته باشم که غیر قابل پسند باشند. انتقاد کنید و بگویید فلان خصوصیت تو را نمی‌پسندیم. اصلاح کن! این حق شماست. زیرا می‌توانید این‌گونه انتقادات را از کسی که رهبر شما محسوب می‌گردد بکنید. رهبر هرگونه که بخواید به شما شکل ببخشد، شما هم می‌توانید همان‌گونه به او شکل ببخشید. از نظر یک زن کرد، یک مرد چگونه باید باشد؟ جواب این سوال را پیش من می‌توانید بیابید. زیرا کسی هستم که می‌خواهم در سطح یک رهبر باشم. اگر بتوانید خواسته‌ی زن کرد را برآورده سازید، گامی غول‌آسا در جهت رهایی را برداشته‌اید. اگر هم شما نگویید، من خویش را مطابق زن کرد تنظیم می‌کنم. باید طوری باشم که هر زن مرا بپسندد. ممکن است بگویید رفیق! آیا کافی نیست؟ کافی نیست، باید خود و تمام چیزهایم را بیشتر بقبولانم. این بسیار مهم است. زیرا من فریبکار نخواهم شد. شرایط ملی این همه پای‌بندی را به من فرض می‌کنند. من هم مجبورم که جدی باشم. به همان‌گونه که به این زنان فشار آورده و بگویم: "این‌گونه مبارزه کن، این‌گونه آگاه شو، این‌گونه خود را سازمان بده"، مجبورم که نماد ایده‌آل آن‌ها نیز باشم. شما را هم برای این‌که همچو جوابی معنادار برای سوال "چگونه مورد قبول واقع خواهیم شد؟"، باشید پرورش می‌دهم.

مردی چگونه را و به چه شکلی مطرح خواهیم کرد؟ شاید بگویید: "ما سوال چگونه مردی را خیلی وقت است که حل کرده‌ایم". به نظر من اشتباه می‌کنید. شاید جنبه‌هایی و شخصیت‌هایی وجود داشته باشند که پسندیده باشید. شاید از فرهنگ "یشیل چام"¹ یا فرهنگ فنودالی متأثر شده باشید. اما به نظر من

¹ YEŞİL ÇAM سینمای ترک، نام خیابانی در محله‌ی "بیگاوغلو" ی استانبول که پاتوق سینماگران و هنرپیشه‌های معروف ترکیه است. هولیوود ترکیه.

کافی نیست. باید به نگرش نوین در مورد مرد برسید. باید از اولین دست دادن تا هر رفتاری دیگر مطابق خواست شما باشد. آیا مایه‌ی شرم‌ساری است؟ طلبی این‌گونه حق شماست. با کسی که به شیوه‌ای صحیح به شما دست ندهد و با شما صحیح برخورد ننماید چکار خواهید کرد؟ کسی را که نسبت به شما محبت و احترامی نداشته باشد، چه خواهید کرد؟ شخصی این‌گونه را تبدیل به بلاي سرخویش خواهید نمود. هم‌چنان‌که در این وضع سایه‌ی مردان بر سر زنان همچو غولی می‌باشد. از نظر فیزیکی ضعیف هستید، اکثراً سرکوب می‌شوید. سوال "چگونه مردی؟" برای شما هم بسیار مهم است. جستجوی مردی که وجود فیزیکی و احساسات شما را سرکوب نکند مهم است. لازم نیست در همان نگاه اول به روابط جنسی بدوی فکر کرد. روابط نه برای غریزه‌ی جنسی بلکه برای پیشرفت روحی و ذهنی حتی برای تعالی غریزه‌ی جنسی هستند. این سبب زایش یک اشتراک نیرومند زن و مرد می‌شود. از هم فرو نمی‌پاشد، به فریب دادن نمی‌انجامد، به میهن خیانت نمی‌کند و با آزادی و روح فردی انسان تضاد پیدا نمی‌کند. روابطی این‌گونه جهت ایجاد پایه‌ی زندگی انسانی راه‌گشا می‌شوند.

البته که این را با مبارزه خواهیم ساخت. من خود نیز موضوع این کار هستم. به سوال "چگونه مردی باید بود؟"، جواب می‌دهم. سعی می‌کنم جوابی هم برای سوال "چگونه زنی باید بود؟" بیام. با صبر و اصراری زیاد این را ادامه می‌دهم. خویش را به وسط میدان انداخته و توان پذیرایی هر انتقادی را هم دارم. شما هم درست رفتار کنید. می‌توانیم با همدیگر به نتایج مهمی برسیم. اصلاً خجالت ندارد. من به جای سرکوب دختری دوازده ساله با اتکا به قدرت و مقام و وادارکردنش به ازدواج، در او نیروی بی‌نهایت اراده را توسعه می‌دهم. زیبایی، آرزو و استعداد انتخاب را در او ایجاد می‌کنم. این شیوه‌ای است که آن را بیشتر ترجیح می‌دهم. مهم‌ترین اقتضای احترام من به خود این می‌باشد. هیچ‌وقت درمقابل یک زن و یا دختر جوان سرکوب‌گر نخواهم بود. او را محتاج خود نخواهم گرداند و به وضعیت یک شخصیت وابسته

درخواهم آورد. زن باید با آزادی خویش حرکت کند. راه حل را اینگونه می بینم. و خود نیز این را می خواهم.

ملاك هاي زندگي ام همه گير هستند. هيچ كس نبايد اشتباه درك كند. زني كه ملك هاي من با زندگي را به دست بياورد مي تواند همي ملت را مخاطب قرار دهد و در تمام وظايف وعده ي پيروزي بدهد. اگر ازدواج کرده باشد هم اصلا مهم نيست. تبديل به دوست شده است. وقتي انسان دوست شد، مي تواند ازدواج هم نمايد. اما در ابتدا حتما بايد به حدود دوستي برسد. بايد در اين مورد بسيار با ادعا باشد. به ميزاني كه با ادعا است، بايد واقع گرا و عمل گرا نیز باشد.

مي خواهم تا حدودي آخرين گفتگوها را اينگونه ملموس تر گردانم. به نظر من به جاي نزديك شدن به مسائلي كه همچو تابو ديده مي شوند، بايد از غريزه ي جنسي گرفته تا زيبايي، از روحيه گرفته تا آگاهي پيشرفته، هرچيز را برطبق جنگ براي آزادي خویش به دست گرفت. و يا در اساس وابسته و يا جهت پيشرفت آن بايد مورد ارزيابي قرار داد. بايد بتوانيم گفتگوها را به صورت واقع گرايانه پيش ببريم. بايد رفاقت حقيقي را به همدگر تحميل كنيم. به هيچ وجه نبايد از نظر دور بداريم كه اين مطلب كاري است كه به اندازه ي يك عمليات گريلايي با ارزش است. به هيچ وجه راهي براي گذر از فرومايگي وجود ندارد. گم كردن و زشت نمودن خویش لزومي ندارد. احتياجي به بي احترامی نیست. قوانین زندگی ما قوانین جنگ هستند. از این نظر نظامی هستیم. مشغولیت فکری و عملی در این چارچوب است: زندگی که از فرق سر تا نوک پا در هر ذره اش نظامی بودن را از نظر دور نمی دارد و مسابقه ي بزرگ آزادي و زندگي كه در حال جهش به سوي آن است. با شما در اين چارچوب گفتگو مي نماييم. در حال تفكر هستيم. ايمان دارم كه نتايجش موفقيت آميز خواهد بود و اين برارنده ي رفقايي نظير شما كه جان بر كف هستند، مي باشد.

مناطقى كه از آن آمده ايد، شما را در تنگنا قرار داده است. اشتياق شما به آزادي به طوري صحيح شكل

نگرفته و از بین رفته است. در ارتباط با جنگ برای آزادی به دست گرفته نشده است. به همین دلیل گاه در تنگنا قرار گرفته و دچار بحران می‌شوید. این نباید وضعی طبیعی و قابل قبول باشد. باز هم باید در طلب آزادی باشید. اما با در نظر گرفتن پایبندی به مبارزه برای آزادی و زندگی آزاد، در صورت لزوم باید به نوگرایی و تحول رسید. بدین‌گونه باید مشارکت را واقع‌گرایانه نمود. در اصل این چیزی است که می‌خواهیم تمام رفقایمان، در حد توان در زندگی بکار ببرند. با جان و دل مشارکت نمائید و به صورت صحیحی زندگی را برعهده بگیرید. باز هم کسی که موفق خواهد شد، شما خواهید بود. از این نظر درک و عمل به رهبری با تمام جوانبش سبب آفرینش زن و روابط آزاد خواهد شد.



عشق کاري چندان آسان نيست، احترام زيادي را
ميطلبد.
بنیادش نیز متکي بر سازماندهيها و موفقيتهاست.

دنیایی جهت به دست آوردن وجود دارد

اصطلاحات را روشن‌تر کرده و از زندگی سنتی انتقاد می‌نماییم. سوال زندگی نوین چگونه باید باشد را به کرات می‌پرسیم. همان‌چنان که شخصی که می‌خواهد انقلاب انجام دهد سعی در رهاشدن از تمام وابستگی‌های کهن به جامعه و بنابراین سعی در خالی شدن دارد، همان‌گونه هم یک زن برای آزادشدن ضروری است که راه پاره‌کردن زنجیرهای بردگی را بداند. جهت انقلابی شدن، تنها حس کردن سنت، اخلاق و موقعیتی که در چارچوب نظام از طرف خانواده و اطرافیان به زن تحمیل می‌شود، شدن کافی نیست. زن با دیدن زندگی نوین، رسیدن به آن و حمله‌ای که بر اساس جای دادن آن در ذهن خویش انجام می‌دهد، به راه آزادی وارد می‌شود. اما تابوهای عظیمی دارید، حتی جسارت ندارید که از در مخالفت درآیید. این فقط برای جبهه‌ی زنان مصداق ندارد، فقط برای جامعه هم نیست، بلکه برای رفقای که به حزب پیوسته‌اند هم می‌گویم. این مورد در ساختار مرد هم وجود دارد. در این اواخر در تحلیلاتی که انجام دادیم سعی کردیم که این را خوب توضیح دهیم. در مورد این مسئله می‌گوییم که بیایید خود را به دیسپلین تشکیلاتی و نظامی وفق دهیم. این بد نیست، هیچ‌کس جرات تندروری ندارد، اما این به تنهایی یک راه‌حل نیست. جای گرفتن زنان در کوهستان با اسلحه‌هایشان در شرایط آزاد و برابر گامی پیشرو است. زندگی بدون احساس فشار مردها هم یک ملاک برابری است. اما آیا زندگی در موضوعات اساسی تحلیل‌گشته است؟ خیر!

هرلحظه ممکن است دو طرف حملات اشتباهی علیه همدیگر انجام دهند، این مسئله بسیار جالب است. مثلاً آن‌هایی که ریشه‌ای روستایی دارند با یک اشاره‌ی چشم و ابرو به سرعت می‌توانند همدیگر را فریب داده

و فرار کنند. مجبور به ارزیابی واقع‌گرایانه هستیم. چطور شد برخی از جنگجویان ما تا فرصت را به دست آوردند، همدیگر را فرار داده، رفتند و بزرگترین خیانت را انجام دادند. مثلاً مدیر است اما وقتی يك دختر در کنارش کمی ضعف نشان می‌دهد، به راحتی و براساس فردیت عظیمی، تمام وظایف و قوانین را به کناری می‌نهد، حتی با اینکه می‌داند ممکن است به خیانت بینجامد، می‌تواند به هر ارتباط نامتعادلی اقدام نماید. بدتر از آن شیوهی روابط رفیقانه را در برابر همدیگر ایجاد نمی‌کنند. حتی نمی‌توانند يك "خوش‌آمدید" را به شکلی صحیح بر زبان برانند. به‌ویژه در موضوع دوست داشتن و عشق نمی‌توانند حتی دو کلمه صحیح را کنار هم آورده و ارائه نمایند. این وضع همه‌گیر است. تحت نام دوست داشتن بسیاری از روابطی که تعیین می‌شوند، به راحتی به شکلی فاسد به صورت بسیار خطرناک مورد تفسیر واقع می‌شوند، به‌ویژه می‌تواند منجر به صدور فرمان قتل زن از طرف مردان گردد. انگار خودش هم فریب داده شده است! ممکن است به ارزیابی این‌قدر ناحق و نابرابر دست زند. از طرف دیگر اصلاً معلوم نیست که آیا فاسد است یا نیست.

خب، آنی که فاسد نیست چه خواهد شد؟ هیچ کس به فکر این مورد نیست. همچو يك به زنجیر کشیدن نوین خویش و محکوم شدن در مقابل زندگی می‌شود. وقتی موضوع را گسترده‌تر می‌کنیم و به عرصه‌ی اجتماعی وارد می‌شویم— که به آن احتیاج وجود دارد— با وارد شدن به حزب نه در آنی آزاد می‌شود و نه از عادات کهن رهانیده می‌شود. به‌ویژه رهایی از ساختار سنت اخلاقی کهن به جای خود بماند، این بیشتر سرکوب می‌شود و حتی ظریفتر می‌گردد.

باید در این‌جا برخی اصطلاحات را بیشتر توضیح داد. ما در این یکی— دو سال اخیر تحلیلاتی را انجام دادیم. بر روی زندگی متکی به غریزه‌ی جنسی يك دهاتی، و کیفیت زندگی يك خرده‌بورژوا مشاهداتی را انجام دادیم. بر روی نگرش ناموسی که به آن متکی است و حتی مسئله‌ی تأثیرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که آن را اساس می‌گیرند با تمایل بسیار کار

کردیم. کسانی که در ظاهر بسیار باغریزه‌ی جنسی مخالفت می‌ورزند، می‌بینیم که در اصل رفتاری مبني بر غریزه‌ی جنسی ابتدایی دارند. می‌دانیم که این هم در زنان و هم مردان سبب وضعی بسیار زشت می‌شود، همیشه غریزه‌ی جنسی را به صورت یک وسیله‌ی ضعیف‌کننده به دست می‌گیرند. و اشخاص نمی‌توانند خویش را از آن برهانند.

رفتار نادرست با غریزه‌ی جنسی و بحران بزرگ اجتماعی

وقتی به دنیا نگاه می‌کنیم، می‌اندیشیم که امپریالیزم مطابق میل خویش این مسئله را به صورت مثبت و در جهتی پیشرفته‌تر حل نموده است. اما در کشورهای وابسته و خلق‌های تحت‌ستم، غریزه‌ی جنسی را تبدیل به یک پدیده‌ی تضعیف اجتماعی نموده است. امکان ندارد که در جامعه‌های عقب‌افتاده‌تری نظیر ما، با یک رفتار بسیار ابتدایی جنسی که به شکلی ضعیف دچار آن است، را ندید. این با ساختار الیگارشیکی ارتباط دارد. چنان فشار و محرومیتی ایجاد شده که به غیر از غریزه‌ی گرسنگی و جنسی فرصتی را برای اجتماعی شدن باقی نگذاشته‌اند. چه رسد به سطحی سیاسی و یا ایدئولوژیک رسیدن. در واقع نگرش ناموس، یک نگرش ایدئولوژیک است. اما ما از این چه می‌فهمیم؟ کسی که زن، دختر و یا نامزد دارد، به زعم خودش اگر کسی به آن‌ها چشم بدوزد، بی‌ناموس است. اگر از آن‌ها خوب محافظت ننماید، آن وقت خودش بی‌ناموس است. فکر نمی‌کنم محتوایی به غیر از این داشته باشد. حال بهتر می‌فهمیم که این تا چه اندازه ناکافی است. در واقع آشکار است که این شیوه‌ی نگرش نمی‌تواند موجب رهایی زن، دختر و نامزد گردد. اصلاً خود در درون خود بی‌ناموس‌ترین نگرش است.

خب، تابو شدن این‌گونه‌ی غریزه‌ی جنسی، شخص را به کجا می‌برد؟ شخص را به وضعی دور از اجتماعی‌شدن، امکانات اقتصادی و قدرت سیاسی دچار می‌سازد. این چنین شخصی به غیر از ابراز غرایز چیزی در دستش نمی‌ماند. این بسیار ملموس است. البته اگر پدیده‌های غرایز گرسنگی و جنسی از یک مرز محدود

پایین‌تر باشند، همدیگر را بسیار خوب پرورش می‌دهند. با گسترش غریزه‌ی گرسنگی، غریزه‌ی جنسی گسترش می‌یابد. اگر غریزه‌ی جنسی گسترش یافت، موجب گسترش دیگری را فراهم می‌کند. بنابراین هر دو همدیگر را توسعه می‌دهند. این یک بحران و خیم اجتماعی است. بدتر از آن به یک ذهنیت تبدیل شده است. این ذهنیت ابتدایی خانواده، ذهنیت "زن-شوهرم"، ذهنیت پرستش بچه است. بچه‌اش را فلج به دنیا آورده است، اما او بچه‌اش را همچو با ارزشترین موجود دنیا می‌بیند. در حالی‌که بزرگترین بدی را در حق بچه مرتکب شده است. اما به نظر او این ممکن نیست. من هنوز تعجب می‌کنم. در آزمون زندگی خود هم این را بیان کردم. هیچ‌چیز برای بچه وجود ندارد. اما علاقه‌ی مفرط اینان نسبت به بچه را چگونه توضیح خواهی داد؟ مادامی‌که دوست‌داشتن تو تا این حد صادقانه باشد، پس چرا بچه را با دردها و اضطراب‌ها رو در رو می‌گردانی؟ همی آن‌ها در این تضاد غرق می‌شوند. خانواده خود را به بازار عرضه و می‌فروشد و به بدترین وضع، راه را بر تجارت انسان می‌گشاید. بچه و حتی دخترش را هم می‌فروشد. و از نظر وی، این یک نگرش است. تحت فشار تضاد بزرگ نابود می‌شوند. چیزهایی دیگر هم که گفته شود وجود دارند. تمام زندگی را مطابق ارضای غریزه تنظیم می‌کنند. ارضای غریزه‌ی گرسنگی و جنسی. چرا نوع دیگری از راه‌های ارضا را جستجو نمی‌کنند؟

ببینید به همین سبب از شما می‌پرسم: چرا ارضای تشکیلاتی، سیاسی و نظامی ضعیف است؟ به نظر من باقی‌ماندن شما در مرز غریزه‌ی جنسی و گرسنگی ابتدایی نیز ناشی از این است. می‌توان گفت که این نیز تاثیر دارد. تعصب در این مورد می‌تواند تعصب در وضع تشکیلاتی و سیاسی باشد. اگر زندگی به شکل ارضای غریزه‌ی گرسنگی و جنسی ارزیابی شود، ممکن است به ارضای سیاسی و تشکیلاتی فکر نکنید. اگر همیشه به این پدیده‌ها مشغول شوید، چیزهای بسیاری را از دست خواهید داد. مثل این‌که بسیاری از کارهای ما این‌گونه‌اند. چیزی که از عشق هم فهمیده‌اند، به احتمال زیاد اشتیاق عظیم به

غریزه‌ی جنسی است. زن و مرد مجبورند که چنین طرز نگریستنی را نسبت به هم کنار بگذارند. کسی که این مورد را کنار گذاشته است، اگر او را به مجازات مرگ هم محکوم نمایی، خطایی تشکیلاتی و سیاسی را مرتکب نخواهی شد. هم‌چنان که در غیر این صورت ممکن است در یک لحظه فرار کنند. دهها و صدها آزمون، این موضوع را عیان ساخته‌اند.

تعالی پدیده غریزه‌ی جنسی چیست؟ باید غریزه‌ی جنسی زن و مرد را همراه با کمی اجتماعی و رفته‌رفته سیاسی‌شدن او به دست گرفت. این‌گونه به دست گرفتن، لزوم قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و کفایت عملی را موجب می‌شود. برای نشان دادن این لازم است که عادات‌های زندگی بدوی به دور انداخته و پشت‌سر گذاشته شوند. این موارد را چگونه پشت سر خواهند گذاشت؟ می‌دانیم ازدواجی که برده‌گی را گسترش می‌دهد راه چاره نیست. یک ازدواج ابتدایی در واقع باعث اتمام انرژی انسان و بیرون از تشکیلات نگه داشته شدن او می‌شود. رساندن به خط مشی گرینا و تشکیلات بسیار سخت است. نتیجه‌ی ازدواجی که در 15 سالگی روی داده است فروپاشی می‌باشد. این را به خوبی می‌دانیم. باید این مرحله را برعکس کرد و متعالی شد. ما می‌خواهیم محبت را توسعه دهیم. اما نگرش، و زمینه‌ی قدرت لازم برای این کجاست؟ همان‌طور که گفتیم ازدواج‌های زیر 15 سالگی سبب فرسودگی می‌شوند. در ازدواج‌های بالای 15 سال هم شکل ابتدایی مورد قبول نیست.

باید شکل متعالی را آزمود. رسیدن به این مورد، به حل ریشه‌ای برخی مشکلات بستگی دارد. باید هر دو طرف سیاسی، روشنفکر و اجتماعی باشند. در غیر این صورت زن و مرد چگونه به هم خواهند نگریست؟ همچون یک موجود صرف جنسی. به هنگام برخورد با یک زن، اگر به عنوان کسی که دارای نیروی گفتگو است و همچو یک رفیق برخورد ننماید، رابطه‌ای عجیب به وجود می‌آید. این کنار هم آمدن دو انسان نیست. از مرزهای انسانی می‌گذرد. کسی را که در مقابل اوست یا اصلاً به صورت جنسی متفاوت نمی‌بیند و یا کاملاً مانند جنسی مخالف می‌بیند. وضعی پایین‌تر از مرزهای

عقبماندگی است. انسان بودن اینگونه نیست. انسان موجودی اجتماعی و سیاسی و موجودی است که می‌اندیشد. وقتی که چیزهای لازم برای این مورد به جا آورده شوند، آن وقت تعالی شروع می‌شود. برای آن چه خواهی کرد؟ با اجتماعی شدن و رسیدن به سطح رفاقت آن را شروع خواهی کرد. رفیقی متفکر خواهی شد. رفاقت و دوستی در چارچوب معیارهای تشکیلاتی ما است. رفاقت ابعاد سیاسی و تشکیلاتی دارد.

این رفتار با رفتارهای سنتی ناموس و جنسی رویارویی می‌کند. این درگیری را چگونه حل خواهی کرد؟ با انقلاب و یا ضد انقلاب. به خوبی می‌دانیم که سیستم ضد انقلاب شیوه‌های ازدواج ابتدایی و جنسی زیر 15 سال را برای خویش تکیه‌گاه قرار می‌دهد. همه می‌دانند که ما هم برعکس آن با تن دادن به ازدواجی متکی بر رفتار جنسی ابتدایی مخالف و در پی فروپاشاندن آن هستیم.

شخصیت غیراجتماعی نمی‌تواند برخوردار صحیحی با گریلا داشته باشد

آیا لازم است تاکید نمود که زایش این جنگ بزرگ مربوط به این مورد می‌باشد؟ نمی‌دانم. غرایز بسیار قوی هستند. از عادات بسیار قوی‌ترند. غرایز بخشی از طبیعت هستند. همانند غریزه‌ی گرسنگی و غریزه جنسی. اما نباید فراموش کرد که انسان با محدود کردن غرایز خود به مرز انسانیت رسید. و یا نباید فراموش کرد که کمی با تبدیل غرایزش به سیاست، اجتماعی‌شدن و اندیشه، اولین مرحله را در انسانیت به وجود آورده است. خلیق‌های آفریقا در مرزهای غریزه‌ی جنسی ابتدایی هستند. از سطح غرایز جنسی آن‌ها آگاهیم. ببینید بیماری "ایدز" هم کمی با این در ارتباط است. منازعه‌ی وضعیت غریزه‌ی جنسی که امپریالیزم در آن به سر می‌برد با سطح غریزه‌ی جنسی در آفریقای عقبمانده، سرچشمه‌ی این بیماری هستند. انفجار جمعیت یک نتیجه‌ی این درگیری است. استاندارد کنونی زندگی امپریالیستی و خلق‌ها و وضع زندگی جنسی آن‌ها دلیل انفجار جمعیت است. این خود به تنهایی می‌تواند سبب تخریب طبیعت شده و جامعه

را به وضع غیرقابل زندگی درآورد. خواهید گفت که: " ما لازم نیست این قدر جهانی بیندیشیم!" خیر، ما سعی داریم مشکلاتی را که به ساختار انسانی مان انتقال داده شده اند، پشت سر بگذاریم. نباید به کارهای آسان پناه برد. البته باید در ابتدا اجتماعی شدن را امتحان کرد. اجتماعی شدن در مکانی گردآمدن، به هم نزدیک شدن زن و مرد و ایجاد گفتگو با همدیگر است. در میان کردها گاه تحریماتی وجود دارند. حتی صحبت کردن ممنوع می شود. این یک راه حل نیست. اجازه ی صحبت کردن داده نمی شود. همدیگر را زود فریب می دهند. این چگونه راه حلی است؟ راه حلی که ما مطرح کرده ایم چگونه است؟ صحبت و نزدیک شدن، آری؛ اما این به تنهایی یک راه حل نیست. بلافاصله گزینه ی جنسی را مطرح کردن، خیر! این نیز تو را به وضعیتی ابتدایی درخواهد آورد.

پس صحیح ترین کار چیست؟ جامعه ی انسانی کرد و ترک، چندان با هم متفاوت نیستند. یک عقبماندگی عظیم اجتماعی و عقبماندگی فوق العاده ی اقتصادی وجود دارد. این سبب عقبماندگی و ضعف سیاسی می شود. این نیز با نرسیدن به سطح تشکیلات، مرتبط است. ضعف شیوه ی حمله هم در عرصه ی نظامی تکرار می شود. این ضعف را دوچندان می کند. این شخصیت نمی تواند به صورت صحیحی با گریلا برخورد نماید. من هم در این مورد خود را حاضر کرده ام. موشکافی شما را در آزمون خود مفید می بینم. به نظر من یکی از بهترین جنبه ها باید این باشد.

رفتار من با زن تبدیل به جنگ هستی و نیستی با دولت شد

با خود گفتم که " به رفاقت آری باید گفت". رفاقت با دختران و بازی با آنها زیبا است. اما وقتی به مرزهای ازدواج رسیدم، احساس کین نمودم. گفتم: " این نهاد می تواند مرا بلعد". با آن به صورت بسیار مردد برخورد نمودم. بعدها خواستم رابطه ام را با یک زن در سطحی پیشرفته تر، عمیق تر نمایم. اما این جا خودم را گم نکردم. می توانستم به معیارهای خانواده ی سنتی وارد شوم. بسیار با متانت

برخورد نمودم. می‌دانید که این تبدیل به مبارزه‌ای بزرگ شد. به حد جنگ هستی و نیستی با دولت رسید. اگر من تسلیم سنتها شده و دچار تعصب می‌گشتم و زنان را در یک طرف، مردان را در طرفی دیگر می‌دیدم، این مرا تا فنوداليسم می‌برد. اگر در پی ایجاد خانواده بودم، این نیز مرا به همانجا می‌برد. همچنین در رابطه‌ای که ایجاد شد، اگر دچار رفتاری خرده‌بورژوازی می‌شدم، آن هم مرا به تسلیم شدن در برابر دولت می‌کشاند. در آن صورت نه تنها یک فرد انقلابی بلکه یک کارمند خرده‌بورژوازی می‌شدم که چیزی از او نمانده و فرسوده گشته است. اما برعکس با تعادل و احتیاط با این مسئله برخورد نمودم. عدم گردن نهادن من به سنتها و چیزهایی که نظام تحمیل می‌کرد، در انقلابی‌شدن من نقش بسیار بزرگی ایفا نمود. اکنون می‌دانید که با معضل زن مشغول هستم و به او نزدیک می‌شوم. ما بهترین برخورد را در این مورد داریم. اما هنوز نمی‌توانیم به مسئله با چشم "حل شد" نگاه کرد. این تا حدودی سبب پیشرفت شد. و نمی‌توان آن را انکار نمود.

ساختار عمومی کادرها چگونه است؟ حقیقتاً احتراز می‌ورزیم. گاه کم می‌ماند که افشاگری شود. در یک دیدار می‌گویند: "دچار احساس شدیم". این رفتار در دومین روز به فرار منجر می‌گردد. چرا زندگی در کنار هم سبب ناپاکی و بعد از آن نیز راه‌گشا برای فرار می‌شود؟ در حالی‌که باید بسیار بحث کنی. مشکلاتی هزارساله داری. می‌توانی رفیق بسازی، دوست بسازی. ما می‌خواهیم رفاقت مبارزه‌ای، تشکیلاتی و حتی سطحی پیشرفته‌تر از آن را گسترش دهیم. آیا چنین محبتی و لزوم اعتقاد به آن وجود دارد؟ قتل محبت در میان کردها را هم توضیح دادیم.

سیستم ضد انقلابی قاتل محبت و روابط صحیح میان دوجنس است. نظام به صورت روزانه و سنت هم تماماً قتل‌عام رابطه و محبت را موجب شده‌اند. این موارد یک سری "داده" هستند.

پس در مقابل قتل‌عام محبت چگونه باید مبارزه‌ی رهایی را انجام دهید؟ این هم دستاوردی علمی است. اگر قتل‌عام وجود دارد پس باید در مقابل آن

مقاومت وجود داشته باشد. اگر این را از نظر دور بداری، نمی‌توانی محبت را گسترش دهی. خیلی وقت پیش یک ارزیابی را انجام داده بودم: "انقلاب ما در همان حال یک انقلاب محبت است". این نیز یک عبارت علمی است. تعریفی سمبلیک و ادبی نیست. در مقابل قتل‌عام محبت راستین، باید بر انقلاب محبت اصرار ورزید.

این شیوه‌ی رابطه بدون شک توانسته است که بین دو جنس زن و مرد بیشتر توسعه یابد. این را احساس می‌نامیم. نه تنها بین جنس زن و مرد بلکه مجبوریم که ما بین همجنس‌ها نیز آن را توسعه دهیم. آیا مردان نسبت به هم رفتار محترمی دارند؟ سیستم ضد انقلاب و فئودالیسم آن را نابود کرده‌اند. آیا زن با احترام به زن می‌نگرد؟ نخیر، حسادت و دافعه، شبیه کرمی روابط، صمیمیت، محبت و احترام را کم‌کم می‌خورد. چگونه مانع تمام این‌ها خواهی شد؟ در ابتدا با شناخت. اگر به شما بگویم هنوز در مرحله‌ی شناخت هستید، تعجب خواهید کرد. باید بر پایه‌های تاریخی شناخت را انجام داد. به عنوان جنس از کجا آمده و به کجا می‌روی؟ کدام مشکلات را داری؟ شناخت، جواب‌هایی است که به این مشکلات داده می‌شود. وگرنه حیوانات هم وقتی جنس مخالف خویش را می‌بینند، بلافاصله رفتاری غریزی نشان می‌دهند. این یک پدیده‌ی شناخت نیست. شناخت انسان بالاتر از این‌هاست. اگر در اطراف سوالاتی نظیر: در تاریخ بر ما چه گذشته است؟ وضع و وظیفه‌ی تاریخی و روزانه‌ی من چیست؟ بحث نمائید، امکان یک حمله را خواهید یافت.

بدون ایجاد این شناخت چگونه رابطه‌ی عشقی را ایجاد خواهی نمود؟ عشق را همچو به هم رسیدن دو انسان در هر سطحی نپندارید.

پدیده‌ی عشق، یک اصطلاح بسیار متفاوت است: عشق اشتیاقی است که نسبت به آزاد شدن انسان حس می‌شود. احترامی است که نسبت به زیبایی انسان و نسبت به تمامیت و نیروی رفتار انسان نشان داده می‌شود. منظور ما عشق شخصی نیست. عشق در این مورد بی‌مفهوم است. با گفتن: "دلم این را می‌خواهد، آن را می‌خواهد" نمی‌شود. در پیش چشمانت تخریبات و

قتل‌عامی وجود دارد. بدون پشت سر نهادن و گذر از آن نمی‌توانی هیچ‌چیز انجام دهی. رفتار "یا همدیگر را یافته و فرار کرده و یا انکار می‌کنیم" اشتباه است. باید ابتدا رفیق و دوست شد. بر روی این بحث نمایم.

در ابتدا باید پرسیم که: چه کیستیم؟ چیستیم؟ از کجا می‌آییم؟ می‌خواهیم جامعه‌ی نوینی را بسازیم. ابتدا باید در میان خود اقدام به ایجاد برابری، آزادی، احترام، محبت و جامعه‌ای نو نمایم. در این مورد اگر کمی قدرت پرسیدن سوال و توان ابراز احترام نداشته باشی و با این حال بگویی که: "ما جامعه‌ی نو و سوسیالیسم را ایجاد می‌کنیم"، کلاغ‌ها هم به این خواهند خندید. این فریب‌دادن همدیگر است. زنی را دوست می‌داری. زن دو روز بعد با تملق برای مدیریت، خواهان پیشرفت می‌شود و چنین می‌پندارد که: "این بهترین کار است". مدیر هم با قدرت و تحت حاکمیت گرفتن زن و کشاندن وی به وضعیت کنیزی، می‌خواهد همچو "آغا" در کارها از او استفاده کند. آن وقت تو چکار کردی؟ مورد کهن را به بدترین شکل تبدیل به بلاي سر ما نمودی: کجا ماند برابری و آزادی!

اگر مبارزان صفوف ما را آزاد بگذاریم، نیمی زنی سنتی و نیمی شوهر سنتی خواهند شد. ما می‌خواستیم جامعه‌ی نو را ایجاد کنیم. تو با قوی کردن نظام سنتی خانواده، خیال، امید و اهداف ما را در ارتباط با جامعه‌ی نو، با نابودی روبرو می‌گردانی. این خطری است که خویش را زیاد نشان می‌دهد. سعی در به تحلیل بردن دارد. ممکن است کسانی فکر کنند که با کارهای بی‌موردی مشغولم. اما این‌گونه نیست. زنان و مردان چگونه باید همدیگر را بشناسند؟ ممکن است به صورت سوالی بسیار مزخرف دیده شود، اما به نظر من هنوز این مرحله پشت سر گذاشته نشده است. مهمتر از شناخت، آیا می‌توانید قدرت رفتار با همدیگر را نشان دهید؟ اگر توانستید نشان دهید، آفرین بر شما. حتی گفتم: "به کسی که عشق را بر بنیادهای راستین گسترش دهد، آفرین خواهم گفت". اگر عشق و احترامی بر بنیادهای راستین در جریان باشد

غرور به انسان دست خواهد داد. اما آیا وضعیتی اینگونه وجود دارد؟ وقتی دو نفر از آن‌ها به هم می‌رسند می‌بینی که تصفیه‌ی تشکیلاتی ایجاد شده است. چطور این‌ها را عشق، احساس و اشتیاق بنامم!

هست و نیست تو، تشکیلات است. اما با این رفتار، تشکیلات را از بین می‌بری. مگر شکل دیگری را مطرح نکردیم؟ "ما را از میدان جنگ خارج کنید، اگر نشد فرار برای ما لازم است"! آیا عشق باید این‌طور می‌شد؟ آیا قدرت عشق باید راه را بر این می‌گشود؟ خیر، درست برعکس. بدون وجود یک منطقه‌ی آزاد در یک کشور، اصلاً محیط عشق وجود ندارد. برای عشق، کشور ضروری است. من چندان با اندیشه‌ی "در هر جایی می‌شود دوست داشت" موافق نیستم. حتی گنجشک‌ها هم فقط در نزدیکی آشیانه‌شان می‌توانند عشق ورزی کنند. آن‌ها هم نگرش آزادی همخوان با خود دارند. نمی‌توانی در اروپا عشق بورزی. جوانان ما می‌روند و به اروپائیان حسرت می‌ورزند. کسانی که اروپائیان آن‌ها را مسخره می‌کنند و انسان به حساب نمی‌آورند، به "یشیل چام" علاقه نشان می‌دهند. از آمریکا تقلید می‌کنند. در "یشیل چام" فقط رذالت و پستی ایجاد می‌شود، نه عشق. چگونه با شیوه‌ای که شما می‌اندیشید کشور را نجات خواهیم داد؟ چگونه خلق را پای‌بند خواهیم نمود؟ مهم‌تر از آن چگونه اقدام به ایجاد پای‌بندی‌های تشکیلاتی خواهیم کرد؟ اگر سال‌هاست که این به موفقیت نرسیده است، پس عشق اصلاً نمی‌تواند با موفقیت ایجاد شود. در آخرین تحلیل این چگونه ایجاد خواهد گشت؟

می‌توانی بر وفق مراد خود در هر سطحی غریزه‌ی جنسی را در زندگی به کار ببندی. اما در سیاست موفق نخواهی شد. موفقیت تشکیلاتی هم نخواهی داشت. اگر نداشته باشی گرسنه خواهی ماند. اگر گرسنه ماندی، نه تو با طرف مقابل و نه او با تو می‌تواند زندگی نماید. در نتیجه هر دو طرف با همدیگر درگیر شده و سعی خواهند کرد که خویش را به جاهای متفاوتی عرضه کنند. در واقع این مشکل ابعاد زیادی دارد. در ظاهر ممکن است بگویند که "دو جوان هستند، دست همدیگر را گرفتند، عشق ورزیدند، پیش

آمد و کار تمام شد". اما می‌بینیم که اصلاً آن‌گونه پیش نیامده و تمام نشده است. مشکل احساس، به تنهایی همچون یک کوه است. من به سنی که رسیده‌ام، روابط عظیم تشکیلاتی را ایجاد می‌کنم. در پای‌بندی‌های تشکیلاتی، با شما زنان هم رابطه ایجاد می‌کنم. اما هنوز هم ممکن است روزی بگویم که: "در خانه ماندم". واقع‌گرا هستم. من در سطح ملی و کشور به محبت می‌اندیشم. مرا رهبر می‌نامند. واضح است که رهبر مجبور است برای تمامی زنان و مردان محبت بیافریند. اگر آن‌گونه نباشد تماماً یک فریبکار می‌شود. اما وقتی به رفتارهای شما می‌نگرم، می‌بینم که می‌گوید: "یا از این کار دست برمی‌داریم، یا تا سطح روابط فردی آن را پیش خواهیم برد." آن‌گونه نمی‌شود و به سبب این‌که نمی‌شود شما به تعریف درستی از عشق و رابطه نمی‌رسید. بحران شروع می‌شود. بله، تشکیلات شکست می‌خورد، اما تو هم از بین می‌روی. حال ببینیم در این مورد حقایق چگونه آشکار گشته و حل می‌گردند. در این مورد دارای یک شیوه‌ی مبارزه‌ی خاص هستیم. نمی‌خواهم بیشتر توضیح دهم. حتماً می‌توان با اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی شدن به راه حل رسید. مشکلات مانند هم نیستند اما وابستگی آن‌ها حتمی است. این وابستگی در شرایط مبارزه و زندگی حزبی ما حتمی‌تر است. اگر در یکی امتیازی داده شود، دیگری عقب رانده می‌شود. اگر یکی را انکار کنی، دیگری را ضعیف می‌گردانی. چگونه تعادل را نگه خواهی داشت؟ برای این کار می‌گویم که "تماماً انقلابی‌بودن" لازم است. سطح روابط را بسیار هنرمندانه خلق خواهی کرد. تشکیلات را فراموش نخواهی کرد. جنگ در سنگر هم پدیده‌ای است که به صورت فعلی انجام می‌دهی. اشتیاق به کشور، زمینه و بنیاد هر چیز است. کمی هم با شخص مقابل خود با این معیارها رفتار خواهی نمود. اگر می‌خواهی با یک مرد یا زنی زیبا باشی، پس باید این اصطلاح اساسی را مبنا قرار دهی. زیبایی فقط با چنین مبنایی معنا می‌یابد. تعالی و یا کارایی روابط میان دو جنس، فقط بر این اساس می‌تواند به وجود آید. در وضعی برعکس، نتایجی برعکس به بار خواهد آمد. اگر

بگویی: "می‌خواهم با اشتیاق و ازدواج، زندگی مخصوص به خود داشته باشم"، باید نتایج آن را هم قبول نمایی. دیدید کسانی که در محیط تشکیلات زندگی مخصوص به خود داشتند به چه وضعیتی دچار گشتند. اگر این‌گونه شود، چیزی نمی‌ماند. پیشاهنگی به آسانی ایجاد نمی‌گردد. مشکل است. شما چرا بدون وسعت فکری می‌مانید. از این بُعد نمی‌توانید خود را تحلیل نمایید. این یک شکل سخت‌تر تحلیل است. کسانی که خود را از نظر تشکیلاتی تحلیل نکنند هر جا که باشند ضعیف شده، دست به انتحار می‌زنند و یا به طرف فرار می‌روند. عدم تحلیل خویش در این موضوع، غرق‌شدن در اشک چشم و انتحار را سبب می‌شود. فردیت دو نفر در برابر همدیگر بسیار خطرناک‌تر است.

به اندازه‌ی گسترش محبت، مبارزه، و به اندازه‌ی گسترش مبارزه، محبت را گسترش خواهی داد

بنابراین تحلیلات ما در مورد خانواده با تحلیل فرد متداخل اما وسیع‌ترند. انقلابی‌کردن خانواده و یا انقلابی‌کردن روابط زن و مرد سخت‌تر از انقلابی‌کردن فرد است. باید ابتدا تعصب و عادات خود در این عرصه را بشناسید. اگر امکان داشته باشد، نابود کردن مقوله‌ی کهن بر این اساس را هم باید حساب نمایید. در هر چیز متعلق به گذشته، محبت و احساس وجود ندارد. در واقع اگر هم وجود داشته باشد، در آن خیانت و قتل‌عام نیز وجود دارد. زن همچون یک شخص، هزار بار خود را انکار کرده و به وضعیتی بی‌بها و یا بی‌حیثیت درمی‌آورد. از این محبت و رابطه چه می‌فهمیم؟ اگر می‌خواهید می‌توانید امتحان کنید. در این مورد آزاد هستید. ولی هنوز یک هفته نگذشته خواهید دید که این ارتباط چه بر سرتان خواهد آورد. به چه دلیل؟ دلایل آن پشت سر هم می‌آیند. زن علیه مرد همچو یک چرخ او را له و یا او را همچو یک آسیاب می‌کوبد. اگر مرد بتواند یک هفته تحمل کند، آفرین خواهی گفت. اگر زن از شرفش امتیاز ندهد، مرد به طور روزانه از روابط جنسی گرفته تا خورد و خوراک و هر نوع رابطه‌ای، خواهان

حاکمیت خواهد بود. شکل‌گیری مرد بر اساس حقارت نسبت به زن و هیچ انگاشتن و بی‌احترامی‌کردن به او می‌باشد. از این نظر يك "پسروي فوق‌العاده" است. زن می‌گوید: "حیثیتم نماند، يك زن علی‌ل شدم، از نظر فیزیکی، روحی و فکری نابود شدم". به يك زن روستایی نگاه کنید: فکر او نابود شده و وجود فیزیکی او مجاله و همچو کپه‌ای شده است. ممکن نیست در وجودش بتوان چیزی به نام روح یافت. مرد با چنین زنی چه خواهد کرد؟ به او تیپا زده و حقارت خواهد کرد. آیا رفتار موجود چنین نیست؟ واضح است که چنین زنی نمی‌تواند کاری انجام دهد و ناتوان است. چه شد، اقدام به ایجاد عشق و احترام کرده بودید؟ ولي هنوز به بیست سالگی نرسیده که زندگی‌تان شکلی از مرگ به خود می‌گیرد. من نسبت به زندگی احترام دارم. از این نظر عهد بستم که زندگی را نجات بخشم. این سطح را در روابط میان زن و مرد نخواهم پذیرفت. این در من تبدیل به جنگی بزرگ شد. نه خویش را به صورت چنین شوهری و نه طرف مقابلم را به صورت چنین زنی درآوردم. همچنانکه دیده می‌شود، امروزه این جنگ همه‌گیر شده و به جنگ، جهت آزادی يك جنس مبدل شده است.

بله، چیزی که میان من و شما در حال جریان است يك جنگ است. زندگی شما در درون حزب، غیر از جنگ چیز دیگری نیست. در واقع از لحاظ جنسی در حال جنگ هستید. این را با نام آزادی زن انجام می‌دهید. جای‌گزین آن، شکل زندگی سنتی است. اگر می‌خواهید می‌توانید امتحان کنید. اما در دومین روز نباید شکایت کرده و بگویید: "تشکیلات باید به من کمک کند و مرا به پشت جبهه برده و از میدان مبارزه خارج کند". چند نفری در اروپا از مبارزه خارج شدند. در واقع شیوه‌ی درست زندگی کردن را نمی‌دانند. این را ازدواج هم نخواهم نامید. این‌ها اکنون بزرگترین خائنان هستند. اگر فرصت بیابند حزبان را نابود خواهند کرد. کسانی به جنوب فرار کردند. این‌ها هم اگر فرصت بیابند حزبمان را نابود می‌کنند. زنی وجود داشت که بلاي سرمان بود. ده سال با تکیه بر ما زندگی کرد. در آخر با یکی

از افراد مرکزی ما فرار کرد. مادیاتی زیادی را هم با خود بردند. وظایف مهمی وجود داشت. به آن‌ها هم خیانت نمود. آیا بهترین کُنتر می‌تواند چنین ضربه‌ای را وارد آورد؟ خود می‌گفت: "سال‌ها تاثیر ضربه‌ای که وارد کردم، باقی خواهد ماند". شجاعت را ببینید! از این نوع دهها مثال وجود دارد. زن شریر دیگری در میان گریلا وجود داشت. با اتکا به مقامش رفت. هم اکنون يك "روسپی" در بخش معترفان است. درد بزرگی است اما حقیقت دارد. می‌خواستند تمام زنان را به چنین حال و روزی در بیاورند. "مثلاً" همدیگر را برداشته و فرار می‌کنند. "مثلاً" حرکت رهایی را تنظیم کرده بودند.

می‌خواهیم مثال‌های درون حزب را زیاد توضیح دهیم. آزمون‌ها و مبارزاتی را که خود انجام داده‌ام، توضیح دادم. استراتژیک و در عین حال کمیک بودند. مشکل سختی است. عشق چندان آسان نیست. کاری است که احتیاج به احترام فراوانی دارد. بنیادش نیز متکی بر سازماندهی و موفقیت‌هاست. آشکارا بگویم، چرا من برای زنی که به موفقیت نرسیده است، يك پیشیز ارزش قائل شوم! چه مرد و چه زن وقتی به ارزشی نرسند، محترم نمی‌شود. وقتی احترام نباشد، محبتی نمی‌تواند وجود داشته باشد و ارتباط نیرومند هم با این ایجاد نمی‌گردد. اگر تشکیلات شکست بخورد، میهن و خلق تماماً از دست بروند و تو بگویی: "من عشق را رها نیدم، زندگی خود را در اروپا تنظیم کرده و به فلان سازمان پناه برده‌ام"، این بزرگترین بی‌ناموسی است. آیا همدیگر را به این شکل نجات‌دادن و محافظت کردن ناموس است؟ اگر این افراد را به دست آورده و نابود هم کنی، باز هم حقدار هستی. از این نظر موضع‌گیری صحیح است. به طرف دیگر خود نگاه می‌کنید. فکر نمی‌کنم در جایی دیگر این‌همه آزادی، برابری، احترام و محبت نسبت به روابط روا داشته شود. و یا شخص دیگری برای این کار این همه مشغول شود.

خلاصه مبارزه را پیش می‌بریم. هیچ کس نباید انتظار راه‌حل آسان را داشته باشد. در این مورد تلاش مورد احتیاج است. مادام که به احساسات احترام می‌گذاریم، پس باید آن را با دسترنج پیوند دهیم. در

این مورد نباید به آن بی‌احترامی روا داشت. یعنی، نه بگذارید کسی از دسترنج شما استفاده و نه شما از دسترنج کسی استفاده نمایید. وسیله‌ای برای رفتار بی‌بهای مرد نشوید. بدون داشتن دسترنج، خواهان رهایی و پیشرفت بی‌بها با تکیه بر مدیریت مردان نشوید. نه به صورتی بی‌ارزش دوست بدارید، و نه اجازه دهید آن‌گونه دوست داشته شوید. به راه محبت به شیوه‌ای صحیح وارد شوید.

محبت ضروری است. عدم رفتار صحیح با پدیده‌ی محبت و یا عدم ایجاد آن در میان مبارزان خطرناک است. شعاری را مطرح کردیم: "به اندازه‌ی گسترش محبت، مبارزه، و به اندازه‌ی گسترش مبارزه، محبت را گسترش خواهی داد". فرمول صحیحی است. این جنگ من در هر سطحی می‌باشد. من این مورد را از آزمون خویش می‌فهمم. چرا این‌همه به جنس زن علاقه نشان می‌دهم؟ این در واقع رابطه‌ی مستقیمی به گسترش جنگ دارد. من قبلاً بدین‌گونه نبودم. شما چرا اکنون با جزئیات و هوشیاری علاقه‌مند می‌شوید؟ به خاطر احساس علاقه به مبارزه و به خاطر این‌که در محبت زنی که به خواهان پیوستن به گریلا است، تعالی شروع می‌شود. تنها خواستن کافی نیست. اگر تشکیلات، شیوه و تاکتیک آن را ایجاد نمایید، به با ارزش‌ترین پیوندهای محبت خواهید رسید. و درست در اینجا کشور رهایی می‌یابد. پس نیروی اساسی رهایی کشور و انسان شده و صاحب احترام گردید.

انسان استعدادی در حد اتم می‌باشد

وقتی که از زاویه‌های گوناگون، بحث‌های مربوط به مسئله‌ی زن را بررسی می‌کنیم، هدف پشت‌سرگذشتن بن‌بست‌های موجود در زندگی حزبی و روانه‌کردن سیستم کار مبارز حزبی - بدون رویارویی با موانع - به سوی جریان‌ی پرنشاط است. می‌دانیم که انسان یک منبع بزرگ انرژی است. انرژی هر اندازه پنهان بماند فرسوده شده و به طبیعت برمی‌گردد. مطابق با قوانین طبیعت کارایی خواهد داشت. ما برآنیم انسان را از حالت پتانسیل درآورده و به انرژی تبدیل نماییم. بدین ترتیب او را همچون عرصه‌ی اساسی برای

چاره‌یابی به جنگ سیاسی و سپس نظامی وارد کنیم. و او را به یک عضو فعال درآوریم. به راستی انسان یک استعداد در حد اتم است. مسئله‌ی مهم شکافتن ذره‌های آن است.

خواهید گفت که این چه ربطی به مسئله‌ی زن دارد؟ انسانی که از غریزه‌ی جنسی ابتدایی‌های نیافته همچون یک انفجار است. همچو چرنوبیل^۱ حادثه ببار می‌آورد. تنها انسان‌ها را از بین می‌برد، فلج می‌کند و سرطان ایجاد می‌کند. می‌داند انسان‌ها و زنانی وجود دارند که اسیر گشته‌اند. علی‌رغم تمام استعدادهای خود، غرق گشته و بدون زندگی کردن مرده‌اند. باید این را از هم فروپاشاند. چرا سعی در فعال‌کردن پتانسیل شخصیت‌هایی که منحرف گشته‌اند می‌شود؟ این تماماً تنظیم زن و روابط بر اساس منافع طبقه‌ی حاکم است. بدون جنگ در مقابل این نمی‌توان در مقابل زندگی محترم بود. از هر طرف که نگاه کنید می‌بینید یک وظیفه‌ی حتمی انقلابی وارد کردن ضربه‌ای سنگین بر دنیای اطراف زن با اصطلاحات نو؛ و رفع ناپاکی‌ها است. و همراه با آن، ایجاد یک انرژی تمیز و روشن‌کننده می‌باشد. در این حالت زن موجودیت حقیقی خویش را یافته و فعال می‌گردد.

به این ایمان داریم. و جهت عیان کردن انرژی زن تمام نیروی خویش را بکار خواهیم برد. فشار طبقاتی، سنت و اخلاق و همچنین نظارت سخت جامعه‌ی مردسالاری، زن را تا حد ممکن به حالتی که نمی‌تواند نفس بکشد درآورده است. انقلاب برای رهانیدن هر گروه، خلق و جمعی که تحت فشار است، به نیرویی که از رسیدن این موارد به دست می‌آید، نیاز دارد. این مورد برای زن ضروری‌تر است.

ابتدا باید حقایق را با اشتباهات و درستی‌های آن شناخت و سپس آن را تغییر داد. باید پس از تعیین اشتباه و صحیح، زیبا و زشت تغییر آن را شروع نمود. این‌گونه می‌توان وظیفه‌ی از بین برداشتن اشتباه و زشت و جایگزین کردن درست و زیبا را به جا آورد. این را هم، انقلاب انجام می‌دهد. مسئله عینی است. و

^۱ نیروگاه اتمی روسیه که انفجارش تخریباتی بزرگ بر طبیعت به جا نهاد.

عرصه‌ی وظیفه‌ای است که انقلاب نمی‌تواند آن را در نظر نگیرد. این عامل موثری است که بیشترین رکودها را ایجاد می‌کند. چه درون حزب، چه خارج از آن، اشخاص همدیگر را تقویت نکرده‌اند. هنوز در حالت دودلی هستند. از "نظام برابری" سخن به میان می‌آورید. برابری یعنی چه؟ ازدواج را بررسی کنیم. ازدواج را می‌توان اتحاد و یا با هم بودن برای تکامل نسل انسان نامید. اگر در این مورد اتحاد هدف و تصمیم وجود داشته باشد، این بدان معنی است که برابری ایجاد شده است. اما اگر این نهاد اتحاد یعنی نهاد خانواده به حالت یک وسیله‌ی فرومایه شدن و در تضاد با تکامل درآمده باشد و در این وضع به حالتی مغایر با منافع آن جامعه و ملت درآمده باشد، آن وقت ما نمی‌توانیم از یک رابطه‌ی سالم خانوادگی و یا روابط آزاد بحث نماییم. بنابراین مجبور هستیم که بر این اساس، به شدت از خانواده انتقاد نموده و در مورد روابط پذیرای انتقاد باشیم.

این چه نوع رابطه و زندگی است؟ در محیط حزبی و با تلاش‌های همه‌جانبه سعی در پیشبرد آن داریم. این جنبه‌ای که قابل درک و مورد قبول نباشد، ندارد. این یک وظیفه است. زنان به دلیل فشار جامعه و وضع غیرقابل تحمل آن، وارد حزب می‌شوند. این اساسی‌ترین دلیل است. باید جواب این را ببینید. حزب به آزاد رفتار کردن و زن هم به عمل کردن مکلف هستند. خواسته‌های انسان نباید در جهت عکس این مورد باشد. به‌ویژه باید آن را با جنگ برای آرزوهایش یکی گرداند. هم‌چنان‌که جنگ حزب از یک نظر جنگ برای زنان است. باید پیوند پنهان این معادله را به خوبی ایجاد نمود.

هر روز مردن در راه مبارزه، از گردن نهادن بهتر است

پا نهادن به مبارزه‌ای بزرگ در جهت آزادی، هزار بار بجایتر از محکوم شدن به سنت‌ها و محو شدن در آن است. هر روز هزاربار مردن در راه آزادی، بجایتر از حتی یک‌بار گردن نهادن به شرایط غیرقابل تحمل

است. آزادی مقدم‌تر از آب و نان است. وقتی بگویید: "نان و آب اساسی‌ترین نیاز است" و شکر نمایید، با اساسی‌ترین ارزش زندگی در تضاد خواهید بود. این اساسی‌ترین دلیل سیر قهقرایی شما است. اما اگر به جای این به آزادی و مبارزه برای آن گرایش یابید، این صحیح‌ترین موضع‌گیری خواهد بود.

پیشرفت P.K.K. را این‌گونه می‌توان تعریف نمود. هم‌چنانکه در اساس، این ویژگی P.K.K. زن را جلب نموده است. ما با تحلیلات این مورد را روشن می‌کنیم. همچنین چگونگی بجا آوردن ضروریات آن را تعیین می‌نماییم. بدون شك نمی‌توانیم راه‌حلی نسخه‌وار و یا در يك آن، ایجاد نماییم. هم‌چنان برای حل هر مسئله، در این‌جا هم نیاز به سالیان متمادی مبارزه و همانند بسیاری از عرصه‌های دیگر نیاز به خلاقیت هم وجود دارد. مهم‌تر این‌که این مورد با تشکیلات امکان می‌یابد. تشکیلات نیز با مبارزه یکی است.

در این مورد به‌ویژه مباحثی که من انجام می‌دهم، کمی شخصی است. حزب نیز روی آن بحث کرده و رفته‌رفته براساس آن حرکت می‌نماید. بنابراین شرکت در بحث، هم حق و هم وظیفه‌ی شماست. بدون تضاد با یکپارچگی حزب، باید به ویژگی نیرودهنده‌ی آن توجه نمایید. باید بدون توجه به چیزی به نام تابو، مسئله را به بحث کشانده و چاره‌یابی نمایید. احترامی که به زن و از این نظر به مرد نشان خواهیم داد، ایجاد نیروی رسیدن به آزادی در برابر ضجه‌های تحت تاثیر سنگین سنت‌ها است. این مورد واقع‌گرایانه‌ترین شیوه‌ی بیان احترام است. حتی می‌توانیم بگوییم که بزرگ‌ترین ویژگی انقلاب‌مان تشریح با ارزش بودن انسان و لزوم نشان دادن احترام نسبت به حیثیت انسانی است. وقتی به شکلی ملموس‌تر به آن نگاه کنیم، می‌بینیم که مشکل وجود دارد. روستائیان به شکل ازدواج‌های قبل از 15 سالگی آن‌را حل می‌کنند. بورژوازی و امپریالیزم با تبدیل زن به حالت بدترین کالا، آن را به طرف راه‌حل بدتری می‌کشانند. او را تبدیل به کالایی برهنه می‌نماید. راه‌حل سوسیالیستی و آزادانه نمی‌تواند این‌گونه باشد. نه پوشاندن زن با پیچیدن در هفت پارچه توسط

فئودالیسم و نه همدست کردن زن برای مکانیسم های مصنوعی در بازار، توسط کاپیتالیسم امپریالیست، نمی تواند یک شیوهی راه حل باشد. رفتاری آزادانه انسانی تر است و جهان بینی ما هم بر این اساس است. بحث در ابتدا برای مصطلح کردن این مورد است. برخوردهای تجاری با زن و استفاده از او در تبلیغات و بازار در یک کلمه بی احترامی است. فراتر از بی احترامی، حقارت، دشنام است، تهدید زندگی و بدتر از مرگ است.

بنابراین مسئله جنبه ی حیاتی دارد. زنان به همین دلیل می خواهند به حزب پیوندند. به همین علت از حزب به صورت حق به جانب انتقاداتی دارند. برای انتظارات آزادی خویش، راه حلی صحیح می طلبید. به همین سبب بدون هرگونه تردیدی خود را قهرمانانه فدا می کنید. صدها رفیق زن ما با پای بندی به آزادی و برای این که تسلیم نشده و گردن ننهند، خویش را فدا کردند. با یک نارنجک و یا گلوله ای، این موضع گیری با ارزش را نشان دادند. این را ندیدن و یا دیدن و حقش را ادا نکردن بی احترامی بزرگی است. این، عدم ادای حق ارزش های بزرگ و عدم پای بندی به یادبود آنان است.

بردگان نیز حق ازدواج را با مبارزه به دست آوردند

اگر چارچوب این گونه باشد باید درک تان زیادتر شود. باید با جسارت، درست و نادرست را از هم جدا کرد. به سان هر رابطه ای، در اینجا هم خدمت به انقلاب وجود دارد. باید این تشخیص ها را انجام دهیم. اوضاعی که به آن ها "آری" و "خیر" بگوییم وجود دارند. این جا عرصه ی آزادی است. به اندازه ی آشکار نمودن، از آن حفاظت و مواظبت کرده و به موفقیت خواهیم رساند. این نیز دشمنانی دارد. وسیع ترین جنگ درون حزب در این عرصه جریان دارد. وقتی زنی وارد حزب می شود، یعنی پدیده ای شروع می شود که لازم است بیشترین جنگ را برای آن انجام داد. این به معنی ایجاد امکان رفتار برابر و آزاد، برای روابط زن و مرد است. شما این حقیقت را به خوبی

درک نکردید. رفتاری صاف، کودکانه، ضعیف و سطحی نسبت به روابط نشان دادید. در قیاس با سنت‌ها، این يك توجیه عدم سنگینی شما است. همچنان‌که ما برخی از کارها را برای مبارزه‌ای بزرگ شروع نمودیم. آیا زن وقتی به حزب پیوست رهایی می‌یابد؟ خیر، فقط شانس مبارزه‌ای بزرگ را به دست می‌آورد. با دادن اسلحه به دست زن، آیا لیاقت خویش را اثبات نمود؟ خیر! فرصتی دادیم تا لیاقت خود را اثبات نماید. البته کسانی که این را اشتباه تفسیر می‌کردند، کم نبودند. با شلیک یکی دو گلوله، خود را يك انقلابی تمام عیار احساس می‌کند. همچنین با قدرت دیگران چند روز سرپا ماندن در میان صفوف گریلا را، همچو اثبات شخصیت خویش تفسیر می‌نماید. این‌ها رفتارهای کودکانه و فردی هستند. این‌ها فقط گام‌های آغازین هستند. باقی‌اش از طرف مبارزه‌ای بزرگ تعیین خواهد شد. میدان مبارزه را به دست آورده، اما در مبارزه موفق نشده‌اید. برای موفقیت باید تلاش زیادی انجام دهید. واضح است که اصرار ما بر مبارزه برای زن، یگانه راه بیدارکردن وی است. با هر چیزی که علیه آن است می‌جنگیم. به هر آنچه حق تو می‌باشد برس، اما این با مبارزه می‌تواند به موفقیت برسد.

برده‌ها زمان زیادی حق ازدواج نداشتند. با مبارزه به حق ازدواج رسیدند. سرف‌ها هم زیاد حق ازدواج آزاد را نداشتند. در نتیجه‌ی يك مبارزه‌ی طولانی این حق را به دست آوردند. پرولترها هم نتوانستند تماماً آزادانه ازدواج نمایند. سوسیالیسم تا حدودی به این امکان بخشید. وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که حتی توسعه‌ی يك خانواده هم با ملی شدن، تجمع در يك کشور و با دولت‌شدن مرتبط است. چرا در میان کولی‌ها نهاد خانواده توسعه نیافته است؟ زیرا سرزمین، کشور و يك هویت معین ملی ندارند.

تمام این‌ها را جهت فروپاشاندن برخی از پیش‌داوری‌ها و تماس شما با حقائق می‌گویم. انسان‌هایی که این‌همه سطحی و ضعیف هستند چه کار می‌توانند انجام دهند؟ نه تنها زن بلکه مرد هم همان‌گونه است. با این وضعیت چگونه می‌توانید قابلیت قبولاندن خویش

را ایجاد نمایید. و یا با چه رویی این را انجام خواهید داد؟ آیا اصلا به این نیندیشیده اید؟ خجالت ندارد، از يك نظر من هم سعی در قبولاندن خود دارم. چون که رهبر از يك نظر کسی است که خود را به ملت خویش عرضه می‌دارد. همراه با وجود مسئله‌ای همچون: آیا خلق مرا قبول خواهند کرد؟، آیا زنان مرا قبول خواهند کرد؟، چنان غنایی را خواهی آفرید که تو را بپذیرند. نمی‌توانی همچو يك ارباب با آن رفتار کنی. نمی‌توانی بر آن اربابی و یا پادشاهی کنی. نمی‌توانی رمقی را که در او باقی مانده را هم از او بگیری. نمی‌توانی او را در مقابل خویش به حالت کوتوله‌ها در بیاوری. اما رفتارهای سنتی شما این‌گونه است. برخوردهای شما با شوهر، طبقه‌ی حاکم و مرد، بر این مبنا قرار دارند. يك خلق و يك کشور چیست؟ چه چیز در کجا قرار دارد؟ چه چیز از کجا آمد و به کجا رفت؟ من در کجای این قرار دارم؟ سوالاتی از این قبیل را نمی‌پرسید و به آن‌ها جواب نمی‌دهید. انگار می‌گویید: "این‌گونه آمده و این‌گونه خواهد رفت". واضح است که انقلاب می‌خواهد این‌ها را تغییر دهد.

"آپوئیسم" یعنی احتراز نورزیدن از وارد شدن به سخت‌ترین کارها

دیرزمانی است، من انسانی را که در این وضعیت است نمی‌پسندم. نسبت به این انسان و این شخصیت بی‌ادعا، سبک، بی‌چاره و بی‌حاصل احساس کین نمودم و به سوی انقلابی‌شدن گرایش یافتم. سعی کردم جوابی برای سوال: انسانی که مشکلات زیادی دارد چگونه می‌تواند خویش را غنی نماید؟، بیابم. درباره‌ی این موضوع اندیشیدم که: آیا در سطح ملی، اجتماعی، انسانی و در سطح جهانی به من گوش داده و مرا خواهند فهمید؟ اما شما بیشتر در چارچوب يك خانواده برخورد می‌نمایید. نباید با مشکلات این قدر تنگ‌نظرانه و عقب‌مانده برخورد نمود. باید سطحی نیرومند در شخصیت داشت تا با ارزش بود. واضح است که این با سلاح حزب و نیروی تشکیلات ایجاد می‌گردد. با استعداد سیاسی، قابلیت تحلیل و برتری رزمندگی

خود غنی می‌گردی. در نتیجه، هم مادیات و هم معنویات را به دست می‌آوری. آن وقت قدرت و نیرو از آن تو خواهد بود. چنین انسان‌هایی می‌توانند با هم حرکت نمایند. چرا در سطح بین‌المللی کسی مرا همچون یک رهبر قبول نمی‌نماید؟ زیرا ملت کرد بسیار محروم است. می‌دانم تا زمانی که او را به صورت یک قدرت استراتژیک و به وضعیتی درنیارم که در معادلات بین‌المللی بتواند نقش مهمی را بازی کند، من هم ارزش چندانی نخواهم داشت. این مرا به رهبری استراتژیک می‌رساند. در واقع با یک تشابه اگر ملت کرد را به جای زن بگذارید، بهتر می‌توانید او را درک نمایید. مثلاً چرا کسی به شما زنان چندان توجه نمی‌کند؟ مردها چرا برخوردهای بی‌ارزشی دارند. چرا یک برخورد صحیح با انتظاراتی مانند محبت، سطح زندگی، بهداشت و آموزش روا داشته نمی‌شود؟ زیرا فقیر و فاقد قدرت می‌باشید. مرد در اولین لحظه می‌گوید: "من این زن را به چه قیمتی و چگونه خواهم گرفتم؟" چرا؟ زیرا سنگینی چندانی ندارید. مثلاً یک دختر آلمانی در مقایسه با یک دختر ترک بی‌انگیز ارزشی است. بر مرد ترک چیره می‌شود. مرد ترک برای چنین دخترانی "خانمی" می‌کند. اما همان مرد در مقابل یک دختر آناتولی همچون یک غول است. ببینید مجبوریم که این را بفهمیم. چرا وقتی به دختر ترک می‌رسد این‌گونه است؟ زیرا هیچ قدرتی ندارد و فاقد اندیشه هم می‌باشد. اصلاً معلوم نیست که قلبش می‌تپد یا نه!

من چون دچار این وحشت شدم مسئله آزادی را مورد بررسی قرار دادم. این‌ها شاید برای شما بی‌انگیز چیزی نباشد ولی برای من به نوعی یک دلیل به‌جلو راندن است. درست مانند نیروی موشک‌های دارای انرژی هیدروژنی. اوضاعی وجود دارند که نمی‌توان آن‌ها را قبول نمود. این راه را بر P.K.K. می‌گشاید و این نیز به معنی راه‌حل برای مشکلات است. شما هم فقط می‌توانید ناله کنید. با گفتن: "وای به چیزی که به سرمان آمد." همچو تقدیر به این مسئله می‌نگرید. خوبی و زیبایی من ناشی از شیوه‌ی نگاه نکردن من به این مسئله، با چشم تقدیر که هیچ‌کس آن را

نیازموده - می‌باشد. فوراً دست به کار شو و شروع کن، عاقبتش هرچه می‌خواهد، باشد. آپوئیسم کمی هم این است و این صحیح می‌باشد.

این‌ها نه‌تنها برای شما بلکه برای مردان نیز مصداق دارند. داستان زندگی خویش را خوب می‌دانم. وقتی بحث از رابطه‌ی زن و مرد می‌شد، در سال‌های جوانی، نه کسی مرا خوشبخت می‌دید و نه من چنین چیزی را براننده‌ی خویش دیدم. گفتم اگر هرچیز را با اراده‌ی آزاد خویش نیافرینم، فاقد مردانگی هستم. سعی کردم برخی از روابط نشأت‌گرفته از نظام را تجربه نمایم. سعی کردم با دختری رابطه برقرار نمایم. این برای سال‌های جوانی عیب نیست. این را توضیح داده‌ام. بعدها بسیار خوب این را فهمیدیم که، هرچه را نظام ایجاد و حاضر کرده است، برای استفاده‌ی دلخواه تو مساعد نیست. هرچیزی که نظام ارائه می‌نماید، برای منفعت خودش است. در واقع یک موضع‌گیری علیه این، رفتار بزرگی است.

بنابراین باید با بسیاری از روابط و شخصیت‌هایی که از نظام نشأت می‌گیرند با شک برخورد نمود. این صحیح است. نمی‌گویم که باید رفتاری پلیسی داشت. در یک ارزیابی‌ام - اگرچه اغراق‌آمیز بود - زن را "جنسی که بیشترین کیفیت عینی جاسوس شدن را دارد" نامیده بودم. چرا "جاسوسی عینی" است؟ زیرا در برابر اراده‌ی حاکم به صورت "تسلیم فوق‌العاده" درآمده است. البته شخصی که این‌همه تابع اراده‌ی حاکم، مردسالاری و طبقه‌سالاری می‌باشد یک "جاسوس عینی" است. این واقعیت، بردگی، تسلیم شدن و مسامحه را بیشتر می‌کند. به همین سبب بر روی برخورد آزادانه بسیار کار کردیم. این را نیز گفتیم: "اگر زن را تماماً آزاد کنی، راه را بر انقلابی بسیار رادیکال خواهی گشود". این ارزیابی صحیحی است. زیرا یک خلق محروم، ارزشی استراتژیک ندارد. از یک نظر یک اسارت تمام عیار، زمینه‌ای را برای ایجاد قدرت تو خواهد گشود. اگر تا آن حد فرومایه شده باشیم که نتوانیم نام خود را لایق خویش بدانیم، باید دانست که ارزش خود را بسیار از دست داده‌ام. می‌توان این را در مورد خانواده، زن و مرد هم

گفت. اگر ارزشی حیاتی وجود نداشته باشد به این معنی است که کسانی تو را بسیار فرومایه کرده اند. آن وقت این را چه خواهی نامید "تقدیر" و یا "اینگونه آمده است و اینگونه خواهد رفت"؟ نخبیر! دلایل این اجتماعی و راه حل آن نیز اجتماعی است. و زبان آن هم مبارزه است.

شما را بسیار آشکارا دعوت به یک اسلوب و روش مبارزه می‌نماییم. قبل از هرچیز مبارزه دارای تعریف و هدف مخصوص به خود است. و به تبع آن شخصیت‌ها و روابطی که ارزش خود را به دست آورده اند. می‌بینید چیزهایی که گفتم، برای ما بسیار مناسب و ضروری هستند.

رفتاری ملی با مسئله زن

مشارکتی در عرصه بین‌المللی خواهد بود

کسانی که این مسئله را به صورت تابو درمی‌آورند و بر روی احساسات با احساس، بر روی محرومیت با محرومیت و بر روی غریزه جنسی با غریزه جنسی فشار می‌آورند چه کسانی هستند؟ آن‌ها دشمنان مسئله زن هستند. کسانی که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم زن را به حساب نمی‌آورند، کسانی هستند که نمی‌دانند چگونه آن را دوست بدارند. کسی که این را برای خود قبول می‌نماید، زن برده است. کسی که با این موج‌ها زندگی خویش را می‌گذراند کیست و چیست؟ زنی که زخم خود را نمی‌بیند، برده‌گی‌اش را درک نمی‌کند و برای این مبارزه‌ای مناسب روا نمی‌دارد کیست؟ اگر مبارزه‌ای او اصیل، اصولی و مصمم نباشد، این بدان معنا است جنبه‌هایی دارد که فقط اسم آن زن بودن است. برای مرد هم مصداق دارد. با زن فقط در جهت تسلیم شدن برخورد می‌کند. این مرد نمی‌داند چرا و چگونه نسبت به یک زن در داخل حزب علاقه نشان دهد. همچنین نمی‌تواند رفاقت و یا دوستی را ایجاد نماید. تنها بعد از چند روز روابط را منحرف می‌کند. چنین مردی هر چیز دیگری غیر از یک فرد

انقلابی است. مسئله در افشا کردن شخصیت وی، وظیفه‌ای همچون "کاغذ تورنسل"¹ را بجا می‌آورد. می‌بینید که: مسئله پیچیده است. کسی اقدام به تشکیل یک جلسه‌ی جدی با شما نمی‌کند. اگر من برایتان توضیح دهم که مسئله چقدر تئوریک است و حتی از نظر سیاسی و تشکیلاتی چقدر مهم است، شاید تعجب کنید. این شروع عاقل‌شدن شما است. کم‌کم صاحب فکر می‌شوید و این پیشرفت خوبی است. جنگ در مقابل موضع و موقعیتی که بردگی را یک تقدیر می‌پندارد و همچنین در مقابل زندگی سنتی را خوب شروع کردیم. شرایطی آفریدیم که شما را به وضع زنی که فکر می‌کند، بحث می‌نماید و به صورت مستقل سرپا می‌ماند در بیاورد. می‌دانید که کسانی که به شما بسیار نزدیک هستند نیز با شما جلسه‌ی بحثی تشکیل نمی‌دهند. ممکن است بسیار دوست‌شان داشته باشید و یا معشوق شما باشند اما این‌ها تنزل کرده و با شما یک بحث و ارزیابی جدی انجام نمی‌دهند. همیشه سرکوب می‌کنند و فریب می‌دهند. نخیر، این رفتار یک معشوق نیست چون فریبکارانه است. در مقابل روابط آزاد، بحث و ارزیابی جدی قرار دادیم و اندیشیدیم اشخاص ارزشمند، با آزاد و مستقل شدن لایق آن خواهند بود. همچنین رد و انکار این مورد و همراه با آن جایگزین کردن رفتارهایی که باعث فرومایگی و بسیط شدن می‌گردند، غیر قابل قبول است. هر دو مورد فوق قابل درک می‌باشند. اگر خواهان احترام و توجه به خود در نهادهای اجتماعی می‌باشید، آن را این‌گونه می‌توانید به دست بیاورید.

مباحث درون حزب را در این سطح ادامه می‌دهم. در پرتو این بحث می‌توانید به هر سوالی که به فکر خطور کند، جواب دهید. اگر از مشکل جنسی بحث می‌نمایید، این رفتار با آن، اگر از عشق بحث می‌نمایید، این قانون عشق؛ خواهان محبت و یا مشارکت با یک انسان در زندگی است، این قوانین آن؛ خواهان زیبایی و استتیک است، این روش آن... . اگر توجه کنید می‌بینید که این راحت‌طلبی نیست بلکه رفتاری

¹ کاغذی مخصوص در شیمی که باز، اسید و یا خنثی بودن یک ماده را می‌تواند تشخیص دهد.

واقع‌گرایانه است. اما احساسات شما چیزی و اشتیاق شما چیز دیگری است. با مثال‌هایی توضیح داده شد که پافشاری شما بر موضع‌گیری خویش محافظه‌کاری و به معنی مقاومت در برابر حزب و تشکیلات بوده و به ویژه منجر به خیانت می‌شود. روابط راستین زن و مرد و رفاقت، راحت نیستند. این رد کردن روابط زن و مرد نیست بلکه ایجاد تغییر و تحول در آن است. هم‌چنان‌که روابط، سنت‌ها، دگم‌ها و ممنوعیت‌هایی که نظام آن را تعیین نموده، موارد درست را به ما نمی‌دهند. برعکس ما را فریب می‌دهند. انقلاب مورد درست را می‌دهد. اما این نیز نیاز به خلاقیت، اصالت و تعالی دارد.

بعضی‌ها 119 می‌گویند: "خوب توضیح می‌دهی اما راه حل ملموس وجود ندارد"، دیگر غیر از این، راه حل ملموس چگونه خواهد بود؟! شاید هم چیزی که راه حل می‌نامند به هم رسیدن دو نفر و با همدیگر فرار کردن است. یعنی رابطه‌ای فرومایه خواسته می‌شود. این عقب‌ماندگی، بی‌شخصیتی و یا انکار است. حل این مسئله در سطح ملی، با رفتارهای ما در پیوند است. بررسی خانواده‌ای با گرایش ملی، محبت، اخلاق، عشق، زن و مرد در سطح ملی و حتی روابط هم در این چارچوب صحیح‌ترین کار است. می‌دانید که به اندازه ملی‌بودن، این موضوعات انترناسیونالیستی نیز می‌باشند. وقتی این مسئله در سطح ملی حل شد، این به معنی مشارکت در سطح بین‌المللی است. این بسیار واضح است.

به عنوان يك طرف زندگي، سرنوشت خود را آزادانه تعیین نمایید

البته که شما می‌توانید مباحثی را انجام دهید. چیزی که می‌توانید از ما بخواهید، آزادی بحث است. فشار محیط وجود نخواهد داشت. اما شما باید برخورد صحیحی در مقابل دیسپلین تشکیلاتی، پافشاری و نگرش‌های اشتباه در این مورد داشته باشید. مهمترین چیز این است که باید يك طرف انتخاب‌کننده و مبارز در يك زندگي مطلوب باشید. زبان‌تان باید باز شود، مغزتان باید کار کند و قلبتان باید بتپد. باید در این مورد خلاق و قوی شوید. شما يك

طرف زندگی هستید. به نظر من باید به آسانی و یا همخوان با مرد تنظیم نشوید. بلکه باید مطابق خود تنظیم شوید. هر چیز که جهت سلامتی، آزادی و به عنوان جنس جهت تعیین سرنوشت شما لازم باشد، آن را انجام دهید.

رفتار آزادانه این است. مشکلات شخصی در این چارچوب می‌توانند حل شوند. شاید در گذشته روابط مختصری داشته‌اید. نه آن‌ها را برای خود همچو مشکل درآوردید و نه در آرزوی آن‌ها باشید. دنیایی جهت از دست دادن ندارید. اما دنیایی برای به دست آوردن وجود دارد. اگر این‌گونه باشد بدون این‌که تحت تاثیر گذشته قرار بگیرید، با احساس کین نسبت به آن پیمایشی باشکوه به سوی آینده را می‌توانید آغاز کنید. هم‌چنان‌که تئوری آزادی خلق ما نیز این‌گونه ایجاد شد. پراکتیک آزادی شخصی ما هم از این شاخص‌ها نیرو گرفت. شیوه‌ی رابطه‌ی را انتخاب کنید که تمام این‌ها را مبنا قرار دهد. هر اسمی که می‌خواهید بر آن بگذارید. این معقول و با ارزش است. شیوه‌ی که این چارچوب را قبول نمی‌کند و طرد می‌نماید هر اسمی که می‌خواهید بر آن بگذارید، معقول و با ارزش نیست.

آیا می‌توانید در این چارچوب حرکت کنید؟ در این مورد در تلاشم. آیا می‌توانید این را درک کرده و مطابق آن پیشرفت نمایید؟ در مباحث به خطای متد دچار نشوید. در گذشته چه شد، بین من و فلان مرد چه گذشت و غیره. به این نقاط مشغول شدن، پایین آوردن سطح مباحث است. حتی ممکن است که عاشق شده باشید و نامزد و یا ازدواج کرده باشید. اما مشکلات آزادی باز هم مصداق دارند. وقتی بحث از مشکل زن است، برای هر کس آسان بودن تداعی می‌شود. اما درست برعکس، مشکلی جدی است. نباید با "فاسد" نامیدن تمام روابط، از آن‌ها بریید و دور انداخت. روابط بسیار با ارزشی می‌توانند ایجاد گردند. به شرط توجه به اصول و چارچوب‌ها. بسیط بودن، واقعیت غیراجتماعی، غیرسیاسی و غیرتشکیلاتی بودن خود را پنهان نکنید. هم‌چنان‌که روابط شما با انسان‌ها و مردها ضروری است، به درستی درک کردن و پذیرفتن این

اصل و چارچوب، می‌تواند شما را بسیار نیرومند نماید. حتی این یک وظیفه است. یعنی فقط ضرورت یک بحث تئوریک نیست، بلکه یک وظیفه‌ی تشکیلاتی جدی است. بنابراین باید مردها را آموزش دهید.

باید بسیار بر روی این بیندیشید. مشکل شما در اینجا فردی رفتار کردن نیست. فردیت تشکیلاتی را مورد بحث قرار دادیم و دیدیم کسانی را که به خاطر فردیت چه به حال و روز خود آورده‌اند. شما هم دچار فردیتی احساسی نشوید. با سخنانی نظیر: "خواستهای خودم، عشق خودم، احساساتم" تشکیلات را زیر و رو ننمایید. باید احساسات و محبت شما همه‌جانبه شود. شیوه‌ی پسندیدن شما نباید به حالتی باشد که شخصی را به بتی مبدل نماید. اگر این‌گونه رفتار ننمایید، هیچ‌وقت نمی‌توانید به شیوه‌های ما برسید. از وضع ملی بحث می‌نمایم. هم‌چنان تا زمانی که سطح ملی، جستجوی زیبایی، درک محبت، پسندیدن و رد کردن زشتی پیشرفت ننمایند، از نظر فردی هم نمی‌توانید به ترجیح صحیحی برسید. اما رفتارهایتان بسیار فردی هستند. اگر کسی وجود داشته باشد که با اشتیاق به وی پایبند شده باشید، تا سرحد مرگ هم نمی‌توانید دست از او بردارید. حتی اگر خائن باشد هم با او می‌روید. اگر با وجود فیزیکی هم نروید، قلب و عواطف شما می‌روند. این را نه برای متهم کردن شما، بلکه این برای دیدن حقایق حیاتی و براساس آن، به دست آوردن حلقه‌های اساسی بیان می‌کنم....

با تحلیل اشخاص، وضع ملی و اجتماعی را تحلیل می‌نماییم

بله، می‌توانیم با بحث موضوع را عمیق‌تر نماییم. رفیق "ج" شما چه می‌گویید؟

ج: در کشوری همچو کردستان چنین پرسشی را در این سطح مطرح کردن چندان آسان نیست. فکر می‌کنم از هم اکنون آن را مطرح کردن، از نقطه‌نظر انقلابی که رو به توسعه است و برای خنثی‌کردن کمین‌های احتمالی ضد انقلاب، اهمیت دارد.

رهبری: یعنی می‌گویید که از جنبه‌ی شناخت و گذر از کمین‌های گذاشته شده برای انقلاب در همان ابتدای کار، حائز اهمیت است.....

ج: بله. به نظر من، این فقط در مقابل پسروی زن نیست. درعین حال مبارزه‌ای در برابر پسروی مرد نیز می‌باشد. از این نظر هم مهم است. فقط نکته‌ای که رفقای زن باید به خوبی آن را درک کنند، رفتار اشتباهی همچو پنداشتن این‌که انگار با تلاش خودشان به این مبارزه رسیده‌اند، می‌باشد. به همین سبب موضع‌گیری آن‌ها طوری است که زیاد ارزش آن را نمی‌دانند. در حالی‌که با تلاش‌های رهبری این محیط را به دست آورده‌اند. باید خوب از این استفاده کرده و با تکیه بر آن با موفقیت، به آزادی برسند. فقط با این شیوه می‌توانند این را به خود قبولانده و درک نمایند. شیوه‌ای غیر از آن سخت است. در این مورد باید تلاش بزرگی را انجام دهند. تنها با تلاش‌های حزب نمی‌توانند آن را درک کرده و بپذیرند.

به نظر من حزب مشکل را به صورت بسیار واضح توضیح می‌دهد. به راستی سخن‌راندن از عشقی فردی، در شرایطی که میهنی ندارند، صحیح نیست. هم‌چنان‌که تحقق این عشق نیز امکان ندارد. کسانی که میهن ندارند، آزادی هم ندارند. در این وضع هر اندازه که بگوییم آزاد هستیم، اما این نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. چه برسد به "ازدواج‌های انقلابی" که در شرایط موجود ترکیه انجام می‌شوند و هیچ ربطی به ازدواج انقلابی ندارند. بدون آزادی روابط آزاد نمی‌توانند ایجاد گردند.

رهبری: یعنی خطرناک‌تر از ازدواج‌های سنتی است.
ج: بله. ذاتاً خطر در انجام دادن آن تحت نام انقلابی بودن است. هرکس به تناسب آزادی کشورش می‌تواند آزاد شود. آن وقت می‌توان روابط آزاد را نیز ایجاد نمود. از این نظر هر نوع رابطه‌ای که ایجاد شود، آشکار است که آزاد نخواهد بود. من باور نمی‌کنم.

رهبری: رفیق "ج" از نظر اصولی برخورد درستی دارد. ولی ما با این مخالف نیستیم. شخص می‌تواند به شرط مبنا قرار دادن این اصل، محبت و علاقه‌های خویش را

مطرح نماید. البته که اصل و هدف را به هیچ وجه نباید از نظر دور داشت. اگر با گفتن: "هدف را فراموش کردم، دل به او بستم" حزب و کشور از یاد بروند، در این میان فرار باقی میماند. هم‌چنان‌که تحت نام طلب آزادی، انحرافات زیادی ایجاد شدند. در صورتی که هدف و مرحله‌ی رابطه‌ی را که بنیان می‌نهد، برطبق این اصول شدیداً کنترل ننمایید، اگرچه نیت خوبی داشته باشید، اما ممکن است بسیار احمقانه شکست بخورید. باید به رابطه‌ی اصل و عمل بسیار دقت نمایید. زیرا در این موضوع بیش از حد، تحت نام اصول به انکارگرایی و تحت نام پراکتیک، به فرومایگی می‌انجامد. اتحاد تئوری و عمل هم‌چنان‌که در هر مسئله‌ی هست، در اینجا هم بسیار به هم مربوط می‌باشند. برقراری اصل آزادی، تماماً کار یک جنگ است. به ویژه باید واقعیت رهبری را به خوبی درک کنید. پدیده‌ها را آشکار کرده و در عمل آن را ایجاد می‌نمایم.

در واقع من با شما فقط راه‌حل شخصی را ایجاد نمی‌کنم. شاید گروهی هستید که به حزب پیوسته‌اید، اما جهت تحلیل وضع ملی و جامعه، شما را مورد بررسی قرار داده و بر روی شما کار می‌کنم. خودتان را فریب ندهید. وقتی بگویید: "موفق شدم"، باید وضع ملی را چاره‌یابی کرده باشید. اما خودتان هم می‌دانید که در این مورد چقدر تنگ‌نظر هستید. هم‌چنان‌که در تنگ‌نظری تشکیلاتی تا مغز استخوان هرکس نفوذ کرده است. انگار که با حل مشکل شخصی خویش، خود را می‌رهاند. خیر! حل کردن مشکل زن، بنیان نهادن یک رفاقت و خانواده نیست، بلکه به دست آوردن آزادی در سطح ملی و پیروزی در مبارزه است. هرکس می‌پرسد: "مشکل زن چیست و راه‌حلش چگونه است؟" بفرمایید این‌گونه حل می‌شود.

اگر به سخنان احزاب چپ ترکیه گوش دهید، می‌گویند: "ازدواج‌های انقلابی". اما این به هرچیز شبیه است به غیر از ازدواج انقلابی. من هم می‌گویم که "ازدواج کولی‌ها" بسیار معنادارتر از آن است. وقتی این را گفتم بسیار عصبانی شدند. هم‌چنین گفته بودم که آن را خطرناک‌تر از روابط قبیل‌ه‌ای

می‌بینم. نمی‌خواهم دوباره راجع به آن سازمان‌ها حرف بزنم. بعدها آشکار شد که این‌ها روابط کنترها (گروه‌های ضربت) است. رفتار این‌چنینی که در پراکتیک چپ ترکیه وجود دارد، به در پی گرفتن روح آزادی است. در این مورد P.K.K به راستی حقایق را ایجاد نموده و به مرحله‌ی مهمی رسانده است. باید بگویم که حتی روابط بهترین فرد سوسیالیست ترکیه، روابط غیرقابل‌تغییر خرده‌بورژوازی است. زن را به نفرت‌آورترین وضع درآورده است. شاید من در خانواده "ساکب سابانچی"¹ یک زیبایی را ببینم. اما در خانواده‌ی این چپ‌های قلبی نمی‌توانم زیبایی ببینم. فراتر از آن حتی فرومایگی بیشتری وجود دارد. حماقت و خودفروشی خرده‌بورژوازی وجود دارد. حتی وضعی بدتر از سرمایه‌داران دارد. به "کاپیتالیسم شوروی" شباهت دارد. اما آشکار است که سرمایه‌داری این‌همه ارزش ندارد. رفتار سرمایه‌دار خرده‌بورژوازی کرد، در مقایسه با رفتار سرمایه‌داران بزرگ ترک بی‌ارزش است. البته رفتارهای انقلابی هم وجود دارند که سعی می‌کنند نمادی قدرتمند برای آن باشند. فکر می‌کنم کمی درک می‌کنید. رفیق "ز" به عنوان کسی که با این مسئله بسیار مشغول می‌شوید در این مورد چه می‌گویید؟

ز: در واقع در این مورد مشکل حزبی‌شدن وجود دارد. حزبی‌شدن به سبب مشکلات موجود برای کسب شخصیتی که به سطح آن می‌رسد، ایجاد نمی‌شود. در مسئله‌ی آزادی زن هم همانگونه است. در واقع آن هدفی را که می‌خواهیم به آن برسیم می‌بینیم. در مقابل ما سوسیالیسم و دنیای زیبایی وجود دارد. می‌خواهیم به آنجا برسیم. اما وقتی به مسئله‌ی آزادی خویش می‌رسیم، جنگ اصلی شروع می‌شود. همچنین بین اهداف و حقایق موجود تضادی در جریان است. در واقع هیچ‌وقت گسستن از هدف ایجاد نمی‌شود. یعنی هدفی که می‌خواهیم به آن برسیم برای ما بسیار واضح است. می‌خواهیم به سخنان رفیق "ج" اشاره کنم. در واقع تضادها به آینده موکول نمی‌شوند. از نظر تعیین راه‌حل و هدف

SAKİP SABANCI¹ سرمایه‌دار و ملیونر معروف ترک. صاحب صنایع عظیم و کارخانجات متعدد.

مسئله، براساس ایجاد يك جامعه‌ي آزاد، همانند قراردادادن صحیح قطب‌نما می‌باشد. اما از نظر تضادهای موجود امروزی، چندان رفتاری مبارزاتی و جسورانه روا داشته نمی‌شود. به راستی تضادها در مسیر خود پیش می‌روند. برگرداندن و موکول کردن آن‌ها به آینده صحیح نیست. باید با این تضاد مبارزه کرد و جنگید. اگر هدف آینده درست تعیین شده باشد و شیوه‌های جنگ هم به صورت صحیحی درک شده باشند، مشکلی که می‌ماند، مبارزه‌ی صحیح با تضادها و عدم شکست در این مورد است. من معتقدم که نباید تحقق يك مورد صحیح را به آینده موکول کرد. بلکه باید از امروز برای آن جنگید. به‌ویژه وقتی صحبت از شخصیت زن است، این جنگ بازگشت و یافتن خویش است. اگر شخصیت زن در سطح از بین بردن خود و یا محبت باشد، این تشخیص صحیح، جنگ برای یافتن خویش از طرف زن توسط ایجاد محبت است. این دسترنج نیز جنگ برای یافتن خویش است. در عین حال جنگ برای اتحاد آزاد با جنس مخالف است. جنگ برای یافتن وی نیز می‌باشد. فکر می‌کنم که باید این‌ها را به صورت مختلط پیش برد. زیرا وقتی از هم جدا می‌شوند ضعف در مبارزه پیش می‌آید و مبارزه به صورت همه‌جانبه درک نمی‌گردد.

کسانی که خط تشکیلاتی را قبول ندارند، روابط آزاد را نیز قبول نمی‌کنند

رهبری: کارهایی را که انجام دادم چگونه می‌بینی؟ موکول کردن مشکل به آینده است یا رفتاری جسورانه در مجبوحه‌ی جنگ؟

ز: به نظر من رفتاری نیرومند است. در این مورد از نقطه‌نظر شخص من نکاتی که سعی در فراگیری آن دارم وجود دارند. قبل از هرچیز مبارزه‌ای که در سطح رهبری انجام می‌شود.....

رهبری: لازم نیست با گفتن رهبری آن را به صورت "الله" درآورد. در عین حال موضوع بر سر سطح حزب و سطح مبارزه نیز می‌باشد.

ز: سطح حزب پدیده‌ای بسیار متفاوت است. سطح رهبری براساس يك تحلیل بسیار نیرومند تاریخی تحقق

پذیرفته است. هم سطح تحلیل رفقای زن و هم رفقای مرد بسیار ضعیف است. وقتی از نظر واقعیت خود آن را بررسی می‌کنیم، حتی وقتی به داخل مبارزه‌ی درحال تحقق کشیده می‌شویم، درواقع متوجه نیستیم که به درون چه نوع مبارزه‌ای وارد شده‌ایم. گیج می‌شویم، به راست و یا چپ می‌گراییم. مشکل اساسی در آن جاست. یعنی فکر می‌کنم که باید تضاد بزرگ موجود در اینجا را دید.

رهبری: یعنی روبروی وضعی مشابه وضعیتی که در پدیده‌ی تشکیلاتی دچار آن شدید، هستیم. کسی که همچون یک فرد به صورت صحیحی سازماندهی را رعایت نمی‌کند، در این حوزه‌ی روابط نیز، مورد صحیح و قوانین حزب را رعایت نمی‌کند. با پنهان کردن این به اشکال متفاوت و مطابق میل خود، در موقعیت مانع قراردادادن و محافظه‌کاری پیش می‌روند.

ز: همچنین می‌خواهم به این نکته اشاره نمایم، قدرت حل تضادها در سطح رهبری بسیار عظیم است. در حالی‌که ما هنوز تضادها را درک ننموده‌ایم. اصرار بر حل مسائل در چنان سطح بالایی است که انسان‌هایی که هنوز تضادهای خویش را نشناخته‌اند، زیر آن مجاله شده و نمی‌توانند آن را درک نمایند.

رهبری: آن وقت در مبارزه هم مجاله می‌شوند.
ز: قبلا هم گفته بودم. به نظر من به ویژه جنگی که در سطح رهبری انجام می‌شود، ریسک‌های زیادی را در خود دارد. مثلا من آن نکته را زیاد درک نمی‌کنم. سختی می‌کشم. زیرا آن ریسک‌ها ممکن است همراه با خود، رفقای مستعد برای پیشرفت را زیر بار سنگین له نموده و ممکن است سبب تحریفاتی شوند.

رهبری: فکر نمی‌کنم. چیزی که می‌گویید به این شکل است: "من یک رفتار حزبی مطابق خود دارم، رفتاری تشکیلاتی دارم، همان‌طور که دلم این را می‌خواهد باید در زندگی آزاد باشم".

ز: نخیر، نمی‌خواهم آن را بگویم.
رهبر: بسیار مشابه است. می‌خواهید تنها به صورت زن زندگی کنید. گاه می‌خواهم به طلب شما مبنی بر زندگی کردن همچون یک زن، حمله نمایم. شاید رفیق

"جمعه"¹ متوجه این نکته است. آیا معنی این را می‌دانید؟ نگرش نادرست نامزدی مرد را از هم می‌پاشانم. زن يك نگرش زنانه‌ی مطابق خود دارد. این را مسخره می‌کنم. تمام این‌ها برای شما از يك رفتار خشن فیزیکی بدتر است. گاه سخنی مخالف با سخن شما می‌گویم. می‌گویم: "تو حق دوست‌داشتن نداری، حتی حق نزدیک شدن نداری". این‌ها به ویژه در سطح رهبری بسیار لازم هستند. این رفتاری است که باید جهت پرورش انسان کرد و بازگرداندن زن کرد به جوهر خود، در سطح پیشاهنگی انجام داده شوند. درحالی‌که شما اقدام در مورد این موضوع را همچو يك شخص معمولی مبنا قرار می‌دهید. با نگرشی همانند برداشت خرده‌بورژواها از برابری رویارو هستیم. سطح رهبری، سطح ملی می‌باشد.

نمی‌فهمیم چرا به هیچ وجه نمی‌خواهید این را درک کنید. در پدیده‌ی تشکیلاتی هم این‌گونه هستید. فکر می‌کنم که سطح بسیاری از رفقای‌مان نگرش برابری خرده‌بورژوازی است. احترام را هم از بین می‌برید. حال خطر اصلی این است که با ندیدن سطح ملی، مرا این‌گونه به صورت فردی تفسیر و زن را هم به صورت يك فرد تفسیرنمایید. ما تمام این زنان را کم و بیش بیدار می‌نماییم. مثلاً بسیاری از رفقای که من تا به حال توانسته‌ام ببینم - چه زن و چه مرد - تابوهایی دارند. اگر نسبت به زنی احساس علاقه کرده باشد، باید از آن او شود! در رفتار يك زن هم وضعی مشابه این وجود دارد. وقتی این را می‌گوییم، این به نظر بعضی‌ها حمله است. حمله به ارزش‌ها و آرزوهای مقدس وی است. در واقع آن‌طور نیست. درست برعکس، تحریک او برای ورود به درون تضاد است. واردکردنش به درون يك مبارزه است. شاید هم این بهترین خوبی باشد که می‌توانم روا دارم. این‌جا روبروی يك بازی شبیه بازی سینمایی هستید و این بازی هم لازم است. اگر به شیوه‌ی دیگری شرایط ازدواج و یا نامزدی دختر و پسری را مهیا کنی، آیا در آن صورت پس از يك

¹ جمیل بایک CEMIL BAYIK از اعضای گروه ایدئولوژیک جنبش آپونیست. رفیق و دوست نزدیک رهبری. عضو کمیته‌ی مرکزی و شورای رهبری سابق P.K.K. و عضو کمیته‌ی مدیریت و شورای رهبری KADEK

هفته اثری از آن انسان‌ها می‌ماند؟ اگر به اشتیاق‌های پسرو وابسته باشی، آیا عشق میهن و یا امکان ایجاد رابطه‌ی آزاد در تو باقی می‌ماند؟

بدون در نظر گرفتن ریسک، پیروزی به دست نمی‌آید

سطحی ارزیابی کردن تمام این موارد را می‌توان همچون نقصان ادراک ایضاح نمود. باید به سرعت این مورد را پشت سر بگذارید. دنیایی بزرگ وجود دارد که باید فتح شود. از تابوها دور شوید. نمی‌گویم رابطه‌ی آشکار برقرار کنید. از این متنفرم. به سطح روابط توجه بسیاری دارم. به نظر من حرکت با زن همیشه باید در سطحی هنرمندانه باشد. باید در حوزه‌ی این روابط زیباترین صحبت‌ها، روابط و حرف‌ها بر زبان رانده شوند. رفتاری مهم است. بسیاری این را به صورت پنهانی انجام می‌دهند. آن را "عرصه‌ی روابط خصوصی" می‌نامند. من کمی برعکس آن را می‌گویم. تا می‌توانید آن را آشکارتر کنید. همان‌طور که گفتم تمام ملت را به این نقطه بکشانید. زیبایی و محبت برای تمام خلق لازم است. سعی کنید آن‌ها را زیبا نمایید. چیزهایی که شما همچو روابط خطرناک می‌بینید، رفتارهایی مشابه آن است. واضح است که در این مورد جسارت ندارید. ما هم به سبب مخاطب قراردادن سطحی ملی، کمی جسور خواهیم بود. بدون در نظر گرفتن ریسک، پیروزی به دست نمی‌آید. نمی‌گویم آزمون‌های عشق زیادی را انجام دهید. همچنین نمی‌گویم که روابط بسیاری برقرار و یا قطع کنید. چیزی که می‌گویم این است که سعی کنید به اندازه‌ی اصولی بودن، در پی پراکتیک غنی و مفید باشید. خویش را آموزش دهید. رفقای‌تان را آموزش دهید. آیا کس دیگری برای شما یک پدیده‌ی حقیقی عشق را تنظیم می‌کند؟ باید جواب‌های بزرگی داشته باشید. رفتارهای بی‌ارزش انجام ندهید. جواب‌های بسیار معنی‌دار جهت این وجود دارند. مثلاً شما مرا دوست دارید. خلق نیز مرا دوست دارد. مگر این‌گونه نیست؟ وظایف بسیار بزرگی پیش روی شما قرار می‌دهم. می‌گویم که جواب دوست داشتن، مبارزه است. این را به خوبی درک نمایید. همه‌ی خلق را وادار به تفکر می‌نمایم. صدها زن

را وادار به تفکر می‌کنم و زن آزاد این‌گونه به وجود خواهد آمد.

البته اعضای بسیاری سطح روابط ما را درک نمی‌کنند. کنترگرایاها هم درباره‌ی من کتاب نوشته‌اند. پی‌درپی مثال می‌زنم. فاطمه (کسیره یلدرم) زنانگی از صافی‌گذشته‌اش را همچو مرحله‌ی تجارت مرکانتلیسم (شیوه‌ی تولید اقتصادی که واردات را اساس می‌گیرد) با یک نگرش بسیار پیشرفته‌ی تجاری و رباخوارانه به کار می‌برد. این را بایک شیوه‌ی بسیار فریبکارانه - وقتی یکی می‌داد، می‌خواست هزارتا بگیرد - عملی می‌کرد. به هنگامی که سعی می‌کرد غریزه‌ی جنسی، زنانگی، قدرت، اجتماعی‌بودن و حتی سیاسی بودن خویش را در حزب ما مشارکت دهد و "مثلاً" وقتی تلاش می‌کرد که با من مشارکت کند، یک لحظه دیدم که شتر را بار کرده و می‌برد^۱. با تکیه بر من می‌خواست تمام حزب را تسلیم کرده و مرا هم به وضع مردی وفادار به خویش درآورد. چگونه متوجه این مورد گشتم؟ وقتی که اصرار وی بر این رفتار را دیدم، به سان بسیاری از مردان ما که با ضربه‌ای زن را از بین می‌برند، از این کار احتراز نمودم. شیوه‌ی مثرثر مخصوص به خود داشتم و مطابق با آن بر رویش کار کردم. باید این برای من مبدل به یک ماجرای بزرگ مبارزه می‌شد و آن‌گونه اقدام نمودم.

ما در اینجا چه دیدیم؟ به اشکال مختلفی می‌توان به رابطه‌ای که از نظام نشات می‌گیرد جواب داد. می‌توانی از این بهره‌گیری. اما او هم می‌تواند تمام قدرت تو را ببلعد. ممکن بود تحت نام قدرت‌دادن به حزب، آن را تصفیه نماید. می‌خواهد خود را از نظر شخصی نیرومند گرداند. اگر موضع‌گیری تو صحیح نباشد، نابود می‌گردد. البته که با انکارگرایی برخورد نمی‌نماییم. از طبقات مرفه جامعه هم، انقلابیون با ارزشی می‌توانند به وجود بیایند. اما این استثنا است. باید از این آزمونی که به وقوع پیوست، نتایجی را به دست آورد. هزار و یک نوع اندیشه برای مبنا قرار دادن آزادی در روابط، به مغزم

^۱ مثلی ترکی به معنی این‌که در حال هدایت همه چیز مطابق میل خود است.

خطور کرد. وقتی شخصی با شخص دیگری رابطه برقرار نماید باید چه بدهد و چه بگیرد؟ رفتار برابر و آزاد چگونه باید باشد؟ اگر این آزمون بزرگ را با موفقیت پشت سر نمی‌گذاشتیم، امکان نداشت که امروزه یک چارچوب سالم ارائه دهیم.

این کم و بیش برای هرکسی مصداق دارد. اما مطمئن هستم هرکس دیگری اگر به جای من بود، یا طی 24 ساعت دعوی‌ای راه انداخته و به مسئله خاتمه می‌داد و یا تابع آن می‌گشت. در واقع این رابطه‌ای است که باید در سطح ملی عمومیت یابد. زیرا هرکس کم و بیش مشکلاتی شبیه این را دارد. از این آزمون این نتایج را گرفتم: گزینه‌ی جنسی چیست؟ چگونه با آن بازی می‌شود؟ عضویت در طبقات متفاوت چیست؟ این چگونه خرید و فروش می‌شود؟ رابطه‌ی نیرو دادن و نیرو گرفتن چگونه است؟ همچنین نتیجه‌ی مبني بر رفاقت گرفتیم. جهت جواب به پرسش دوستی حقیقی چیست؟ اندیشیدیم. ارزیابی‌های بسیاری در مورد رفاقت انجام دادیم. بسیاری از ارزیابی‌های تئوریک را از زندگی به دست آوردیم. به شیوه‌ای بی‌امان در درون تشکیلات می‌جنگیدم. گریلا و مبارزه‌ی موجود در این عرصه وجود داشتند. بر زبان آوردنش آسان است. من این‌جا زندگی متفاوتی نداشتم. نخر، در زندگی‌ام تماماً مبارزه را عمومیت دادم. تمام زنان را داخل آن نمودم. وقتی او سعی داشت که حرکت زن آزاد را از بین ببرد، من برآن بودم که تمام زنان سرپا بایستند. این بود راه‌حل.

حتی احساسی بسیط نیز می‌تواند امید خلق را بر باد

دهد

جبهه‌ی ضد انقلاب جوابی چگونه به این راه‌حلی که در این سطح به آن رسیدیم، داد؟ برآن بودند که در پروواکاسیون "شنر" در زندان، رفیق زنی را که بیشترین مقاومت را نشان داد، با یک عشق قلبی به حالت بزرگترین ضربه در بیاورند. واضح است که این نیز حمله‌ای به P.K.K. با نقاب عشق بود که از طرف دولت برآن پافشاری می‌شد. اگر تجربه‌ی قبلی من نمی‌بود، حتی این داستان عشق کافی بود تا P.K.K. را از

بین برود. این داستان چنان تنظیم شده بود که در ظاهر احساسات بزرگی را نشان می‌داد. در نامه‌ها شعرهای پراز مدح و اشتیاق‌هایی که به عقل و خیال خطور نمی‌کنند نوشته شده بودند. همیشه با یک امضا به شکل: "تو خیلی بزرگتر از روزا لوزامبورگ هستی، تو نمادی بزرگ برای زنان جهان هستی". دیدم که رفیق ما بسیار وابسته شده است. برای بر هم زدن بازی دولت، آن را بسیار عمیق به دست گرفتم و بسیار علمی برخورد نمودم. گذر از نتایج آن به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم بسیار مهم بود. به همین سبب بر روی آن کار کردم. این شیوه‌ی رابطه‌ی بود که در تمام زندان‌ها به هزاران رفیق منعکس می‌شد.

در اعتصاب غذای بزرگ^۱ چیزی که از رفقایمان به جا ماند، یک پوست و استخوان بود. نه چیزی خوردند و نه نوشیدند. قهرمانی‌های بزرگ و مقاومتی را که در تاریخ مشابه آن به ندرت دیده می‌شود، نشان دادند. از طرف دیگر دیدیم که "حقوق بشر"، یعنی حقوق خوردن و نوشیدن! سر داده می‌شود. مقاومت بیش از حدی در زندان‌ها ایجاد شد. رفقا برای حیثیت حزب، تا حد رسیدن به پوست و استخوان از خود مقاومت نشان دادند. جسد "کمال پیر"^۱ را دیدیم. تمامی خشک شده بود. تو هم برای کمی غذای بیشتر، برای کمی مثلاً "حقوق بشر" می‌خواهی تمام حزب را به خدمت خود درآوری.

پروواکاسیون‌های دیگری نیز به وجود آمدند. آزادی نا محدود در زندگی را تحمیل می‌کردند. آیا این در جهان ممکن است؟ آیا دشمن می‌تواند این حق را بدهد؟ اگر هم بدهد آیا فریبکاری نیست؟ آیا می‌شود در زندان عاشق شد؟ اسپر هستی. شاید من هم تمایل به این کار داشته باشم. اما این پستی است. آیا صحیح‌تر این نیست که بر روی سرنوشت ملت، رستاخیز و مبارزه بیندیشیم؟ آیا درست‌ترین کار این نیست

^۱ اعتصاب غذای سال ۱۹۸۲ که اعضای کمیته‌ی مرکزی و کادرهای حزب کارگران کردستان تا شصت روز ادامه داده و تعداد بسیاری از آنها در آن شهید شدند.
^۱ MEMAL PİR عضو گروه ایدئولوژی آپوئیست که در زندان دیاربکر با اعتصاب غذای بزرگ همراه با علی چیچک، عاکف ییلماز و محمد خیری دورموش به شهادت رسیدند

که تو نیز مبارزه ای علیه کسی که باعث تمامی این بلاها گشته است، انجام دهی. اگر مسئله به صورت برعکس روی دهد، یک انحراف بزرگ آن هم تحت نام عشق به وجود می آید. نامه های مشتاقانه نوشته اند. سخنانی نظیر: "تو را اینگونه دوست دارم، اینگونه می پرستم" بر زبان رانده می شوند. خوب، دوست بدار و پرستش کن، اما کمی هم به راه های واقع گرایانه ای آن بیندیش. این چگونه امکان می یابد؟

سعی کردیم این را به یادشان بیاوریم. یک لحظه دیدیم که در مقابل ما مقاومت های بزرگی انجام می دهند. تا به حال نیز کسانی به همین سبب دست از مبارزه برداشته اند. در درون نظام و یا در اروپا ساکن خواهند شد. فکر می کنند که در میان عشق خواهند زیست. خاک بر سر عشق و احساسی که حس ملی را نابود می کند....

یعنی می خواهیم چه بگویم؟ در ظاهر یک احساس ساده ای خصوصی است. اما در زیر آن رابطه ای که امید یک خلق را برباد می دهد، وجود دارد. پس رابطه، مسئله ای چندان آسان نیست. در مقابل این داستان های عشق و احساسات جنگیدم. دشمنان ما هم زیاد می شوند اما حفاظت از میهن و حزب مقدم تر از هر چیز است. رهانیدن انسان نیز فقط براین اساس امکان می یابد.

در سطح ملی تحلیلاتی اینگونه بیشتر می توانند انجام گیرند. ممکن است به من بگویند: "با نهاد ازدواج بازی می کنی". برخی نیز می گویند: "زنان را از راه به در کرده است". این حرفها بسیار زده می شوند، و زده خواهند شد. اصلاً از راه به در کردن زنان چیست؟ راهی که زنان را به آن وارد کرده اید، راه چه کسی است؟ این راه زنان را به کجا سوق می دهد؟ راه زن وابسته، سبب چه چیز می شود؟ بچه هایی که به دنیا آورده و فرزندانی که بزرگ کرده است، چگونه به دشمن خدمت می کنند؟ مجبوریم بر روی اینها بحث نمائیم. عشق های پیش پا افتاده سبب چه فلاکتی می شوند؟ و یا چگونه موجب نابودی شخص می شوند؟ مجبور به بحث هستیم. من سایر موضوعات را هم همچو

تابو نمی‌بینم. غریزه‌ی جنسی اصطلاحی نیست که باید مصرف شود، بلکه واقعیتی است که باید متعالی گردد.

پایبندی سخت به اهداف، حتما موفقیت را به همراه می‌آورد

بدون شك، شناخت كادر حزبي از ارزیابی‌هایی که انجام دادیم اندك است. به ویژه برداشتن گام‌های عملی آن، آسان نیست. تمام مشكلات حزب این‌گونه هستند. اگر به موردی که آسان است پناه ببری، اپورتونیسم را سبب می‌شود. اگر شیوه‌ی ما را اساس بگیری، آن را دارای ریسك بسیار اما نتیجه‌بخش خواهی یافت. البته که کنار هم آمدن این‌همه زن در کوهستان‌ها و نگه داشتن آن‌ها با مردها در کنار هم، همیشه ریسك دارد. اما صحیح‌ترین کار، پرسیدن حساب‌قرن‌ها در محیطی شدت‌آمیز می‌باشد. ریسك دارد اما تسویه حساب را فقط در چنین جاهایی می‌توان انجام داد. اگر به شیوه‌ای نادرست آن را به کار بگیری، ارتش خود را از دست خواهی داد. آن وقت هم با دادن سر باید آن را جبران کرد. جواب دیگر ریسك هم این است. اگر زن را مقابل خود قرار دهی، باید او را آزاد کنی. اگر وابسته‌اش کردی که شیوه‌های تفکر ضد من آن‌گونه عمل می‌نمایند- تقابلش را با دادن سر خود جبران خواهی کرد. و اگر خود را هم فرومایه کنی، نابود می‌گردی. راه دیگری وجود ندارد. تو سطح ملی را خلق می‌نمایی. تمام زنان و مردان در این مسابقه شرکت خواهی داد. فرومایگی بزرگ را چگونه با شیوه‌ی دیگری پشت‌سر خواهیم گذاشت؟ اگر قدرت انقلاب و قدرت عشق، تو را در این مسابقه نیرومند کند، آن را ادامه بده، در غیر این صورت اگر تو عقب‌صفوف بمانی و یا خود را به عقب بکشانی، چیزی که انجام می‌دهی، پسرترین حرکت است و قابل قبول هم نیست. مباحث و تحلیلات درون P.K.K. بر این اساس است. فکر می‌کنم وظایف زیادی بر دوش شما خواهد افتاد. مثلاً شما هم در گذشته مسئله را بررسی کردید. اما می‌بینید که تحلیلات ما عمیق‌تر است و لزوم رفتار متفاوت‌تری را با وظایف نشان می‌دهد.

ز : درست است رهبرم! تحلیلات در سطحی بسیار پیشرفته اند، اما در رسیدن به آنها بسیار سختی می‌کشیم. تحلیلات در سطحی بسیار بالا هستند. البته که وضعیت جامعه‌ی ما هم معلوم است. زن فرومایه‌تر شده است. به همین دلیل رسیدن بلافاصله‌ی وی به آن، طبیعتاً غیرممکن است. من می‌خواهم تشابه سخنان رهبری را به سایر موارد تاریخی نشان دهم. مثلاً شیوه‌ی کار بعضی از رهبران به‌ویژه از نقطه‌نظر هدفی که زن باید به آن برسد، سبب برداشتن گام‌های بسیار موفقی شده‌اند. مثلاً ظهور اسلام در دوران محمد، همچنین سایر حرکات‌ها. در کردستان نیز این‌گونه است. ما می‌توانیم این را در شخصیت رهبرمان ببینیم. اما به نظر من دشوار است، یعنی چیزی که باید به آن رسید، بسیار سخت است...

رهبری: از یک نظر مسئله را علیه طبقه‌ی مرد حل می‌کنیم. البته بسیار سخت است. تمام مردان در این مورد خودخواه هستند.

ز: تاثیر مردسالاری سنگین است.

رهبری: شنیدم که یکی از آنها این‌طور گفته بود: "آیا من احمق هستم که حاکمیت خود را با دست خود از میان بردارم"! کمی حقیقت را بیان می‌کند ولی ما در جهت منافع زن به حرکت ادامه می‌دهیم. برای من غیرقابل تحمل‌ترین شکل رابطه، شکلی است که در آن یک زن و یک مرد همدیگر را قبول می‌کنند. به نظر من روابط یا باید سطحی فوق‌العاده داشته باشند. همچون یک شعر و یا همچو یک بافته‌ی هنری. اگر این‌گونه نباشد باید برضد آن جنگید. شما به شیوه‌ای بسیار بی‌ارزش نزدیک می‌شوید. همچنین بر روی آن بحث می‌کنید. بسیار در مورد آن غیبت کرده و به خاطر آن دعوا به راه می‌اندازید. به نظر من جامعه در این‌جا شکست بزرگی می‌خورد. یکی از مواردی که به عنوان خصوصیت خویش بررسی می‌نمایم، سبک نکردن خود در این مورد است. در موضوع زن روابط پرقدرتی داریم. اصول، موضع‌گیری و رفتارهای مخصوص را به اجرا می‌گذارم. شرف، اصول، تلاش و غیره... همه در آن وجود دارند. مقاومت در برابر پسر وی زن سخت‌تر از مقاومت در برابر ساختار الیگارشیکی است. در کودکی

در برابر پدر و مادرم مقاومت نشان دادم. تا به حال نیز با برادران و خواهرانم در حال دعوا هستم. این باید برای شما بیانگر يك معنی باشد. زیرا موردی نیست که بتوان به آسانی از آن گذشت. در موضوع زن هم مبارزه‌ای چنان بزرگ در جریان است. اگر دیر فهمیده باشید و در فهمیدن دچار سختی شده باشید، باید این را به رفتار مستقیم و تنگنظرانه‌ی خود ربط دهید. درحالی‌که در کل در P.K.K بزرگ شدن وجود دارد. فکر می‌کنم که در زنان و مردان P.K.K. تعالی معینی وجود دارد. حتی معتقدم چیزی که سبب شد P.K.K گام‌هایی را بردارد، شجاعت در این موضوع است. حداقل این‌که اولین حلقه‌ی محبت به دست آمده است. البته این به تنهایی کافی نیست. وارد شدن به تشکیلاتی نظیر P.K.K.، نشان دادن قدرت مبارزه و فعالیت به شیوه‌ی درست در يك تشکیلات نظیر P.K.K. می‌تواند آغاز محبت باشد. اما به این بسنده کردن و به بازی گرفتن این مورد بزرگ‌ترین فرومایگی است. رفتار نادرست در این مورد منجر به فلاکت می‌شود.

درواقع رهبر به تمام این‌ها می‌اندیشد و همچو سیاست به حزب منعکس می‌کند. در داخل حزب از يك سیاست جنسی گرفته تا يك سیاست عشق، همه‌شان وجود دارند. اگر این را نمی‌فهمید، آن را به عقب‌ماندگی خود نسبت دهید. از رفتار پای‌بندی تشکیلاتی زن گرفته تا پای‌بندی عاطفی، از پای‌بندی زن به گریلا گرفته تا مشارکت در اجتماعی شدن، رفتار و سیاست‌هایی از این نوع وجود دارند. اگر درک نکرده باشید، آن را به عقب‌ماندگی خود نسبت دهید.

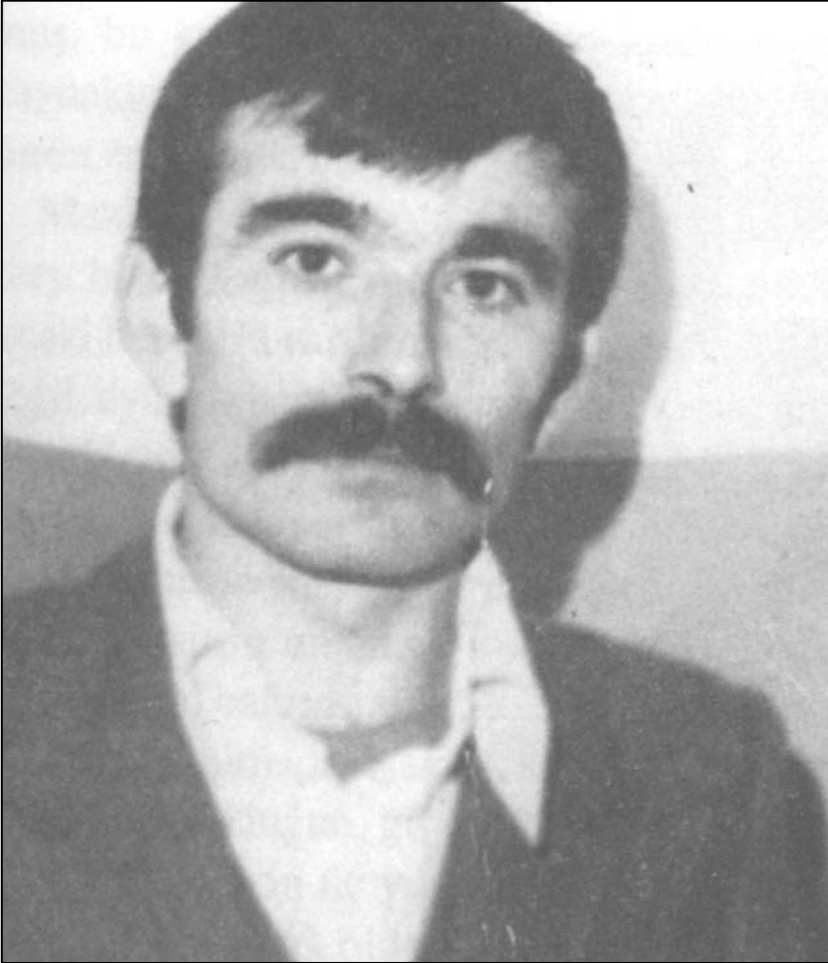
زنان، زیاد شعر می‌نویسند، ترانه می‌سرایند و عاطفی هستند. ما هم در روابط يك شیوه‌ی ترانه‌سرایی و شعرخوانی داریم. ما شعر و ترانه را نه برای راحت‌شدن، بلکه برای جای‌دادن سطح ملی در قلب‌ها خواندیم و سرودیم. نمی‌توان از رهبریت چیز دیگری خواست. سخت بودن رهبریت در این‌جاست. کادر هم باید کمی این را درک نماید. اجرا کند و این انضباط را از خود نشان دهد. فکر نمی‌کنم در گذشته این‌همه درک کرده باشید.

ز : در داخل حزب پیشرفت مهمی وجود دارد. این قبولاندن به جامعه است، قبولاندن به تمام ساختار اجتماع است، گام مهمی است. فقط... رهبر: باز هم شاید تعجب نمایید، می‌ترسم زیاد به سختی بیفتید.

ز : در آن نقطه باقی مانده‌ایم.
رهبر: زنان حزبی حمله "فرشته‌شدن" را شروع کرده‌اند. فرشته شدن چیست؟ خیلی سخت است، می‌دانید. شما انسان‌هایی هستید که مرگ را پیش روی خود قرار داده‌اید. لایق آن نیز می‌باشید. این تماماً درک نگردیده است. طبیعتاً اگر همه چیز تماماً درک می‌گردید، احتیاجی به رهبران باقی نمی‌ماند. طی‌طریقی معینی را ایجاد می‌نماییم. این يك تعالی را در خود دارد و دشمنان و دوستان زیادی هم دارد. آشکار است که کار آسانی نخواهد بود. من هم روزانه خود را به گریلا رسانده و می‌خواهم يك پیشاهنگ نیرومند را بیافرینم. شما زنان هم موج‌موج می‌آیید. سعی در بازکردن راه شما هم دارم. آن‌هایی که آمدند، همچو ویرانه‌ای در اطراف ما بودند و شکل معینی نداشتند. بدتر از آن فکر می‌کنند که این پیشرفت خود به خود ایجاد شده است. آن‌گونه نیست. تلاش بسیار عظیمی لازم است. عدم درک شما از این مسئله، بی‌شانسی و بی‌کفایتی بزرگی است. فکر می‌کنم که يك خطای اساسی هم در این مورد انجام داده می‌شود. می‌توانید به ارائه‌ی رفتاری مشابه انقلاب‌های بزرگ دنیا در این مورد بیندیشید. حتی در انقلاب‌هایی که بسیار علمی هم تلقی می‌گردند، نیم هر چیزی پروژه و خیال است. این هم برای ما و هم برای اسلام آن‌گونه است. حضرت محمد اسلام را آخرین دین می‌نامد. کاپیتالیسم از برادری و صلح بی‌پایان بحث می‌کند. سوسیالیسم می‌گوید که کمونیسم آخرین مرحله است. این‌ها پروژه هستند. در مورد زن هم از برابری و آزادی بحث می‌نماییم. این يك پروژه است اما تحقق محدود آن هم بسیار با ارزش است و يك گام بسیار بزرگ می‌باشد. اکنون انقلاب در موضوع زن این‌گونه پیش می‌رود. همان چیزها برای مرد هم مصداق دارند. مشکل يك طرفه نیست. همچو گوشت و استخوان است. روراست

باشیم، به اندازه‌ی رهایی از گذشته، در به هم بستن حلقه‌های آزادی با ادعا باشیم. اصراف نکنیم. به ویژه نباید در مقابل زندگی و مبارزه‌ی تشکیلاتی مانع شد. اگر وضع این‌گونه باشد باید بلافاصله در مقابل آن ایستاد. یک شیوه‌ی نیرومندکننده‌ی زندگی را در هر جا و در هر زمانی پایدار نماییم. جهت این مورد به خود اعتماد داشته باشیم. خوبی، راستی و زیبایی‌هایی را که از دست داده‌ایم، به دست بیاوریم. در راه درستی گام برمی‌داریم. اگر با پای‌بندی شدید به اهداف، زندگی کنیم، همچنین اگر اسلحه‌ی مبارزه را در شرایط ملموس به شیوه‌ای مناسب در دست بگیریم و در جای خود از آن استفاده کنیم، حتماً پیروز خواهیم شد.

کمال پیر



هر روز هزار بار مردن در راه مبارزه ،
از گردن نهادن به شرایط غیرقابل تحمل بهتر است.

انقلاب كردستان،

انقلاب آزادي زن و انقلاب اجتماعي است

از مرحله ي بسيار مهمي مي گذريم. بايد تمام قدرت و استعدادهاي خود را به حركت واداريم. اين حتي احتياج به گفتن ندارد. اما متاسفانه اين به هنگام خود درك نمي گردد. درست برعكس، هر اندازه برخوردی براي چنين سياه، زشت و نامطلوب كردن لازم باشد، روا داشته مي شود. چنان بحث به راه مي اندازند كه انسان را مي ترسانند. مباحثي هستند كه به ضد انقلاب جسارت مي دهند. حتي در سخت ترين شرايط نه كلمه اي كه نااميدي بيافريند بر زبان راندم و نه يك رفتار كوچك از خود بروز دادم. اما اين درك نمي گردد. هميشه بسيط بودن، كيفيات گروه گرايي و جنبه هاي زشت كننده خود را نشان مي دهند.

يك كادر حقيقي P.K.K. حتي يك لحظه نيز نمي تواند جنبه ي جذاب، آزاد و روشن كننده و مستمر در روابط خود را از چشم دور بدارد. دركنار اين آشكار است كه بايد كين، فرار، تسليم شدن، خراب كردن، خفه نمودن و به بن بست كشاندن به عنوان يك شيوه ي بردگي رد گردند. در اين مورد در حال جنگي بزرگ هستيم. اين بايد درك گردد. از آن نظر كسي حق ندارد بگويد كه: "روابط را چگونه به بن بست مي افكنم، چگونه طرد مي كنم، چگونه به اسارت درمي آورم، چگونه سرکوب مي كنم، چگونه خنثي مي كنم، چگونه به راست و چپ مي كشانم، چگونه به وضعيت غيرقابل زندگي درمي آورم، چگونه آن را پيچيده مي كنم، چگونه تبديل به رابطه بي اميدي مي كنم." تمام اين ها به دشمن خدمت مي نمايند. رابطه بايد رابطه ي اميد باشد. رابطه بايد دربرگيرنده ي امكان موفقيت و پيروزي باشد. به خاطر آن بايد رفتاري صميمي و خوش بينانه

انجام داد. همیشه باید فرصت روشنگری و تحلیل را بدهی تا رابطه و زندگی کمی پیشرفت نمایند. توانایی زیبا بودن به هنگام مبارزه نیز، باید ویژگی تمام مبارزان باشد. اگر شخصیت فرماندهی یک جنگ مهم، بسیار جالب نباشد، نمی‌تواند آن جنگ را اداره نماید. ببینید اگر من تا حدودی این ویژگی را ایجاد نکنم، نمی‌توانم کسی را وادار به گوش فرا دادن نمایم. وگرنه کادرهایی چون شما، که در سختی و فشار به سر می‌برند، فرار کرده و خواهند رفت. باید تمام مهارت‌های خود را به کار بیندازم تا این مبارزه، زیباترین گردد. یعنی با ماجراهایی که مرا به سختی می‌افکنند و اموری که روزانه، زندگی را زشت کرده و به حالت غیرقابل تحمل درمی‌آورند، روبرویم. من با دیدن تمام این‌ها، شیوه‌ی مبارزه و زندگی خود را زیبا و جذاب می‌کنم. شما فکر می‌کنید که این خود به خود به این حالت درمی‌آید. خویش را قوی کردن، خود را به وضع نیروی اداره‌ی یک شیوه‌ی بسیار سخت مبارزه درآوردن و شرایط کافی آن را به دست آوردن، یک مسئولیت بسیار بزرگ است. بدون این، مبارزه ممکن نیست. به بسیاری از فرماندهان ما نگاه کنید. کارشان زشت کردن مبارزه، زندگی و روابط است. این یک چالش بزرگ شماست. متأسفانه در مقابل ما فرماندهی وجود دارد که در اسلوب، خطابت، شیوه‌ی تفسیر، میدان دادن، امید دادن و تعیین یک راه و روش مبني بر چگونه و چرا پیروز شدن در کارها، در موضوعاتی از این قبیل به بن بست رسیده است. در تلاش است که حتی امکانات اندکی را هم که در دست دارد، از بین ببرد. فرماندهان و مبارزان بسیاری از این‌گونه داریم.

اگر به این وضع بیفتم، مبارزه از بین خواهد رفت. جهت هدفی بزرگ مبارزه می‌کنیم.

با تمام نیروی‌مان به قوانین "یک رهبر حقیقی چگونه باید باشد" سخت پای‌بند می‌مانیم. زیرا رفتارهایی که محیط ما را آلوده می‌کنند، زیادند. تقریباً برخورداري ناپاک با هرچیز وجود دارد. این‌ها در روابط زن و مرد بسیار جالبتر هستند. باید در این مورد پیشرفت بیشتری ایجاد شود. برخوردار استادانه و

زیبا و به ظرافت هنر با روابط، باید یک ویژگی غیر قابل چشم‌پوشی یک فرمانده باشد. با آموزش یک شخصیت فرمانده حقیقی و درس‌گرفتن از زندگی، باید به این مورد رسید.

گریزه‌ی جنسی بدوی باعث نابودی می‌گردد

اراده باید در رابطه با گریزه‌ی جنسی هم وجود داشته باشد. اگر این یادآوری را انجام دهم، شاید کمی جالبتر باشد: چرا بسیار با اراده هستم؟ در میان کردها زن و مرد در گریزه‌ی جنسی صاحب دارای یک فلسفه‌ی مربوط به خویش می‌باشد. حتی تمام معنی دنیا را در ارتباط جنسی حقیقی می‌بینند. در اصل " کامیابی " یک گریزه‌ی جنسی است. این هم در حیوانات و هم در انسان‌ها وجود دارد. در عین حال یک وضع طبیعی است. وجود گریزه را هم، متهم نمی‌کنیم. این امری طبیعی است. اما این‌که نتیجه‌ی سیاسی که رفقای ما از آن گرفته‌اند، چیست؟ بسیار مهم است. مرد در گریزه‌ی جنسی به دنبال یک حاکمیت تمام عیار است. اگر در آن موفقیت به دست نیآورد، خود را مرد به حساب نیآورده و این ممکن است تا خودکشی پیش برود. چرا بدین‌گونه است؟ باید در این مورد به نتایج صحیحی رسید. وقتی مرد در گریزه‌ی جنسی موفقیتی به دست نیآورد، دیگر توان زندگی را در خود نمی‌بیند. این وضع در زن هم خود را به صورت متفاوتی نشان می‌دهد. از گریزه‌ی جنسی همچون بزرگترین اسلحه برای کنترل و تسلط بر مرد استفاده می‌کند. ببینید اینجا نگرشی ایجاد شده است. به هنگامی که مرد در گریزه‌ی جنسی موفقیت به دست می‌آورد خود را همچو یک مرد تمام عیار و یا یک دیکتاتور می‌بیند. زن نیز براساس رفع ناتوانی و ضعف خویش، خود را درست همچو یک " ماده " عرضه می‌کند. کمی هم با در نظرگرفتن ضعف مرد در این مورد، به زندگی با وی تن در می‌دهد. ببینید گریزه‌ی جنسی در اینجا راه را بر یک نگرش خطرناک باز می‌کند. بعد از گفتن " من از نظر جنسی از آن فلان مرد هستم " و با بنای یک نگرش ناموسی بر این اساس که یک اصل اساسی اخلاق در میان کردهاست. یک نتیجه‌ی بسیار خطرناک آشکار می‌شود.

میهن اشغال می‌شود. هزار بار به آن تجاوز می‌شود. به شدیدترین نوع به هر واقعیت اجتماعی و سیاسی انسان تجاوز می‌شود، اما به خاطر آن کوچک‌ترین حرکتی انجام نمی‌دهد. حتی احساسی به نام ناموس و شرف دیده نمی‌شود. به نظر من در این مورد می‌توان نگرش و رفتار بومی‌های آفریقا را همچو یک رفتار اخلاقی با ارزش دید. هیچ وقت به غریزه‌ی جنسی همچو یک وسیله‌ی استفاده نمی‌نگرند. و آن را به ناموس نیز یکی نمی‌گردانند.

چرا این مسئله در میان کردها بدین صورت درآمده است؟ البته لازم است این را از زاویه‌ی تاریخی، اجتماعی، دینی و زاویه‌های متعدد دیگری توضیح داد. یعنی باید در میان جامعه‌ی خود موشکافی کنیم. اما در لحظه‌ی اول، چیزی که باید گفته شود این است: این شیوه‌ی زندگی یک شخصیت نابودشده است که به شکلی خطرناک، متعصب و مغایر با احساس ملی و هرگونه توسعه‌ی آزادی درآمده است.

اگر آن را ملموس‌تر بیان نمایم، می‌توان گفت باعث از بین رفتن اراده می‌گردد. یکی شدن جنسی برای بسیاری از شما همچو یک ارضا به یک وسیله‌ی نابودکردن مبدل شده است. از یک طرف "انسان گشتن"، از طرف دیگر "کامیابی" و یا چیزی شبیه "یافتن دنیای خویش" است. و نتایج دیگری شبیه این. طبیعی است در یکی‌شدن جنسی، ارضا می‌تواند باشد. یک پدیده‌ی معمولی و در واقع طبیعی است. اما کفایت نکردن به این بسیار اهمیت دارد. دنیا، نگرش و تضادهایی که در آن ایجاد کرده‌ایم بسیار مهم هستند. انگار "کامیابی" هر چیز و هر تضادی را حل می‌کند. گفته می‌شود "زن گرفتم، شوهر کردم". و اگر شرایط یک زندگی معمولی را داشته باشند، زندگی را تمام شده پنداشته و این را هزار بار تکرار می‌کنند. هم زن و هم مرد، یک فلسفه‌ی زندگی مطابق میل خود دارند. شکل‌گیری جامعه‌ی ما تماماً این‌گونه است. غریزه‌ی جنسی ابتدایی و طبیعی موجود در میان کردها یک فرسودگی است. به نظام و رویدادهای اساسی و اجتماعی اهمیت نمی‌دهد. احتمال زندگی غنی‌تر

و زيباتر را نمي بيند. هست و نيست يك غريزه ي جنسي ابتدائي است.

جامعه، مرد و زن محروم هستند. غريزه ي جنسي به عنوان تنها لذت به مغز خطور مي كند. در ساير ارزش هاي ديگر زندگي، فلسفه و سياست لذتي وجود ندارد. حتي اين موارد خطرناك نيز مي باشند! هيچ چيزي كه بايد سازماندهي شود وجود ندارد. حقيرترين لذت، لذت جنسي است. اين هم يك غريزه ي طبيعي است و خطر را پيچيده تر مي كند.

من در اين مورد تدابيري اتخاذ کرده و خواسته ام چيزهايي را عملا انجام دهم. البته بر اين اساس جامعه را تا حدودي با ديدي وحشي نگاه کردم. يعني اين نوع برخورد با غريزه ي جنسي از سنين كودكي در من كيني را به وجود آورد. هم چنان كه در خانواده و پدر و مادرم اين را ديدم. زياد آگاه نبودم. اما معتقدم كه در پديده ي غريزه ي جنسي، مشكلات بزرگي داشتند. فكر مي كنم كه دعواهائشان كمی بر اين اساس بود و زندگي را با اين مسئله به ابعاد غيرقابل تحملي درآورده بودند. يك ازدواج نامتعادل. روابطي بسيار نامتعادل، بيگانه و نتيجه اش وضعيت وخيمي كه خانواده ي كُرد دچار آن گشته است. بسيار زود ديدم كه زن و مرد كرد تا چه حد خود را فرسوده کرده اند. تثبیت کردم كه تمام مردان روستا در جستجوي يك غريزه ي جنسي حقير هستند. به همين سبب به خاطر زن حاضر به دعوأ كردن هم مي شوند. در هرجايي تلاش براي به دست آوردن دختري بر اين اساس وجود دارد. حتي در ازدواج پسر، پدر به خود مي انديشد. در محيط روستا اين اوضاع هم وجود داشتند. وضعيت چشم دوختن به دختري كه با پسر وي ازدواج کرده است، رواج دارد. شما نمي دانيد. اين يك وضعيت رواني است. در جامعه ي ما هم علي رغم اين كه اين مسئله چندان عملي نمي شود اما باز هم وضعيت رواني- اجتماعي اين گونه اي وجود دارد. تنها نتيجه گيري زن هم از آن به شكل "چيزي ندارم. وضعيت يك زن ابتدائي را دارم. اين را همچو ناموس به مرد تحميل مي كنم. و در تمام عمر اين گونه زندگي خواهم نمود" است. در اين وضع ديگر ممكن نيست كه زن مغز

خود را به کار انداخته و روحش را قوی نماید. یعنی از 15 سالگی به بعد مُرده است. آیا ممکن است که زندگی زیبایی دیگری وجود داشته باشد؟ آیا امکان آزادی دیگری وجود دارد؟ به این نمی‌اندیشد. از نظر وجود فیزیکی فرومایه شده است. از نظر روحی مرده است. از نظر فکری که اصلاً وجود ندارد. ببینید غریزه‌ی جنسی در این‌جا نقش خطرناکی بازی می‌کند. در حالی‌که باید نقش برعکس داشته باشد. در میان کردها راه را بر چنین بی‌اراده‌گی منحرفی می‌گشاید. چرا زود منتقدانه با این پدیده رفتار نموده و نخواستم به آسانی تحت تاثیر آن قرار گیرم؟ چرا نخواستم اراده‌ام را از دست بدهم؟ این ویژگی بسیار مهمی است. فکر می‌کنم ویژگی است که در هیچ کدام از شما به آسانی ایجاد نشده و دیده نمی‌شود. زن مقابل من، فاطمه (کسیره یلدرم) متوجه این نکته بود: ویژگی که در هیچ کدام از مردهای کرد دیده نمی‌شود. خصوصیتی که در مرد کلاسیک کرد وجود دارد، با یک تاثیر کوچک جنسی منحرف شده و آن‌گونه که خواسته می‌شود جهت دهی داده می‌شود. چون به خوبی از این موضوع آگاه بود، به شیوه‌ی "از زنانگی‌ات به طور موثر استفاده کن، می‌توانی تمام مردان درون حزب را تحت تاثیر قرار بدهی" رفتار می‌نمود. مرد کردضعفی چنین عمیق دارد. این بسیار جالب و در خور تفکر است. باید نتایج مهمی از آن به دست آورد. ویژگی من در این‌جا بسیار جالب است. اگر رفیق دیگری باشد، مثلاً رفیق کمال پیر، بلافاصله سر به عصیان برمی‌دارد و به شکل "این مگر می‌شود" رفتار می‌نماید. من اگرچه بسیار عصبانی و صاحب رفتاری نظیر "نباید این‌گونه باشد و اصلاً درست نیست" بودم، به شیوه‌هایی مانند زدن، کشتن، دور انداختن، طلاق دادن و یا فرارکردن، دست ن‌زدم. موقعیت من در این‌جا هم جالب است. هیچ مردی اصلاً از خانه‌اش فرار نمی‌کند. من فرار کردم و 15 روز به جایی که آن زن بود، نرفتم. آن‌هم در زمانی که کارهای بسیار زیادی داشتم. معمولاً مرد زن را از خانه بیرون می‌اندازد، قانون این‌گونه است. من در حالی‌که بسیار مسلط هم بودم از خانه فرار کردم.

این هم یک شیوه است. خطرناک است. ببینیم چه می‌شود؟ البته طرف مقابل را کنترل می‌نماییم. برای این‌که به وضع یک مرد سنتی سقوط نکنم، 10 سال در مقابل وضعیتی که 10 ساعت آن نیز قابل تحمل نیست، تحمل کردم. مسئله بیشتر از "رابطه‌ی جنسی و ماهیت اراده"، لزوم فهمیدن ماجرا بود.

این زن از یک خانواده‌ی مزدور آمده است. می‌گوید که کرد است، سوسیالیست است، زن است. اکنون هم‌هی این‌ها چه می‌توانند باشند؟ آیا یک سوسیالیست، یک کرد و یک روشنفکر می‌تواند این‌گونه باشد؟ جنبه‌ی دیگر، جنبه‌هایی می‌باشند که موجب شک و گمان می‌شوند. زنانگی خود را می‌خواهد چگونه به کار ببرد؟ تحت نقاب سوسیالیست در پی چه کاری می‌باشد؟ شخصیت فنودال-کمپرادور¹ می‌خواهد تحت نام کرد بودن ما را به کجا ببرد؟

شخصیت سنتی مرد و زن کرد در برابر همدیگر مغلوب هستند

اگر دقت کنید این یک ماجرای تمام عیار است. فراتر از ماجرا، یک درگیری است. به نظر من در واقع یک جنگ بزرگ است. به سبب این‌که این جنگ را متعلق به خود نمی‌دانید، سطح تحلیل اجتماعی و ایجاد رابطه‌ی شما بسیار عقبمانده است. واضح است وقتی که می‌گویم سرآغازهای جالب، بر این نکته تاکید می‌نمایم. به طور قطع من در اینجا تا آخرین حد صادق هستم. در واقع برای هر نوع حقیقتی حاضریم. اما در برابر طرف مقابل هم بر اراده‌ی خویش مسلط هستیم. به جای من مرد دیگری را در نظر بگیرید. یا تماماً تحت امر زن درمی‌آید، یا زن را طلاق داده و یا او را می‌کشد. راه میانی دیگری وجود ندارد. نتیجه‌ی که در 10 ساعت و یا چند هفته با آن روبرو خواهی شد، این است.

خانواده‌ی که به دولت تکیه دارد، در میان است. تصرف‌های خطرناک بر گروه موضوع بحث است. اکنون من

¹ کمپرادور: وابسته. این وابستگی می‌تواند در ابعاد سیاسی- اجتماعی و در صورت بندی‌های مختلف وجود داشته باشد.

یا کار گروه و مسئله‌ی کُرد را رها می‌کردم و همچو يك کارمند ساده می‌گفتم: "امان، توبه، دیگر از این کارها نمی‌کنم"، یا سعی می‌کردم که این کار را پایان دهم. به احتمال زیاد همه‌ی شما وضعیتی متفاوتی با این، در روابط و شیوه‌ی رفتارتان دارید. فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روحی رابطه را مدنظر قرار نمی‌دهید. یا با گفتن: "غریزه‌ی جنسی لذت دارد، ذوق دارد"، اراده‌ی شما در این نکته شکسته می‌شود. و یا غریزه‌ی جنسی را تجربه نکرده و دچار آن نشده‌اید. این ماجرا در برخی‌ها بسیار موثر است. فکر می‌کنم این حداقل به اندازه دیگری سبب نتیجه‌ای خطرناک می‌گردد.

تمرکز اشتیاق و احساس در غریزه‌ی جنسی باید در میان ما، در يك چارچوب تاریخی قرار بگیرد. روابط برای يك سوسیالیست بسیار مهم هستند. اگر به طور سطحی به دست بگیرد، در همان ابتدا شکست می‌خورد. در بنیان تاریخی، زن در غریزه‌ی جنسی دچار يك فرسودگی و نابودی بزرگ شده است. این هیچ ارتباطی به آزادی ندارد. مرد هم از اساس قربانی اشتباهات بزرگ شده است. تقریباً تمام شما روابط را این‌گونه آغاز می‌نمایید. در آن صورت آیا از سوسیالیسم، مقاومت و آزادی اراده چیزی باقی می‌ماند؟ در این مسئله، اراده همیشه شکست خورده است. ببینید به همان سبب در کشاندن شما به سوی آزادی و اراده‌ی نیرومند، سختی می‌کشیم. در حال حاضر بزرگترین مشکل من این است.

در این نکته چگونه غریزه‌ی جنسی را حل می‌نمایم؟ در واقع می‌توانستید این نتیجه را زودتر درک کرده و آن را فرمولیزه نمایید. این‌که دشمن از صدها سال به این سو از این رابطه به بدترین صورت استفاده کرده و نگرش ناموس و لذت بردن را به انحراف بزرگی کشانده، حتمی است. این را می‌بینم. اما تدبیر چه خواهد بود؟ چیزهایی را که در مورد خود اجرا نمودم: مثلاً به آسانی می‌توانستم زنی بیام. سنت روستا بسیار زود می‌توانست مرا به ازدواج بکشاند. حتی فکر می‌کنم که در خانواده‌ی ما چنین جستجویی وجود داشت. اما حتی جسارت نکردند که به من

بگویند. به یاد دارم که می‌گفتند: "تو با این وضعیت نمی‌توانی ازدواج کنی و زنی بی‌بایی". من که اصلاً چنین نیتی نداشتم. در حالی‌که بسیار محافظه‌کار بودم. به یاد دارم از ملای روستا پرسیده بودم که: "حاج آقا، زنان می‌رقصند، آیا نگاه کردند گناه خواهد بود؟" وقتی حاج آقا فتوا داد که: "می‌توانی نگاه کنی، گناه نیست"، من آن وقت با جسارت نگاه کردم. تکیه بر فتوا در سنین کودکی این‌گونه است. در واقع با تربیت و با ادب بودم. در آن زمان به قوانین دین پای‌بند بودم. اگر می‌گفت: "نگاه نکن"، نگاه نمی‌کردم. گناه است، نزدیک نمی‌شوم. البته که بعدها مطابق با ملاک‌های طبقه و معیارهای سوسیالیست نگریستم. در رشته‌ی علوم سیاسی درس می‌خواندم. فرزندان بوروکرات‌های رده بالا وجود داشتند. در حالی‌که پیشرفت می‌کردم و موثر بودم، حتی از یک کلمه که نشانگر عشق باشد، استفاده نمی‌کردم. جستجوی جنسی من به کناری، عشق آن زمان من هم به نوعی محافظه‌کاری من بود.

آن زمان یک جستجوی سوسیالیستی مطابق با خود داشتم. با مشکل ملی مشغول بودم. بیرون از آن حتی نمی‌توانستم یک "سلام" بدهم. شاید هم مرا جذاب می‌دیدند. زیرا بخاطر دارم وقتی واژه‌ی کُرد را بر زبان راندم، کف بزرگی برایم زدند. نیمی از آن‌هایی که کف می‌زدند هم فرزندان بورژواها بودند. به شکلی فوق‌العاده از من پشتیبانی می‌کردند. اما علی‌رغم تمام این‌ها، تنها یک کلمه "چطورید" را بر زبان نمی‌راندم. باز هم علاقه داشتند. در مدرسه‌ی راهنمایی هم با بچه‌ها و دختران بورژوا و خرده بورژوا درس می‌خواندم. جذاب هم دیده می‌شدم. اما اصلاً یک "سلام" بی‌ارزش ندادم. یک "چطورید" به دختران بورژوا نگفتم و رابطه‌ی برقرار نکردم. در حالی‌که "زیبا" دیده می‌شدم.

یعنی مسئله‌ی ارزش‌های کنونی است. تمامی شما، زیبا، پول و امکانات بیگانه را همچو غارتگران می‌ربایید. در حالی‌که من تا آخرین حد خود را کنترل می‌کردم. این به خاطر موضع‌گیری طبقه و ملت است.

حافظه‌کار بودم، اما این شکل از پیشرفت‌ها، ادامه‌ی جستجوی يك آزادي در درون من را نشان مي‌دهد. به دختران روستا نگاه مي‌کنم. مردی مسن و پیر او را گرفته است. هنوز به خاطر دارم. برای مثال مي‌گویم. يك بار دیدم دختری که تمایل به وارد شدن حزب را دارد. شخصی با دعوا و هياهو مانع شده و چنین اظهار مي‌دارد: این دختر یا برای من و یا برای پسر من. دختران بسیاری را به یاد دارم، مي‌خواستند از من چیزی یاد بگیرند. البته من آن وقت قدرت درك زن و دادن معلومات به وي را نداشتم.

به نظر من این‌ها ناحقی‌های بزرگی هستند. یعنی چرا روی سرنوشت دختری زیبا، خارج از اراده‌ی وي دعوا مي‌شود؟ خواهري داشتم. يك روز از روستایی، "آغا"ها آمدند و از خواهرم خواستگاری کردند. این‌ها چه کسانی هستند؟ خوب به خاطر دارم این مسئله برایم قابل هضم نبود. این داماد چه کسی است؟ کمی پول و اشیا به خواهرم مي‌دهند. اصلا آن را نه شیوه‌ای مطلوب بلکه تا به حال نیز وحشیانه مي‌بینم. این رابطه، رابطه‌ی برده‌ها است. هزاران ماجرای این‌گونه با انباشته‌شدن در انسان يك نگرش آزادي را موجب مي‌شوند.

زشتی‌های جنسی و مشکلاتی که روابط ازدواج زود هنگام نوجوانان و دختران در اطراف ما در روستا ایجاد مي‌کنند را، مشاهده کنید. بدون کار و قدرت، تمام مردانگی و جوانی خویش را جهت يك جهیز و پول شیربها قربانی مي‌کند.

عدم مبارزه برای رابطه‌ی آزاد، خیانت به آزادي است

تمام این‌ها به ما فشار خواهند آورد که با وقار باشیم. این سبب خواهد شد بیندیشیم که کارها آسان نبوده و دارای مشکلات بزرگی می‌باشند. در نهایت وارد يك آزمون ارتباط بر این اساس شدم. آیا در اینجا همان‌طور که شما حدس مي‌زنید، بلافاصله شکستن اراده و یا واردشدن به رابطه زن و مرد به راحتی وجود دارد؟ به خود بنگرید و به من هم بنگرید: از کجا شروع کرده و به کجا می‌رسايم؟

در پديده ي زن كم كم يك زيبايي را ايجاد مي نماييم . به تازگي بر روي زيبايي و امكان دوست داشتن موجود در شخصيت زن و مرد، هم از نظر علمي و هم از نظر هنري به صورتي ظريف كار مي كنيم . در اين مورد كمی پيشرفت ايجاد نموده ايم . در كودكي هم معتقد بودم كه بايد در روابط زن زيبا وجود داشته باشد و حتي با اشتياق زياد در پي يافتن زيبايي بودم . از 7 سالگي به بعد اشخاص را اينگونه ارزيابي مي نمايم . معيارهاي زيبايي متنوع اند . از يك تحرك گرفته تا جسم ، از يك ويژگي قوي خطابت گرفته تا بودني با منطق ، ويژگي هاي اينچيني هستند . هنوز در جستجو هستم كه چگونه مي توان معيارهاي زيبايي را ايجاد نمود . آيا شما در پي چنين جستجويي هستيد ؟ براي آن مي جنگيد ؟ به نظر من عدم ارزيابي زيبايي و حتي اندیشه ي زيبايي ، اينگونه گسترش مي يابد . سوق دادن يك دختر جوان به سوي برده شدن ، بازرگاني كردن بر روي آن ، مشكل بزرگي را ايجاد مي نمايد . دادن يك دختر زيبا به مرد ي زشت فقط به خاطر ثروت وي ، غيرقابل قبول است .

اين سبب چه چيزي مي شود ؟ آيا رفتاري مبني بر آزادي زن را ايجاد مي نمايد ؟ چرا بايد شخصي بسيار زشت ، با تكيه به پول ، ثروت و قدرتش ، زن زيبايي را از آن خود نمايد ؟ در محيط روستا روابط اينگونه ي متعددي وجود دارند . بعضي با قدرت ، برخي با آوازه ي خانوادگي و بعضي نيز با ثروت خويش از اين مسئله سوء استفاده مي كنند . دختران 12 ساله اند اما يك فئودال و يا يك كمپرادور آن ها را خريد و فروش مي كند . چگونه از " سرحد"¹ دختران زيادي توسط تاجران "قيصريه"² به غرب فراري داده شدند ! همهي اينها انسان را به تفكر وامي دارند .

جامعه كمی اينگونه است . و اين يك زخم بزرگ اجتماعي است . اگر بر روي تمام اينها به صورت گسترده اي فكر نكني ، چگونه صاحب يك نگرش آزاد و زيبا خواهي شد ؟ و چگونه به شخصيتي انقلابي خواهي

¹ نام منطقه اي از كردستان شالي

² نام شهري در تركيه كه ساكنان آن از لحاظ تجارت مشهور مي باشند

رسید؟ آیا این‌گونه اندیشیدید؟ به نظر من در این وضع، مبارزه يك بخش جداناپذیر میهن‌پرستی است. زیرا فروش این‌گونه‌ي زیبایی زنان و دختران ما در حدخیانت به وطن خطرناك است. تاجران قیصریه می‌آیند و دختران زیبا و مستعد ما را خریده و می‌برند. کسی که ثروت دارد، در هر جای دختران زیبا را خریده و می‌برد. این رویدادی است که به اندازه‌ي خیانت به وطن خطرناك است. در اصل کسی که به ارزش‌هاي انسانی خودش چنین می‌نگرد، میهن خود را نیز مهم نمی‌بیند. این مورد واضح است. از تاریخ، زیبایی طبیعت و زیبایی روابط چیزی نمی‌فهمد. چنین شخصیتی خیانت کرده است. می‌توان يك ارزیابی اینگونه انجام داد. در موضوع زن، کسی که چنین زشتی را لایق خود می‌بیند، چه زن باشد و چه مرد، مرتکب خیانتی بزرگ به میهن و آزادی شده است.

چرا؟ ببینید در اینجا در چارچوبی که توضیح دادم، ناحقی، جرم و ناپاکی‌هایی وجود دارند. تو مرتکب این جرم شده‌ای، پس چگونه میهن پرست و آزادی‌خواه خواهی شد!

مبارزه‌اي که به خاطر زن و یا مرد انجام دادید، چگونه است؟ برخوردی به شکل "آن را فراری داده و از آن خود می‌کنم!" دقیقاً شکلی است که نظام بر آن پافشاری می‌کند. مجادله نمی‌کنید و به همین سبب زشت می‌شوید. زشتی‌هاي بزرگ و اوضاع غیرقابل قبول وجود دارند. حتی خواهان دیدن این‌ها هم نبودید. حال هم در مورد مبارزه‌اي که برای رهایی تمام زیبایی‌ها انجام می‌دهم خواهید گفت که: "آیا چنین مبارزه‌اي امکان دارد؟" بله، من در حال چنین مبارزه‌اي هستم. این تنها جنگ برای رهایی زیبایی زن نیست، بلکه در عین حال جنگ برای رهایی زیبایی‌هاي طبیعت و تاریخ است. بله، بدون وجود این موارد چگونه میهن‌پرست خواهید گشت؟ چگونه رغبت‌هایی نسبت به آزادی ایجاد خواهید نمود؟ در درون شما چه چیز وجود دارد و چگونه ایجاد می‌شود؟ به آسانی از مبارزه فرار کردن، معنی ندادن به ارزش‌هاي تاریخی است. و در آن رفتاری مبني بر "زن يك وسیله جنسی است، یا آن را از آن خود کرده و هرگونه که می‌خواهی از

آن استفاده كن" وجود دارد. كسي كه قلب و روحش اينگونه باشد، نمي‌تواند انقلابي شود. در او زيبايي وجود نخواهد داشت. نمي‌تواند شخصي مبارز و سازمان دهنده باشد.

به احتمال زياد شخصيتهاي ما تا حدودي بدون چاره هستند. البته نه تنها براي اين سوال ارائه شده بلکه جهت جواب دادن به بسياري از سوالات ديگر نيز، بر اين مورد تاكيد مي‌نمايم. مواردی مانند در نظر نگرفتن حق و دسترنج در روابط و تحمل كردن يك وضعيت وخيم و مواردی از اين نوع، نشانگر عدم موفقيت شما مي‌باشند. با اين حال معلوم است كه نمي‌توانيد صاحب خصوصيات يك ميهن‌پرست و مبارز بزرگ آزادي باشيد. رابطه‌ي اين مسئله با غريزه‌ي جنسي همين است. چگونه مي‌خواستند ما را با غريزه‌ي جنسي ضعيف گردانند؟ در مقابل آن چگونه جنگيدم؟ جامعه در موضوع زن چگونه به فرومايگي سقوط کرده و جنگيدن من در اين مورد چگونه ايجاد مي‌شود؟

البته كه اين موارد در ارتباط با مرد هم صدق مي‌كند. مرد هم كمی اينگونه است. رفتاري همچو: "مرد اينگونه است، اينگونه نمايش قدرت را نشان مي‌دهد، از سبيل‌هايش گرفته تا راه رفتن وي معني متفاوتي دارد" دارد. سال‌هاست مي‌انديشم كه با اينها نمي‌توان به يك مرد سالم مبدل شد. "مرد نو" را هم به آساني نمي‌پسندم. من هنوز تماما ملك مردی قابل پسند را ايجاد ننموده‌ام. بخش زيادي از آن را زشت مي‌پندارم. آيا من خود را زياد مي‌پسندم؟ نخير! اگر چه چنين نيست اما براي آن در تلاش هستم. شايد برخي از شما مرا بدون نقص ببينيد. اما من هر روز با خود در حال جنگ هستم. خود را به آساني نمي‌پسندم. اما شما خود، راي به تمام زشتي‌هايتان مي‌دهيد. مي‌گويد كه: "آيا مي‌شود از كسي مثل من انتقاد نمود، كسي چون من چرا درك نمي‌گردد؟"

با چه چيز پسندیده خواهي شد؟ با چه چيز خود زيبا هستي؟ با چه چيز مدح خود را خواهی كرد؟ آيا مي‌تواني در مقابل اين حقايق به خود بگويي "مرد هستم"؟ نه از نظر جنسي، بلکه از لحاظ غرور و احساس مردانگي چقدر مرد هستي؟ شايد هم زني بدتر

از يك زن شده اي. اگر مردانگي وجود داشت آیا ما در این اوضاع می بودیم؟ البته من سالهاست که این پرسش را از خود می پرسم. در میان کردها این همه اشخاص لوطي وجود دارند اما همان اشخاص در برابر ارزش هاي بنيادين از زن بدتر هستند. این گردن کلفتي آنها چقدر ارزش دارد؟

می بینید که نمی توان به آساني با مسائل برخورد نمود. اگر من غریزه ي جنسي را مانند شما تفسیر کرده و به کار می گرفتم، دیرزمانی بود که نابود می شدم. اما مبارز راه يك زیبایی بزرگ هستم. تلاش هاي عظيمي را براي رهايي زن و آفرینش زیبایی انجام می دهم. من تضادهایی را که شما دارید، برانزده ي خود نمی بینم. به نظر من انقلابی بودن دارای چنین جنبه هایی نیز می باشد.

آیا می توانید به خوبی درك نمایید که مبارزه ي ما، يك انقلاب زیبایی و انقلابي که جنگ در مقابل زشتيها را اساس می گیرد، است؟ آیا می توانید بفهمید که حتي بررسی غریزه ي جنسي يك ارزش بزرگ انقلابي است؟ در واقع از يك نظر تضاد جنسي را آشکار می نمایم. در این موضوع رفقایي را که بدون چاره مانده اند، تشویق به چاره یابی می نمایم. این همه زن و مرد جوان در میان صفوف ما هستند. اینها تقریباً هر لحظه ممکن است که مطابق نگرش سنتي، بر همدیگر تاثیر گذاشته، فریب دهند و یا با احساسات بی بها با همدیگر پیمان بسته یا ازدواج نمایند. هوشیاری در این مورد برای هرکس لازم است. توجه کنید، من خودم را اینگونه فریب نمی دهم. 45 ساله هستم. در حالی که بسیاری از شما هنوز در 20 سالگی هستید.

قانوني را اجرا می کنیم. می توانید در کنار هم گرد آید. اما روابط میان جنسها چگونه که می پندارید و همچون روابطي که قبلاً ایجاد نموده بودید، وجود ندارند. پس چگونه ایجاد خواهند شد؟ بسیاری از شما می گوید که: "جوانی مان از دست می رود"، همچنین کسانی که می گویند: "آیا نمی شود این بچه ها همین حالا ازدواج نمایند و به آرزویشان برسند"، هم در میان ما کم نیستند. "آیا نمی شود عشق هاي بزرگي را ایجاد نمایند؟" در مورد می شود و یا نمی شود، بحث

نمایید. حتی در مورد این که رابطه‌ی جنسی چگونه می‌تواند ایجاد شود بحث نمایید. اگر با رابطه‌ی ای که ایجاد کرده‌اید، به جنگ‌مان خیانت نکرده و مشارکتی برای آن باشد، راه حل صحیح آن را یافته‌اید و به شما آفرین خواهم گفت. شرطی دارم، رابطه نباید ما را از جنگ دور بدارد. بر روی عشق بحث نمایید. عاشقان بزرگی شوید. فقط این موارد نباید ما را از جنگ دور بدانند و یا سبب وضعی شوند که دشمن بر ما اعلام پیروزی کند. آن وقت برای عشق و رابطه‌ی شما کف خواهم زد.

افراد اپورتونیست در میان ما و یا کسانی که به صورت بسیار خطرناک با مسئله برخورد می‌کنند چه کار می‌کنند؟ می‌گویند: "اما باید باز هم عشق وجود داشته باشد." تاریخ عمیق عشق را بیان نمودم. برخی‌ها گفتند: "زن بلای سر ما است، تدابیر موقتی و یا همیشگی را اتخاذ کنیم و این گونه مسئله را بگذرانیم." این‌ها همیشه با مسائل دشوار پدید آمده‌اند. به نظرشان به قوانین عشق رسیده‌اند و باید به آن‌ها در حزب میدان بدهیم. اما تنها یکی از این‌ها برای نابودی حزب کافی است. در واقع بدون کنترل و اراده است. اگر از بالا یا پایین ایجاد روابط را آزاد بگذارم، از چادرهای کولی‌ها بدتر می‌شود. یا در همان چند روز اول تسلیم می‌شوند. اراده‌ی رزم آن‌ها باقی نمی‌ماند. غریزه‌ی جنسی و عشق به شیوه‌ای که اینان درک نموده‌اند، خطرناک است. تنها برای سیر کردن شکم آن‌ها به کار گرفتن چند گردان لازم است. برای ایجاد امنیت آن‌ها هم این لازم است. برای عشق امنیت لازم است. برای عشق ثروت لازم است. چیزهای دیگری لازم است. برای تمام این‌ها باید چند گردان گریلا را وارد کار نمایم.

بسیاری از مدیریت‌ها دچار چنین اوضاعی گشته‌اند. اگر کمی قدرت کنترل ما نباشد، برخی از ستادها را به چنین وضعی درخواهند آمد. در واقع کمی هم درآورده‌اند. باید بسیار در مورد این بحث و گفتگو نمایم. گفتیم تا حدودی در مدیریت‌ها زن هم وجود داشته باشد. ولی به جای پیشرفت مدیریت زن و مرد، روابط را به سوی نابودی کشانند. در چنین وضعیتی

مدیریت به حالت غیر قابل کارایی درمی‌آید. در این مورد تحقیق نمودیم. کسی که مسئول درجه اول آموزش بوده، 3 ماه با کسانی که در آموزش بودند حتی دیدار و صحبت نکرده است، در حالی که در تمامی این مدت ارتباطات وی تنها با يك زن بوده است. کسانی هستند که ماه‌ها خود را با موضوعات فرومایه مشغول می‌کنند. و بعدها دیدیم که این متداول شد.

عشق در میان ما، يك اتحاد بزرگ سیاسی است

حال تمام این‌ها به صورت مشکل ادامه پیدا می‌کنند. به نظر من باز هم باید زن در جرگه‌ی فعالیت‌ها باشد. به جای کنار گذاشتن و شکل بی‌بهای پای‌بند کردن زن، باید واقعیتش را آشکار نمود. تضاد میان جنس‌ها را حل کرده و همچنین به جای ارضای بی‌بهای جنسی و یا ارضای روابط دوست و آشنا، باید شیوه‌ی صحیح را پیدا کرد. باید قدرت غریزه‌ی جنسی و قدرت زن را آشکار کنیم. زیرا برای غریزه‌ی جنسی آزادی لازم است. نمی‌توانیم در این مورد سرکوب‌گر باشیم. مادامی‌که اصل این‌گونه است، باید دید چقدر آزاد می‌شود. همان‌گونه که گفتم فلسفه‌ی زندگی نو متکی بر روابط برابر و آزاد است.

چگونه می‌توانم عشقی را تایید نمایم که در همان روزهای اول مشکلاتی را برای کمپ و یا ستادی از حزب ایجاد می‌کند؟ چگونه می‌توانم این احساس و رابطه را معمولی ببینم؟ چه برسد به این‌که دولت از همان ابتدا با جاسوسی وارد کار شده باشد، که موضع ما در مقابل آن آشکار است.

در این وضع در پراتیک چه‌کسی خود را اثبات خواهد کرد. و یا مهم‌تر از آن چگونه به پراتیک مبارزه خدمت خواهد نمود؟ بدون زن انقلاب ایجاد نمی‌شود. و یا بدون زن، مرد نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما رابطه‌ی زن یا مردی که برای رهایی خدمت می‌نماید، چگونه ایجاد می‌شود؟ حداقل بر روی این بحث نمایم. عجله نکنیم و وضع را بشناسیم. باید شیوه‌ی تقسیم محبت، عشق، خوردن، نوشیدن و صحبت کردن با همدیگر را بدانیم. اگر گفته شود که: "از راه يك غریزه‌ی جنسی ابتدایی آشنا می‌شویم"، باید دانست

كسي كه ادعاي انسان بودن را دارد، آن را اينگونه به دست نميگيرد. ما ميخواهيم جامعهي انساني را بيافرينيم. آن هم آزاديخواهترين شكل آن را. اگر هنوز خود را نشناخته و اسير احساسات خويش شويد، در زماني کوتاه نه تنها قادر به ايجاد جامعه اي سوسياليستي نخواهيم شد بلكه توان ايجاد جامعه اي شبیه قبيله هاي اوليه را هم نخواهيم داشت. نمي تواني بگويي: "من نمي توانم به اينها بينديشم". تو انقلابي هستي. بايد به اينها بينديشي. جامعه ي جديدي بر مبناي آزادي خواهيم ساخت. اگر بگويي: "عواطفم مسلط ترند و غرايزم سرکش مي کنند و نمي توانم به منطق گوش فرا دهم"، انقلاب به هم مي ريزد. اگر بگويي: "من عاشق چشم سياه هستم"، سودايت مي سوزد، از بين رفته و در سيستم حل مي گردد. اگر بگويي: "اعصابم به هم ريخته است، نمي توانم مقاومت كنم"، پس تونه براي ايجاد انقلاب بلكه آمده اي تا بلاي سر ما شوي. مواضع به صورت عيني، اينگونه هستند. مي ماند اينكه عشق پديده ي دشواري است است. عشق هنر است. عشق تشكيلات است. عشق بزرگي است. عشق پيوند است. قدرت ايجاد پيوند و اراده است. عشق صميميت است. اگر در جستجوي آن هم باشي، در ميان كردها نمي يابي. اگر با مشعل هم در پي اش باشي، نمي يابي. ديديم عشقي كه مي گويد: "من اين چيزها سرم نمي شود، من اين عشق را درك نمي كنم، عشقي كه در پي اش هستم اينگونه است، آنگونه است" ما را به چه وضعي دچار كرد.

قبلا گفته بودم كه چرا ماجراي "مهم و زين" آنقدر تراژديك به وقوع پيوست. در آنجا يك آزمون عشق وجود دارد كه به قوانين فئودالي فشار مي آورد. در واقع اين حسرت انقلاب ملي-دمكراتيكي است. شايد هم اصلا ماجراي آن چناني در "بيگنشين جزيره"¹ روي نداده باشد. اما "احمد خاني" در پي اتحاد است. عدم وجود اتحاد بين فئودال-آريستوكراتها، به حكم رانان

¹ بيگ نشيني كه در قرن شانزدهم همزمان با ساير بيگ نشين ها در كردستان ايجاد گرديد. محل وقوع منظومه ي "مهم و زين" نوشته ي هماسه سراي كرد "احمد خاني"

عجم، عرب و بیزانس امکان استیلا می‌دهد. کردها در سال‌های 1600 وضعی مبني بر دولت شدن و سرآغاز يك ملي‌شدن نو را داشتند. به احتمال زیاد فتودال-آریستوکرات‌ها و بیگ‌ها در مقابل این مانع ایجاد می‌کردند. وي سعی می‌کند که راه‌حل این را در ادبیات "مهم و زین" نشان دهد. وگرنه پسر يك بیگ و دختر يك بیگ دیگر به راحتی می‌توانستند همدیگر را یافته و ازدواج نمایند. این کار سختی نیست. ازدواج بین بیگ‌نشین‌ها هم در آن سده‌ها این‌گونه بود. تمام ازدواج طبقه‌ی بالادست، ازدواج بین پسر بیگ و دختر بیگ‌ها می‌باشد و مشکلی هم وجود ندارد. براساس قدرت‌مند کردن همدیگر هنوز این کار انجام داده می‌شود. مورد غیرمعمولي در این‌جا، وجود خواسته‌اي مبني بر فشار به بیگ‌ها جهت ایجاد يك اتحاد در سطح قشر بالای جامعه و مطابق این مقطع می‌باشد. این در واقع ایجاد يك دولت که می‌توان ایجاد يك پادشاهی هم نامید- است. آن بیگ‌نشین‌ها در مقابل این مسئله همچو مانع بودند. خواسته می‌شود که با داستان "مهم و زین" این به صورت ملموس نشان داده شود.

عشقي دشوار است. چرا عشقي دشوار است؟ زیرا اتحاد بسیار دشوار می‌باشد. ایجاد دولت بسیار سخت می‌باشد. جهت تحقق این، آن عشق باید آن بیگ‌نشین‌ها را ویران کند و موانع فتودالی را بر هم بریزد. اگر کتاب خوانده شود دیده می‌شود که آرزوي ایجاد يك اتحاد است. نابودي بسیاری از قوانین کهن لازم است. از میان برداشتن فتنه و فسادهاي بسیار زیاد موجود است. و تا حدودي ایجاد آزادي. وجود این‌ها به معنی تحقق انقلاب ملي-دمکراتیک است. در "مهم و زین" به سبب عدم وجود انقلاب ملي-دمکراتیک نمی‌توانند در کنار هم بودنی موفق را ایجاد نمایند. یعنی از يك نظر به معنی عدم رسیدن کردها به اتحادی موفق و یا یکی‌نشدن‌شان است.

ما هم وظیفه داریم تا يك پدیده‌ی بزرگ سیاسی را متحقق سازیم. اتحاد سیاسی، پدیده‌ی بزرگی است و ما می‌توانیم این را يك عشق بزرگ نیز بنامیم. برای این‌که تمام عشق‌های کوچک بتوانند دربرگیرنده‌ی يك معنی باشند، تحقق این اتحاد ضروري است. خودتان را

به جاي مهم و زين بگذاريد. جهت موفقيت در عشق،
نياز به اتحادي سياسي وجود دارد. احتياج به
آزاد كردن يك منطقه ي كوچك داريد. از خطر دور
بمانيد. وگرنه اوضاعي همچو به دنبال غريزه ي جنسي
بودن خيانت است. زيرا اين به بي ارادگي مي انجامد و
افتادن به ورطه ي بي ارادگي سبب عدم اداره و انجام
وظايف مي گردد. عدم اداره ي يك بخش مي تواند موجب
ضربه اي بزرگ باشد. اگر ضربه وارد آيد، اين يك
جرم و خيانت محسوب مي گردد. فكر مي كنم كساني كه
چنين مي كنند نيز وجود دارند. برخي از آنها آن گونه
كه حق شان بود، مجازات گشتند. اراده اش شكسته شده و
نتوانسته مقاومت نمايد! البته كه نمي تواند تحمل
نمايد. عشق براي او خيلي سخت است. به نظر برخي،
وقتي به آن دچار شد بايد كارش را تمام كرد. وقتي
چشم شان به چشم همديگر افتاد، مي توانند همان گونه كه
دل شان مي خواهد عاشق شوند! آيا تو مي تواني در
مقابل عشق خود را فريب بدهي؟ وقتي فريب دادي
مي تواني آن را عشق بنامي؟ اين غفلت است. البته
كه من اينها را ايجاد نمي كنم. عشقي كه زير سلطه ي
دشمن است، اين گونه است. مثلا زني در منطقه ي
"بوتان" چندين عمليات مهم را به انجام رسانده بود.
او را رزمنده ي نيرومند و زيبا مي ناميدم. در همان
منطقه مرد ي خرابكار و فرومايه اي هم بود. آن دو
در يك وضع بسيار دشوار فرصت ديده و فرار كردند.
اينان به زندان دياربكر افتادند. دختر را همچو يك
زن "فاحشه خانه" به كار مي برند. آن مرد را هم به
عنوان يك معترف هنوز بكار مي برند. ببينيد وضعي كه
دختر زيبا به آن دچار شده است. مثلا او هم يك
رزمنده بود.

تمام اينها نتايج جالبي را رقم زد. برخي نيز
مجازات شدند. قربانيان عشق بي بها! برخي از آنها
رفتند و معترف شدند. برخي نيز با جان شان آن را
اعاده نمودند. من زماني طولاني است كه كار را در
سطح وسيع عشق آغاز نموده ام. من به خدا نيز عشق
داشتم. براي تان گفتم جستجوي خدا در من بسيار
زياد بود. بعد از آن رغبتي سياسي داشتم. توجه
كنيد من يك جاه طلب سياسي نيستم. خود را با سياست

احمق نکرده ام. اما می‌بینید که جنگ سیاسی بزرگی را انجام دادم. یک اتحاد بزرگ و یک جنگ سیاسی بزرگ لازم است. از آن جهت، خودم را پای‌بند یک وظیفه عظیم سیاسی حس می‌کنم و آن را انجام خواهم داد.

آزادی با مبارزه آفریده می‌شود

اگر قهرمانی لازم برای مبارزه را نداشته باشید، چگونه عشق خود را رهایی خواهید داد؟ به تاریخ بنگرید. ببینید پادشاهان و ملکه‌های غافل چگونه نابود شده‌اند! پادشاه و یا ملکه شدن شما به کناری بماند حتی نمی‌توانید یک سرباز معمولی نیز شوید. آیا به خاطر این‌که من این‌ها را روشن کرده‌ام، خودتان را خواهید کشت؟ و یا خواهید گفت: "وای به غرورم لطمه خورد"؟ حقیقت تلخ این‌گونه می‌باشد. برای الهه شدن باید مبارزه‌ی بزرگی را انجام دهید. ببینید زنی که در برابر من قرار داشت، کمی هم این‌گونه بود. انگار من یک شاه هستم. یا به سویی شاه‌گشتن می‌روم و فقط یک ملکه کم است. کسی که شاهان را ایجاد می‌کند! در حالی که کار را این‌گونه به دست نمی‌گرفتند. حتی فکر می‌کنم چنین ارزیابی انجام شد. در فرانسه داستانی وجود دارد، شاهی هست و یک شخص آفریننده‌ی شاه.... در یک آن متوجه شدم که پشت سرم در نقش آفریننده‌ی من است! آفریدن شاه به کناری بماند. این شخص دستش را از آب گرم بیرون آورده و به آب سرد نمی‌زد. مرا به جای یک روستایی بگذارید. مثلاً یک روستایی بسیار کار می‌کند و صاحب دسترنج بزرگی است. انگار "آغا"یی بود که افسارم را در دست داشت! یک رفتار زنانه‌ی بدتر از این. با تمام مردان ما بر این اساس رفتار می‌نمود. استعدادش در چه بود؟ باهوش بود، حيله‌باز بود و زن بود! البته این رفتاری است که در جامعه بسیار موثر بوده است. حاکمان، اشخاص بسیاری را این‌گونه اداره نموده‌اند. "آغا"ها، روستائیان را این‌گونه اداره کرده‌اند. دسیسه‌بازی زن، مرد را به چنین راهی کشانده است. با یکی‌کردن تمام این مهارت‌ها مرا نیز شکست خواهد داد؟! بعدها به او نشان دادیم که چه هستیم.

مي بينيد كه جنبه هاي متعددي دارد. فقط حكايت مهم زندگي ام را بر زبان مي رانم. مادامي كه خواهان آزادي و زيبايي هستيد، اين حقايق در طبيعت اين كار وجود دارند. برخي نگران مي شوند. برخي به بن بست مي رسند. زنان و مردان ما هر روز شخصيت خودشان را نشان مي دهند. اين سبب تاسف مي شود. علي رغم اين كه تا حدودي راه و رسم آن را مشخص کرده ايم، اين روي مي دهد. وضع چنان بيچاره اي داريد كه بايد به خاطر آن گريه كنيد.

آيا خداوندان جنگ اين گونه هستند؟ آيا فرماندهان بزرگ در اصل اين گونه هستند؟ آيا مبارزان اين گونه هستند؟ حتي من با اين وضع از خود مي پرسم كه: "آيا اوضاع را رهايي بخشيدم يا نه". زنان وجود دارند. مي پرسم كه: "آيا با لياقت با آنها رفاقت مي نمايم يا نه؟" خودم را هميشه تنظيم مي نمايم. به صورت: "رابطه با يك زن، زيبايي، مبارزه، تاريخ و با هرچيز ديگر زندگي چگونه مي تواند باشد؟" مي انديشم. و گرنه خود را گم مي كنم. اگر هم گم كنم و كوچك ترين فرصتي بدهم، تشكيلات و خلق ضرر مي بينند. ضرر در آن جا نمايان مي شود. يعني اگر به آن مشغول نشوم به يك شيوه و اگر دست از آن بردارم، به شيوه اي ديگر. يعني اگر همچو يك "آغا" رفتار كنم به يك شكل است، اگر همچو يك فرد با رويه ي روستايي برخورد كنم، به شكلي ديگر. اين ها مشكلات بزرگي هستند. بينديشيد. من هم وضع شخص موثري را دارم. كسي هستم كه بسيار آزاد رفتار مي كنم و صاحب يك موضع گيري با ادعا مي باشم.

هر روز از فرماندهان ما خبر مي آيد. گزارش از پي گزارش مبني بر "زنان را همچو كنيز به كار وا مي دارد. تحت امريكي درآمده است. تسليم غرايش شده است. روابط فاسد ايجاد مي كند" به دست ما مي رسند. صحت و يا عدم آن چيز ديگري است. اما تسليم شدن در برابر اوضاع گذشته عيان است. حال شما كمي بينديشيد. وضع من كمي متفاوت تر است. به نظر من اگر مي خواهي كاري در رابطه با زن انجام بدهي، بايد با آزادي در پيوند باشد. چه چيزي به مبارزه براي آزادي اين اشخاص داد؟ از آنها چه مي خواهي؟

آیا شرم نداری که يك زن برده را همچو ملك در کنار خود نگه داشته‌اي؟ آیا خجالت نمی‌کشی که يك زن حزبی را بدون سازماندهی کردن و آگاه‌کردن برای خود به يك وسیله تبدیل می‌کنی؟ باید سوال را این‌گونه از مدیران ما بپرسم. اگر او را همچو برده در کنار خود نگه داری، انسان بی‌شرمی هستی. زیرا ما او را همچو يك مبارز راه آزادی به پیش خود فرا خواندیم. این هم برای دختر و هم برای زن مصداق دارد. برای این‌که رزمنده‌اي برای راه آزادی باشد، پیش ما آمد. اما اگر با "ماده" گی خود برای تضعیف و یا تحت تاثیر قرار دادن ما آمده باشد، وضع بسیار زشتی است. به صورت مطلق برای آزادی و برای کسب يك امکان و همچنین برای قدرت‌گرفتن از حزب آمد. پس باید برای این مورد خود را آموزش دهد و سازماندهی نماید. باید حتماً يك مبارز راه آزادی شود تا دوست داشته شود و سربلند باشد.

آیا این‌ها خصوصياتی نیست که ما قول داده بودیم؟ هیچ‌گونه معرفت درست و حسابی وجود ندارد. معلوم نیست چگونه با مبارزه و سازماندهی برخورد می‌نماید. يك بلای سر است. اگر هر لحظه بخواهد با غریزه‌ي جنسی و زنانگی تاثیرگذار باشد، این يك جرم است. اگر زنانگی و یا غریزه‌ي جنسی خود را این‌گونه به کار ببندد، بسیار خطرناک است. جاسوسی محسوب می‌گردد. مرد خطرناک‌تر است. او هم هر لحظه ممکن است دچار این تاثیر شود و بگوید: "نتوانستم تحمل‌نمایم و زن را این‌گونه به کار بردم." تمام مردانی که زن را این‌گونه به کار گرفته‌اند، فرومایه گشته‌اند. در نتیجه‌ي این مورد، گردان‌ها، دسته دسته و گروه گروه به سوي نابودی فرستاده شده‌اند. یعنی اگر این تلفات به خاطر برخورد يك زن صورت بگیرند، این به معنی احیای عقب‌مانده‌ترین جنبه‌هاي تاریخ ماست.

قبلاً بخاطر يك زن يك انسان کشته می‌شد. تو گروهی را کشتی. دهها مثال از این گونه وجود دارند. تا به حال نیز، برخی این کار را مخفیانه انجام می‌دهند. چیزهاي بسیاری وجود دارند که هنوز آشکار نشده‌اند. من فقط به يك شرط، ماندن با زن و مرد

را قبول می‌کنم: انفجار سیاسی در آگاهی و رابطه، به صورت مطلق. یعنی اگر در سازماندهی و عمل پیشرفت وجود داشته باشد و این به صورت روزانه خود را اثبات نماید، آن وقت می‌توان رضایت خود را نشان داد. زن می‌تواند هرگونه وظیفه‌ای را طلب نماید و بدون تفاوت قائل شدن، می‌تواند هرگونه وظیفه‌ای را بر دوش بگیرد. برابری این‌گونه ایجاد می‌گردد. می‌تواند درون هرگونه انجام وظیفه‌ای باشد. اما ملاک‌های مخصوص به این نیز وجود دارند. باید با معیارهای ارتش و حزب هم‌خوانی داشته باشد. بعد از نشان دادن هم‌خوانی با این معیارها، باید منطق، جسارت و قابلیت مدیریت این را نیز اثبات نماید. در این وضع می‌تواند فرمانده شود. چرا نشود؟ چرا همیشه مرد باید اداره نماید و زن همیشه اداره شود؟ وگرنه وضع برعکس آن، استعمار کهن و یا موضعی مبني بر ماندن در دوران فشار گذشته است. اگر در میان ما نیمی از مدیریت‌ها هم زن نباشند، حداقل باید مطابق قدرت و استعدادشان به آن برسند. اگر بگوییم اصلاً مدیر زن وجود ندارد، آن وقت معلوم است که این‌ها به صورت برده و یا جنس، چندان آزاد نخواهند شد و با یک خصوصیت طبیعی ایجاد شده‌اند!

عدم رسیدن شما به سطح اقدام، در واقع بیشتر از یک بحث گسترده، نشان می‌دهد که چقدر فاقد کفایت برای وظایف هستید. در حالی‌که باید شرف را هم مد نظر قرار داشت. در وظایف موفق نخواهی بود. آموزش، سازماندهی و مبارزه را زیاد توسعه نخواهی داد اما تنزل خواهی کرد. این‌گونه نمی‌شود. کسی که ناراحت است می‌تواند کنار بکشد. سخنانی همچون: "وای احساساتی دارم، می‌خواهم به عشقم برسم، می‌خواهم به مادرم بپردازم و بچه‌هایم، یا به زخم‌شوهرم برسم" حقیقتاً به نظر من سخنانی فاقد شرف می‌باشند. کسانی که اقدام به ایجاد انقلاب نموده‌اند می‌دانند که این سخنان چندان بیانگر حقیقت نیستند. این‌ها محتوی و مفهومی ندارند. هرچیز با شمشیر درو می‌شود. دشمن می‌خواهد تو را نابود نماید. در این وضع کجا ماند عشق و احساسات تو! اولین کار، رساندن این مورد به نتیجه است.

شما می‌توانستید به راحتی این‌ها را بیندیشید و به درست بفهمید. یعنی شرف انسان تاب تحمل این مواضع را ندارد. اگر زن و یا مرد کنار من به وظایف خود پایبند نباشد و وظایف خود را با عشق انجام ندهد، من چرا احساس علاقه نمایم؟ آیا حقیقتاً آن وقت غرور و شرف شما نمی‌شکند؟ حتی اگر وقتی فرصت یافتی بگویی: "روابط را عمیق‌تر کنیم"، آن وقت تو یک انسان فرومایه هستی و رفته‌رفته خائن‌تر می‌شوی. من بعضی از اصول را در مورد خود به اجرا گذاشته‌ام. اگر یک روز کارها به صورت سالم پیش نروند بگذاریم از فریب‌دادن اطرافیانم در ابتدا با خود کلنجار می‌روم. برای ایجاد یک رابطه با یک رفیق، در ابتدا لازم است خود را تحلیل نمایم. در ابتدا کمی موفقیت را ایجاد خواهم کرد تا سربلند باشم.

این یک آزمون است و باید خود را این‌گونه بیازمایید. موضوع زن هم این‌گونه است. در وظایف خود را آزمایش و ثابت کن که تا چه میزان مبارز قدرت‌مندی هستی. آن وقت می‌توانی براساس احترام، با زن صحبت کنی. زن نیز فقط با ثابت کردن خویش می‌تواند صاحب یک موضع با ارزش باشد. این موضوع شرف و نگرش ناموس ما است.

بدون این‌ها نمی‌توان به همدیگر نگاه کرد و در یک‌جا ماند. با تحمیل سرکشی‌های غرایز، ضعف‌ها و اشتیاقات و مسائلی نظیر این، به هیچ وجه نمی‌توان به ایجاد رابطه رسید. باز هم مورد صحیح برای شما این است. زن حتماً باید در کنار ما باشد. عشق و محبت هم حتماً باید باشند. اما قوانین، آیین و زمینه‌های آن هم مشخص است. باید این را درک نمایید و انجام دهید. انقلابیون قطعاً مسئول این مورد هستند. ممکن است گفته شود: "گردی که تو از آن می‌گویی، به سختی ایجاد می‌شود و یا چنین فرد انقلابی در میان ما به راحتی پیدا نمی‌شود." اما گرد دیگر هم مشخص است که چند پیشیز می‌ارزد! هر چیز او از بین رفته و هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید.

مرد باید رفیقی برای آزادی زن باشد

فكر مي‌كنم حال كمی بهتر درك مي‌نماييد. حال بهتر مي‌فهميد كه چرا رابطه، غريزه جنسي و عشق، آسان به وجود نمي‌آيند. و ما كمی عيان نموديم كه اين‌ها آسان نيستند. بدون افتادن به ورطه‌ي خطر خيانت در زندگي، توانستيم كمی حقايق را اين‌گونه نشان دهيم. توانستيم امكان جنگ براي آن را به دست آوريم. حال بهترين كاري كه مي‌توانيم در حق همديگر انجام دهيم اين است كه امكان مبارزه را براي همديگر بيافزينايم. براي شرايط مبارزه براي يك زن تا آخرين حد در مقابل ديگران مبارزه كنيد. براساس يك مبارزه و سازماندهي منسجم دعوت را انجام دهيد. برعكس، روابطي براساس تصفيه‌ي تشكيلات و مبارزه قابل قبول نيست. اما متاسفانه تا به حال همهي اين روابط بر پايه‌ي تصفيه ايجاد شده‌اند. حتي من با اين وضع خود، علي‌رغم اين‌كه در روابط و اراده‌ي آزاد مهارت دارم، عميقا مي‌انديشم كه ممكن است چه چيز روي بدهد؟

قبلا "اين روابط چگونه به اين وضع افتادند؟" را توضيح داده‌ام. رابطه را نمي‌شناسيد و درك نمي‌كنيد. تنها كاري كه بايد انجام دهيد اين است كه خود را عميقتر نماييد. تفكر نماييد و اگر ممكن باشد الهه شويد. به شيوه‌ي ديگر نمي‌توان از زير بار مسئله‌ي كرد بيرون آمد. البته اگر اسنتعداد و توان عاشق، مبارز و الهه شدن را داشته باشيد، آن وقت مي‌توانيد موفق شويد.

خُب، شما رهبريت را چگونه شناختيد؟ در جايي كه حتي يك دوست معمولي تا حدودي ما را به شيوه‌ي درست درك مي‌كند، شما چرا تا اين اندازه عقبمانده و تنگ‌نظرانه ما را درك نموده‌ايد؟ "مثلا" شما رفقاي مبارز ما هستيد. آيا رفقاي مبارز اين‌گونه با همديگر برخورد مي‌نمايند؟ انسان‌هاي معمولي در برابر من دچار هيجان مي‌گردند و احساس عشق بروز مي‌دهند. من هم سعي مي‌كنم اين رابطه را درك نمايم. بايد از نگرش تنگ‌نظرانه رهايي يابيد و قدرت تحول بزرگي به حقايق ببخشيد. در واقع، لزوم گسترش دادن چارچوب آن را احساس مي‌كنم. ما خواستيم اين كار را اندكي به نويسندگان واگذاري نماييم. اما مي‌بينيم كه

جنبه‌ی ادبی کار را نیز، ما می‌توانیم به بهترین وجه انجام دهیم و یا باید انجام دهیم. در واقع زن یک سرچشمه‌ی نیرو می‌باشد. نباید آن را کوچک دید. از او سلب قدرت شده است. اما اگر وارد عمل شود، می‌تواند سرچشمه‌ی برای نیرومند شدن باشد. اما در حال حاضر به وضع وخیمی گرفتار است. اگر دچار آن شوی، نابود می‌گردد. باید بیازمایید که آیا می‌تواند یک سرچشمه‌ی روشنگر، غنی و مهم برای نیرو باشید. باید کانون علاقه برای یک مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی شوید. اگر امکان وجود داشته باشد، خودتان را پرورش دهید. اگر مردها در این مورد مدعی باشند، برخی از زنان را پرورش دهند. به جای انکار و حمله، حقیقت آن را عیان کنیم. این‌گونه سعی کنید رفقای بسیاری را ایجاد کنید. اندکی در این کار مشارکت نمایید. زیرا زنان در شرایط سختی هستند. یعنی آن‌ها مشکلات زیادی از نظر فیزیکی، جنسی، روحی و اجتماعی دارند. یک رفیق خوب مرد، ضعف‌های آن‌ها را به صورت نامطلوب به کار نمی‌گیرد بلکه باید برای گذر از آن، به آن‌ها کمک می‌نماید. باید مردانگی خود را این‌گونه نشان دهید. در یک معنای کلی نباید براساس حاکمیت جنسی، بلکه همچو یک رفیق راستین برابری و آزادی بتوانید این را نشان دهید. مبارز کسی است که می‌تواند صاحب چنین موضع‌گیری باشد.

یک زن با اتکا بر من خواهان پیشکش میهن به دولت بود. می‌خواست تمام زنان را از آزادی دور نگه داشته و تمام آنان را برده‌ی یک رابطه‌ی حقیر گرداند. برای این به صورت بی‌امان مبارزه می‌کرد. این خطر بسیار ملموس است. کادرهای ما امروزه دچار هزاران رابطه از این نوع هستند. بنابراین اگر من خود را رهبر نامیده و شما آن را قبول نمایید و حتی اگر این در سطح ملی قبول شده باشد، مجبور هستم که شخصیتی فوق‌العاده باشم. مبارزان هم مجبورند آن‌گونه باشند. نباید هرگونه رابطه‌ی را قبول نمایید. آشکار است که در محتوای روابط باید در مورد هرچیز تحقیق نمایید. همان‌طور که گفتم باید

در پی مهارت باشید. در حالی که من در پی آن برای خود، حزب و خلق می‌باشم. تمام آگاهی، قدرت رفتار، جسارت، فداکاری، استادی و کفایت، بنیان‌هایی برای ایجاد حزب، سازماندهی کادر و آفرینش زن آزاد است. البته که درگیر خواهیم شد و به خاطر آن مبارزه خواهیم کرد. وگرنه وضع برعکس آن، فریب‌دادن هم‌دیگر است. اگر حزب را فریب دهیم، خلق را فریب داده‌ایم. شما می‌گویید: "در یک آن تسلیم روابط گشتیم". برخوردتان با خود و با حزب همیشه این‌چنین است. عکس‌العمل و احساسات بی‌بها، پذیرفتن و یا رد کردن آنی هم‌دیگر. شما اشتیاق، عشق، تفکر و رفتار با وظایف مبارزان را نابود کردید. من از شما چه می‌خواهم؟ کارها آن‌گونه که فکر می‌کنید نیستند. آن‌گونه که شما انجام می‌دهید، درست نیستند. موضع‌گیری که ما در حال حاضر انجام می‌دهیم، کمی پیشرفت ایجاد می‌نماید. اگر صفوف مبارزه را برای کسانی که به آسانی می‌پسندند، عکس‌العمل نشان می‌دهند، احساساتی می‌شوند و همچنین برای غریزه جنسی آسان، باز بگذارم، آیا چیزی به نام اراده به جای می‌ماند؟ چیزی به نام آموزش اراده باقی می‌ماند؟ بنابراین انگار چیزی که من توسعه می‌دهم، تنها چاره‌ی ایده‌آل می‌باشد.

با عشق P.K.K. زندگی کنید

عشق شما باید نو باشد. اما آیا جهت مبارزه‌ی بزرگ برای آن حاضر هستید؟ مبارزه‌ی بسیار سختی است اما چاره‌ی دیگری نداریم. نمی‌گویم همه‌تان این‌گونه رفتار نمایید اما باید این را حتماً مدنظر قرار دهید که عشق P.K.K. کمی این‌گونه است. این مبارزه‌ای که انجام می‌شود مبارزه‌ای این‌گونه می‌باشد. نمی‌گویم با هم‌دیگر با واکنش‌های بی‌بها رفتار نمایید. نتیجه‌ای که از تمام این‌ها ناشی می‌شود؛ عکس‌العمل‌های بی‌معنی زن و یا تحمیل‌های مرد که صفوف تشکیلات و ارتش را زیر و رو خواهند کرد. نیست. تا آخرین حد به هم‌دیگر نیاز دارید. اما تا آخرین حد مسائلی را هم دارید که باید تحلیل شوند. به صورت مطلق به هم‌دیگر محتاج هستیم اما وظایفی آموزشی، تشکیلاتی و عملی

داریم که حتما باید آن‌ها را انجام دهیم. بدون انجام این وظایف مرد و زن نمی‌توانند رابطه‌ای را با همدیگر ایجاد نمایند. معتقدم که تمام این‌ها فرمول صحیحی هستند که به شکل موازی با سطح پیشرفت مبارزه می‌باشند. یعنی سیمپاتی و علاقه‌ی شما چقدر باید در پیوند با مبارزه باشد؟ حتی آن را چقدر توسعه می‌دهد؟ چقدر به زندگی میدان می‌دهد؟ بر این اساس باید خود را به آن بقبولانید و آن را بپذیرید.

این در تمام ملکه‌هایم وجود دارد. زنی که می‌خواهد مرا دوست بدارد، نگاهش به کردستان و مبارزه است. هزاران زن مبارز و صدها شهید زن وجود دارند. من حقیقتاً این را با معنی می‌بینم. اما روابط بسیاری از رفقای مبارز ما نابودکننده است. هرکسی که برای ایجاد رابطه با من همراه باشد، در ابتدا به هدف و مبارزه ایمان می‌آورد. این بسیار آشکار است. اما بسیاری برای تضعیف به زن و یا مرد نزدیک می‌شوند. البته که دقت خواهیم کرد. ما به رابطه‌ای که باعث فرومایگی است اجازه نمی‌دهیم. زن و مرد کرد بر اساس این رابطه فرسوده و نابود شده‌اند. با همدیگر بودن آن‌ها سبب فرسودگی است. ما چطور می‌توانیم آن شیوه را اجرا کنیم؟ تلاش‌های رواداشته شده در این مورد، تلاش‌های بسیار دشواری بوده‌اند. اما یک تحلیل در مورد کرد، سطح ملی و آفرینش آزادی زن است. این قطعاً مشکل آسانی نیست. شما هم می‌گویید که مبارز راه آزادی هستید. اما من هم جنگ برای آزادی را پیش می‌برم. آیا قدرت انجام مبارزه برای خود را نشان می‌دهید؟ آیا می‌توانید از امکانات مبارزه‌ای که به شما داده می‌شود استفاده کنید؟ به غیر از آن چگونه می‌توانید در P.K.K. و کردستان پیشرفت نمایید؟ حقایقی در میان هستند. اگر راه دیگری وجود دارد به من نشان داده، و باور و پایبندی مرا نسبت به آن ایجاد نماید. به هرگونه بحث آزادانه امکان می‌دهم. مثلاً زنان اگر می‌توانند مرا پایبند کنند. هم‌چنان‌که برای این حاضرم و کوچک‌ترین مرزی برای آن نگذاشته‌ام. توسعه‌دهنده‌ی مجادله‌ی خود می‌باشم. شما هم با دانستن تمام جنبه‌های این مجادله به ما

بپيوندديد. و بعدا اظهار نكنيد: "نفهميدم، نشنيدم".

مردها نيز بايد اين را درك نمايند. بايد شدت روابط موجود را ببينيد. نگوويد: "مردانگي قديم ما اينگونه است، آنگونه است". لعنت بر مردانگي سنتي! مردانگي سنتي بسيار بدتر از زنانگي است. با اين مردانگي چه كار خواهي كرد؟ اين مردانگي چند پشيز مي‌ارزد؟ مردانگي كه توانايي انجام كاري را داشته باشد آن است كه بتواند مشكلات را ديده و ارزيابي نمايد. درحاليكه آن مردانگي هم احتياج به تحليل دارد. نه تنها به تحليل زن، بلكه احتياج بيشتري به تحليل مرد وجود دارد. سعي داريم اين را با موفقيت انجام دهيم. آيا تحليلات را توسعه نداده و نيمه‌كاره باقي بگذاريم؟ آيا آن وقت چيزي در دست مي‌ماند؟

قطعا احتياج به تحليلات وجود دارد. اين در همان حال نظارت است. نظارت‌ها، ملاك‌هاي حزب و رهبريت هستند. تمام اين‌ها را همچو ملاك توضيح مي‌دهم. نظارت به معني گسيل دادن زن به ميان ارتش، ارتشي‌شدن زن، قبول وظيفه - براساس برابري و آزادي - و فرمانده شدن وي است. نظارت، برعهده‌گيري صحيح و ظايف از طرف مرد - متناسب با حقايق حزب و برداشت و نگرش صحيح در مورد عشق، احساس و محبت است. بعد از وجود تمام اين‌ها آيا پيشرفتي وجود خواهد داشت؟ اگر برخي آگاهانه خراب‌كاري كرده و با تشكيلات بازي كنند، شكست خورده و از بين مي‌روند. به تشكيلاتي كه بزرگ‌ترين تلاش‌ها و روشنگري را روا مي‌دارد اگر بي‌تشكيلاتي و تاريكي را تحميل كني، شكست خواهي خورد. نظارت در اين زمينه توسعه يافته و گسترش خواهد يافت. بايد اين را درك كرد كه از اين به بعد به آساني نمي‌توان كادر P.K.K. شد. آيا لازم است؟ شما مبارزه را با اين به موفقيت خواهيد رساند. در غير اين صورت حتي جايي براي دفن مرده‌هاي خود نخواهيد يافت. اجساد پوسيده شده و متعفن خواهند گشت.

حل مسئله‌ي زن، به دست آوردن پيروي است

همان‌طور که گفتم مشکل مهم و جدی است. حل شدن مسئله‌ی زن برای ما به معنی به دست آوردن پیروزی در انقلاب ملی-دمکراتیک است. عدم حل این مسئله در ابعاد جهانی به معنی عدم پیشرفت در چاره‌یابی نیست. مشکل زن در میان هیچ‌ملتی به اندازه‌ی ملت ما پیچیده نشده است. سایر ملل به سطح دولت رسیده‌اند. و از جنبه‌ی اجتماعی پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده‌اند. مسئله‌ی مهم و ضروری برای ما ایجاد راه‌حلی مطابق شرایط ملموس ما می‌باشد. آشکار است که این در سطح دنیا نیز تاثیرگذار خواهد بود. ما این را نیز گفتیم: جامعه‌ای هستیم که به وضعیتی زنی حقیر دچار گشته‌ایم. یعنی انکاری فراتر از فشار شدیدی که بر زن آمده است، به ما تحمیل می‌شود. رهایی، از این نظر تماماً رهایی زن است. این تماماً یک انقلاب زن است.

انقلاب کردستان می‌تواند برای اولین بار، یک انقلاب زن در سطح بین‌المللی باشد. اگر به این تحلیلات توجه گردد، انقلاب کردستان تماماً یک انقلاب آزادی زن و یک انقلاب اجتماعی زن است. هم تئوری و هم پراکتیک مخصوص به خود را دارد. کسانی که آگاهی دارند این مسئله را بدین شکل به دست گرفته و به سوی راه‌حل می‌برند. اگر به سوی چاره‌یابی سوق داده شود، پیشرفتی است که تاثیر زیادی در رهایی زن در دنیا خواهد داشت. به شرطی که به خوبی روی آن کار شده و به آن اندیشده شود. اگر شیوه‌ی رفتاری را که توضیح دادیم در میان حزب پیاده کنیم، راه حل بسیار مطلوبی را برای خلق‌مان ایجاد خواهیم کرد. هرکس بسیار آگاه و در وضعی خواهد بود که می‌تواند سرنوشت خویش را تعیین نماید. کوچک‌ترین پسروی زن و مرد وجود نخواهد داشت. اصرار و پستی وی در میان نخواهد بود. زن و مرد می‌توانند به صورت تمام عیار آشکار شوند. یک امکان برابری و آزادی ایده‌آل می‌تواند ایجاد گردد. اما این تنها یک هدف است.

من این‌ها را به صورت روزانه برای چاره‌یابی انجام می‌دهم. ما می‌توانیم این را در P.K.K. توسعه دهیم. اگر قدرت ما کفایت کند، بیشتر انجام خواهیم داد. به تناسی که خود را به راه‌حلی برسانیم

خواهيم توانست انسانيت را نيز به آن برسانيم. يك انقلاب موفق در كردستان، يك انقلاب خوب انسانيت است. نبايد نتايج آن را كوچك شمرد. البته كه نبايد بگويم: "انقلاب ايجاد شد پس مسئله حل شد". هم اكنون نيز راه حل وجود دارد. بعد از انقلاب نيز ادامه خواهد يافت. اما در شرايط جداگانه و اشكال متفاوت ادامه خواهد يافت. در واقع مشكل را حل کرده ایم. من چاره يابی را در خویش بسیار قوی می بینم. شیوه ای که مسئله را با آن حل کردم، برای انسانیت نیز يك راه حل می باشد. ما همیشه این گونه به انقلابها می نگریم. خواه انسان هزار سال بعد به آن برسد. آن مهم نیست. هم چنان که ما مشکلی مبني بر این که هر انسان را در مدت کوتاهی به کمونیسم خواهیم رساند، نداریم. مبارزه ای که در آن شکلي از کمونیسم باشد ده هزار سال قبل هم وجود داشت. حال هم وجود دارد. ده هزار سال بعد نیز وجود خواهد داشت. ده هزار سال قبل هم راه حل های بسیار قوی وجود داشت. حال هم وجود دارد. بعدها نیز وجود خواهد داشت. مشکل آن زمان هم وجود داشت. حال نیز وجود دارد. بعدها هم وجود خواهد داشت. مسئله ای مهم، هر لحظه در وضعیت صحیح بودن است. همچنین مسئله را به صورت صحیح مطرح کردن و اصرار بر امکانات راه حل آن است. البته که این را در P.K.K. ايجاد می کنیم. موج موج در میان خلق آن را می گسترانیم. مسئله ای مهم هم این است.

انقلابمان انسانی است. در مورد زن هم بزرگترین انقلاب است. هم تئوری و هم عمل آن به خوبی توسعه می یابد. کمی باید این گونه راه حل را دید. وگرنه گفتن: "در كردستان انقلاب انجام دادیم، آیا شبیه سایر کشورها خواهیم شد؟" رفتار درستی نیست. درحالی که سایر انقلابها مسئله را تا چه میزان حل کردند؟ آن هم مسئله ای جداگانه ای است. این مسئله در انقلاب فرانسه، اسلام و روسیه با معیارهای متفاوتی وجود داشته است. به همین خاطر مسئله در آنجا تماما حل نشد. نباید هم گفت که موکول شد. قدرت چاره یابی آن ها هم تا این حد بود. و این نیز غیر قابل تحقیر است.

خلاصه باید در این موضوع تعمق کرده و درک نمایید. شخصیت خود را به صورت کسی که جوابی باشد برای سوال "چگونه می‌شود زندگی کرد؟" درخواهید آورد. آیا این را تازه می‌فهمید؟ آیا شما را بچه‌های به‌دردنخور بنامم و یا بچه‌های 35 ساله. کاری می‌کنید که از شما سوء استفاده شود. آیا می‌توان این را شیوهی رهبری نامید؟ چگونه جرات انجام این را در خود می‌بینید. تعجب می‌کنم. اگر هر حرکت، گام، سخن و عمل خود را مبدل به سرچشمه‌ی زندگی ننمایید، نه تنها نمی‌توانید خود را پیشاهنگ بنامید بلکه حتی مبارز نخواهید بود. مبارز واقعی شخصی است که تمام اندیشه و عمل خود را برای به دست آوردن یک مکان، مبدل کردن سختی به آسانی، شکست به پیروزی، نبود امکانات به امکان، عدم آگاهی به آگاهی، نبود تشکیلات به تشکیلات، نبود عمل به عمل به کار می‌بندد. فرمانده این‌گونه است. چطور تازه متوجه این می‌شوید؟ شما به نسبت زیادی به جای شیوهی رهبری، شکل سرکوب، بدون حساب وارد کار شدن، دزدی کردن، دست به یقه هم‌دیگر شدن، به صورت بی‌بها از دسترنج هم‌دیگر استفاده کردن، ندادن ارزش و عدم فهم معنی دسترنج خود را اجرا می‌نمایید. چندان متوجه نیستید که نتایج اشتباه‌آمیز این، راه را بر فرومایگی در روح و اخلاق در رفتار می‌گشاید. چه چیز چگونه رقم زده می‌شود؟ چگونه به دست می‌آید و چگونه می‌توان نماینده‌ی آن شد؟ اصلاً به این سوالات جواب نمی‌دهید. به این ترتیب می‌پندارید که زندگی می‌نمایید. این یک زندگی غفلت‌بار است. و در میان ما، شیوهی زندگی یک مجرم محسوب می‌گردد.

جرم، جزا، غفلت و خیانت را دیدید. تمام کاری که انجام دادم رهایی خود از افتادن به وضعیت یک شخص غافل است. این با چه چیز امکان می‌یابد؟ با شخصی که می‌تواند مبارزه نماید و تا حدودی می‌تواند برای اندیشه و پراکتیک این مسئله امکان به دست بیاورد، امکان می‌یابد. آیا شکل زندگی دیگری که بتواند ما را از جرم و غفلت برهاند وجود دارد؟ نخیر! چطور یک زندگی غفلت‌وار و خیانت‌بار را برانده‌ی خویش خواهیم دید؟ به هیچ وجه! بنابراین

این خیانت و بردگی جرم است و باید برای عفو شدن، وطن پرست و آزادی خواه بزرگی شد. به همین خاطر باید کمی مانند من کار کنید. من چرا این همه به قدرت بیان ارزش می دهم؟ برای خوب سازماندهی کردن. بدون ایجاد سازماندهی، مبارزه ایجاد نمی شود و نمی توان انسان ها را متحد کرد. اگر متحد نشوند، نمی توان آن ها را به مبارزه کشاند. اگر مبارزه را توسعه ندهی حتی نمی توانی هویت خود را بر زبان برانی. آن وقت نه تنها سرچشمه ی زندگی نمی شوی بلکه وسیله ای در دست دیگران خواهی بود که به آسانی به کار خواهی شد. آیا این بزرگترین بی احترامی نسبت به زندگی نیست؟ تمام این موارد را به آسانی درک نکرده و یا ندیدم بلکه هر لحظه در اندیشه و عمل آن را ارزیابی نموده، بازخواست کرده و توسعه می دهم. فرض کنیم که انقلاب در میان ما یک پدیده ی شیمیایی است. می خواهیم با آن خلقمان را از وضعی همچون یک حلی بسیار زنگزده در آورده و به ماده ی معدنی که همچو طلا می درخشد تبدیل کنم. انقلاب از یک نظر هم این است. این برای اشخاص هم بدین گونه می باشد. این گونه می توان از یک شخصیتی که زنگزده و پلید شده، به شخصیتی درخشانده رسید. ببینید عمل، آهني است که زنگ نمی زند¹. خود را بین سندان و چکش می کوبانیم. خویش را پولادین می کنیم. خود را به درخشش در آورده و به اهدافمان می رسانیم.

باید به مبارزه و روابط زندگی صحیح برسید

وقتی اولین گام ها را برداشتید، تمام این ها را خواهید فهمید. معلوم است که بسیار اشتباه با انقلاب برخورد نموده اید. با هزار و یک اشتباه به حزب آمده اید. وقتی با "سه کلمه"² شروع به کار کردم، برخورد من هرچه بود، حال نیز همان است. همیشه یک شیوه دارم و نتایج را هم تخمین زده ام. لحظه

¹ مثلی در ترکی: آهني که کار می کند، زنگ نمی زند.

² منظور از سه کلمه "کردستان مستعمره است" می باشد که تئوری آپونیسم بر اساس آن شکل گرفت.

به لحظه متوجه هرچیز هستم. از فرصت‌ها بسیار خوب استفاده می‌کنم. نتیجه گرفتم و به این‌جا رسیده‌ام. اگر هر مبارز زمان این را اساس می‌گرفت و می‌توانست این‌گونه زندگی نماید، در این کشور ساختار الیگارشیک و سیستم‌هایی از این قبیل باقی نمی‌ماندند. هر اندازه شیوه‌ی زندگی سنتی وجود داشته باشد، به همان اندازه، به شیوه‌ای نامطلوب به ما تحمیل و در نقش‌هایی منفی همانند خنثی کردن دسترنج ما ظاهر می‌شود. چرا باید به دعایی که مستجاب نمی‌شود، آمین گفت؟ باید به زندگی صحیح وارد شوید. باید برخوردی صحیح با جنگ، برای یک زندگی سالم و روابط و هرگونه تئوری و بنیان‌های عملی آن داشته باشید. بدون ادعا و اراده آن را بررسی نخواهید کرد. باید کار کنید و چاره‌ی آن را بیابید. بدون دقت و هوشیاری نگاه نخواهید کرد. بزرگ‌ترین ارزش را به انسان خواهید داد. علاقه، روابط و اراده‌ی شما باید در بلندترین سطح باشد. باید بسیار کوشش کرده و از تفکر نگسلید. اشتیاق و نشاط شما برای زندگی باید در حد عشق باشد. شیوه‌ی حمله‌ی شما باید تا آخرین حد برنده و در زمان خود باشد. همچنین باید دارای مهم‌ترین قدرت حفاظتی باشید که در جای خود مانع حمله شود. مطابق با آن تدابیر و دقت زیادی داشته باشید.

اگر این‌گونه زندگی کنید، این زندگی قابل قبولی خواهد بود. اگر به چنین زندگی برسید، در جنگ و در میان بزرگ‌ترین سختی‌ها نیز می‌توانید همچون ما قدرت تحمل و صبری عظیم و حتی قدرت تقابل با آن را نشان دهید. می‌بینید که علی‌رغم این‌همه سختی و تحمل حقیقتاً می‌توانم "شاهانه" زندگی نمایم. وقتی می‌گویم "شاهانه" منظورم تحقق متعالی‌ترین، بااصالت‌ترین و آزادترین زندگی برای خودم می‌باشد. چیزهایی که پیش‌بینی می‌کنم و چیزهایی که روزانه با تمام قدرتم و به صورت همه‌جانبه بر روی آن کار می‌کنم، به اندازه‌ی حفاظت من از ساختار الیگارشیک، مرا صاحب یک زندگی که با آن به خلق رسیده و آن را به سوی پیروزی رهنمون سازم، می‌نماید.

همچنان که من از مراحل شديد و فقر به اين مرحله رسيدم. عدم توان زندگي شما با تمام اين امکانات، براي شما يك بدشانسي و عقبماندگي راستين است. به نظرم داراي امکان زندگي آزاد هستيد. چيزي که در اين ميان مهم مي‌باشد يعني مبارزه توسط اسلحه اي به نام تشکيلات و هرگونه آموزش و تاکتيک آن، جهت موفقيت در زندگي. اين در اولين لحظه آن‌گونه بود. تا آخرين لحظه نيز همين‌گونه خواهد بود. بايد بدانيد که به غير از اين امکان زندگي وجود ندارد. در حقيقت، تنها فهميدن کافي نيست. بايد گفت: "زندگي اين است" و به غير از اين نبايد براي هيچ‌چيز ديگري زمينه اي ارائه دهيد. بايد چنان سرسخت باشيد که کوچک‌ترين بي‌معنايي و بي‌جايي را عفو ننماييد.

بايد از زندگي آگاه بوده و مسئول آن باشيد. من تاکنون کمي آن‌گونه زندگي کردم. هم پيوندتان با رهبري را اين‌گونه ايجاد مي‌کنيد و هم اين‌قدر با شيوه ي زندگي او در تضاد و هزاران فرسخ دورتر خواهيد بود! در حق خود بدبي بسيار روا داشته ايد و اين حيف است. رهبران واقعي مي‌دانند چگونه زندگي کنند. اما کساني که از رهبران و يا رفقاي اين‌گونه دور هستند، در زندگي شکست مي‌خورند. بياييد اين فاصله را از ميان برداريم. هرچه که شما را به وضع مبارز راهي که بتواند شما را صاحب نقش خودتان نمايد، آن را برارنده ي خويش بدانيد. اميد داشته باشيد. اما کوشش‌هاي‌تان هم به اندازه اي که بتوانند آن را تحقق بخشد، هر لحظه بايد مجهز به آگاهي و گرايش به تشکيلات باشد. ما هميشه اين‌گونه بوديم. چيزي که سبب موفقيت مي‌شود اين موضع‌گيري است. باور دارم که هر کس شيوه ي مرا اجرا نمايد و به يك قدرت اجرائي معمولي برسد، در ميان P.K.K. موفقيت را به دست مي‌آورد. بعد از اين‌همه پيشرفت، کساني که خود را به وضعيت خنثي بودن مي‌رسانند، تنها مي‌توانند از شکست بحث نمايند. کساني که براساس صداقت و حقايق مبارزه مي‌کنند، تا زماني که خود را فرومايه نکرده و براي خود مانع ايجاد نکنند، ديگران نمي‌توانند براي آن‌ها مانع ايجاد

چگونه باید زیست؟

کنند به پستی گرایش دهند و از موفقیت دور نمایند.
زندگی ما این را اثبات کرده است. شما می‌توانید
بیشتر آن را تحقق بخشیده و موفقیت بیشتری به دست
آورید

ژانویه 1994



عشق پدیده ای ظریف و اشتیاق بزرگی است. عشق هنر
است.
عشق تشکیلات است. عشق آموزش است. عشق پیوند است.
قدرت ایجاد پیوند و اراده است. عشق صمیمیت است.

باید برای زندگی مبارزه کرده و در میان مبارزه نیز، زندگی را عیان نمایم

اگر خواسته شود که واقعیت اجتماعی ما به صورت جوهری درک گردد، دیده خواهد شد که در واقع به بن بست رسیده و حتی فراتر از آن، از هم فرو ریخته و از خود بیگانه شده است. این یک سطح بسیار عقب مانده و قبول شده را بیان می نماید. وضعیت وارد کردن جامعه‌ی کرد به ساختار ملی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسیار عقب مانده‌ی ترک، بسیار سخت پیشرفت می کند. این روند، سبب عقب ماندگی جامعه‌ی کرد می شود. عدم وجود چاره و بحران اجتماعی، بر این اساس عمق می یابند. خانواده و همچنین عضو سرکوب شده‌ی آن یعنی زن، به عقب مانده ترین وضعیت محکوم می شوند. این، زندگی را به شکل یک زندان عمومی درمی آورد. در آن اصلاً ممکن نیست که فردی سالم پرورش داده شده و روابطی صحیح ایجاد گردند. از یک نظر روند ساختار الیگارشیکی تبدیل به یک تخریبات و قتل عام روابط در خانواده می گردد. در نتیجه، تسلیمیت در خانواده، شخصیت های ناسالم، ناهنجار و هرگونه رابطه‌ی عقب مانده، خود را نمایان می سازند. البته این موارد وضعیت وخیمی را موجب می شوند.

وقتی ما P.K.K. را شروع کردیم، سعی نمودیم که پیوند این ساختار عقب مانده‌ی اجتماعی و خانوادگی را با انقلاب به شکلی جالب توضیح دهیم. روابط عقب مانده و غیر قابل قبول خانواده و زندگی دشوار آن، ما را بسیار زود به تفکر و تعمق واداشت. برای رهایی از این، راه هایی همچون یک کارمند ساده‌ی دولت شدن و یا کارگری روزمزد به صورت عمده و یا حمال، تنها راه های ممکن بودند. البته در این موارد یافتن کار و کارمند شدن، به سختی یافتن آن در دهان شیر بود. تمام این اوضاع دشوار ما را به سوی راه حل انقلابی می رانند. همان گونه که می دانید ما بیشتر با بررسی تمایل حرکت P.K.K. با تضادهایی کم نظیری که با آن روبرو بود، در جستجوی راه چاره بودیم. و همچنین عمیق تر کردن حقایق را به صورتی همه جانبه و در سطحی ملی و با درآغوش گرفتن سوسیالیسم به عنوان راهنمای تئوریک و قدرت چاره یابی، اساس کار خود قرار دادیم. این ما را از حالت یک گروه حقیر خارج کرده و به سطح یک حرکت سوق داد.

فراموش کردن اهداف و پرستش متعصبانه‌ی وسیله، یک فلاکت است

یک حرکت حزبی در واقع حرکت چاره یابی اجتماعی است. تمام این مبارزه‌ی در حال انجام، جهت پایان دادن به جریان بسیار عقب مانده یعنی جریان امحا و پذیرفته شدن آن در سطحی وسیع که انسان را به بدترین و غیر قابل تحمل ترین وضع زندگی درآورده انجام می شود. این در همان حال جهت توسعه‌ی آزاد اجتماعی می باشد. اگر توجه شود هم سیاست و هم نظامی گری جهت این کار انجام می شوند. یعنی برای این که شانس رهایی به زندگی اجتماعی غیر قابل قبول - که

شکلی فرسوده و بردگی دارد. داده شود، فعالیت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و عملی را توسعه می‌دهیم. یعنی در واقع فراموش می‌کنید که هرکدام از این‌ها یک وسیله هستند. متعصبانه و همچو یک کارمند و کسی که جوهر و اهداف را فراموش کرده وسایل را می‌پرستید. همچو شخص متعصبی که یا نظامی‌گری یا سیاست و یا حزب را می‌فهمد و اکثراً رابطه‌ی آن‌ها را با زندگی اجتماعی ایجاد نمی‌کند، داخل کار می‌شوید. همان‌طور که گفتم تمام این موارد سبب ندیدن این مطلب می‌شوند که هم عمل و هم حزبی‌شدن در واقع برای ایجاد زندگی اجتماعی آزادتری هستند. در این وضع تشکیلات به قالبی بسیار بروکراتیک و ارتش به قالبی بسیار ملیتاریست وارد می‌شوند. و اهرم فشاری بر روی ساختار اجتماعی می‌گردند. بدین ترتیب زندگی اجتماعی از طرف نیروی پیشاهنگ جامعه نیز تحت فشار قرار می‌گیرد. وضعیت بحران و فروپاشی نظیر سوسیالیسم بنیادگرا ایجاد می‌شود.

حقیقتاً تجربه‌ی سوسیالیسم بنیادگرا به خوبی نشان می‌دهد خطاهایی که در این‌جا ایجاد شده‌اند چگونه راه را بر نامطلوبی‌های بزرگ می‌گشایند. اما رفتار شما این‌هم نیست. وضعیتی که ما در P.K.K. مشاهده کردیم کمی متفاوت‌تر است. شما به قدرتی که بتواند سوسیالیسم بنیادگرا را به اجرا دریاورد هم نرسیده‌اید. درست‌تر این‌که حتی توان اجراکردن مثال‌هایی که به وقوع پیوسته‌اند را نیز ندارید. و یا چنین وضعیتی در شما توسعه نیافته است. همچنان که نشان دادیم زندگی شما عبارت است از یک زندگی بسیار عقب‌مانده و پذیرفته‌شده‌ی اجتماعی با یک زندگی سیاسی و تشکیلاتی ناتمام که در واقع هدف آن درک نگردیده و ناروشن می‌باشد. زندگی شما این‌گونه است. هیچ‌چیز را از هم جدا نمی‌کنید. جواب‌های مشخصی که بتوانید برای سوالات کارایی سیاست، تشکیلات و حتی نظامی‌گری چیست؟ ندارید. احتیاج به چه نوع زندگی اجتماعی وجود دارد؟ و زندگی اجتماعی در حال جریان چیست؟ شما در این موارد نیز روشن نیستید. طرف نه می‌داند که زندگی در حال جریان چیست و نه چیزی را که باید زندگی نماید، مشخص می‌کند. چیزی که شما به عنوان زندگی دارید حقیقتاً هم یک وضع درهم و برهم است. درحالی‌که انقلابی بودن به اندازه‌ی درک چگونگی زندگی اجتماعی، تصمیم به شروع حمله است. شروع کار از این نقطه و عزم به این کار است. و در عین حال تشخیص این‌که با کدام وسیله و عمل تشکیلات تحقق می‌یابد و پیش برده می‌شود را، بیان می‌نماید. تمامیت چنین فعالیتی است.

آشکار است که هر سطح از روابط اجتماعی شما اعم از روابط درون خانواده، بیرون خانواده، رابطه‌ی زن با مرد، مرد با مرد، زن با زن، رابطه‌ی کوچک و بزرگ، مادر و پدر و بچه، رابطه‌ی مسن و جوان و هرگونه رابطه‌ی توده و جماعت، و رابطه‌ی این موارد با زیربنا و روبنای جامعه، از یک تعریف سالم دور مانده است. در این مورد عقب‌مانده‌تر از چیزی است که باید یک انقلابی به آن برسد. بنابراین نمی‌تواند در جای خود به مشکلات جواب بدهد. همچنان‌که نمی‌تواند به سوالانی نظیر کارایی تشکیلات و عمل چیست؟ جواب بدهد. همان‌گونه هم نمی‌تواند به سوال زندگی تشکیلاتی چگونه باید باشد؟ جواب بدهد. بدین ترتیب، گام‌های موفقیت‌آمیز چندانی هم نمی‌توانند برداشته شوند. فراتر از آن ما کمی ثابت کردیم که حاکمان تنها ساختار الیگارشیکی را بر ساختار اجتماعی موجود توسعه نداده‌اند. برخی خصوصیات ویژه‌ی ساختار الیگارشیکی وجود دارند. به‌خاطر سطح بسیار عقب‌مانده‌ی خود، وقتی ساختاری را تحت حاکمیت می‌گیرد، یا آن را تا مرز یک زندگی حیوانی پیش

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

می‌برد، یا به مرزهای نابودی رسانده و متوقف می‌نماید. گفتن آن خجالت ندارد. روابط بسیاری از شما این خصوصیات را منعکس می‌نماید.

فلسفه و ویژگی اساسی کاری را می‌خواهم از نظر تئوریک و نظر پراکتیک برای کردستان توسعه دهم این است: شماها به تناسب زیادی به شکلی که حاکمان می‌خواهند زندگی را قبول کرده و کمی هم از انسانیت دور گشته‌اید. این اتهام سنگین است اما حقیقت دارد. ما می‌خواهیم ملموس‌ترین حمله را از این نقطه شروع کنیم. اگر این تعریف صحیح باشد، آن وقت انقلاب این‌گونه خواهد بود: جنگ برای حمله به این دو مورد غیرقابل قبول، با سطح پذیرفته شده که با هیچ دلیلی نمی‌توان از آن دفاع نمود و جنگ با سطح حیوانی‌شدن و عقب‌مانده‌ی موازی با آن. حال یا این را باور خواهید کرد یا بلعیده شده و از بین خواهید رفت. راه دیگری وجود ندارد. به‌ویژه چه در داخل P.K.K. و چه از نظر انعکاس به هر عرصه‌ی آن، کاری که شما می‌کنید تماما خراب‌کاری است. اگرچه در حال حاضر در کل کردستان تمام موارد مطابق خواسته‌ی حاکمان هم نباشد اما سطح پیشرو و رهبری حزب هم آن‌گونه که خواسته می‌شود نیست. و خطرناک‌ترین مورد نیز این می‌باشد.

ما نباید این را زیاد به صورت مشکل درآوریم. باز هم برای ما تعریف صحیح لازم است. در بنیان انقلابی‌بودن ما حقیقتا این وجود دارد. در انقلابی‌بودن من این وجود دارد. این تمام قدرت عمل و شیوه‌ی کار مرا تعیین می‌نماید. من بی‌خود و بی‌جهت تحلیل خانواده را انجام ندادم. در واقع باید تکتک شما را بازجویی نمود. شما تحلیلاتی را که تاکنون انجام شده‌اند را چقدر بر روی شخصیت ضعیف خود پیاده کرده‌اید؟ شکست شما ناشی از این مورد می‌باشد. اگرچه همچو قدرت و مبارزان پیشرو چیزهایی را در سطح آگاهی هم بدانید، به سبب این‌که نمی‌توانید این را با زندگی عملی به تمامیت برسانید، جهت سؤالاتی نظیر چرا تشکیلات خوب ایجاد نمی‌شود؟ چرا پراکتیسین کارا به وجود نمی‌آید؟ و چرا فرمانده خوب ایجاد نمی‌شود؟ خودبه‌خود جواب می‌دهید.

حرکت ما نگرش انقلاب اجتماعی است

سالهاست که يك شیوه داریم. از جنبه‌های بسیاری این را توضیح دادیم. هم در سطح نگرش و هم از نظر اجراکردن آن کارهای عظیمی انجام دادیم. چیزی که مرا به جلو می‌برد کار در راستای این نگرش است. هم به صحت نگرش ایمان دارم و هم به صورت شدید کار می‌کنم. بدین‌گونه مورد غیرقابل باور به تحقق می‌پیوندد. پس چرا این در شما تحقق نمی‌یابد؟ مقصودم فقط عرصه‌ی سیاسی، تشکیلاتی و نظامی نیست. از نقطه‌نظر توسعه‌ی زندگی اجتماعی هم می‌پرسم. در زندگی اجتماعی و نظم روابط چگونه هستیم؟ در واقع کارهای لازم برای این را نیز اداره می‌کنم. من چرا تا این سن خود را در این وضع نگه می‌دارم؟ این یکی از بزرگ‌ترین کارهاست. از زاویه‌ی سطح روابط اجتماعی و در پس معلوم کردن، حتمی‌کردن، مرتب کردن و جذاب کردن این‌گونه‌ی خود، نگرش يك انقلاب بزرگ اجتماعی پنهان است. انقلاب اساسی اساسا اجتماعی است. یعنی فعالیت حزب و فعالیت نظامی يك وسیله هستند. هدف هم به دست آوردن شادابی برای رسیدن به زندگی اجتماعی که در سطح قابل‌قبولی است، می‌باشد.

چرا این‌همه با صراحت حرف می‌زنم؟ زیرا زبان انسان‌های ما تکه‌پاره است. زبانشان می‌گیرد و نمی‌توانند درک نمایند. چرا خود را به کسی که جذاب است و در هرجایی جدي تلقی می‌شود، تبدیل می‌کنم؟ به سبب این‌که تسلیمیت در برابر آن

ساختار رسمی و بنیه ملی و سیاسی که نه در تاریخ و نه امروزه هیچ خلقي براي آن احترام قائل نشده و بزرگ‌ترین بلای روزگار ما است را قبول نکرده و مقاومت نمودیم. از جنبه‌ی اجتماعی وضعیت قابل قبولی را تا حدی به دست می‌آوریم. در میان خلق و دوستان مورد علاقه واقع می‌شوم. حتی از نظر دست‌اندرکاران نظام هم با احترام نگریسته می‌شوم. ملموس‌تر حرف بزنیم. من سال‌ها نمی‌توانستم يك روستایی را وادار به گوش‌دادن خود نمایم. خواسته و آرزویم هرچه که باشد، نمی‌توانستم مادر، پدر، يك روستایی و یا دوستان مدرسه‌ای خود را وادار به گوش‌دادن نمایم. این را براي شما گفته بودم. در آنجا از يك مرحله‌ی بسیار جالب مبارزه گذشتم. همچنین می‌خواهم از زاویه‌ی زندگی اجتماعی، برخی خصوصیات اساسی را مشخص نمایم: براي شما گفتم که در محیط روستایی روابط این‌گونه‌ی خانواده چگونه مانع راه هستند. و چگونه این را همچو خطر حس نمودم. این یعنی چه؟ یعنی کمی خواسته‌ی توسعه‌ی اجتماعی. در مقابل توسعه‌ی اجتماعی، اختلافات مشهور گردان وجود دارد. دعوا بر سر خون، دعوای همسایگان، دعوا بر سر سگ، دعوا بر سر الاغ، دعوا بر سر يك و جب خاک..... . یعنی خطرناک بودن این موارد را باید دید. این نیز وضعی مبنی بر کین نسبت به سطح بسیار عقب‌مانده و ابتدایی اجتماعی است. از این مورد ناراحت هستم. جوابی که براي این مورد پیدا کردم، رسیدن به شرایطی بر ضد این بود. این به چه معناست؟ آفریدن اجتماعی بودن در برابر ساختار اجتماعی جا افتاده در روستا که بسیار براي اجتماعی شدن بسته است، می‌باشد. حتی در آن دوران وقتی لازم می‌شد از ایجاد روابط پنهانی با هم‌سرهاي خود دریغ نمی‌ورزیدم. وقتی در سنین بین هفت و ده سالگی بودم، اولین روابط مخفی خود را در روستا این‌گونه ایجاد نمودم. بسیار خوب به خاطر دارم، به دور از چشم بزرگان خانواده، با بچه‌های خانواده‌ای که دشمن نامیده می‌شدند، رابطه برقرار نمودم. يك سازماندهی مخفی..... . من سعی کردم با کسانی که آنها را دشمن می‌پنداشتند رفیق شوم. یعنی هدفی ضد هدف جا افتاده. مبارزه‌ی ما با قبول نکردن اصطلاح دشمنی آنها شروع شد.

اگر توجه نمایید، این، زیر و رو کردن يك تضاد اجتماعی و احتیاج به جستجوی راه‌حل را بیان می‌نماید. آن‌هم در آن سن کودک‌یام.

از يك تضاد درون خانواده بحث نمودیم. خانواده اساسی‌ترین نهاد اجتماعی است. فشار خانواده بر روی ما بسیار ملموس بود. خانواده از درون خود دچار يك بحران شده بود. والدین در زیر فشار و بیانگر حقیقتی که دچار بیشترین بحران بود، قرار داشتند. این بر ما منعکس می‌شد. این وضعی است که در تمام کردستان در حال جریان بود. وقتی مهر کاپیتالیسم بر این زده شد، یعنی در حدود سال‌های 1950 نظم کهن از هم فرو پاشید. نظم کهن براي دفاع در مقابل نظم نوین، هیچ اسلحه و تدبیری نداشت. این بدترین نتایج را بر بچه‌های خانواده باقی می‌گذارد. این‌ها چه می‌باشند؟ در آن دوران بعضی‌ها می‌گفتند: "به بچه‌هایمان دین را تعلیم دهیم." برخی می‌گفتند: "به دبستان بفرستیم." برخی می‌گفتند: "به مزرعه بفرستیم، تا در آنجا کار کند." همچنین برخی نیز می‌گفتند: "برود در چوکوراوا کار کند، یا در يك شهر دیگر کارگر ساختمانی شود". خانواده، براي بچه‌ای که به سن 10 - 15 سالگی می‌رسد فقط چنین راه‌حلی را می‌بیند. و او مجبور است تا یکی از آنها را بپذیرد. اگر به مزرعه برود يك روستایی احمق می‌شود. اگر در آن شرایط به فراگیری دین پردازد، يك مذهبی پسر می‌شود. اگر در مدارس نظام يك کارمند کوچک شود، ضعیف‌ترین و انکارگراترین شخص می‌گردد. اگر کارگر ساختمانی و یا

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

عمله شود، در میان عرق و خون غرق می‌شود و به درد هیچ کاری نمی‌خورد. آن وقت هم همچو يك لمپن و ولگرد می‌شود. یعنی انتخاب دیگری وجود ندارد. البته ما هم می‌توانیم این‌ها را کم‌کم حس می‌کنیم. این‌ها همچون موج‌های بلند دریایی هستند که بر روی ما فرود می‌آیند و می‌خواهند که ما را غرق کنند. تاثیر این در داخل خانواده چگونه شد؟ وقتی خانواده خواست ما را به سوی چنین وضعی بکشاند، اعتراض نمودیم. این نیز يك نزاع اجتماعی است. رفته‌رفته عکس‌العمل و شورش‌هایی در برابر خواسته‌ی خانواده در وارد کردن ما به کانال‌های کهن سنتی و یا کانال‌های جدید، توسعه یافت. مسئله مهم در این‌جا، به‌ویژه در تجربه‌ی من، به جای قبول موردی که تحمیل می‌شود کمی خود را آزموده و تجربه کردن، تجربه کردن هر کاری اما نپذیرفتن هیچ کدام از آنها است. همچنین رد کردن احساسات و برخوردها با اولین بچه‌ی خانواده است. با چنین موضع‌گیری‌هایی خویش را به وضعیت "بچه‌ی بی‌خیر" درآوردیم. این به چه معنی است؟ این یعنی دچار يك تضاد و به ورطه‌ی تضاد خانواده افتادن است. وقتی به تضاد با خانواده افتادی، مبارزه ضرورت می‌یابد. البته که مبارزه هم قدرت می‌خواهد. برای این‌که صاحب قدرت شوی، هم باید به راست و چپ فشار وارد کنی و هم خود را جستجو نمایی. وگرنه به يك ولگرد مبدل و از بین می‌روی. ما هم تلاش نمودیم که از خانواده فرار کنیم. داستان این را بازگو کردم. جهت استقلال شخصی، پناه‌بردن به فامیل‌ها، چند هفته کار کردن، جمع‌آوری چیزهایی که در طبیعت هستند، جمع‌آوری باغچه‌ی ثروتمندان و یا تا حدودی گرایش به سوی دزدی تمامی این‌ها اولین کارهایی است که می‌تواند به ذهن کسی بیاید که می‌خواهد خود را مستقل نماید. چیزی که در این‌جا مهم است، رفتار اعتراض‌آمیز در برابر ساختار بسیار عقب‌مانده‌ی اجتماعی و خانوادگی می‌باشد که انسان را با خطر بلعیده شدن روبرو می‌سازد. هر کس نتایج این مجادله‌ی ما را می‌داند.

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از آن به دست می‌آید این است: اگر شما با يك زندگی این‌گونه‌ی اجتماعی و خانوادگی، بدون اعتراض برخورد نموده باشید، این بدان معنی است که به احتمال زیاد همراه با پذیرفتن آن، تحت‌تاثیر سنت‌ها و به‌ویژه سنت خانواده قرار گرفته‌اید. این نیز شخصیت شما را به تناسب زیادی تحریف کرده است. مبارزه نکردن کمی شما را به این وضعیت درمی‌آورد. یعنی مبارزه کردن هم به تنهایی استعدادی خاص می‌طلبد. اگر این استعداد را بروز ندادید، به صفوف لمپن و ولگردها می‌پیوندد. می‌توانید واقعیت خود را در این تعریف بیابید. یا به شکل پذیرفتن خصوصیات که از آن نظام است ارضا شده‌اید. یا با سنت‌های خانواده بزرگ شده‌اید. و یا اکثراً لمپن، ولگرد، بدون کار، بدون قدرت و بدون تفکر مانده‌اید. این، واقعیت شما را به نسبت زیادی نشان می‌دهد. اما این‌ها يك رفتار صحیح انسان و یا راه‌حل انسانی معقول نیستند. درست در این نقطه راه‌حل انقلابی وارد میدان می‌شود، آن‌هم به شکلی شدید.

نهاد خانواده و رابطه‌ی اجتماعی باید چگونه باشند؟

می‌خواهم در این نقطه، در مورد تضاد پدر و مادر در خانواده، و یا تضاد در خانواده‌ای که شما با ازدواج تشکیل داده‌اید، چگونگی رفتار خود را با آن بیان کنم. این ذهن شما را آشفته است. تعریف خانواده در واقع نشان می‌دهد که بچه‌ها به چه نوع زندگی دچار خواهند شد. يك نهاد اجتماعی که قبلاً تصمیم آن گرفته شده و هرچیزش معلوم شده است، می‌باشد. خانواده نهادی است که به آنارشیسم و

بحران دچار گشته، اما با سنت‌ها به شکلی سنگین اداره می‌شود... با این حال هر کاری انجام دهید، چیزی که شما ایجاد خواهید کرد، نهادی شبیه این خواهد بود که تنها می‌تواند یک میلی‌متر آنسوتر برود. رابطه‌ی اجتماعی و چیزی که بسیاری از شما آن را آزموده‌اید، یا به عبارتی رابطه‌ی زن و مرد این است.

حال باید این رابطه‌ی این موضوع با سایر موارد را کمی توضیح داد. استعمار موجود در رابطه‌ی اجتماعی و انعکاس آن بر روی خانواده را باید دید.

این‌ها در تحلیلات قبلی بسیار وجود دارند. آن‌ها تکرار نخواهیم کرد. چیزی که باید اضافه نمود این است که ساختار الیگارشیکی امکان یک زندگی اجتماعی مطابق با جوهر، فرهنگ و هویت حقیقی به شما نمی‌دهد. نباید به زبان و فرهنگ او چندان توجه کنی. حتی از آن دوری خواهی گزید. حال اگر هم به ملت حاکم و زبان وی توجه نمایی، برای زندگی در آن باید بسیار پیشرفته باشی. حداقل باید به سطح یک بورژوازی متوسط برسی. این هم ممکن است از میان هزار نفر نصیب چند کس شود. در این‌جا باز هم روبرویی با یک گردنه‌ی سخت دیده می‌شود. زندگی اجتماعی، زبان و فرهنگ تو در مرحله‌ی نابودی است. نظام تو را از آن دور می‌دارد. نمی‌توانی به وضعیت او هم برسی. زیرا چنان بورژوازی که تو را قبول نماید هم وجود ندارد. و یا از میان ده‌ها هزار نفر نصیب یکی می‌شود. آن وقت قشری که می‌ماند با واقعیت اجتماعی که در پنجه‌ی ساختار الیگارشیکی است، زندگی خواهد کرد. و یا همیشه با خیال رسیدن به آن تسلی خواهد یافت. تاثیرات سینما، تاتر و تلویزیون را هم به این اضافه نمایم. زندگی و تحریفی که نظام از آن کرده و آن را تعریف و تمجید می‌نماید، وجود دارد. زندگی هر روز تحت بمباران تبلیغاتی آن ادامه پیدا می‌کند. در نقطه‌ی اوجی که به آن رسیده شود، شخص کرد نمی‌تواند سرپا بایستد. به وضعیت "باشار نه زندگی می‌کند و نه زندگی نمی‌کند"¹ درمی‌آید.

اگر تمام این‌ها درست باشند، عیان خواهد شد که زندگی موجود عبارت از یک فریب کاری می‌باشد. ببینید درست در این نقطه، فردیت خود را نشان می‌دهد. وقتی که، اجتماعی‌شدن و ساختار اجتماعی و نظم جامعه این‌همه به وضع غیر قابل تحمل درآورده می‌شوند، شخص به شیوه‌ای بسیار زیاد عاشق زندگی دلخواه خود می‌گردد. یعنی شخص می‌گوید: "جامعه زیاد به من زندگی نمی‌دهد، فرسودگی و فروپاشی اجتماعی این‌همه توسعه یافته است، آن وقت من هم به شیوه‌ای فردی رفتار خواهم کرد". به طرز تفکر "ناخدایی که که تنها خود و کشتنی‌اش را نجات داد" و یا "یک شبه ره صد ساله پیمودن" پناه می‌برد. اگر کارمند ساده‌ای باشد می‌گوید: "من چه خوشبختم". وقتی کاری پیدا کرد فکر می‌کند که: "کسی بهتر از من وجود ندارد". در واقع یک زحمت‌کش است، اما نگرش وی این است. با جسارتی کورکورانه به فردیت، نان، روابط خانوادگی و رفیق‌بازانه و همشهری‌گرایی می‌چسبید. زیرا فقط با آن‌ها می‌تواند خود را سرپا نگه دارد. با وجود چنین اشخاصی شانسی پیشرفت یک جامعه وجود نخواهد داشت.

¹ YAŞAR NE YAŞAR NE YAŞAMAZ نام کتابی از طنز نویس ترک، عزیز نسین. شخصیت کتاب "باشار" نام دارد که در ترکی به معنی زنده و یا زندگی کننده است. وی در اسناد رسمی هویتی ندارد. به هر اداره که مراجعه می‌کند اثری از او نیست. در طول داستان سعی دارد که زنده بودن و هستی خود را اثبات نماید. این به صورت اصطلاحی در زبان ترکی درآمده است و در مورد کسانی به کار می‌رود که بود و نبودشان معلوم نیست.

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

حال این‌جا به این مسئله در درون تشکیلات پردازیم. اگر چنین شخصی کوچک‌ترین قدرت را به دست بیاورد، با حسارتی کور به آن می‌چسبد. چنین شخصیتی فراموش می‌کند که حزب و تشکیلات چه هدفی دارند. به همین خاطر مسئله مهم در این‌جا کسب چنین چیزی از طرف اوست. به سبب این‌که سطح اجتماعی ندارد و جنگ برای ملی‌شدن را انجام نداده است و همان‌طور که گفتم، هرچه را که در داخل حزب به دست می‌آورد می‌گوید: "از آن من است". فردیت، فردیت در قدرت، فردیت در فرماندهی، و خلاصه فردیت در هر چیزی که می‌بیند. این تأثیرش را از کجا می‌گیرد؟ شخصیت‌های اجتماعی که از هم فروپاشیده‌اند و برای هرگونه خطری رها گشته‌اند.... توجه کنید، این‌ها در هر جا که باشند، حزب را به وضعیت غیرقابل زندگی درخواهند آورد. اساس مادی آن این چنینی است.

به غیر از آن، باید این را نیز روشن نمود. می‌دانیم که غریزه‌ی گرسنگی معمولاً انسان را دچار حسارتی کور می‌نماید. وقتی جامعه‌ای بسیار فقیر و گرسنه باشد، در واقع نمی‌تواند زیاد ببیند. لزوم پرداختن به سیاست را حس نمی‌کند. سعی می‌کند با تمام "من"یت خود غریزه‌اش را ارضا نماید و زندگی مادی خویش را نجات دهد. اساساً می‌دانیم که تمام جامعه‌ی ما به شکلی سرکوب‌شده در این وضعیت به سر می‌برد. حال فرض کنیم که نزاع بر سر نان لازم است. این را تحقیر نمی‌کنیم، اما اگر شرایط پیدا کردن نان بسیار مشکل شده باشد و اگر ساختار الیگارشیکی این منازعه را حقیقتاً به وضعیتی بی‌معنی درآورده و فعالیت و نظم اقتصادی و اجتماعی وجود نداشته باشد، تو برای چه چیز دعوا خواهی کرد؟ صحیح‌تر این‌که نمی‌تواند رابطه‌ی نزاع بر سر نان را با انقلاب ایجاد نماید. به سبب توانایی ایجاد آن مثلاً همچو زنبور بسیار کار می‌کند، ولی نمی‌تواند حتی یک نان به دست بیاورد. در این‌جا چه تضادی وجود دارد؟ در دوران قدیم برده‌ها کار می‌کردند و اربابان آن‌ها را سیر می‌نمودند. در دوران قدیم ارباب یکی بود. و با ارباب و برده رو در روی همدیگر بودند. ارباب نان، امنیت و سایر احتیاجات برده‌اش را حتماً تامین می‌نمود. اما حال بردگی چنان عمومیت یافته که معلوم نیست آیا ارباب یک دولت است و یا همه‌ی دنیا. ساختار الیگارشیکی، سیستم امپریالیست و میلیون‌ها برده..... یعنی برده‌های یک دولت و یا سیستم که شمارشان بیش از حد و اندازه است. این در همان حال راه را بر زایش وضعیتی بدتر از رفتار یک ارباب با برده‌هایش می‌گشاید. یعنی این وضع شبیه بردگی قرون اولیه، قابل تحمل نیست. زیرا این بردگی شکم را سیر نمی‌نماید. بنگرید، در بردگی قرون اولیه برده‌ها سیر بودند. اما حال هرکس در مقابل یک اجرت خود را به فروش می‌گذارد، اما عرصه‌ای وجود ندارد. بزرگ‌ترین تخریب کاپیتالیسم هم در این نقطه است. کاپیتالیسم سیستمی نیست که بتواند انسان‌ها را سیر نماید. چنین سیستمی نیمی از جمعیت را در وضعیت بی‌کار رها می‌نماید.... بنابراین منازعه بر سر نان از طرف کاپیتالیسم بی‌معنی شده و به جای آن انتخاب دیگری هم وجود ندارد. اما به سبب این‌که انتخاب انقلابی یافته نمی‌شود، یک نزاع کورکورانه بر سر نان در داخل سیستم سرمایه‌داری وجود دارد. وضعیت به جنون کشاندن جامعه‌های شبیه ما وجود دارد. انسان‌ها از تمام امکانات تولید کشورشان جدا شده و به سوی درهای کاپیتالیسم فرار می‌نمایند. چه شده؟ می‌گویند که نان پیدا خواهند کرد! در واقع معلوم نیست که چقدر نان پیدا خواهند کرد، اگر پیدا کنند هم ملتفت نخواهند شد که چه معنی دارد.

در این وضعیت در میان کردها یک نزاع بسیار اشتباه بر سر نان و یا عدم موفقیت در نزاع بر سر نان وجود دارد. این یک مبارزه‌ی اجتماعی نیست، شاید یک مبارزه‌ی

اقتصادی است. حتی آن‌هم شانس موفقیت و راه صحیح ندارد. به سخنی دیگر یکی از حقایقی که در ایجاد خانواده ایفای نقش می‌نماید این است. یعنی نزاع برسر نان اساسی‌ترین معضل خانواده‌ها می‌باشد. مشکل دیگر تداوم نسل و رابطه‌ی متقابل جنس‌ها می‌باشد. این نیز در سطحی بسیار عقب‌مانده است. وقتی تجمع‌های انسانی تازه ایجاد می‌شدند، شاید در سطحی طبیعی‌تر و بامعنی‌تری از سطح موجود بود. موردی که باید در این‌جا تحلیل نماییم این است: ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و یا سطح روابطی که در دنیا بسیار توسعه یافته‌اند، از يك نظر از روابط انسان‌های ابتدایی بی‌معنی‌تر است. زیرا این به راستی هم يك تضاد جنون‌آمیز است. اگر يك غریزه‌ی جنسی بسیار ابتدایی وجود داشته باشد، تداوم نسل اگر به شکل سطح روابط قبیله‌های ابتدایی هم باشد که در میان گُردها گاه و بیگاه به این نزدیک می‌شود. امکان دارد و با معنی است. زیرا در دوران قبیله‌های ابتدایی، زندگی قبیله را با شکار تامین می‌کنی. بخش‌های بزرگی از دنیا عاری از جمعیت است. تا دلت می‌خواهد شکار کن. تا دلت می‌خواهد در خاک‌ها ساکن شو. مرزی وجود ندارد. به همین سبب رابطه‌ی خانواده و زن و مرد در چارچوب قبیله مشکل زیادی را ایجاد نمی‌کند. وقتی به دنیای امروزه‌مان نگاه می‌کنیم، کاپیتالیسم امپریالیست سیستمی را بر جهان حاکم نموده که دارای يك کنفرمیسم معین، قالب‌های مصرف، ساختار فرهنگی، حتی ساختار خانواده‌ای دارای يك زن، يك مرد و چند فرزندی است، می‌باشد. این سیستمی است که حتی آن را به دشواری ادامه می‌دهد. ما امکان رسیدن به این را نداریم. درواقع در شرایط قبیله، يك وضعیت اجتماعی وجود دارد. اما برای ادامه‌ی آن هم به زمین‌های خالی و شکار و جمع‌آوری نیاز وجود دارد. اما در میان ما آن‌هم وجود ندارد. و این در واقع اساسی‌ترین دلیل مادی تضاد بین جنس‌ها است. از طرفی از سیستم تقلید می‌نماید اما از طرف دیگر خود در سطح قبیله است. نه شانس زندگی در شرایط مناسب در سطح قبیله وجود دارد، نه شانس زندگی در شرایط سیستم. ببینید دیوانه شدن را....!

مجبوریم که داستان‌مان را به صورت صحیح درک نماییم

دیگر باید برخی پدیده‌ها را فهمیده و بعضی چیزها را درک نماییم. چرا در این موضوع احتیاج بزرگی به انقلاب وجود دارد؟ درواقع من به آن مطلب خواهم پرداخت. به همین خاطر می‌خواهم شدت برخی حقایق را به شما نشان دهم. مسئله را منحرف نکنیم، فکر نمی‌کنم که ما را از نسل انسان به حساب نیاورند. اگر این‌گونه باشد و از نسل انسان‌ها آمده باشیم، مجبوریم که داستان‌مان را به صورت صحیح درک نماییم. این نیز يك اقتضای انسان‌بودن است. به هیچ وجه نیاز به تحریف و از راه بدرکردن وجود ندارد. مجبوریم واقعیت خود را به صورت صحیح درک نماییم. از این نظر فقط به خاطر ماجراجویی به انقلاب روی آورده نمی‌شود. به سبب نبود امکان زندگی و به سبب این‌که در واقع نظامی‌گری اجبارا وسیله‌ی انقلاب است، به آن روی آورده می‌شود. این به اندازه‌ی آب و نان ضروری است. اگر این‌ها ضرورت باشند، پس بازی با زندگی انقلابی‌مان را به کناری بگذارید. آن وقت شما حتی چند لحظه می‌توانید خود را بی‌تنفس رها کنید؟ آیا می‌توانید سه- چهار روز خود را بدون آب رها کنید؟ پس آن وقت بدون انقلاب و بدون فعالیت انقلابی هم نمی‌توانید رها نماییم.

اگر انسان‌ها مانند چیزی که چند لحظه پیش به آن اشاره کردم به سبب دیوانه شدن به سختی افتادند، مکلف هستند آنچه را که بر سرشان می‌آید بفهمند. حقیقتاً فکر می‌کنم مشکلاتی هست که شما را به سوی جوهری بودن هدایت کرده و برای برآوردن اقتضاهای آن به شما فشار می‌آورد. چیزی که شخص را مجبور به روی آوردن به انقلاب می‌کند، سطح بحران است. بحران اجتماعی و حتی بی‌امکانی. نمی‌توانی خانواده را ایجاد و اداره نمایی. آیا این دروغ است؟ واضح است. حتی اگر چهل پشتک‌وارو بزنی! و خود را به ساختار الیگارشی، امپریالیسم و خائنان نیز بفروشی، تو را نمی‌خرند. این‌جا انقلاب مطرح می‌شود. اگر این درست باشد و تو بگویی: "من نتوانستم کار انقلابی انجام دهم و سازماندهی را نمی‌دانم"، یک فرومایه، بی‌شرف و چپاولگر ارزش‌های انقلابی هستی. اگر به جنون دچار نشده باشی، چنین سخنان را بر زبان نمی‌آوری.

زندگی و عدم زندگی، نمی‌تواند حیات را متوقف نماید

حال باید این معادله را کمی بیشتر توضیح داد. به کجا رسیدیم؟ به مشکل گرسنگی و تداوم نسل انسان رسیدیم. بله، از نسل انسان هستیم. هم باید نزار بر سر نان را به صورت صحیح حل نمود و هم نسل باید به صورت صحیح ادامه یابد. راه‌ها بسته شده‌اند. نه همچو قبایله‌ها باقی می‌مانیم و نه رفتن به سوی قرون اولیه و میانی امکان دارد. من می‌خواهم همچو قبایله بر سر کوه‌ها زندگی کنم اما هر طرف محاصره شده است و کسی نیست که راه را باز کند. می‌خواهم در عصر کنونی زندگی کنم. به اروپا و چهار سوی جهان فرار کردید. آن‌جاها هم بسته شده‌اند. درست در این نقطه شیوهی انقلابی مطرح می‌شود. حال اگر ملموس‌تر حرف بزنیم، برخی‌ها - که می‌توان آن‌ها را بچه‌ی خوب خانواده نامید برآند که پدر و مادر خود را با حقوق کارمندی و یا کارگری نجات دهند. چند نفری قادر به چنین کاری هستند، اما اکثریتی بسیار زیاد نمی‌توانند آن را نجات دهند. زیرا رهایی خانواده از نظر مادی در حال حاضر در ساختار الیگارشی موجود و در شرایط امپریالیسم با چنین تسلیم شدنی امکان ندارد. نظام نصف ترکیه را به وضعیت بیکاری دچار کرده است. هر روز ده‌ها هزار شخص به ارتش بیکاران می‌پیوندند. چگونه به تو کار خواهد داد؟ مهم‌ترین مشکل در داخل سیستم امپریالیست هم بیکاری است. از نظر مادی رفع بیکاری امکان ندارد.

اگر انسان علمی باشد، با دیدن حقایق، این‌گونه خود را تعلیم می‌دهد. نمی‌توانی بر سر نان نزار کنی، اما از طرف دیگر هم از نظر تداوم نسل، تولیدی بسیار سریع‌تر از امپریالیسم و نظام داری. آیا این راه‌حل است؟ باید به خوبی دانست که این راه‌حل نیست. اگر همچو یک فرد نتوانی نان خود را به دست آوری، چگونه هنوز به سن 20 و یا 30 سالگی نرسیده، یک خانواده‌ی ده فرزندی را تامین خواهی نمود؟ زندگی در این‌جا متوقف می‌شود.

شخص کرد برای نجات چنین خانواده‌ای به هر وضعیتی افتاده و آن را قبول نموده است. اما باز هم موفق نمی‌شود. کم‌کم به وضعیت بلای سر نسل و بچه‌های خود درآمده است. زن بلای سر مرد و مرد بلای سر زن شده است. اکنون خانواده‌ها، کانون دعوا و مرافعه هستند. خودم نیز وقتی متمایل به انقلاب شدم، برای فرار از چنین خانواده‌ای، انقلابی شدن را ترجیح دادم. وضع من بسیار ملموس است. هرچه شرایط آن خانواده را می‌دیدم، ده‌گام بیشتر به سوی انقلاب برمی‌داشتم. معتقد بودم که چیز دیگری نمی‌تواند این وضع را رهایی بخشد و این صحیح است.

حال همچو مورد ملموس‌تر، نگاهی به روابط زن و مرد بیندازیم. خجالت ندارد. هم چنان‌که گفتم جهت ادامه‌ی نسل، رابطه‌ی زن و مرد همچو آب و نان ضروری است. غریزه‌ی گرسنگی نیز یک نیاز طبیعی است. اما اگر سیستم تو را همچو نسل انسان و یک عضو دارای هویت انسانی نبیند و بخواهد تو را در ساختار خود حل نماید، آن وقت هرچیز رنگ دیگری به خود می‌گیرد. نظام موفق به حل تو نمی‌شود، زیرا توانایی آن را ندارد. در دوران کهن یک عشیره با نابودکردن عشیره‌ی دیگر آن را از میان برمی‌داشت. حال در سطح دنیا با قتل‌عام هم نمی‌توان چنین کرد، زیرا در این شرایط یک نابودی تماماً فیزیکی امکان ندارد. در واقع امحای فیزیکی هم یک راه‌حل است. در دوران کهن چنین راه‌حل‌هایی وجود داشتند. هم‌چنان‌که گفتم برای زندگی اقتصادی و اجتماعی آزاد هیچ انتخابی باقی نمانده است. نتیجه‌ای که از این به دست می‌آید، بازهم جنون است. یعنی شرایط مادی، شما را دیوانه می‌کنند، از حالت طبیعی بیرون آورده و از زندگی اجتماعی دور می‌کند. حال اگر می‌توانید برای ادامه دادن نسل رابطه برقرار کرده و آن را ادامه دهید! مرگ را قبول کنیم یا تسلیم شدن را؟ در درون تسلیم شدن شانس‌رهایی وجود ندارد. همان‌طور که گفتم ساختار الیگارشیک با وضع موجودش نمی‌تواند آن را اداره نماید. مرگ! برخی خودکشی می‌نمایند. تمایل به انتحار از این جنبه را باید بسیار خوب فهمید. رفقای بسیاری در وضعیت انتحار به سر می‌برند. درواقع زندگی در یک سطح اجتماعی عقب‌مانده خودکشی است. این موارد بسیار زیاد هستند. درواقع می‌توانیم خود را "تجمع مرده‌هایی که سر پایند" بنامیم. ببینید تئوری "باشار نه زندگی می‌کند و نه زندگی نمی‌کند" را! درست یک ایستادن سرپای مطابق با این. بله، نه زندگی کردن وی معلوم است و نه زندگی نکردنش.

در این‌جا انقلاب همچو یک انتخاب چگونه خود را پیش روی قرار می‌دهد؟ این وضعیت را قبول نکردم. من می‌خواهم آزادانه زندگی نمایم. چه چیز برای این مورد لازم است؟ برای این، جامعه، حزب، قدرت و مبارزه لازم است. چرا این‌ها را به شما یادآوری می‌نمایم؟ انسان با تاسف و شوخی با خود نمی‌تواند خود را کنار بکشد. زیرا لزوم پرسیدن سوال "چگونه باید زیست" برایم آنقدر ملموس است که عدم درک شما از لزوم مبارزه برای آن برایم عجیب است. به همین سبب این وضع را فقط با تئوری جنون و یا صداقت قبایل ابتدایی و یا با یک وضعیت فرومایه‌ی فراتر از سطح حیوانی‌شدن می‌توان بیان نمود. وقتی نظام از جبهه‌ی مقابل حمله می‌کند، در واقع چیز واضحی است. وضعیتی که در مقابل آن باید مبهوت شد، وجود ندارد. در هیچ جایی به اندازه‌ی جامعه‌ی کرد، شخص بلای سر خود نمی‌شود. حقیقتاً هم وضعیتی که بیشترین تفکر مرا به خود اختصاص می‌داد این است. برخی روستائیان را دیدم. فریاد و فغان می‌کردند. برای فرار از آن‌ها به انقلاب روی آوردم. به چنان وضعی دچار گشته‌اند که در مقابل هر عکس‌العملی گریه می‌نمایند. به حد انفجار رسیده‌اند. می‌دانم که این وضعی طبیعی نیست و برای رهایی از این معضل، به انقلاب همچون یک اسلحه متوسل شدیم. این‌ها بسیار واضح هستند.

تا حال نیز ایجاد آشفتگی در درون صفوف ما و همچون دیوانه، پست و احمق‌ها رفتار کردن اقتضای کدام عقل است؟ عدم آموزش خود و یا هنگام قبول مسئولیتی معنی ندادن را می‌توان با چه چیز در ارتباط دانست؟ از نزاع بر سر نان گرفته تا کوچک‌ترین آگاهی در مورد تداوم نسل انسان، مجبوریم که واقع‌گرا باشیم. کسی که در درون پدیده‌ی P.K.K این حقیقت را به دست نیاورده باشد همان‌طور که گفتم پست یا احمقی به صورت مطلق است. دزد، اپورتونیست و یا کنتراست و در

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

وضعیت ضد ما قرار می‌گیرد. اگر توجه کنید موضوع را در سطح عمومی‌تری بدین‌گونه نگاه می‌داریم. چرا این‌گونه رفتار می‌کنیم؟ شما حتی با در نظر نگرفتن برخی اصطلاحات می‌خواهید زندگی نمایید. هنوز هم گاه و بی‌گاه می‌خواهید این را تحمیل نمایید. هنوز هم نمی‌خواهید به طرف پیشرفت شخصیت به صورت جدی بروید.

می‌توانستیم قبیله‌های ابتدایی و عشیره را خوب اداره نماییم. اما اداره کردن شما با این وضع بسیار سخت است. فکر می‌کنم حال کمی بهتر درک می‌کنید که چرا باید يك انقلابی بسیار خوب و جدی باشید. آن‌قدر دنیا تنگ شده است، آن‌قدر زندگی به مرز نابودی کشیده شده است، آن‌قدر دیوانه‌کننده شده است که باید هرگونه امکانات و هر نوع کاری را به صورت تمام‌عیار به دست گرفت. این خود را بسیار پیش روی قرار می‌دهد. چرا درک نمی‌کنی؟ اگر حقایق این‌همه مهم باشند و انتخاب‌هایی این‌همه یگانه باشد، آن‌وقت باید هرکار را به صورت سالم انجام دهی و حق آن را ادا نمایی.

از کسانی که زندگی بی‌بهای دارند و کسانی که می‌گویند: "به راست گراییدیم، به خود زحمت ندادیم، در پی رابطه‌ی بی‌بها دویسیم" می‌پرسم: آیا رابطه‌ی بی‌بها بنیانی دارد؟ گفته می‌شود: "چندان تن به کار ندادیم". آیا شانس زندگی وجود دارد؟ آیا می‌توانید با همدیگر رابطه برقرار نمایید؟ ممکن است کسانی بگویند: "باز هم ما با برخوردی ظریف و فریب‌کارانه زندگی خواهیم کرد". دست از دزدی، دورویی و حرافی بردار و واقع‌گرا باش. با حقایق یکی شو و این را کمی جدی تلقی کن. به راستی هم نمی‌توانید این را انکار نمایید. يك گروه پیشروی جدی و یا گروهی که در درون خود به دنبال راه‌حلی برای تمام این تضادهاست، مجبور است بداند که چگونه با این حقایق زندگی نماید. من می‌توانم دلایلش را بیشتر توضیح دهم. من زندگی را که در حد مرگ است و به مرحله‌ی نابودی وارد شده است، هم‌چنین فراتر از جامعه‌ی قبیله سوق داده شده است، می‌خواهم چه کار بکنم؟ بر این اساس اولاً اگر نظام کاری را به من ارائه نمایند، می‌دانم مرا تا کجا می‌کشاند. دوماً اگر خود را فریب دهم، می‌دانم در زندگی اجتماعی مرا تا کجا می‌برد. شما چگونه تا به حال این را حس نکرده‌اید؟ درکل موفقیت وجود ندارد. به راحتی می‌خواهید و غذا می‌خورید. اگر شما را آزاد بگذاریم، هیچ معلوم نیست که چه بر سر همدیگر خواهید آورد.

اما در این‌جا هم زندگی می‌کنیم و هم زندگی نمی‌کنیم. اگر این درست باشد بگویند: "اوضاع درست آن‌طور که گفتم نیست و شانس انتخاب‌های دیگری وجود دارند". آزادی بحث وجود دارد. می‌توانید به راحتی بر زبان برانید. هم‌چنین چیزی که مهم است روشن کردن سطح پیشاهنگی ما و معنی‌دادن به نظم رابطه‌ی آن است. حقیقت خلق این‌گونه است. حقیقت زندگی غیرقابل تحمیلی که در داخل جامعه وجود دارد این‌گونه است. این‌ها دلیل پای‌بندی سخت ما به واقعیت انقلاب است. P.K.K. تماماً يك جایگزین و شانس انتخاب زندگی بر ضد تراژدی انسانی که نه زندگی می‌کند، نه زندگی نمی‌کند، نه زنده نه مرده و درحال جان‌دادن است، می‌باشد. برای‌هایی از وضعیتی تراژدیك، ردیلانه، تمسخرآمیز و قابل لعنت؛ از تشکیلات و رابطه‌ی تشکیلاتی می‌توان استفاده نمود و سیاست و عمل انجام داد. تمام این‌ها وسیله هستند.

برای ما يك میهن و يك وجب خاک آزاد شده لازم است. انسان‌ها با تکیه بر يك پارچه خاک معین زندگی می‌کنند. جامعه‌هایی که در هوا زندگی می‌کنند، وجود

ندارند. در روی کره‌ی ماه هم هنوز جای فراهم نشده که در آن ساکن شویم. آیا و اجداد در هر جا که زندگی کرده باشند، باید سرنوشت خود را در آنجا تعیین کرد. همچنین هویت لازم است. انسان‌ها به شکل تجمع‌های ملی گوناگون زندگی می‌کنند. برای تو نیز تعیین یک تجمع ملی لازم است. هویت اجتماعی و فرهنگی لازم است. باید کمی این‌ها را زندگی کرده و بیایی. ما از تمام این‌ها محروم هستیم. وقتی محرومیت از این موارد ایجاد شود، از انسانیت هم دور می‌شوی. همچنین اگر می‌خواهی زندگی کنی، راه آن این است. همان‌طور که گفتیم راه‌های دیگر زندگی راه "نه زندگی می‌کند و نه زندگی نمی‌کند" هستند. این تثبیت علمی، اراده‌ی انقلابی، روینا و چیزی از این قبیل نیست، یک حقیقت عینی است. ایضاً این‌که چرا حقیقت و زندگی در عرصه‌ی مادی به درون یک بحران سخت کشانده شده‌اند، می‌باشد. سایر روابط روینا و روابط اجتماعی و معنوی از این ساختار مادی متأثر می‌شوند. اگر بنیان‌های مادی این‌همه مناسب نباشند، روابط روینا، روحی و عاطفی نمی‌توانند ایجاد شوند. برای توسعه‌ی این‌ها فقط یک شرط وجود دارد: رابطه‌ی انقلابی. آیا این را درک می‌نمایید؟ به شرط رابطه‌ی انقلابی!

کسی که می‌پندارد بدون روابط و

شیوه‌های انقلابی موفق خواهد شد، احمق است

من با انکا به این تجربه می‌گویم. شما از من موثرتر، قدرت‌مندتر و فهیم‌تر نیستید. من هنوز در تلاشی فوق‌العاده برای ادامه‌ی روابطم به شیوه‌ی انقلابی با کسانی که در گذشته می‌شناختم. انسان‌های مسن و حتی بچه‌ها. هستم. چرا؟ اینکه شما گروه‌هایی را ایجاد می‌کنید عاقل، و من بی‌دست و پا هستم؟ این در واقع این‌گونه نیست، موضع‌گیری من از یک نگرانی عمیق سرچشمه می‌گیرد. رابطه، آن‌قدر به شیوه‌ی انقلابی احتیاج دارد و این مورد آن‌قدر اجباری است که با این وضعیت نمی‌توانی به چیز دیگری بیندیشی. کسی که بگوید این را می‌توانم انجام بدهم، احمق است. چنین کسی هم خود و هم حزب را فریب می‌دهد. حال، همه‌ی شما را کم و بیش به بازخواست بکشانیم. شما را در کنار خانواده، بچه‌ها و هم‌شهری‌های‌تان بگذاریم و یا فرض کنیم زنی و مردی را با هم بگذاریم، هر لحظه ممکن است آگاهی و احساس انقلابی فراموش شود. هم‌شهری‌گری بسیار قوی است. محله‌گری و رفیق‌بازی در زندگی‌تان بسیار تاثیرگذارند. اگر تنها هم بمانم، وضعی بسیار دشوار را اداره می‌نمایم. چرا؟ زیرا در نظر نگرفتن طرز انقلابی، بازگذاشتن دره‌هایی برای عدم چاره‌یابی آن‌هم تحت نام حزب، برای شما می‌باشد. یعنی چرا تا این اندازه مجبور به رعایت انضباط در زندگی می‌باشم؟ و هر روز را تماماً در راستای اهداف انقلابی گذرانده و تلاش نمایم؟ ببینید برای حفظ حزب از این زمینه‌ی در حال رشد و یا توسعه‌دادن حزب همچو یک تشکیلات انقلابی، لازم است که ساختار عقب‌مانده‌ی اجتماعی به درون صفوف حزب منعکس نشود. روابط تا حد امکان انقلابی‌گردند و با انقلابی‌کردن آن راه‌حلی را برای بحران‌ها ایجاد شود. این نیز یک تعریف است. باید این را درک نمود.

در این میان نقطه‌ای را آشکارتر نمایم: چرا نباید احساسات بی‌بها وجود داشته باشند؟ چرا عشق‌های تاری که بسیار به آن دل بسته‌اید نباید تحقق یابند؟ خجالت ندارد، من هم داشتم. از دبستان ابتدایی به این سو. در این‌جا کرامت در میزان درک و امکان ندادن به این زندگی و ایجاد یک زندگی نوین به جای آن است. ببینید بزرگی در این‌جا است. اگر ما هم چون شما در این موضوع دچار یک خطای اساسی

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

زندگی می‌گشتیم، نه P.K.K. و نه این مبارزه وجود می‌داشت. حتی زندگی شما وجود نمی‌داشت. توجه کنید، زندگی من چگونه است؟ این می‌تواند تحت نام‌های گوناگونی همچون یک فرد با اخلاق، سیاستمدار، اولیا، مبارز در راه نفس و یک نظامی بزرگ بیان شود. به همین سبب این‌گونه است. کمی پیش گفتم آن‌قدر شرایط علیه تو وجود دارند که مجبوری زندگی را این‌گونه تنظیم نمایی. هم‌همی شما خطای روابط و خطاهای بزرگی در زندگی دارید. اگر به صورت صحیحی زندگی را تنظیم نمایید، دچار این خطا نمی‌شوید.

آیا من خود، خویش را رهبر اعلام کردم؟ نخیر! کسی که بیشتر از همه از این اصطلاح احتراز می‌ورزد من هستم. می‌دانم که حتی ایستادن در برابر انسان‌ها چقدر برایم سخت است. اما چون به عنوان یک فرد برای فرومایه‌نشدن و شکست‌نخوردن می‌جنگیدم، اکنون هرکس مرا در وضعیت یک رهبر محسوب می‌نماید. هر قدر برایم سخت باشد و در تنگنا قرار بگیرم، باز هم مجبور هستم. این شخصیتی است که این‌گونه تنظیم گشته است. در واقع مهم نیست که خود را رهبر اعلام کنم و یا نه. اگر آن را هم رد کنم مهم نیست. زیرا این به وضع یک پدیده درآمده و یک نتیجه‌ی طبیعی زندگی است. چه کسی مرا انتخاب کرد؟ در هیچ انتخاباتی به من رای داده نشد. در واقع چیزی که ایجاد شد یک تشکل بود. تحلیل، دگرگونی، تشکیلاتی شدن و عملی‌شدن منجر به ایجاد پدیده‌ای که رهبریت نامیده می‌شود، شد. اگر بگویم که شخصیت و کودکی‌ام کجا ماند و یا از خود بیرسم که فردیتم کجاست، نمی‌توانم آن را درک نمایم. خود را به چنین وضعی درآورده‌ام.

بر این اساس نهادی بزرگ ایجاد شد. پدیده، شخصیت و نهادی که در درونش هرگونه زندگی اجتماعی، سیاسی و نظامی خلاصه شده و یا به دگرگونی بزرگی رسیده است. راه و چاره‌ی دیگری برای منسجم بودن وجود ندارد. یعنی باید این‌گونه باشی. همان‌طور که گفتم باید سطح اجتماعی را ارزیابی نمایی. دوست و دشمن را تعریف کرده و در این موضوع خود را منسجم کنی. و در نتیجه رهبر شوی. در واقع شما هم چنین وظایفی دارید. وظیفه‌ی رهبر شدن دارید. چگونه به صورت ارتش درمی‌آید؟ این مشکل شما است. برای خیانت‌نکردن به جوهر خود و عدم مغایرت با آرزوهای آزاد باید به چگونه زندگی کردن ما بنگرید. اگر این آسان می‌بود، از شما زیرک‌تر شده و پنهانی بهتر زندگی می‌کردیم.

حال باز هم به موضوع شما بپردازیم: چه چیز شما را نگه می‌دارد؟ درواقع همه‌ی آن‌ها را روشن نمودیم. عدم توان زندگی کردن شما تحت تاثیر سنت‌های خانواده و یا تحمیل‌های مستقیم و یا غیر مستقیم نظام روشن شد. و همچنین سبب پذیرفته شدن شما در داخل حزب و این‌که چرا باید با حزبی شدن زندگی نمایید نیز روشن شدند. اما اکنون باز هم تاثیر بازمانده‌ها وجود دارند. هنوز هم از رفیق‌بازی و عدم توسعه‌ی روابط و زندگی سیاسی- نظامی بحث می‌نمایید. حتی برخی تحریف ایجاد کرده و با قوانین زندگی انقلابی بازی می‌نمایند. هنوز هم بازیگرانی وجود دارند. این را به مسئله‌ی بزرگ مبدل خواهید کرد. وگرنه این زندگی غیر قابل تحمل می‌شود. و این زندگی نیست. زندگی انقلابی قوانینی قطعی دارد. اگر مطابق اقتضای این قوانین باشی، زندگی خواهی نمود. بسیار آشکار است که چرا باید خود را بسیار آموزش داده و چرا باید به حالی متناسب با قوانین و قاعده‌های انقلاب درآید؟ جهت این کار راه دیگری وجود ندارد.

بازهم به موضوع مشکل روابط برگردیم. به وضع من در حال حاضر توجه کنید. موقعیت من درواقع وضعیت پیوند ملی و سیاسی و وضع رابطه‌ی نظامی، فرهنگی،

اجتماعی و همچنین وضع رابطه‌ی اقتصادی است. البته که با تحلیل يك ملت با تحلیل شخص خود، در واقع انسانیت را تحلیل نمودم. اما میدان اجرای این مسئله را ابتدا در جامعه‌ی کرد و سپس در سایر تجمع‌های سرکوب شده فرض کنیم. نمی‌توانی این را در نظر نگیری. زیرا وقتی نظریه و اصطلاح رهبری لازم می‌شود، ضروری است که این مسئله را آن‌گونه ارزیابی نمود. رفتار شما چگونه است؟ من در این موضوع تا حدودی خود را روشن نموده‌ام. اگر در پرتو این به خود بنگرید، شما اکثراً یا خود را نمی‌پایید، یا خود را ارباب بقایای گذشته می‌نمایید و یا خود را به صورت يك خرده‌بورزواي هشیار درمی‌آورید و یا گذشته را از نو زنده می‌کنید. احیای گذشته جاسوسی عینی است. پافشاری کردن بر آن سبب خیانت می‌شود. هر نوع انحرافی، از اصرار شما بر ادامه‌ی پس‌مانده‌های گذشته ناشی می‌شود.

دوباره به تحلیلات رهبری توجه کنید: از 7 سالگی تا امروز چگونه خود را بررسی کرده است؟ يك كودك چگونه باید بزرگ شود؟ پدر، مادر، زن و مرد چگونه باید باشند؟ يك موسسه چگونه باید ایجاد شود؟ ورود به يك تشکیلات انقلاب چگونه باید باشد؟ اگر بگویید: "به ما ربطی ندارد، آن‌گونه که می‌دانیم رفتار خواهیم نمود." آن‌وقت این بدان معنی است که با تئوری الاغ زندگی می‌نمایید. می‌دانید، هرکس سوار الاغ می‌شود. او را بار می‌کند. آیا چیز دیگری از دست او برمی‌آید؟ الاغ این است. کارایش این است. یا مطابق تئوری سگ زندگی می‌شود. در واقع سگ‌های خوب و سگ‌های به‌دردنخور وجود دارند. یورش بردن و با هم‌دیگر نزاغ کردن، عدم هماهنگی در درون تشکیلات و وارد نشدن به نظم آن، در واقع تحمیل زندگی بر اساس این تئوری است. نظام الیگارشی نیز آن را نامگذاری کرده است: قانون قتل‌عام سگ توسط سگ¹. در این وضع یعنی مطابق او زندگی کردن. کسی حق ندارد این‌چنین رفتار نماید. ما به خاطر جنگ با این موارد حزبی می‌شویم.

حق پیروزی حق زندگی است

درک نکردن تمام این‌ها عجیب است. باز هم خاطر نشان می‌کنم، برخی اصلاً نمی‌خواهند بفهمند. در صورتی که این را نفهمند، ما باز هم تمام این‌ها را گفته و اشخاص را وادار به برآوردن ضروریات آن‌ها می‌کنیم. ما به طور حتم اجازه‌ی بی‌احترامی به خود را نخواهیم داد. توجه کنید: من تا به حال چگونه زندگی می‌کنم، در کجای زندگی اجتماعی هستم؟ از يك نظر من هم يك مبارز هستم. مبارز در کجای زندگی اجتماعی قرار دارد؟ به کدام مشکلات زندگی اجتماعی مشغول می‌شود؟ در کدام سطح به سر می‌برد؟ با وجود این وضعیت، به آسانی خود را نمی‌پسندم. فکر می‌کنم که برخی از استعدادهایم آشکار شده‌اند. جامعه، خلق و شخصیت‌هایی مثل شما، از هر نسل و سنی برای این استعدادها ارزش قائلند. اما من انگار از این‌ها مطمئن نیستم. انگار این را برای خویش نابسند می‌بینم. مستمراً بر روی این می‌اندیشم. می‌گویم که چگونه می‌توانم مورد بهتری را ایجاد نمایم؟ چرا؟ باید بر روی این اندیشید. مادام که این‌همه به ما گوش فرا داده شده و به ما توجه می‌شود و علی‌رغم آن، واقعیت ما هنوز این‌گونه است، پس باید از این نتایجی را به دست بیاوریم. کارها آن‌قدر هم آسان نیستند. زندگی آن‌قدر آسان نیست. باید يك زندگی آزاد و قابل‌قبول را درک کنید.

¹ نامی که رژیم الیگارشیک بر جنگ داخلی کردها گذاشته بود. معادل " تفرقه بینداز و حکومت کن" انگلیسی‌ها

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

شما چرا انقلابی شدید؟ برای قبول کردن انقلابی همچون P.K.K. به اندازه‌ی درک چگونگی قتل زندگی، اگر خواسته‌ی تداوم آن وجود داشته باشد، باید از چگونگی آگاهی، نقشه و تلاش برای سوق دادن خود در درون مرزهای آزادی مطمئن باشید تا بتوانید در درون این حزب زندگی نمایید. وگرنه زندگی شکنجه‌ی بزرگی خواهد شد. بی‌اصالتی، بی‌مسئولیتی، بی‌شخصیتی و خود را به صورت باری درآوردن، باعث زندگی خواهد شد که اصلاً قابل قبول نیست. تحلیل حزب، ارتش و مبارزه به طور همه‌جانبه در واقع به معنی فهمیدن زندگی ما در درون P.K.K. است. شما نمی‌توانید از من فهم‌تر باشید و نمی‌توانید بیشتر از من حق زندگی داشته باشید. چیزی هم که دیده می‌شود تا حدودی این است. حق زندگی فرد کجاست؟ حق زندگی حق پیروزی است. حق عمل است. حق عمل حق تشکیلات است. حق تشکیلات نیز حق آموزش و وظیفه‌ی پرورش خودتان است. این در واقع بیشتر از وظیفه، یک حق است.

من این را آشکارتر کنم: شما حزبی‌شدن را به صورت یک وظیفه‌ی اجباری و عمل را همچون یک وظیفه محسوب نکنید. باید به این‌ها به چشم یک حق مقدس نگاه کنید. حق چیست؟ حق عملی است که یک انسان، بسیار خواهان آن است. شیوه‌ی بودن اوست. یعنی حق دارید که به سطح تشکیلات برسید. حق انجام عمل دارید. این برای شما یک وظیفه نیست. وظیفه کمی در برگیرنده‌ی اجبار و جزا است. شما هنوز به این وضع نیز در نیامده‌اید. باید قبل از این همچو یک حق آن را درک کنید. باید بگویید: "چه خوشبختم که به من حق سازماندهی، حزبی‌شدن و عمل داده شد". اگر به من توجه شده و مرا بررسی کنند، برخی از مبارزان ما چنین اظهار می‌دارند: "حق مسلح کردن و سازماندهی کردن، حق بزرگی است". البته که برخی حق را عصب می‌نمایند و چنین چپاولگری را انجام می‌دهند. این چیز متفاوتی است. پس باید حزبی‌شدن و بزرگ شدن بر بنیان P.K.K. به صورت یک حق درک گردیده و شناخت حق نیز در این چارچوب به دست گرفته شود. بعدها این را به صورت یک وظیفه قبول کردن، گامی دیگر است. یعنی وظیفه‌ی هرکس است. فعالیت، سازماندهی و اداره کردن آن بعد از حق می‌آید.

اگر توجه شود تمام این‌ها همچون اقتضای یک زندگی بی‌امان توضیح داده شدند. اجباریتی نیست. فراتر از اجباریت. که آن هم وجود دارد. داوطلبی و آرزوی بزرگی وجود دارد. راه دیگری نداریم. تمام این‌ها کمی هم جوهر P.K.K. را تشکیل می‌دهند. و اساس P.K.K. شدن هستند. کسی که این را انجام نمی‌دهد، کسی که P.K.K. شدن را این‌گونه درک نکرده باشد، اگرچه بگوید که در موارد دیگر پیشرفت ایجاد نموده است، در واقع بی‌ارزش است. چنین کسی نمی‌تواند مبارز P.K.K. شود و یا دیر و زود می‌شود. اپورتونیست می‌گردد. یک پروواکاتور از او درمی‌آید.

فکر می‌کنم که حال داریم بعضی از چیزها می‌فهمیم. می‌گویید چیزهایی وجود دارند که از زاویه دید این واقعیت اجتماعی باید روشن‌تر شوند. فکر می‌کنم که سطح روابط در درون صفوف حزب ما را با زندگی اجتماعی اشتباه می‌کنید. جهت روشن شدن آن‌ها، این موارد را نیز خاطر نشان نمودیم. زندگی ما از نظر اهداف و نظام خود، اجتماعی است. یک هدف اجتماعی دارد. اما در حال حاضر یک زندگی متمرکز سیاسی و حتی نظامی است. یعنی در زندگی ما هدف اجتماعی وجود دارد. حتی برای رسیدن به یک هدف اجتماعی آزاد داریم. اما برای رسیدن به آن هم در حال حاضر سیاسی هستیم، فراتر از آن در حال حاضر تماماً نظامی هستیم.

چرا؟ زیرا اگر به صورتی بسیار قوی، سیاسی و نظامی نشویم، نمی‌توانیم به هدف زندگی آزاد اجتماعی برسیم. آیا لازم است تا این اصطلاحات را بیشتر روشن کرده و توسعه دهیم؟ نباید فهمیدن شما دشوار باشد. زیرا برای رسیدن به زندگی آزاد اجتماعی، به طور قطع باید در سطحی بسیار بالا به صورت سیاسی- نظامی زندگی کنیم.

اگر خواهان زندگی اجتماعی آزاد می‌باشی، باید قانون کردستان را اجرا نمایی

حال خواهید گفت که این کار سختی است. اما این يك قانون کردستان است. یعنی قانون زندگی. اگر آزادی می‌خواهی مسئله بدین صورت است. اگر در پی خراب‌کاری هستی و خواهان اپورتونیسیم می‌باشی، این يك چیز دیگر است. می‌دانی درست در این نقطه در درون صفوف ما برخی سرخ‌ها هویدا شدند. کسانی دیده شدند که ما را از جنبه‌ی اجتماعی متهم به عقب‌ماندگی کرده و ادعای پیشاهنگی پیشرفت اجتماعی را می‌کردند. ادعای دیگر این افراد این بود که تشکیلات ما بسیار قاطع بوده و نمی‌دانیم چگونه زندگی کنیم. برخی از سازمان‌های دیگر این را به شکلی ملموس‌تر برآورده‌اند ما دانستند. حال من می‌دانم که در ساختار ما چه نوع عقب‌ماندگی زندگی اجتماعی وجود دارد. این‌که سایر سازمان‌ها چگونه زندگی می‌کنند را برای آنها بگذاریم. فقط وقتی کسانی که در میان ما هستند چنین می‌گویند، باید دید که آنها چگونه زندگی می‌کنند. می‌دانید، برخی پروواکاتورها یعنی شخصیت‌هایی که در پی تصفیه‌ی P.K.K. بودند، پیدا شدند. اساسی‌ترین ادعای آنها این بود که زندگی درون حزبی نمی‌تواند فرد را ارضا نماید آن‌را مجرد و به سان روباتی درمی‌آورد. باید کمی زندگی اجتماعی را توسعه داد. به ویژه وقتی سخن از رابطه‌ی زن و مرد می‌شد، آنها خود را همچو شخصی ماهر در زندگی اجتماعی نشان می‌دادند. در حقیقت زندگی آنها دربرگیرنده‌ی يك مدنی‌شدن همه‌جانبه بود و به همین سبب ما آن را مدنی‌شدن نامیدیم.

میزان نظامی شدن شما نیز جای بحث دارد. هنوز به سطح يك ارتش گریلابی نرسیده‌اید. کادر در مورد نظامی‌شدن هنوز اولین گام را برنداشته است. در این مورد کوچک‌ترین مسئولیت را برعهده نگرفته حتی خویش را از فعالیت دور نگه داشته است. با این وضعیت خویش، چگونگی يك زندگی اجتماعی را به ما تحمیل می‌نماید. به احتمال زیاد برخی از شیوه‌های تفکر زندگی اجتماعی سنتی در درون شما را مورد خطاب قرار می‌دهد. درواقع خواهان قوی‌کردن وضعی است که نه تنها در میان برخی از شما وجود دارد، بلکه به صورت امری متداول گسترش یافته است. درست است. زیرا او را وارد يك زندگی متمرکز سیاسی و نظامی کرده و از این نظر زندگی اجتماعی سنتی را تا حد امکان تصفیه نموده‌ایم. هم‌چنان‌که کمی پیش گفتم زندگی عقب‌مانده و قبول شده‌ی اجتماعی را رد می‌نماییم. با این حال هنوز هم نتوانسته‌ایم که زندگی اجتماعی آزاد را ایجاد نماییم. یعنی محیط لازم برای این کار وجود ندارد. نه مکانی را به دست آورده‌ایم و نه پیشرفتی در سطح آزادی خلق به دست آمده است. پس چه خواهی شد؟ باید در يك سطح سیاسی و نظامی بسیار متمرکز ادامه داد. قاعده و اقتضای این‌کار این‌گونه خواهد بود. مثلا در بسیاری از انقلاب‌ها همین‌گونه است. در تاریخ دولت‌های بسیاری تشکیل شده‌اند. به ارتش

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

"ینی چری"¹ عثمانی‌ها بنگرید. "ینی چری‌ها" در سال‌های تاسیس و توسعه‌ی امپراطوری روابط اجتماعی و پیوند خانوادگی نداشتند. متمرکزترین و شدیدترین قدرت نظامی آن دوران بودند. پیوند خانوادگی نداشتند. کسی پدر و مادر خود را نمی‌شناخت. هم‌ه‌ی آن‌ها بچه‌های جمع‌آوری شده‌ای بودند که ازدواج نمی‌کردند. فکر می‌کنم 15 سال این‌گونه گذشت.

نمی‌گویم که ما هم این را مبنا قرار دهیم. در تاریخ بسیاری از ارتش‌ها وضعی این‌گونه وجود دارد. چرا؟ به سبب وظایف بزرگ نظامی آن دوران. در ابتدا احتیاج به ارتش، خود را نمایان می‌سازد. می‌توان مثال‌های بسیاری از این نوع را ارائه داد. حال کارها و وظایف ما دشوارتر می‌باشند. فقط در صورت نظامی شدن تا حدی می‌توانیم برخی از مسائل را نجات دهیم. اگر از نظامی شدن و سیاست لازم برای آن دور شوی، برده خواهی شد. هیچ چیز در دست باقی نخواهد ماند. بسیار خوب می‌دانیم که چه چیز ما را به سوی نظامی شدن سوق داد. به دل‌خواه خویش زندگی نظامی را برنگزیدیم، بلکه برای رهایی از نابودی این کار را انجام دادیم. برای رهایی از وضعیت دوری از انسانیت، در یک لحظه دیدیم که نظامی شده‌ایم. من حتی یک مورچه را نمی‌آزردم. حال مسئول "تشکیلاتی که بیشترین خون را می‌ریزد" هستم. با شروع از صفر این کارها را توسعه دادم. چرا؟ زیرا ضرورت‌های زندگی مرا به این‌جا کشاند. وگرنه ممکن بود هرکس گلوله شلیک کند اما من نمی‌کردم. شاید هرکس می‌توانست جنگجوی خوبی شود ولی من نمی‌توانستم. این همچون یک تمایل روحی بود. اما در حال حاضر وقتی بحث از خشونت ترک در کردستان است، من هم بزرگ‌ترین مقاومت تاریخی را در مقابل آن اداره می‌نمایم. این مسئله چگونه روی می‌دهد؟ به سبب اجبار و به دلیل این‌که هیچ راه دیگری برای زندگی نیافتیم. الیگارشی این‌گونه است. اگر خواهان زندگی هستی، علی‌رغم سختی آن مجبور هستی با این شیوه اقدام نمایی. چون کمی عاقل بودم و نخواستم با حقایق بازی کنم، به مشکلات نظامی و سیاسی اهمیت دادم. اگر عاقل باشی و بخواهی زندگی کنی این‌گونه است. ولی اگر متقلب شوی و از کارها فرار کنی، پس فریب می‌دهی و فریب داده می‌شوی. آیا هیچ موفق شده‌ای؟ اگر منسجم باشی، یک نظامی بزرگ می‌شوی.

این‌همه امکانات وجود دارند. ما امکانات این مبارزه را از صفر شروع کردیم. با امکانات حاضر موجود در دستش حکایت قهرمانی از خود می‌سازد، اما فرومایه و ولگرد است. درواقع اجبار و آزادی را نمی‌بیند. بنابراین کارها را بدین‌گونه تحریف کرده و پیش می‌برد.

کسانی که نظامی نمی‌شوند و یا به شکلی عمومی‌تر، کسانی که سیاسی نمی‌شوند و همچنین کسانی که از این نظر خود را پیشرفت نمی‌دهند، نمی‌توانند یک مدیر لایق تشکیلاتی و یا یک فرماندهی کارا شوند. این سطحی است که افراد بسیاری در آن به سر می‌برند. من چرا کمی متفاوت هستم؟ تفاوت من، از پیوند درک من با حقایق و مسئولیت ناشی می‌شود. برای حیوان شدن، نابود شدن، و وضعیت "نه زندگی می‌کند و نه زندگی نمی‌کند" نخیر! اگر هم کاری از دستم

¹ YENİ ÇERİLER به معنی چری‌های نو ارتشی که در ابتدای تاسیس امپراطوری عثمانی از "بچه‌های جمع‌آوری" شده از میان مسلمانان تشکیل شده بود. عثمانی‌ها از میان ملل مسلمان بچه‌هایی را جمع‌آوری کرده، از خانواده‌شان جدا نموده و جهت کارهای نظامی تعلیم می‌دادند. ستون اصلی نظامی تشکیل امپراطوری و از منسجم‌ترین قوای نظامی آن روزگار بودند.

برنیاید، به آسانی اجازه‌ی حل‌شدن خود را نخواهم داد. باید ارزش رابطه با این احساسات و هرگونه تجمع را بدانی. خوب آموزش ببین. سرباز خوبی شو. از یک اسلحه به خوبی محافظت کن. آن را به خوبی به دست بیاور و به خوبی به کار ببر. خلاصه از هرگونه امکانات به خوبی استفاده کن. فرصت‌ها را بسیار هوشیارانه ببین و از آن‌ها بهره ببر. مورد درست این است. چرا این برخوردها در شما توسعه نمی‌یابند؟ تا حدودی ولگرد بودن، غفلت و درواقع اندکی بردگی وجود دارد. به تاثیرات استعمارگران و خصوصیات اجتماعی می‌نگریم. جامعه به وضعیتی لعنتی دچار گشته است. شخص را از هدف دور می‌نماید. شاید هم با این وسیله درک می‌کنم که نظامی شدن بسیار ضروری است. جهت یک رابطه‌ی اجتماعی شرافتمندانه در کردستان، نیاز زیادی به این وجود دارد.

هرچیز متعلق به گذشته شرم‌آور، زشت، بد و اشتباه است

حال برای آن که همه‌ی شما کمی بهتر بفهمید، سطح رابطه و احساسی را که همه‌ی شما با آن آشنا بوده و شاید هم بسیار آرزوی آن را داشته‌اید، روشن‌تر نمایم. این را بسیار برزبان راندم. احتیاجی به احساسات بی‌بها وجود ندارد و امکان آن هم وجود ندارد. قتل عام احساس و محبت وجود دارد. وقتی حاکمان بر تو یورش می‌آورند، در عین حال مانع احساسات، دوست داشتن و حتی گریه کردن طبیعی و انسانی تو می‌شوند. خود را در مقابل استعمارگران حس نمایم: باید نخندید و گریه نکرد. باید همانند یک مجسمه بایستی. می‌بینیم که ساختار الیگارشیک اجازه‌ی یک احساس طبیعی را نیز نمی‌دهد. انسان می‌خواهد که معنی رابطه و احساسات شما درک نماید. من هم آن‌گونه بودم، اما با تحلیل خود به این وضعیت رسیدم. تا به حال نیز جنگی را برای احساس و محبت اداره می‌نمایم. حقیقتا برای من بسیار سخت است. وقتی به شکل روزانه این همه با مشکلات به مبارزه می‌پردازم، از طرف دیگر روابطی را برای ایجاد سمپاتی ایجاد می‌نمایم. چگونه باید این بچه‌هایمان را دوست داشت؟ چگونه باید روابط آن‌ها را از روابطی همچو "قانون/لاغ" و یا "قانون سگ" بیرون آورد و مبدل به روابطی انسانی‌تر و قابل قبول نمایم؟ در مقیاسی باورنکردنی به این احساس علاقه نموده و سعی بر پیشرفت آن دارم. زیرا آنقدر تحمیل روابط وجود دارد که برخی را به خیانت، برخی را به حماقت و برخی را به هرگونه فرومایگی می‌کشاند. نکته‌ی دیگر این‌که بسیار زشت است. توجه کنید، در گرایش ما ویژگی فرار از زشتی وجود دارد. این بسیار ملموس است.

از زمانی که خود را شناخته‌ام به این سو، معتقد بودم که یک شخص مجبور است که به صورت صریح سخن بگوید. پیمایشی سریع داشته باشد و هدف از کار خود را به صورت آشکار درک نماید. باید زیبا و تاحد ممکن جذاب باشد. لازم است بسیار ملموس خاطر نشان کنیم که: اساسی‌ترین دلیلی که ما را به سوی انقلاب کشید، دیدن زشتی همه‌گیری که خانواده و اطرافیان را در برگرفته بود در سنین کودکی و کینی که نسبت به آن داشتم، بود. وقتی به زن و مرد می‌نگریستم همه سمبل‌هایی زشت بودند. تا به حال نیز به خاطر دارم، وقتی به روابط آن‌ها می‌نگریستم، زشتی بود. می‌گفتم پناه بر خدا، وقتی به همسایه‌ها می‌نگریستم، می‌اندیشیدم: این چه نوع رابطه و زندگی‌کردنی است؟ چه عیب بزرگی، اینان چگونه این زندگی را لایق خود می‌بینند؟ همان‌طور که گفتم این داستان درازی دارد، باید به صورت جداگانه‌ای توضیح داد.

البته 185 که تمام این‌ها مرا به سوی انقلاب و حزب انقلاب سوق داد. در زیر شرمی که احساس می‌کردم، به طرف انقلاب متمایل شدم. شما در نتیجه‌ی این و یا آن عیب به انقلاب پیوستید. سرزمین‌تان ویران گشته و خلق‌تان دچار هرگونه وضعیت شرم‌آور و لعنتی شده است. عیب‌های بزرگی دارید. همانند سطح عمومی، این مسئله در نهاد خانواده نیز به این شکل می‌باشد. یعنی به هر جا که نگاه می‌کنی، عیب، عیب، عیب. زشت، زشت، زشت. بد، بد، بد. اشتباه، اشتباه، اشتباه! جنگ در برابر تمام این‌ها انسان را به کجا سوق می‌دهد؟ به سوی خوبی، راستی و زیبایی‌ها. ببینید از این نظر هم زندگی متوقف گشته است. از این نظر سعی خواهید کرد که به این شکل زندگی را ادامه دهید. با این اصطلاحات خود را به نقد بکشانید. در کدام سطح از زیبایی هستید؟ کدام جنبه‌ی شما از شکل خود خارج نگشته، اشتباه حرکت نکرده و تحریف نشده است؟ و با چه چیز شما بازی نشده است؟ می‌توانم تکتک شما را به نقد بکشانم. این کار دشواری نیست. می‌توانم نشان دهم که چقدر در اشتباه، زشتی و بی‌شرمی فرو رفته‌اید.

من قدرت 185 خود را از کجا می‌گیرم؟ همچو شخص وقتی شروع به کار کردم، نه اسلحه‌ای داشتم و نه ثروتی. اگر توجه شود، می‌بینید که من با سطح برخورد خویش نیرومند گشتم. نیروی تاثیر بر انسان‌ها را این‌گونه کسب نمودم. به راستی یک ریال پول و یک فشنگ نداشتم، حتی بدهکار بودم. حتی یک فرد در خانواده وجود نداشت که از من پشتیبانی نماید. اما اگر علی‌رغم این، موفق به تاثیرگذاری شده باشم، پس لازم است دلایل آن را تحقیق نمایید. نمی‌توانید بگویید: "این و یا آن کار را انجام دادی، ما و یا نظام را فریب دادی." شما نیز همانند سیستم حاکم فریب نمی‌خورید. بسیار مادی‌گرا هستید. اگر مطابق منافع شما نباشدن حتی یک قدم بر نمی‌دارید. و در واقع در شما چندان حالات دیگر و رومان‌تیسیم وجود ندارد. بسیار منفعت‌طلب هستید. به طور حتم برخی گام‌ها را به سبب این‌که در جهت منافعتان است، برمی‌دارید. رفتار ما کمی متفاوت است. به نظر من فرار از عیب، ایجاد رابطه با علم، یعنی گرایش به حقیقت و فرار از زشتی، احساسی بسیار سیستماتیک است. اگر سرم را از تنم جدا کنند باز هم، من نمی‌توانم با زشتی زندگی نمایم. تفاوت هر چیز چه در زن و چه در مرد در مرز ایمان است. به هنگام نگاه کردن من به هرکس، هرچیز و هر زمان و یا ارزیابی آن، یکی از ملاک‌هایم این است. یعنی رفتاری علمی. تمام این موارد، بر این اساس در ساختار شخصیتی ما سبب موثر بودن می‌شود.

این اصطلاحات تا چه میزان روشن شده و حق آن‌ها ادا گشته است؟ به چه تناسبی به سوی راستی تمایل داده شده‌اند؟ این موارد را در مورد خود به اجرا بگذارید. اگر شخصی با حقایق سیاسی، تشکیلاتی و نظامی بازی کرده و پیوند آن‌ها را با حقایق قطع نماید و اگر تا آخرین حد، بسیاری از چیزها را به صورت زشت، غیر اخلاقی و پست پذیرفته و قبول نماید، به غیر از انقلابی، هرچیز دیگری خواهد شد. اما اگر کمی خود را با این معیارها پرورش دهی آن‌وقت موفق می‌شوی. آن‌وقت ثابت می‌گردد که انسانی زیرک، آزاد و با ارزش می‌باشی. در این صورت، هرکس طرفدار تو بوده و دوستت خواهد داشت. آشکارا می‌گویم: قانون زندگی این است.

وضع من در حال حاضر چیست؟ فکر می‌کنم می‌توان کمی به من احساس علاقه نمود. من تا حدودی شانس زندگی دارم. فکر می‌کنم از نظر مادی و معنوی تا حدودی این‌گونه است. مورد توجه واقع می‌شوم. حتی سیستم نیز به من توجه

می‌کند. دیگر سیستم هم بیشتر از قلع و قمع که به اقتضای ضدانقلاب بودن خود خواهان آن است و علی‌رغم خواسته‌اش توان آن را نداشته و نخواهد داشت. به نقطه‌ای رسیده که می‌گوید: "او نیز می‌تواند زندگی کند. آن‌ها هم حق زندگی دارند." تمام این‌ها موارد مهمی هستند. اگر شما می‌خواهید که قهرمان‌تر شوید، مجبورید که شخصیت خود را بر این اساس به چاره‌یابی رهنمون کرده و پیشرفت دهید. مسئله P.K.K شدن هم بسیار مهم است. حرکت P.K.K. حرکت قهرمانی است. از نظر علمی نیز این‌گونه است. اعضای آن باید برانزده‌ی قهرمانی باشند و یا به شیوه‌ای که باید به آن برسند، زندگی نمایند. این نیز شیوه‌ای است که ما خواهان توسعه‌ی آن می‌باشیم. در واقع شیوه‌ی قهرمانی از نظر تاریخی، اجتماعی و واقعیت سیاسی، نظامی امروزه‌ی ما، یک اجبار است. یک قهرمان نمی‌تواند کوچک بماند و به شکلی سطحی مبارزه نماید. هرچیز، شما را مجبور به قهرمان شدن و مبارزه کردن می‌نماید. این نیز یک قانون است. شیوه‌ای نیست که من ایجاد کرده باشم بلکه شیوه‌ی رسیدن به زندگی آزاد و قانون آن است.

البته برای لذت بردن خود این‌گونه برخورد نمی‌کنم. جهت شکنجه کردن شما نیز خویش را بر شما تحمیل نمی‌نمایم. با آرتیست شدن خود را به شما نمی‌قبولانم. درواقع سعی می‌کنم که خود را مطابق قوانین مطلق زندگی حاضر نمایم. برخی از قوانین زندگی وجود دارند و مرا مجبور می‌کنند که آن‌گونه باشم. اما شما در پی کدام قوانین هستید؟ مطابق کدام قوانین زندگی می‌کنید؟ قوانین شما به نسبت زیادی قوانینی بد، زشت و شرم‌آور هستند. یک انقلابی به هیچ وجه نمی‌تواند این‌ها را قبول نماید. از این نظر مجبور هستیم که در جنگ درونی خود پیروز گردیم.

حتی یک کودک کرد

مقیم استرالیا نیز می‌داند که زندگی آسان نیست

حال که این مسائل را با چنین کلیتی بیان می‌کنم، بعضی‌ها هنوز می‌خواهند به ما درس زندگی بدهند. اجازه نمی‌دهم که کسی در مقابل من دچار چنین مورد شرم‌آوری شود. از این نظر هرکس در مقابلم ضعیف است. بله، یعنی من آن را بسیار خوب می‌دانم. "مثلاً" حق زندگی داشته است. خیر! زبان و اسلوب شهادت‌های به وقوع پیوسته در خط رهبری این است. راه شهادت قطعی است. این خصوص ثابت شده، نباید با برخی اشکال دیگر جلوه‌گر شود. شیوه‌ی ما شهادت را حتمی کرده و ضروری می‌گرداند. رهبری کردن شهادت آسان نیست. میزان درک شما از این مسئله نیز پدیده‌ی جداگانه‌ای است. رهبری کردن شهادت شخصیت بسیار بزرگی می‌طلبد. در کشوری همچو کردستان، انسان‌ها بدون منفعت، حتی یک قطره خون نمی‌ریزند. جهت چنین فداکاری والایی شخصیت رهبری بسیار بزرگی لازم است. اگر تمام این‌ها آن‌گونه که حق‌شان است فهمیده شوند، هیچ مانعی در برابر نیرومند شدن شما باقی نمی‌ماند.

همان‌گونه که گفته بودم، آن‌قدر مشکلات غیرقابل فهم در درون حزب ظاهر می‌شوند که انسان متأسف می‌شود. بر گفته‌ی: "زندگی را قبول نمی‌کند، تشکیلات را قبول نمی‌کند" تأسف می‌خورم. چگونه این موارد هنوز در مقابل حزب و حرکت قهرمانی بزرگی همچون حرکت ما مطرح می‌گردند؟ پیداست که هیچ چیز را آموزش نداده‌ایم. معلوم می‌شود که معاونان ما و حزبی‌ها، در درون یک غفلت غیرقابل باور به سر می‌برند و با فریب‌کاری زندگی می‌کنند. وگرنه خط شهادت بسیار ملموس است. رهبری شهادت، رهبری زندگی است. چگونگی زندگی شما

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

در میان است. حال آیا امکان این‌گونه ایستادن در برابر ما وجود دارد؟ نزد خلق رفته و بنگرید. هیچ‌کس بدون احساس احترام و هیجانی وافر در مقابل ما نمی‌ایستد. امروز نام‌های کوچکی خواندم، می‌خواستم این‌جا بیاورم. نامه از طرف بچه‌های یک خانواده است. یک شیوه‌ی خطاب را در برابر من ایجاد کرده‌اند. نامه از استرالیا آمده و من آن را بسیار بامعنی یافتم. یک پاراگراف با شیوه‌ای زیبا و احترام‌آمیز نوشته‌اند. مطمئن هستم که چیزهای نوشته‌شده، احساسات درونی آن‌ها است. سادگی، صمیمیت و راستی که در آن‌ها وجود دارد، شاید در با ارزش‌ترین شخص حزبی وجود نداشته باشد. اشخاص حزبی شاید کلمات پر از مدح را پشت سر هم قرار می‌دهند. اما در درون آن‌ها سادگی و صمیمیت وجود ندارد. این بسیار مهم است. زیرا به خوبی قابل فهم است. این‌که زندگی برای بچه‌هایی که به سن 15 سالگی نرسیده‌اند چه معنایی را بیان می‌کند، با حقیقت و جذابیتی غیرقابل باور ارزیابی شده است. همان‌گونه که گفتم، حتی کودکی که در یک نقطه‌ی دورافتاده‌ی استرالیاست، می‌تواند درک نماید که زندگی آسان نیست.

فرمانده‌ی گرپلا و مسئول منطقه بوده و این‌همه انسان را فراری داده و اطرافیان خود را تحت فشار قرار خواهی داد! این قابل قبول نیست. بی‌مسئولیتی و زشتی است. کسی که هنوز خود را این‌گونه به ما تحمیل می‌کنند غافل و پست است. هر نامی که می‌خواهید بر او بگذارید. در حالی‌که حقیقت ما این‌همه ملموس است، تو با طرزیکه در میان حزب بارها مطرح گشته، نه می‌توانی زندگی کنی و نه می‌توانی اجازه‌ی چنین موردی را بدهی. همان‌طور که گفتم این نیز نشان می‌دهد که P. K.K. چگونه زندگی اجتماعی را شروع کرده و چگونه پدیده‌ی بزرگ محبت و احترام را ایجاد نموده است. چرا باید این را منحرف کرده و خراب کنیم؟ آن‌وقت منافق و تحریف‌کننده می‌شوید. با این نیز مبارزه می‌کنیم. زیرا غیرقابل قبول است.

نقطه‌ای که به ما فشار می‌آورد این است: چرا بر چنین تحمیل‌هایی پافشاری می‌شود؟ ما نمی‌خواهیم در برابر دشمنان داخلی خود یک حرکت تصفی‌ه‌ی شدید را انجام دهیم. البته که این به معنی "مطابق خواست خود در درون حزب می‌توانم بمانم و ضرر برسانم." نیست. برعکس تشکیلات قبل از هرچیز موضع‌گیری چنین شخصیتی را قبول نمی‌نماید. یعنی نبودش فرض می‌شود. اگر بتوانی بگویی که "می‌توانم این‌گونه نیز زندگی کنم" به راستی نیز بزرگ‌ترین بدی را به خود روا می‌داری. یعنی وضعی بدتر از مرگ را برای خود انتخاب می‌کنی. در واقع حق تو مرگ بسیار بدی است که غافلان باید درکش نمایند. مرتکب یک جرم غیرقابل قبول می‌شوی. یک بی‌ناموسی بزرگ را تحمیل می‌کنی. یک بی‌اخلاق، غافل و ولگرد هستی. به نظر من اشخاص می‌توانند این را در هر جایی تحمیل کنند، اما نمی‌توانند به تشکیلات ما تحمیل کنند. بین وضعیت تو این است. از وجدان تشکیلات و بزرگی حرکت قهرمانی سوء استفاده می‌کنی. البته معلوم است که جزای این وجود دارد. خود بیندیش. ببینید وضعیت این اشخاص بیمار، کسانی که به هیچ وجهی قوانین و قاعده‌های تشکیلاتی را قبول نمی‌کنند و جزای معلومی که دچارشان می‌شوند.... این از یک نظر از موضع، برخورد و نگرشی که نباید حتی به ذهن انسان خطور کند، ناشی می‌شود.

به نظر من تمامی این موارد در حالتی کلی می‌تواند شما را در موضوع چگونگی برخورد حرکت P.K.K. با تمام واقعیت خود و با زندگی اجتماعی، هنر، اشکال متفاوت فرهنگ و حقوق را روشن نماید. همچنین آشکار می‌نماید که چگونه باید به

دنیاي معنوي و وضع اخلاق و احساس شما منعكس شود. چگونگي برخورد با رابطه‌ي مابين رفقا را هم نشان مي‌دهد. يك رابطه‌ي بزرگ با نظام، يك رابطه‌ي بزرگ احترام و قلبي..... بسیار واضح است، نتیجه‌اي ديگر گرفته نمي‌شود. اين تا چه ميزان با هدف پيوند دارد؟ وقتي كه اين‌همه آشكار است كه بايد به کدام دشمن حمله نمايد و با تكيه بر کدام دست‌آويزي پيشرفت خواهد كرد، نبايد كنش‌مكش مابين رفقا، خنثي‌كردن، سركوب كردن و فراري‌دادن حتي در حد كلمات به ذهن خطور نمايند. اين جرم بزرگي است. حتي فراتر از آن عدم واردشدن به زندگي و تاكتيك انقلابي را چنان به حساب آوريد كه وجود ندارد. چنين كسي اغوا شده است. مي‌تواند نتیجه‌ي اين باشد و يا مي‌شود گفت از تأثير نظام در به حالت جاسوس درآوردن فرد رهايي نيافته است. بايد هرچه زودتر اين موارد را پشت سر بگذاريد. اگر بگويي "با ظرافت اين‌ها ادامه داده و تحميل خواهيم كرد"، آن وقت يا يك جاسوس بسيار خوب هستي و يا بسيار ولگردي. چيزي غير از آن ممكن هم نيست.

اگر تسليم احساسات و سنت‌ها شوي، هر چيز را از دست خواهي داد

به خوبي مي‌دانم كه نتیجه‌ي كار ما ايجاد هويت ملي و آزادي خلق مان است. اين سبب ايجاد يك زندگي اجتماعي با ناهنجاري كمتر نيز مي‌شود. يا در هر دوره ما را با يك شيوه به اين نزديك مي‌نمايد. زبان و اسلوب اجتماعي دوره‌ي كنوني چيست؟ مثلاً چند لحظه پيش گفتم، پاي‌بندي ريفقانه و دوستانه را بسيار ارزيايي نمودم. حتي توضيح دادم كه چگونه فعاليت مخفي انجام مي‌دادم تا هر چه زودتر يك رفيق بيابم. همچنين تا به امروز اين سازماندهي را چگونه توسعه دادم. در مورد زن نيز گفته بودم. سعي كردم با يك مرد و دختري كه علاقه‌ي مرا جلب مي‌كرد رابطه برقرار نمايم. در ساير ارزيايي‌ها نيز به آن اشاره نموديم. يك كودك چه كار مي‌كند؟ بازي مي‌كند و دوستانه‌ي را براي خود مي‌يابد. در اين مورد علاقه‌ام بسيار ملموس بود. در يك ارزيايي بازگو کرده بودم. حتي بعد از اين‌كه يكي از دخترهاي همسايه عروس شده بود، من مي‌خواستم كه با او ازدواج نمايم. اين خواسته‌اي بسيار مهم است. پس معلوم مي‌شود كه از نظر ايجاد روابط در چنين سطحي، منسجم هستم.

كسي كه در سن كودكي در اين مورد بدین گونه اقدام مي‌نمايد، اکنون به چه سطحي رسیده است؟ به سبب این‌كه شما هم روابطي داشتيد، مي‌گويم. حال وقت آن رسیده است ببينيد كه منطق P.K.K. در مورد اين مسئله چيست و پيشرفت رابطه چگونه است؟ معنایي كه به تضادهاي موجود در كردستان داده مي‌شود و داستان بررسي وضعيت زن بسيار وسيع است. اگر رابطه را اين‌گونه به صورت شخصي درنياوري، ناچار از عمومي‌كردن آن مي‌شوي. شماها بدون تحليل سطح كلي، نمي‌توانيد سطح فردي را حل نماييد. روابطي با مادرم هم داشتيم. او سعي مي‌كرد خوشبختي يك مادر را به من تحميل نمايد. من هم سعي مي‌كردم حقوق كودك را تحميل نمايم. او مي‌گفت: "يك بچه مطابق مادر خود بايد اين‌گونه باشد". من هم مي‌گفتم: "يك مادر مطابق بچه خود مجبور است كه اين‌گونه باشد". ادعاهايم بسيار قوي و بسيار واقع‌گرايانه بودند. در آن شرايط مي‌گفتم: "بسيار سخت است كه در مقابل يك بچه بگويد كه يك مادر هستيد". چيزي كه مي‌توانيد براي آینده‌ي كودك تامين کرده و به وي حق زندگي بدهيد، بسيار اندك است. پس چه بايد انجام داده شود؟ درست در آن لحظه، با نگرش كودكي بي‌مسئوليت مثال جوجه‌ها را بيان کرده بودم. حق نداريد كه چيز زيادي از بچه

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

خواهید. هرگونه که بزرگ شود آن‌گونه است. هرگونه که بخواهد آن‌گونه رفتار می‌نماید. در سنین کودکی جواب این بود. این نیز يك رابطه و بیان يك تضاد است. از سطح رابطه‌ای که بعدها در دوران شروع تشکیلات توسعه دادیم، بحث نمودیم. این را يك رابطه‌ی عجیب می‌نامید. بیشتر از عجیب بودن توضیح داده شده است که به چه چیز شبیه است. به چه معنی است و به چه نتیجه‌ای سوق داده می‌شود. چه نوع رابطه‌ی زن و مرد است؟ صحیح‌تر این‌که درست يك رابطه‌ی سیاسی، ملی، اجتماعی، تشکیلاتی، عملی و اخلاقی است. در واقع در ابتدا اصلاً این‌گونه پنداشته نمی‌شد. اما جهت نیافتادن به ورطه‌ی تضاد با حقیقت و عدم از دست‌دادن احترام نسبت به آن، به آسانی اجازه‌ی گسستن رابطه‌ی خود با حقایق را نمی‌دهم. وضع احساسات را ببینید. در واقع اگر وارد این رابطه می‌شدید، از بین می‌رفتید. این را مدح نپندارید اما در حال حاضر هم، من خود را همچو تنها شخصی که خویش را از آن رهایی داده است، می‌بینم. از این‌جا به راه‌حل صحیح رسیدم. بعدها که نگرستیم، در این رابطه، دوست‌گرایی، هرگونه فنودال‌گرایی و فریب‌کاری بورژوا و پستی را دیدیم. خلاصه معلوم شد که در این رابطه، چیز بسیار محدودی در رابطه با انسانیت وجود دارد. يك وضع مرگ و عدم زندگی عیان شد. اگر در ابتدا وجود این‌ها را به حساب می‌آوردیم، حتماً به طرزی عجیب از آن فرار می‌کردیم.

من رابطه‌ی خود با مادرم را هم بررسی کردم. کمی با آن مشغول شدیم. البته زود رها کردم. آن ماجرا در همان‌جا ماند و من این‌جا این‌گونه زندگی کردم. آن نیز در واقع، يك سطح از رابطه و مبارزه‌ی بسیار سریع تضادها بود. بعدها از او پرسیدند: "چرا این بچه را کنار خود بزرگ نکردی". او نیز جواب داده بود: "آیا من نمی‌خواستم که کنار من باشد؟" ماندن در کنار او بیانگر چه چیز بود؟ به معنی به زنجیرکشیدن من بود. ساختار الیگارشیك نیز این را می‌خواست. او يك مادر بود و به سبب عقب‌ماندگی، در وضعیت بسیار سختی به سر می‌برد. وظایف خود در برابر بچه را انجام نمی‌داد. درواقع نه این‌که انجام نداد بلکه برای حفاظت از بچه‌هایش مبارزه‌ی زیادی را انجام داد. باید حق آن را ادا نمود.

این را نیز خاطرنشان کنم که يك مادر در کردستان برای بچه‌هایش مبارزه‌ی بزرگی را انجام می‌دهد. ادای حق تمام مادران را بدین شکل مهم می‌بینم. اما نوع مبارزه‌ی وی را نیز دیدم. بر ضد چه چیزی بیشتر مرا برمی‌افروخت؟ احتمالاً به زعم خود در مقابل برخی دشمنان. نمی‌توانم بگویم هیچ فایده‌ای دربر نداشت. شاید فردی می‌شدم که به شکلی بد و زود تسلیم می‌شد. حداقل با يك نگرش ابتدایی به شکل "هرکس يك سلیبی به تو بزند، تو حتماً باید انتقامت را بگیری"، تمایل زیادی به نگه‌داشتن من در این مرز نشان داد. او به زعم خود يك دشمن داشت. اگرچه محتوای اصطلاح او را قبول نکردم اما نمی‌توانستم اصطلاح دشمن را در نظر بگیرم و در مقابل دشمن این‌گونه مبارز گشتم. این مشاهدات بعدها می‌توانند در بچه موثر باشند. یعنی دارای خصوصیت حفاظت و استقلال بود. ارائه‌ی تا آخرین حد عدم تسلیم شدن اگرچه به شکل مبارزه‌ای عقب‌مانده هم باشد، می‌تواند در زندگی موثر باشد. این چیز متفاوتی است که احتیاج به توضیح زیادی ندارد.

در آغاز گفتیم که زن‌ها نیز باید در بطن امور باشند. رابطه و احساس هم باید باشند. همچنین گفتیم این رابطه در هرکس وجود دارد. پس در میان ما نیز باید وجود داشته باشد. اما چیزی که در هرکس وجود ندارد، کم‌کم خود را نشان داد: عدم رهاکردن پیوند آن با حقایق و عدم از دست‌دادن حساسیت در این موضوع.

نباید در مقابل احساس، رغبت، سنت‌ها، خواست‌های جامعه و عدم مقاومت شرایط شکست خورد. درست در این‌جا لزوم مقاومت کردن در برابر هر چیزی که شما در این رابطه می‌توانید در برابر آن بایستید، را حس می‌کنم. يك بار دیگر مقاومت. داستان مقاومت را برای شما بازگو نموده بودم. من نمی‌خواستم در شکل رابطه‌ای که ایجاد نمودم، این را به بدین‌شکل توسعه دهم. درست برعکس فکر نمی‌کنم کس دیگری بتواند تلاشی که برای جلب‌کردن و اداره کردن يك انسان ارائه دادم، ارائه دهد و یا در برابر آن تحمل نشان دهد. اما موفق شدیم که به صورت نیروی مبارزه درآییم.

مهم‌ترین نتیجه‌ای که باید از این نکته بگیرید و آن را درک کنید این است: در آن‌جا قانون نابودی وجود دارد. این‌که پیوند آن با دولت چقدر آگاهانه است یا غیرآگاهانه، چندان مهم نیست. کسی که در برابر تو است، آگاهانه و یا غیرآگاهانه به نظام الیگارشیك خدمت می‌نماید. این نیز چندان مهم نیست. خود نماینده‌ی يك طبقه و یا هرچه می‌خواهد باشد. مشکل، مشکل روابط است. سیاسی بودن، تشکیلاتی بودن و حتی نظامی بودن در روابط میان يك مرد و زن..... در تمام مواردی که به زندگی ربط دارند، باید يك معیار وجود داشته باشد. آیا شما این معیار را یافتید یا نه؟ جنبه‌ای که به من ربط دارد این است. وگرنه هرقدر که می‌خواهید عاشق شوید. هرگونه که می‌خواهید از غریزه‌ی جنسی استفاده کنید. این به ما ربطی ندارد. برخی از معیارها به ما مربوط هستند. برخی از معیارهای غیرقابل مقاومت رابطه، محبت، عشق، ازدواج و هر چیز را تعیین می‌کنند. دوباره نام‌گذاری می‌کنیم، این‌ها قوانین هستند. این يك معیار تشکیلات و مبارزه است.

غریزه و رابطه‌ی جنسی قانون صحیح مربوط به خود را دارند

شما نمی‌توانید بگویید که عاشق‌تر و مشتاق‌تر از من هستید. ما بزرگ‌ترین اشتیاق را در برابر زندگی ثابت نموده‌ایم. در جنگ مبارزه، زندگی را ایجاد نموده‌ایم. جنگ برای زندگی کردن. در رابطه با زن نیز همین‌گونه است. معیارهای شما به گونه‌ای است که یا تماماً تسلیم می‌شوید و یا طرف مقابل خود را به خوبی درهم شکسته، دور انداخته و این‌گونه نابود می‌نمایید. این‌جا هم محتوی و هم هدف رسیدن به آن، متفاوت است. ما بین رفتار من و شما تفاوتی به بزرگی کوه‌ها وجود دارد. هنوز هم رابطه با زن و یا روابط زن و مرد را در کل همچون سیاست ادامه می‌دهیم. هم آن را ایجاد کرده و هم اداره می‌نماییم و در عین حال توسعه می‌دهیم. اما اگر توجه شود هنوز هم در تلاشی وافر هستیم. چرا؟ اگر این مسئله به امید شما رها شود، وقتی يك مرد و یا زن مناسب با خود را یافتید، هرچیز تمام می‌شود. عشق آسان، احساس آسان و هر چیز آسان در يك نگرش تنگ‌بینانه! اما من نمی‌توانم به آسانی مشتاق شده و دوست بدارم. نمی‌توانم این‌گونه و یا آن‌گونه به آسانی زندگی کنم. چرا؟ فکر می‌کنم شما می‌توانید این را ملموس‌تر درک نمایید. زیرا اگر همچون يك فرد و یا به صورت شخصیت فردی بمانم، به راحتی زندگی خواهم کرد. اما همچون يك مبارز و فراتر از آن همچو يك مبارز پیشاهنگ نمی‌توانم به آسانی این‌گونه عمل نمایم.

بزرگ‌ترین دعوا بر سر چه بود؟ اولین بچه در کنار مادرش می‌ماند. بچه‌ی دختر نیز يك حرف مادر خود را دوتا نمی‌کند. می‌گویند مرد و یا زن باید این‌گونه باشند. اگر ما این موارد را به شکلی که هست قبول می‌کردیم، به راستی آن‌وقت نبود می‌شدیم. اگر خود را از جنبه‌ی آن رابطه تحلیل نمی‌کردیم، حقیقتاً شکست

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

می‌خوردیم، تشکیلاتی همچو P.K.K. و فراتر از آن، سطح امروری مبارزهای این‌چنین از ما انتظار نمی‌رفت. رابطه‌ی بیان احساس و مبارزه، رابطه‌ی ما بین مبارزه و رابطه‌ی زن و مرد را برای شما توضیح می‌دهیم. من در کل با زن بدرفتاری نمی‌کنم، یعنی تند خو نیستم. خواه دشمن باشد، خواه نباشد، این احساس چندان در من وجود ندارد. اما مبارزهی بسیار مهمی انجام داده شده و حال نیز در حال انجام می‌باشد. فکر می‌کنم تمام این رفقا در درون حزب رفته‌رفته از خود می‌پرسند: "این چه شکل زندگی است؟ به کجا می‌انجامد؟ و چه بر سر ما خواهد آمد؟" شاید هم ترسیده و احتراز بورزند و هم امیدوارند و هم آن را عجیب می‌بینند. فقط قطعاً مبارزه است و مجبور است که آن‌گونه نیز باشد، یعنی علاقه‌مند هستیم. همچنان که گفتم هیچ وقت به قصد سرکوب زن، حتی اگر دشمن نیز باشد، نزدیک نمی‌شوم. اما بر چنان مبارزهای پافشاری می‌کنیم که هر زنی به آسانی نمی‌تواند آن را تحمل نماید. شاید جنس زن در تاریخ برای اولین بار با چنین مبارزهای آشنا می‌شود و مطابق این، مجبور به آشنا شدن با آن می‌باشد. زن و رابطه‌ی زن و مرد را ایجاد می‌نماییم. در روابط همسری و یا روابط زن و مرد، کسی نیست که بدین‌گونه نیندیشد: "این هم یک سود برای من است". تامل کرده و بنگرید: هیچ احترام و معیاری را نمی‌توانید ببینید و خواهید دید که او معنی چندان ندارد.

درکل باهم‌بودن‌ها را رد نمی‌کنم و این امکان هم ندارد. ولی باید اجتماعی شد. یعنی این قانون را قبول نخواهیم کرد: غریزه‌ی گرسنگی به حمله‌ای حیوانی منجر می‌شود. بنابراین چشم‌وی به هرچیز که بیفتد به سان حیوانی به آن حمله‌ور می‌شود. غریزه‌ی جنسی نیز یک غریزه‌ی حیوانی است. وقتی همدیگر را دیدیم فوراً دست به حمله می‌زنیم! نخیر، ما به این قانون حیوانی اجازه نخواهیم داد. دیگر قانون بزرگ انقلاب ما هم این است. همچنان که راه صحیح به‌دست‌آوردن نان وجود دارد، راه صحیح به‌دست‌آوردن غریزه‌ی جنسی و یا رابطه‌ی بین دو جنس هم وجود دارد. قانون آن را خواهیم یافت. مطابق اقتضای قانون آن زندگی خواهیم کرد. اگر تو قانون حیوانات را به‌کار ببندی، در مقابل تو برخوردی در خور حیوانات روا داشته خواهد شد. اگر خواهی به جنبه‌ی رابطه‌ی انسانی روی آوری پس باید اقتضاهای آن را برآورده کنی. آشکارا می‌گویم: اجازه‌ی رفتاری مطابق قانون حیوانی در صفوف P.K.K. را نخواهیم داد. به نظر من فردیت هم یک نوع حیوان بودن است. کسی که به سطح ملی و آزادی اجتماعی نرسیده، این را برای خود همچو هدف قرار نداده و آن را با وسیله‌ها- یعنی با تشکیلات و مبارزه- یکی نگردانده، انسانی بی‌ارزش است. اجازه‌ی رفتاری آن‌گونه در روابط و در ارتباط با غریزه‌ی جنسی را نخواهیم داد. اگر چه از نظر او غیرقابل تحمل باشد. کسانی که می‌گویند: "ما همدیگر را یافته و فرار کرده و همدیگر را به صورت نامطلوب به‌کار خواهیم بست" می‌توانند از صفوف انقلابی ما خارج شوند. آن‌ها امتحان کنند. امکان این کار وجود دارد. این نیز یک جنگ است. اگر تو برای حیوان‌شدن مبارزه کنی، من هم برای انسان شدن می‌جنگم. یا به راه یک زندگی مطابق معیارهای محبت و احترام وارد خواهی شد و یا جنگی به نوع دیگر را انجام خواهی داد. وارد شدن به راه زندگی مطابق این معیارها در عین حال، دستاوردی عظیم به نام کشور و مبارزهای بزرگ خواهد بود. همچنان که گفتم نظامی شدن، یک قانون است.

پس هرکس نه اندکی بلکه تا حد بسیار زیادی نظامی، سیاسی و تشکیلاتی خواهد شد. بعد از این می‌توانی خواهان رابطه‌ی اجتماعی باشی. آن‌وقت تا

حدودی نیز می‌توانی به رابطه‌ی محبت نیز جای دهی. یک رابطه‌ی در خدمت مبارزه و تشکیلات. نمی‌توانید بگویید: "دل‌م می‌خواهد اما موفق نمی‌شوم". نخیر، غرایز و دل هر اندازه که بخواهد، باید مغز نیز برای مبارزه و تشکیلات به حد کافی وجود داشته باشد. همچنین نمی‌توانید بگویید: "به عفت دچار شده و نتوانستم بر خود حاکم شوم". تمام این‌ها حرف‌های بی‌موردی هستند. در این موضوع نیز یک فرمول را بیان کرده بودم: اگر جنگی، زیبا شده و دوست داشته می‌شوی. این هیچ جنبه‌ای که فهمیده نشود، ندارد. این یک فرمول می‌باشد. برای مبارزه کردن، آموزش و سازمان‌دهنده‌ی خوبی خواهی شد. مبارز و پیرو خوب و با خصوصیت همکاری خواهی شد. جواب ساختار الیگارش‌ی را به خوبی خواهی داد و میهن و احترام خلق را به خوبی به دست خواهی آورد. آن وقت موفق به کسب حق دوست‌داشتن هم می‌شوی. آن وقت می‌توان به محبت تو نیز رای داد. اگر این نباشد، امکان ندارد که زندگی کنی. اگر زن و یا شوهر داشته باشی، آن هم از دست گرفته می‌شود. صراحتاً می‌گویم بدون توجه به احساسات از دست او گرفته می‌شود. این یک قانون است. من آن را ایجاد نمی‌کنم. هم‌چنان‌که من بدین‌گونه انجام دادم. البته اگر ببینید، در پس کاری که ما انجام دادیم، رهایی هزاران دختر جوان از دست نامزد، شوهر و یا پدر آن‌ها وجود دارد. هزاران مرد را هم از دست زنان و دختران نجات دادیم. فکر می‌کنم به تازگی این جنبه‌ی کار ما را می‌توانید ببینید. برای سوق دادن شما به یک رابطه‌ی صحیح، رابطه‌ی اجتماعی و رزمندگی صحیح در تلاش هستیم. با دشواری روبرو هستید اما، دشواری که شما تحمل می‌کنید یک صدم آن دشواری است که من با آن دست و پنجه نرم می‌کنم. یعنی من تنها به صورت یک فرد زندگی نکردم بلکه سطح ملی را هم تحلیل نمودم. شما چندان تحت فشار نیستید. زیرا در خط صحیحی که تحلیل گشته پیشرفت می‌نمایید. ما چگونه خود را تحلیل نمودیم؟ هنوز جوان هستید، کمی فداکاری کنید.

فکر می‌کنم در دوران قدیم هم رسم بر آن بود تا زمانی که فرزندان یک خانواده رشد خود را اثبات نمی‌کردند، برای آن‌ها اسم نگذاشته و آن‌ها را به ازدواج در نمی‌آوردند. مثال‌های زیادی از این نوع در تاریخ وجود دارند. حتماً باید خود را با یک قهرمانی اثبات می‌کرد. این یک سنت قدیمی است. باید نسبت به آن محترم بود. حال این در میان ما یک مشکل حیاتی است. اگر روابط این‌همه باتلاقی و در دسرساز باشند، حتی بهترین شما بدون ضرر رساندن به مبارزه و تشکیلات، تا چه میزان می‌تواند رابطه‌ی احساسی و عشق را توسعه دهد؟ اگر کسی که نسبت به خود اعتماد دارد، وجود داشته باشد، دست بلند کند، ما برایش کف خواهیم زد. عیب نیست، اگر چنین کسی وجود داشته باشد جلو آمده و خود را به ما نشان بدهد، به او آفرین خواهیم گفت. مبارز و رزمنده‌ای به این عظمت، شایسته‌ی احترام است. نسبت به او احساس احترام شده و هرکس برایش ارزش قائل خواهد شد. ذاتاً خود در تمام روابط خویش بزرگ است. نخیر در غیر این صورت اگر شخصی باشد که انسان‌ها را فراری داده و ضد هرگونه قوانین تشکیلاتی و هرگونه تعالی باشد و این را تحت نام زندگی فردی انجام دهد، معلوم خواهد شد که اصلاً یک زندگی وی جنبه‌ی نظامی ندارد. نباید در این مورد فریب خورد.

آفریدن یک زن و مرد موفق در جنگ امکان می‌یابد

فکر می‌کنم رفتارهای دارای سطح ملی که در روابط میان زن و مرد ایجاد کرده‌ایم، بسیار مهم می‌باشند. یعنی مدتی است که شیوه‌ی ارتباط کردها را

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

توضیح می‌دهم. در سطحی بسیار عقب‌مانده، غیرقابل قبول و غیر قابل زندگی است. سازمان نیافته، زشت و تباه است و با هرگونه نیستی رو در رو می‌باشد. شخص را از چنین وضعیتی خارج می‌نماییم. دقت کنید، یک معنی مبارزه هم، رساندن شما به نگرشی این‌چنین در مورد رابطه، زیبایی و محبت صحیح است. آیا می‌توانید همچون نوجوانان و دختران جوان احساس علاقه نمایید. شاید نسبت به شما و این دختران جوان علاقه نشان داده شود. چرا؟ زیرا تا حدودی موقعیت‌های قابل دوست‌داشتن را به دست می‌آورند. تماما نه، اندکی به دست می‌آورند هنوز شخصیت خویش را تماما به برخی اوضاع قابل انتظار نرسانده‌اند. تا حدودی و یا از برخی جنبه‌ها می‌توانید دوست داشته شوید. در حال حاضر حتی من خواسته‌ام خودم را در سطحی که بتواند دوست‌داشتنی باشد و یا قابل دوست داشتن باشد، نگه دارم و همچنان سعی خود را خواهم کرد. شاید برای شما عجیب باشد اما تا به حال نیز سعی دارم مقبولیت خود را گسترش دهم. بدون قبولاندن خود به تمام خلق و زنان چگونه می‌توانی ادعا نمایی که مرد سالمی هستی؟ اجازه نداری این را انجام دهی. با تمام خصوصیات مردسالارانه‌ی خود و با پلیدی‌هایی که جامعه‌ی طبقاتی در تمام طول تاریخ توسعه داده است خود را تحمیل خواهی کرد. پس آن‌وقت هم نمی‌توانی از روابط آزاد بحث نمایی. به سبب نداشتن یک سطح رابطه‌ی آزاد، سطح حاکم مسئله را تحمیل خواهی کرد. سطح حاکمیت نیز بردگی، مدارا و تسلیمیت را پیشرفت می‌دهد. این سبب تصفیه‌ی ارتش ما می‌شود و جنبه‌ی قهرمانی مبارز را از بین می‌برد.

پس این معلوم می‌شود: آفریدن یک زن و مرد قابل قبول، در واقع شرط موفقیت در مبارزه است. یعنی آماده کردن معیارهای رابطه‌ی قابل قبول دو جنس از جنبه‌های فیزیکی، روحی، فکری، تشکیلاتی و عملی در واقع به معنی جستجوی زندگی است. البته که به نوعی دیگر نمی‌توان شما را قبول نمود. به همین سبب گفتم، ایجاد رابطه در میان ما بسیار دشوار می‌باشد. امکان ندارد که زن و مرد همدیگر را درک نمایند. این بسیار دشوار است و به سختی می‌توان به آن رسید. من هم در تجربه‌ی خود نمی‌خواستم به روابط آسان برسم. بسیار خوش‌نیت نیز بودم. حال نیز خوش‌نیت و در واقع ساده هستم، همچون یک بچه. اما این جنگ بزرگ را انجام می‌دهم. به سبب این‌که پیوند خود را با حقایق نبریده‌ام. همچنان که گفتم علی‌رغم بودن تمایلات و هواهای بچه‌گانه‌ام، به سبب این‌که این موارد از یک جنبه همیشه با حقایق در پیوند بوده‌اند، خود با خود مبارزه می‌نمایم. خواهید گفت: "چرا این‌گونه می‌شود؟ آیا حیف ما نیست." این یک شیوه‌ی زندگی آزاد و یک معیار محبت، زیبایی و قابل‌قبول بودن در زندگی آزاد است. در وضعی برعکس چه می‌شود؟ در وضعی برعکس، به هرگونه زشتی و بردگی در سطحی ملی میدان داده می‌شود. رفتارهای اشتباه در بنیان گردن‌نهادن و مدارایی توسعه می‌یابند. آزادی توسعه نمی‌یابد و در نتیجه مبارزه هم توسعه نخواهد یافت. چیزی که توسعه می‌یابد، اراده‌ی نظام الیگارشیک و عدم زندگانی است.

آیا من دیوانه‌ام؟ آیا انسانی وجود دارد که به اندازه‌ی من مشتاق زندگی باشد؟ در سنین کودکی نشان دادم که چگونه با این مشکل برخورد کرده‌ام. هنوز هم این همه مطلب در مورد راه‌حل زندگی، مسئله‌ی زن و رفتار مرد بیان می‌کنم. مشکل من این نیست که شما را شکنجه کنم. فکر می‌کنم می‌دانید که اگر برخی از هرجایی‌ها فرصت به دست بیاورند، در پی توسعه‌ی چه چیزی خواهند بود. بله، قوانین ازدواج! آیا همانند دختران و یا مردانی که در خانه مانده‌اند، سرتان می‌گذرد؟

صحیح است. عمر شما می‌گذرد. این نیز يك قانون است. اگر نمی‌خواهی عمرت بگذرد، جلو مرگ ملت خود را بگیر، مانع تباه شدن و غیرقابل تحمل شدن زندگی خلق شو. شجاعی، این‌طور نیست؟ مرد، خود را شجاع می‌پندارد. همان‌طور که چند لحظه قبل گفتم، در ابتدائی‌ترین تجمع‌ها هم برای ازدواج لازم است که حیوان بزرگی را شکار کرد. حتی برای کسب اسم خود این لازم است. اسامی قهرمان‌ها نیز همیشه به این شیوه ماندگار شده‌اند. تو يك بی‌عرضه هستی. خود از يك زن بدتر هستی. ازدواج بکنی چه می‌شود، نکنی، چه می‌شود! اساساً به نظر من مردانگی مردان ما جای شك دارد: تقریباً هم‌همی آن‌ها هم از نظر همسری و هم از نظر سیاسی و اجتماعی جای شك دارند. از نظر جنسی مثلاً مرد هستند! پناه بر خدا! يك مردانگی که در معیاری بزرگ شرم‌آور است.

در جای دیگری توضیح داده بودم. زنان متوجه يك نکته شده‌اند: ضعف جنسی مرد. گزینه‌ی جنسی عادت‌ی است که به آسانی نمی‌شود جلوی آن را گرفت. اسم خود را نیز با خویش دارد. يك گزینه، يك گزینه همچون گرسنگی و یا چیزی شبیه گزینه‌ی ترس. زن می‌بیند که مرد حاکم بدون این مورد نمی‌تواند زندگی کند و مطابق این موضوع‌گیری می‌نماید. در معیارهای کردستان باید تفاوتی کمی غلیظ‌تری را قائل شد. به سبب این‌که مرد از نظر اجتماعی، سیاسی و نظامی از مردانگی دور افتاده و نظام الیگارشیك همیشه برخوردی به صورت زنی عیال با آن دارد، به همین سبب به وضعی بدتر از زن سقوط کرده است. زنانگی در واقع يك اصطلاح جنسی صرف نیست. وقتی در تاریخ بررسی شود، دیده خواهد شد که جنس زن به نسبتی که از عرصه‌ی اجتماعی، سیاسی و به ویژه نظامی گسسته شده، به زنی عیال تبدیل می‌شود که در وضعیتی موسوم به زن سرکوب شده، خود را نشان می‌دهد. یعنی زنانگی در واقع محصول يك رویداد اجتماعی است. حال به مرد نگاه کنیم؛ مرد گرد همچنان که از پیشرفت اجتماعی، سیاسی و نظامی دور گشته، غلام و مزدور دیگران نیز می‌باشد. يك زن نیز در واقع مزدور مرد است. اما مرد، مزدوری پای‌بند برای يك ملت و طبقه‌ی حاکم دیگر، به صورت بدتر از زن می‌باشد.

حال به خوبی درک می‌نماییم که چرا مرد ما يك مرد سالم نیست. بله، اگر مردی چنین وابسته باشی، مردانگی خود را با چه چیز اثبات خواهی کرد؟ با يك گزینه‌ی جنسی ابتدایی. فکر می‌کنم جنسیت در زن هم بسیار زود از وضعیت يك احساس خارج می‌شود. همچنانکه گزینه‌ی جنسی را نیز کشته‌اند. باید آن را نیز به خوبی توضیح داد. فکر می‌کنم این‌گونه به صورتی احمقانه درآمده و ادامه پیدا می‌کند. به احتمال زیاد مرد هم همچون يك جنس از وضعیت نیرومند بودن خود خارج می‌گردد. شاید هم هنوز به سی سالگی نرسیده، نابود می‌شود. بعد از سی سالگی پیر می‌شود. بنگرید، زن در میان کردها بعد از سی سالگی از زندگی بریده می‌شود. حتی مرد هم بعد از بیست و پنج سالگی آن‌گونه است. از همان ابتدا به ویژه خود را در تله‌ی جنسیتی که به صورت گزینه دیده می‌شود، نابود کرده‌اند. جنبه‌ی غیرقابل تحمل گزینه‌ی جنسی، آن‌ها را بدون این‌که تضادها را درست بررسی کنند، دفن نموده است. من از این نظر می‌گویم که شیوه‌ی رابطه‌ی موجود در میان ما مرگ قبل از مرگ است. من بسیار احتراز ورزیدم. به عنوان مثال به سبب این‌که دعوايم در مقابل این مورد را با موفقیت به انجام رساندم، حال تا حدودی وجودم قابل دیدن است. در حال حاضر علی‌رغم این سن، فکر می‌کنم همچون يك جنس وضعیت من می‌تواند قابل قبول باشد. یعنی همچو يك مرد هم در وضعیتی نیستیم که هیچ انگاشته شوم.

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

اما به ثروتمندترین مردان ما بنگرید. مطمئن هستیم که اگر زن داشته باشند قطعاً یک علاقه‌ی معمولی نیز ندارند. اما در واقع زن هم به سبب این‌که در آن‌جا فرسوده گشته است به صورت مطلق محتاج است و به سبب سنت‌ها و سختی‌های مادی، به آن برخوردها تن در می‌دهد. به طور حتم ارتباطی با آزادی ندارد. چه برسد به زیبایی و یک زندگی قابل قبول و آزاد و مرز زندگی، که هیچ پیوندی با آن‌ها ندارد. زندگی کرده و می‌رود. ببینید این‌ها وقتی زندگی می‌کنند، "مرده‌های سرپا ایستاده" هستند. یک بی‌احترامی بزرگ نسبت به زندگی.

درواقع این داستان طولانی‌تر است. شما هنوز نمی‌دانید که چگونه تفکر را توسعه دهید. ما سعی کردیم که این موارد را به صورت بسیار وسیع حل نماییم. در وضعیت خود قادر به اجرا کردن این موارد نیستید. این‌ها به نظر شما اندیشه‌هایی است که نباید به آن توجه نمود و یا اندیشه‌هایی است که نباید بر روی وضع شخصی خود پیاده کنید. نباید دچار این اشتباه بزرگ شوید. ما قوانین زندگی را توضیح می‌دهیم. این صحیح است. مبارزه‌ای که P.K.K انجام می‌دهد در عین حال مبارزه‌ای است در برابر سنت‌ها، تلاش برای نابود و فرسوده کردن، از حالت یک نسل به‌درآوردن، با خارج نمودن جامعه با هویت آزاد، به وضعیت حقیر و بی‌بنیاد کشاندن و شاید هم سوق دادن به سوی زندگی در مرزهای حیوانی از طرف نظام الیگارشی که تمام این‌ها را به هم آمیخته است. از این نظر عصبانی است در برابر یک غریزه‌ی جنسی ابتدایی و همچنین در برابر جامعه‌ای که خواسته می‌شود با شیوه‌ی خانواده‌ی بسیار عقب‌مانده بر محور غریزه‌ی جنسی، ایجاد گردد و یا یک اجتماعی شدن و در برابر رابطه‌ی اجتماعی غیرقابل قبول. ما در برابر این مسئله عصبان می‌نماییم. همان قدر که این رد گردیده، پشت سر گذاشته و سوزانده شود، برای تشکیلات موفقیت به دست آورده می‌شود. همچنین برای مبارزه‌ی موفقیت‌تأمین شده و تا حدی میهن، خلق و انسانیت به حالتی مناسب درآورده می‌شوند و آن وقت جنس‌ها نیز به حالتی مناسب درمی‌آیند. این‌که جنس‌ها بر این بنیان به هم برسند، بسیار مهم است. بعد از این موفقیت است که تو می‌توانی بگویی رابطه، احساس، محبت و غریزه‌ی جنسی باید باشند. جهت رسیدن به این موارد مبارزه انجام داده می‌شود.

زنان و مردان ما جهت ایجاد یک آزادی بزرگ هستند

انقلاب موجود در کردستان یک انقلاب محبت است. ما بی‌جهت این را نگفتیم. انقلاب ما برای بزرگ‌ترین اشتیاق است. این در واقع بسیار ملموس است. اگر آن‌طور نمی‌بود، آیا می‌توانستیم این‌همه انسان و دختر جوان را جلب کنیم؟ بدون اشتیاق، هیجان و احساسی بزرگ، این مورد امکان ندارد. باید کور بود تا این بزرگی را در درون P.K.K. ندید. نمی‌توان به‌جای دیدن این مورد، از زندگی فردی بحث نمود. خیر کسی نمی‌تواند این بزرگی را از بین برده و رفتاری که لایق آن بزرگی نیست ارائه دهد. این مغایر با جوهر حقیقت P.K.K. است. کسی، کسی را فریب ندهد. برای هیچ کس رابطه‌ی بی‌بها نداریم، برای من هم همان‌طور.

این را بگویم که، من در مقابل زن ضعیف نیستم. برعکس، زن به ما نیاز زیادی دارد. اما برای ایجاد یک رابطه، مبارزه و تلاش لازم است. این دختران خود به خود به ما علاقه‌مند نمی‌شوند. آن‌ها از این جهت به سوی ما گرایش می‌یابند. کم و بیش آن‌ها را با آزادی آشنا می‌گردانیم. به آن‌ها یک آزادی گفتگو، سازماندهی و زندگی که علاقه را جلب می‌کند ارائه می‌کنیم که در طول حیات خویش ندیده‌اند. این را به

عنوان اولین کار ارائه می‌دهیم. بسیار ملموس است. این با يك مبارزه در پیوند است. وگره هرکس می‌داند که ما يك "جنگ و ارتش آتش" چگونه‌ای هستیم. اما خودشان هم بسیار خوب می‌دانند که اگر کمی می‌خواهند، شرف، حیثیت و شخصیت به دست بیاورند درواقع باید همراه با ما طی طریق نمایند. این را به صورت بسیار ملموس می‌دانند و علاقه‌ی آن‌ها بر این اساس است. شاید دیگران غافل بوده و یا کاری اشتباه انجام داده باشند اما جوهر آن این مورد می‌باشد. در بنیان پیوستن زن به P.K.K، این وجود دارد. این قانون پیوستن زن است.

این اصل و یا قانون بسیار مهم است. زیرا این شیوه را خود حاضر کرده و به سطح يك قانون رسانده‌ام. زن تاسرحد مرگ و با دادن این‌همه شهید در مبارزه مشارکت می‌نماید. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید به سبب داشتن شوهر و یا به خاطر فلان عشیره آمد. در پیوستن زن به مبارزه، آنچه حتمی و اساسی است و با خون خود را اثبات نموده است، اشتیاق به آزادی است. اقتضای زندگی با شرف و باحیثیت وی است. اگر تو لایق این مورد شوی، رابطه‌ی تو می‌تواند افاده‌گر يك معنا باشد. نمی‌توانی بی‌احترامی کنی. پیوستن زن، پیوستنی آزاد است. نمی‌توانی بگویی: "گردن بنهم، ضعیف است، به کار بیرم" و یا "با تحریف کردن آن را به کار بیرم". آن وقت با قانون آزادی از در مخالفت درمی‌آیی. به سبب مخالفت با قانون نیز مجازات می‌شوی. در آنجا يك پیوستن بزرگ برای آزادی وجود دارد و در برابر آن حتما باید جواب مناسبی بدهی. بدیهی است که پیوستن آزاد، پیروزی، برابری، هرگونه سطح سازماندهی و داوطلبی در مبارزه را از انسان می‌خواهد. مطلقاً رهایی کشور و هرگونه مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز برای آن را می‌خواهد. اگر می‌خواهی به رابطه‌ی آزاد برسی، باید این‌ها را انجام دهی. اگر این‌ها را انجام ندهی، حتی نمی‌توانی به آن نزدیک شوی. اگر فاقد قدرت برای ایجاد رابطه قدرت هستی و باعث تضعیف نیز می‌شوی، پس يك نوع جاسوس، بی‌اخلاق و ضد انقلابی هستی.

من خویش را همچون رئیس يك خانواده نمی‌بینم. اما P.K.K، را همانند يك خانواده فرض نمایم. چرا یکی از دختران را به فردی بی‌اخلاق بدهیم و یا چرا يك نوجوان خوب خود را قربان يك دختر ولگرد کنیم؟ ما هم به اندازه‌ی يك خانواده حیثیت داریم. همچنان‌که خانواده‌ی ما حقیقتاً خانواده‌ای مبارز است. دارای اصول و مبارزه‌ای بزرگ است. نسبت به معیارهای خانواده‌مان با احترام رفتار خواهیم کرد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید: "من این‌گونه فردیت خود را نشان دادم، اگر اشتیاق‌ها، احساسات و غرایز غیرقابل کنترل در درون من فرصت به دست بیاورند، سرکشی می‌کنند و همه جا را زیرورو می‌نمایند". نخیر، خانواده‌ی ما خانواده‌ای بسیار جدی است. شاید همچو يك فرد بی‌فایده بتوانی چیزهایی را به هر خانواده‌ای تحمیل نمایی، اما به هیچ وجه نمی‌توانی چیزی را بر ما تحمیل کنی. اگر می‌توانی دوست بداری پس بزرگ‌منشانه دوست بدار. شجاع‌ترین مردها و زنان ما جهت انجام مبارزه و ایجاد يك آزادی بزرگ هستند. پیشاهنگان زندگی اصیل و شریف آن می‌باشند. هیچ کس- حتی من- حق تحریف این مورد را ندارد. من ذاتاً برای این بزرگ‌ترین خدمت را انجام می‌دهم. بسیار خوب آگاه هستم که برخورد بسیار مطلوبی با هزاران دختر که يك مرد ما تنها او را تنها به صورت يك زن عیال بی‌بها می‌بیند، نشان می‌دهم و به آن‌ها خدمت می‌نمایم. آیا شما مردانی بسیار عاقل و یا شجاع و بالغ هستید و من هم دیوانه و یا يك خدمت‌کار حقیرم؟ من در این عرصه يك مبارز آزادی

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

را امتحان می‌کنم. شما نیز برخوردهایی از این دست را ارائه دهید. خدمت کنید و روابطتان را توسعه دهید.

من اجازه نمی‌دهم رابطه‌ای را که به دست آورده‌ام به آسانی به پستی کشیده و یا با فرومایگی به کار برده شود. اگر تو ادعای مرد بودن داری، در ابتدا مردانگی خود را در عرصه اجتماعی، سیاسی و اجتماعی ثابت کن. همچنین اگر زنی طالب محبت هستی و می‌خواهی راه را بر تأثیری بزرگ بگشایی، در ابتدا ثابت کن که شخصیتی دارای هویت شریف، آزاد و برابر هستی. سرچشمه‌ی محبت این است.

مشکلات در سطح تئوری بسیار جالب هستند. باید عمل را دید. چگونه زندگی کنیم؟ این بزرگ‌ترین عمل است. با هم بودن شما در حال حاضر در این‌جا بزرگ‌ترین عمل است. همچنین تشکیل صفوف گریلا یک عمل بزرگ است. دیگر چه می‌خواهید؟ اجازه ندارید با فرومایه‌کردن، یکدیگر را فریفته، فرار کرده و روابطی رذیلانه ایجاد نمایید. نخیر، محبت این‌گونه تحقق نمی‌یابد. غریزه‌ی جنسی هم این‌گونه نمی‌شود.

ما غریزه‌ی جنسی را عیب نمی‌دانیم اما اجازه‌ی به‌کارگیری غیراخلاقی و بی‌شرفانه‌ی آن را نمی‌دهیم. غریزه‌ی جنسی باید موجب تعالی گردد. رابطه باید تا آخرین حد همراه با احترام باشد. گفته می‌شود: "ما نمی‌توانیم/اشکالی این‌گونه را بیابیم". تو یک غلام پست نظام الیگارشیکی هستی. انسان نیستی. چنین کسانی به هیچ وجه حق رابطه ندارند. می‌دانید که بردگان حق ازدواج نداشتند. مادام که در وضعی بدتر از بردگان هستید، نمی‌توانید رهایی یابید و حق ازدواج و چیزهایی از این قبیل نمی‌تواند وجود داشته باشد. خود را آزاد می‌پندارید. آیا دولت تو را آزاد کرده است؟ آیا این را باور می‌کنی؟ آیا تو را به وضعی بدتر از بردگان دچار نکرده است؟ بردگان حق ایجاد روابط اجتماعی نداشتند. بردگان فقط برای دیگران غلامی می‌کنند. برده نمی‌تواند زن و شوهر داشته باشد. زن برده خرید و فروش می‌شود. اگر هم مرد باشد در هرکاری از او استفاده می‌شود. یعنی اگر جوابی درست به تئوری بردگی بدهیم، اگر چیزی که به ما تحمیل می‌شود معنایی فراتر از بردگی داشته باشد، آن وقت باید فهمید که روابط اجتماعی چیستند و آزادی در روابط زن و مرد چیست. برای آزادی باید جنگید.

من نمی‌گویم که هرچیز را بدون نقص انجام می‌دهم. اما تجربه‌ی من این را نشان می‌دهد که برای به دست آوردن حق در یک مورد باید در ابتدا یک مبارزه‌ی نیرومند انجام داد. من هم رابطه‌ای بی‌بها را جستم و آن را هم یافتم. اما در اثر آن چه بلایی داشت به سر من می‌آمد. مبارزه برای چیست؟ برای رسیدن به آزادی، برای رسیدن آزادانه و برابر شما به همدیگر است. اگر به شیوه‌ی خانواده‌تان در پرورش شما توجه شود، هیچ کدام برای پیشرفت دادن دیگری نیست. هر کدام برای خیانت و وضعیتی پست است. اگر می‌خواهید برای همدیگر باشید، پس بدانید که این با یک حرکت و مبارزه‌ی بزرگ دسترنج و آزادی مرتبط است. بیایید این اصل را خراب نکرده و با پستی و دورویی برهم نزنیم. اصل، اصل است و باید اقتضاهای آن برآورده شوند. برای به دست آوردن همدیگر نیاز به یک مبارزه‌ی بزرگ دارید. یعنی اگر محبت باصالت می‌خواهیم، مجبور هستیم تا حدودی بدین‌گونه بررسی نماییم.

گفتم که، کاری خجالت‌آور نیست. من آزمودم، به دختران زیادی علاقه داشتم. کسانی بودند که بسیار دوست‌شان داشتم. همه‌شان را هنوز به خاطر دارم و توضیح هم دادم. کسانی که دوست‌شان داشتم مرا به چه چیز دعوت می‌کردند؟ اگر ممکن

باشد برایمان يك كشور دوست‌داشتني و يك جامعه‌ي آزادي كه قابل زندگي با همدیگر باشد ایجاد کن! تو نباید نتیجه‌ي دیگری از محبت بگیری. البته اگر کسانی باشند که دوست‌شان داشته باشید و اگر دوست داشتن را بدانید..... من محبت را این‌گونه تفسیر می‌نمایم. نه تنها زن و زیبایی يك انسان بلکه وقتی به هر زیبایی نگاه می‌کنم، نتیجه‌ای که از آن می‌گرفتم؛ مبنی بر تحول آن برای میهن یعنی به دست آوردن میهن بود. درست در پی آن، سوال "چگونه وطن را به دست خواهیم آورد؟" مطرح شد. آیا بدون تشکیلات می‌توان به صورت نیرو درآمد؟ بدون بودن تمام این موارد آیا می‌شود به زیبایی رسید؟ آیا ساختار الیگارشیك را نمی‌بینید؟ آن‌ها قادر به دادن كوچك‌ترین چیز به نیستند. اگر هم چیزی بدهد تنها برای غلامی است. و این يك فریب است.

حال چرا سعی دارم تمام این‌ها را تکرار نمایم؟ در درك بسیار عناد می‌ورزید. یعنی نقصان ادراك و عناد در برابر آن وجود دارد. به ویژه در اجرا کردن آن بر زندگی‌تان سختی می‌کشید. به هیچ وجه نمی‌توانید بزرگی جوهری P.K.K. را به خود بقبولانید. در واقع نمی‌توانید ماهیت رهبری را در مورد خود اجرا کنید. به جای قدرت اجرا، بر فردیت خود پافشاری می‌کنید. در آن‌جا هم رویارویی روی می‌دهد. زیرا اصول و مبارزه‌ای بزرگ برای آن‌ها وجود دارد. و تو هم مبارز هستی. نباید با این مسئله درگیر شوی، بلکه باید در پی افزودن ارزش به آن باشی. این را نیز بگویم: از هیچ کدام از شما نمی‌خواهیم يك قهرمان شوید، اما حداقل می‌خواهیم مبارزی باشید که به آسانی بلعیده نشوید. مبارزی در درون مرزهای قابل قبول باشید. این نیز برای ما بیانگر ارزش بزرگی است. اگر می‌خواهید چنین پیشاهنگی باشید، آن نیز قوانین و قاعده‌هایی دارد. من سطح ملی را تحلیل می‌کنم، نمی‌توانم دورویی کنم. شاید شما به اقتضای رفیق‌بازی و منطقه‌گرایی و یا فردیت خود بتوانید تسلیم سوژکتیویسم، تنگی، سطحی‌گری و فریب‌کاری شوید، اما این برای من امکان ندارد. در سطح ملی و حتی اگر امکان داشته باشد در سطحی که با تمام انسان‌ها مربوط باشد به تحلیل می‌پردازم. تمامی ادیان، فلسفه و سیاست‌ها جهت انسانیت است. نه تنها برای يك ملت بلکه برای تمامی انسان‌هاست. حقیقتاً سوسیالیست بودن ما برای پیشرفته‌ترین برابری و آزادی است. باید بدانیم که چگونه این را اجرا نمایم.

اگر آزادی آسان می‌بود

روناهی و بریوان¹ خود را به آتش نمی‌کشاندند

تعجب می‌کنم، چرا ما را درك نمی‌کنید؟ از همه مهمتر، دختران نوجوانی مثل شما چرا درك نمی‌کنند؟ رفیق روناهی و رفیق بریوان صاحبان آن مقاومت بزرگ به ویژه رفیق روناهی. از رفقایي بودند که ما را بسیار خوب درك نموده بودند. این مطلب را در گزارش وي به وضوح دیدیم. در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد: "از دومین جلسه‌ي مرحله‌ي آتش‌بس بسیار متاثر شدم. علی‌رغم ایجاد آن‌همه امکانات و قائل شدن ارزش جهت هرگونه پیشرفت، دادن پشتیبانی به زنان؛ از میان ما هنوز کسی وجود ندارد که به آن سطح برسد. در حالی‌که دسترنج بزرگی برای این راه صرف شده است. هنوز چندان کسی که با این آگاهی به يك شخصیت درست برسد، وجود ندارد. هرچه حزب را می‌شناسم، بیشتر پای‌بند می‌شوم.

¹ دو رفیقي که در آلمان خودسوزی نمودند. هر دوي ایشان میهن‌شان را ندیده بودند.

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

وقتی اشخاص و پدیده‌ها، واقعیت جنگ و مرحله را ارزیابی می‌کنم، سعی می‌کنم چیزی که همچو اقتضای پای‌بندی از من خواسته می‌شود و گاه حتی بسیار بیشتر از آن را بدهم." همان‌طور که گفتم شیوه‌ی او قطعی است و به نظر من بسیار مهم است. شما نیز باید کمی بیندیشید. راه زنده نگه داشتن یاد وی، از رسیدن به نیروی درک و دیسپیلین زندگی همچون او می‌گذرد. ممکن است در میان شما کسانی بخواهند لایق او باشند. به ویژه چگونگی مرحله‌ی یکی‌کردن زندگی وی با P.K.K. و چگونگی سوق به سوی تحول در او را درک کنید. این موارد در دست‌نوشته‌های وی وجود دارند. به این‌ها نگاه کنید، یاد بگیرید و محترم باشید. زیرا این‌ها ارزش‌های بزرگی هستند، اگر آزادی آسان می‌بود آن رفقا آن راه را نمی‌آزمودند.

رفیق روناهی در یکی از جملاتش می‌گوید: "رهبریت روح و جان می‌دهد، مسئله‌ی مهم عملی کردن آن است". این را به صورت به آتش کشاندن خود در یک عملیات عملی دریافتند. این پدیده‌ی بزرگی است. شما نیز اگر کمی صادق هستید، ماهیت چیزی را که جسارت و فداکاری می‌نامید ببینید و درک کنید. مادام که این عملیات به نام ما انجام می‌شود پس ما نیز مجبوریم که در مقابلش دارای احترام باشیم. آیا گفتن "به صورت بی‌بها زندگی کردیم" اصلاً برازنده‌ی یک مبارز است؟ من از اشخاصی که مصرانه با ارزش‌ها ضدیت می‌کنند، تعجب می‌کنم. اصلاً نمی‌خواهم دلم برای چنین کسانی بسوزد. تا زمانی که به این ارزش‌های متعالی پای‌بند نشوید، نمی‌توانیم شما را انسان محسوب نمایم. این نیز بیانگر پای‌بندی به وصیت و یاد آن‌ها است. این‌که آن‌ها چگونه انسان و دختران جوانی هستند و خواهان اشتیاق به زندگی چگونه‌ای هستند را فهمیده و آن‌گونه برخورد خواهیم نمود، حتماً این‌گونه عمل خواهیم کرد. از من چیز دیگری را انتظار نداشته باشید. هر قدر پست و غافل که می‌خواهید باشید، اما زندگی آن‌ها بزرگ‌ترین رهنمود برای شماست. مادام که یک سرباز ارتش شجاعت هستید، باید مطابق این رهنمود زندگی کنید. پس فرماندهان این مبارزه، این‌گونه هستند و باید چگونگی مطابقت دادن خود با این را بدانید.

حتی من در خدمت آن‌ها هستم. آن‌ها انسان‌هایی سرشار از زندگی بودند. چنان تحلیلی از زندگی کرده‌اند که وقتی انسان به آن می‌نگرد، در حیرت می‌ماند. به شکل زیر غریزه‌ی جنسی را تعریف می‌کنند: "عرصه‌ای که مرد و زن در آن بیشترین فریب‌کاری را ضد هم انجام داده‌اند" چه ارزیابی بزرگی! یعنی می‌گوید: "در آن بازی وجود دارد". دغل‌بازی وجود دارد، بردگی وجود دارد. می‌گوید: "آزادی آن بسیار سخت است". در جایی دیگر می‌گوید: "مناسفانه ما شاهد چنین آزادی‌ای که رهبر حزب خواهان آن بودند نشدیم". اما آن را همچون هدف در مقابل خود قرار داده‌اند. البته که این‌ها ارزش‌هایی است که باید به آن پای‌بند باشیم. هزاران تن این‌گونه وجود دارند. هنوز هم گفتن: "توانستیم درک کرده و اقتضای آن را به جا بیاوریم"، درواقع نه قابل قبول است و نه توجیه به شمار می‌آید. جوانید، شجاعید، باید با جان و دل به این ارزش‌ها پیوندید.

شهادت، بهایی است که برای زندگی باید پرداخت

ما مردمان بسیار ناموفقی هستیم. تنها سایه‌ای از مرد و زن باقی مانده است، خودشان نیستند. این را جهت تضعیف روحیه نمی‌گویم، بلکه جهت به دست آوردن اشتیاق پیروزی شما تاکید می‌کنم. زن و مردهایی هستید که به جای احترام و محبت، اسکلت، جسد و تصویرشان باقی مانده است. همه چیز عیب، همه چیز در درون بحران و شرمساری، فکر نمی‌کنم که هیچ مردی به هیچ زنی به صورت سالم نگاه کند و هیچ زنی به آسانی یک مرد را قبول نکند. به نظر من آنجا جرم بزرگی وجود دارد. زیرا با انسانیت بازی شده است. زیرا تمام چیزهایی که حتی در شرایط قبيله‌های ابتدایی غیر قابل قبول می‌باشند، تحمیل گشته است. همچنانکه ما را از تمام قوانین و فاعده‌هایی که مهر خود را بر مرحله‌ی پیشرفت انسانیت زده‌اند نیز خارج کرده‌اند. البته که نایودی و نیستی بزرگی ایجاد شده است. انقلاب راه حقیقی گذراندن این وضع می‌باشد. این معنی اسلوب و شیوه‌ی انقلابی و این شهادت‌ها است. ما با تکیه بر این موارد، وظایف و کارهای زیادی را انجام می‌دهیم. شهادت‌ها هیچ معنی دیگری نمی‌توانند داشته باشند. هیچ شهیدی برای شهید شدن، جان نمی‌دهد. بلکه برای این‌که بهایی است که باید برای زندگی پرداخته شود، شهید می‌گردد. به سبب این‌که این امر لازم است، تحقق می‌یابد. به‌خاطر این‌که کمی تعداد شهدا بیشتر شده و یا بیشتر خون ریخته شود، خون ریخته نمی‌شود. حتی یک قطره خون اگر بسیار لازم نباشد، ریخته نمی‌شود. من به راستی نمی‌توانم تصور نمایم. من چرا این چنین زندگی می‌کنم؟ دقت کنید در ابعادی غیرقابل باور زندگی می‌کنم. به نظر من به آسانی خود را فداکردن و به آسانی خود را کشتن قطعاً قابل قبول نیست و یا نباید به قبول رفتاری مرگ‌آمیز اندیشید. چرا؟ به خاطر احترام به زندگی. فراتر از آن اگر تا این اندازه به زندگی عمومی مرتبط باشیم، به آسانی نخواهیم مرد. باید بگویم کسانی که به آسانی می‌میرند به راستی از حقیقت تشکیلات ما و هدف آن عقب مانده‌اند. از مرگ بی‌بهای آنها بسیار عصبانی می‌شوم.

من در این‌جا مقصودم شهدا نیستند. مقصودم چه کسی است؟ از همه بیشتر خودم. برای جلوگیری از مرگ و از یک نظر برای عفوگرداندن خود این‌همه کار می‌کنم. آیا کسانی که صد درصد مسئول بودند و با این‌که با یک تدبیر می‌توانستند کارهای زیادی را انجام دهند، این را انجام نداده و در پی زندگی خود هستند می‌دانند که چقدر عصبانی هستم؟ آیا این‌ها می‌دانند که چقدر پست و فرومایه هستند؟ برخی‌ها می‌گویند: "تشکیلات، ما را درک نمی‌کند" و یا "قوانین زندگی، این‌که ما در پی چه نوع مرگی هستیم را نمی‌بیند". نخیر می‌بیند. همان‌طور که گفتم به شهادت تا این حد معنا می‌دهیم. اما غیرقابل قبول بودن ریختن یک قطره خون بی‌زمان و بی‌مکان را این‌چنین به صورت واضح بیان می‌کنم. همان‌طور که می‌خواهم زندگی نمی‌کنم، اما به اندازه‌ی اشتیاق عظیم به زندگی، دوری شدید از مرگ را هم در کنار خود نگه می‌دارم. سطح الگو بودن این‌چنین دعوای، به این شکل امکان می‌یابد. خود را فریب ندهیم. این همه شهادت و زندگی فدا کردن به خاطر یک کمبود غیرقابل قبول است.

اگر خود را به چنین وضعیت غیرقابل شناسایی درآورده باشید، باید به سرعت به اصلاح خود پردازید. زندگی هم موردی نیست که این‌گونه به آسانی به دست گرفته شود. بدون وجود روابط متقابل جنس‌ها و زندگی مشترک آنها، زندگی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر زندگی اولین گام باشد، دومین گام آن، زندگی سازماندهی شده و حقیقت اجتماعی است. این نیز از باهمدیگر بودن زن و مرد

باید برای زندگی مبارزه کرد ...

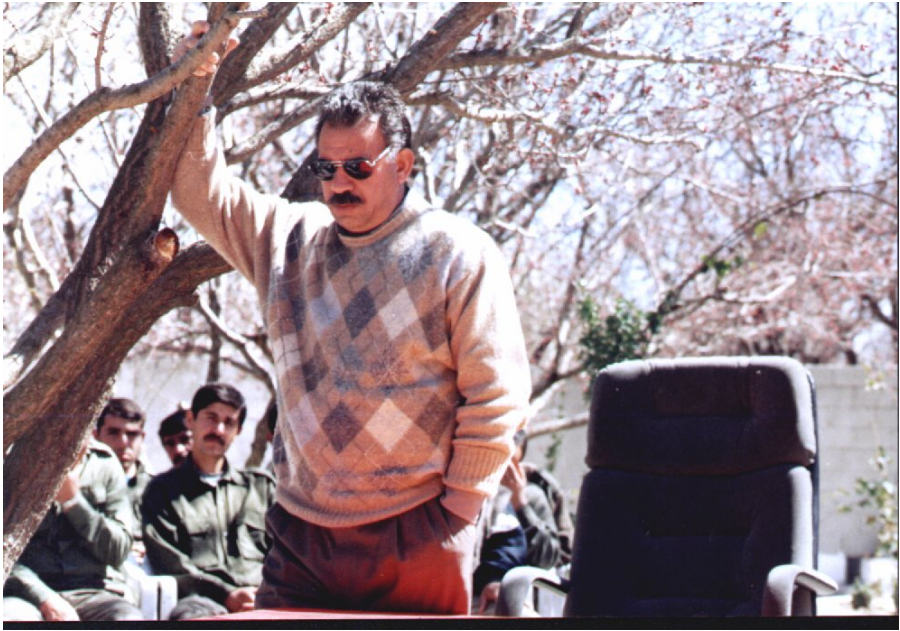
می‌گذرد. اگر در میان ما دومی این‌همه در خطر باشد، هرکس باید بداند که عمل و زندگی‌اش به چه معناست.

به نظر من نباید تا به حال زندگی می‌کردید. چگونه ضعیف گشتید؟ چرا به آسانی می‌میرید و یا کشته می‌شوید؟ نباید این‌گونه باشد. اگر هم شده باشد چنان رفتار می‌کنم که انگار اصلاً نمی‌بینم. من به این دو فلسفه و رفتار اجازه نمی‌دهم. من از روز اول تا به حال، از وقتی خود را شناختم، به صورت شدید زندگی می‌بخشتم. از یک نظر به هیچ وجه زندگی نمی‌کنم. اما از یک نظر هم کسی هستم که بالاترین زندگی را دارم. آیا پدر و مادر بزرگ‌ترین اتوریته نبودند؟ همانند یک قهرمان در مقابل‌شان ایستادم و حال نیز آن‌گونه هستم. در مقابل دنیا می‌ایستم. دارای اصول و احترام نسبت به زندگی خود هستم. این‌گونه فهمیده و این‌گونه نیز اداره می‌نمایم. این چیزی است که شما را نیز جلب می‌کند. شاید از این تاثیر پذیرفتید، اما پذیرفتن به تنهایی برای ما کافی نیست. شما رفقای مبارز هستید. یک طرفدار سطحی و یا یک فرد معمولی میهن‌پرست نیستید. اما این را نیز برآورده‌ی خود دانسته‌اید. خود را رفقای هم‌دگر در مبارزه می‌نمایید. صفات ارتش، حفاظت و پیشاهنگی را برآورده‌ی خود می‌کنید. پس باید حق آن بدهید. رفاقت آسان با من امکان ندارد. اگر فکر می‌کنید که رفاقت آسان امکان دارد، اشتباه می‌کنید و به اشتباه دچار می‌شوید. این نیز بدترین رفاقت‌هاست. هرچیز می‌تواند انجام شود اما نمی‌توان این‌گونه رفاقت را انجام داد.

تمام این موارد، تنها برای مبارزه‌ی هستی و نیستی یک ملت لازم نیست بلکه برای انسانیت نیز بسیار ضروری است. نمی‌توانم انسانی را که این مسئولیت‌ها را برعهده نمی‌گیرد، تصور کنم. نمی‌توانیم به خدمت درنیاوردن احساسات و غرایز خود را تصور نمایم. اما اگر هم کسی مصر به ماندن در قطب مخالف باشد، در مقابل آن شدیداً خواهیم جنگید. هیچ‌کس در درون صفوف انقلاب، رای به بردگی و تکیه‌گاه‌های آن، یعنی ناآگاهی، پای‌بندی بسیط و زشتی نخواهد. به این رای نخواهیم داد، نخواهیم داد، نخواهیم داد. در مقابل این اگر کسی جهت جنگ برای آزادی مناسب باشد، من بزرگ‌ترین و سرآمدترین خدمت‌کار او هستم. تحت امر این شخص و این جنگ هستیم و در حال حاضر نیز کار می‌کنم.

می‌بینید که در رابطه با حزب و تمامیت زندگی در درون مبارزه‌ی آن می‌توان مشخص و معین‌تر بود. بر این اساس به اندازه‌ی تمیزکردن خود از اشتباه و ناکفایتی، رساندن به مهارت هم بسیار مهم است و حتی غیرقابل اغماض می‌باشد. این تنها یک وظیفه نیست. حقی است برای تمام شما: حق انسان بودن. و این اشتیاق بزرگی می‌آفریند. اشتیاق بزرگ، تشکیلات بزرگ را و این مبارزه را می‌آفریند. مبارزان بزرگ نیز همه‌وقت صاحبان روابط بزرگ هستند. صاحب آگاهی بزرگ ملت، آزادی، فرد، محبت و هنر هستند. به این محتاج هستیم. ما کمی جهت این راه را باز کردیم. شما با دریافتن این همچون فرصتی و با انرژی ناشی از جوانی‌تان باید بیشتر انجام دهید. وگرنه حتی عدم درک این سطح و مشی در عقب آن، نه می‌تواند قابل قبول باشد و نه به طور حتم به شما چیزی می‌دهد. باید بگویید که این سراغاز خوبی برای دست‌به‌کار شدن است. باید به اندازه‌ی غنای ادراک، با حس‌کردن لزوم تلاش برای آن و با ارائه کردن این تلاش در جای خود مشارکت نمایید. اگر این باشد می‌تواند شما را صاحب مشی سالم نماید و به طور قطع سبب موفقیت می‌گردد.

13 ژوئن 1994





اسم رمز: یاشار
نام و نام خانوادگی: اسلام جوانمرد
نام پدر:
نام مادر:
محل و تاریخ تولد: 1981 ارومیه
تاریخ پیوستن به حزب: مارس 1999
محل و تاریخ شهادت: 2 دسامبر 2000 دره‌ی هرکی (ایالت زاگرس)



برایم نفروختن روح،
حس کردن و معنا دادن به تمام رنگها و صداها،
با ظرافت یک هنرمند مهم است.
رساندن خاکهای ویرانه به حد قداست،
پایبندی به آن و گشت و گذار در خاکهای وطن
به خودی خود یک لذت است.
ویرانه‌ها مرا بسیار دچار هیجان می‌نمایند،
غارها، صخره‌ها، سنگریزه‌ها، زمین‌های بایر،
درختان بلوط
و پهنه‌های سبزی که خودشان را زیبا حفظ
نموده‌اند،
همه هیجان برانگیزند.
جاهای تحرك برانگیزی وجود دارند که
تنها برخی از آنها را
می‌توان رماني انگاشت. کسی را ندیدم که بگوید:
" از کوه‌های میهن دچار هیجان گشته و آن را بر
جنگ خویش نقش زدم".
در حالی‌که من چهل سال است
با روح آن زندگی می‌کنم.
فرود ابرها به خودی خود زیباست.
باریدن باران پاشاندن آب بر دل‌هاست. و
جریان آب‌ها نیز یک زندگی

عبدالله اوجالان